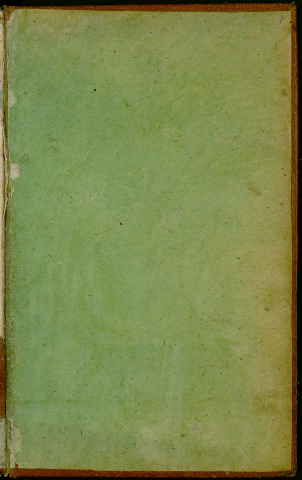
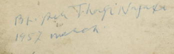
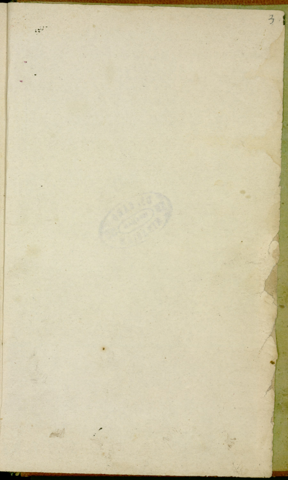


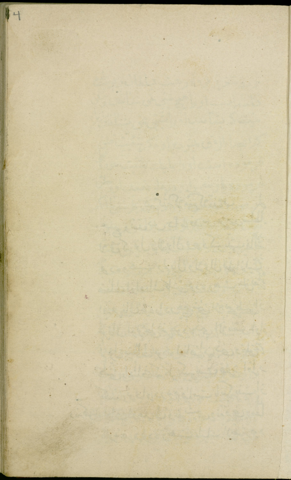
2

E 1751.

a Behai mss.
(i.e. "all things")







بسم الله الامنع الاقدس

تسبیح و تقدیس بساط قدس عز مجد سلطان
لایتی که لم یزل و لا یزال بوجود کینونیت ذات خود
بوده و هست و لم یزل و لا یزال بعلو ازلیت خود
متعالی از ادراک کلشیء بوده و هست خلق فرموده
آیه عرفان خود را در هیچ شیء الا بعجز کلشیء از
عرفان او و تجلی فرموده بشیء الا بنفس او از
لم یزل متعالی بوده از اقتران بشیء و خلق فرموده
کلشیء را بآنی که کل بکینونیت فطرت اقرار
کنند نزد او در یوم قیامت بانیکه نیست از
برای او عدلی و نه شبهی و نه قرینی و مثالی و نه کفوی
بل متفرد بوده و هست بملیک الوهیة خود

خود متعزز بوده وهست بسلطان ربوبیت خود
ناحصر است اورا هیچ شیئی حق شناختن وممکن
نیست که بشناسد اورا شیئی بحق شناختن زیرا
که انچه اطلاق میشود براو ذکر شیئیت خلق
فرموده است اورا بملیك مشیت خود وتجلی
فرموده باو بنفس خود در علو مقعد او وخلق
فرموده آیهٔ معرفة اورا در کنه کل شیئ تا انکه
یقین کنند بانکه اوست اول واخر واوست
ظاهر وباطن واوست خالق ورازق واوست
قادر وعالم واوست سامع وناظر واوست قاهر
وقائم واوست محیی وممیت واوست
مقتدر وممتنع واوست متعالی ومرتفع
واوست که دلالت نکرده ونمیکند الا بر علو
تسبیح او وسمو تقدیس او وامتناع توحید او
وارتفاع تکبیر او ونبوده از برای او ولی
الا باولیت خود ونیست از برای او اخری
الا باخریت خود وکل شیئ بما قد قدر فیه او تقدیر
قد شیئ بشیئه وخلق بانیه وباو بدء فرموده

خداوند خلق کلشنی را و با وجود میفرماید خلق
کلشن را واوست که از برای او کل اسماء حسنی بوده
وهست ومقدس بوده کنه ذات او از هر اسم
و وصفی ومتعالی بوده کانور ساذج او از هر
بهائی وعلائی ومنزه بوده جوهر مجرد او
از هر متناهی وارتفاعی واوست اول ولا
یعرف بهر واوست آخر ولا یوصف بهر واوست
ظاهر ولا ینعت بهر واوست باطن ولا یدرک
بهر واوست اول من یؤمن بمن یظهره که رو
اوست اول من آمن بمن ظهر واوست شیئی واحد
که خلق کلشنی بخلق او میشود ورزق کلشنی برزق
او داده میشود وموت کلشنی بموت او ظاهر
میشود وحیات کلشنی بحیات او ظاهر میشود
وبعث کلشنی ببعث او ظاهر میشود لم یزل عین
الوجود بمثله لا من قبل ولا من بعد ذلک
اسم کهوتیه وطلعة کوبوتیة المستقرة فی ظل
وجهة کو لوهیة ولمستدلة علی سلطان الو
حد انیة لو علمت ان ید وفی کلشنی حبه

حتی ما ذکرت ذکرنا اذ انها لما لم یجد لها طلعت
کینونیتها بما هی فیها وعلیها والا کل لماینفق من حبه
نور من نور فی نور الی نور علی یهدی الله بنوره من
یشاء و یرفع الله لنوره من یرید انه مبدئ و معید
واوست که خداوند واحد احد از برای ظهور
نفس او هیچ نفس که خلق شده اند قبل کل شی
از نفس او خلق فرموده وایة معرفة ایشانرا در
کینونیت کل شی مستقر فرموده تا آنکه کل بکینونیت خود
شهادت دهند براینکه اوست واحد دل وحی لم یزل
و حکم نفرموده احدی از ممکنات را الا بعرفان نفس
خود و کینونیت خود از کل ما سواه خلق فرموده

توحید

قد خلق بامره الاوله لخلق و لامر من قبل و من بعد
ذلک در کتاب لیکن و بعد مخفی نباشد بر ناظر
این کلمات که خداوند خلق قرآنرا عود فرموده در روز
قیامت بظهور نفس خود در او و بعد خلق فرموده کل شی
را بدعا کان کل شی حینئذ قد خلق زیرا که هر شی
که خلق شده از برای یوم ظهور الله بوده زیرا
که اوست ما ینقطع الیه کل شی و ما ینتهی الیه کل شی

و ما ينتهى اليه كلشيئ و بعد كه ظاهر شد بظهور
آيات قدرت شبهه نيست كه كلشيئ بكمال ما
يمكن ان يوصل بلقاء الله رسيده ند دوم مرتبه
خلق فرموده خداوند عز و جل مشية اوليه را و
خلق فرموده باو كلشيئ را و چون كه الان خلق كلشيئ
در خلق بديع ذكر شد دليلست كه خلق او
لم يزل و لا يزال بوده اذ لم يكن شأن كان
الله الها و لم يكن خلق بعيده و ان الله لم يزل
كان في علو قدسه و ما دونه في دنو خلقه
و اول خلق كلشيئ در اين آن كه آن يوم جمعه است
لمايف كره الله شده و حضرت رب كعزة ابن جلوه
بدعها بامر خود مستقر در ظل او فرموده الى آن
لعيده زيرا كه شبهه نيست كه الله بيده الامر
الخلق ثم يعيده و ان الله كان على كلشيئ قديرا و
و منظم فرموده خلق كلشيئ را بعدد كلشيئ باوراق
كه ما ذكر فرموده از ساحة قدس خود و مشرق باحتيم
از شمس جود خود تا آنكه كلشيئ بذكر كلشيئ در كلشيئ
متكمل در كمال گشته از براى ظهور قيامة اخرى

اخری تا انکه خدا دهد هر شیء را جزای کلمتی
ان من نفیا بعد له وان کان من اثباتا نعم
اذ علم او بکلمتی قبل کلمتی مثل علم اوست بکلمتی
بعد کلمتی و قدرت او قبل خلق کلمتی بر کلمتی
بمثل قدرت اوست بعد خلق کلمتی بر کلمتی
لم یزل کنه کان عالما بکلمتی و قادرا علی کلمتی
له الاسماء الحسنی من قبل و من بعد یسبح له
من فی السموات و من فی الارض و ما بینهما
لا اله الا هو العزیز المحبوب و بعین یقین نظر کن
که ابواب دین بیان مترتب گشته بعد کلمتی
و در ظاهر باب ملا ذکر سموات و ارض مسبحند
و ما بینهما باذن کنه مسبحند و مکبر و مقدسند
و ممجد و قائمند و معظم و کل در یوم ظهور الله
که ظهور نقطه بیان است در اخرت او راجع
باو خواهند شد و هر گاه بعد کلمتی از نفوس
ممتنعه راجع باو شوند ثمره کلمتی نزد ظاهر کننده
فطوبی لمن یحشر یوم القیمه ما بین یدی الله حاضر

ولیقبلنه کله عن باب من ابواب کلمتی اذانه
ذات نفس قد رجع الیها کل من تمن دان بابها
باقد عمل فید لك کباب ولتسرعن فی ذلك ثم ولتسرعن
ثم ولتسرعن ثم ولتسرعن ثم ولتسرعن ذیوا که حل ونه
اسرع کل حاسبان جهت چه با که حاضر شود
نزد او کل ابواب کلمتی و حکم فرماید بعود خلق
بیان و سمواتی که در بیان مرتفع گشته کل را
مطوی فرماید در قبضه خود بمثل آنکه در قرآن
بما لا عدل ابواب متکثره نزد مومنین باو منکشف شده
و دیدنی که خداوند عود خلق قرآن فرموده بود
نزد او الا یك نفس واحده که یك باب از ابواب
حکم ذکر میشود نزد او و کذلك یفعل الله ما یشاء
و یحکم ما یرید لا یسئل عما یفعل و کل عن کلمتی یسئلون
و در آنوقت که عود خلق قرآن شد و بدء خلق
کلمتی در بیان شد مقر نقطه که مظهر ربوبیت
بوده بر ارض اسم باسط بود که سمواتی که در
قرآن مرتفع شده بود کل مطوی شد و داخل شد

شد بنقطه اول ولم يشهد على ذلك الا الله ومن
عنده مع انكه نازل نفرموده در قرآن امر خاتم
اذا امر قيامة وعرض براو خداوند محيي ست علي
كل نفوسيكه متدين شده بودند بدين نبي
ودر حين رجع از كل اين نفوس يك نفس باقي بدي كه
بوده كه عود كلشيء شده وخلق كلشيء در نشاه اخرى
بامر الله متعالي كشته فلترقبن انفسكم ان يا اولي
البيان وانتم باالله وكتبه تحبون ان تتقدرون

ودر باب اول

ازعدد كلشيء امري كه خداوند عز وجل فرمي
فرموده كلمه لا اله الا الله حقا حقا بوده
اذكل بيان راجع باين كلمه خواهد شد
ونشر خلق اخرى از اين كلمه خواهد شد
ومعرفة اين كلمه منوط است بمعرفت
نقطه بيان الذي قد جعله الله ذات
حروف كسبع فيه ومن يوقن انها نقطه
الفرقان في اخرها ونقطه البيان في
اوليها وانها هي مشيته الاولية التي هي

ان لا تحبين عن كتب ربكم

انها هی قائمة بنفسها وکل شیء یخلق بامرها
وقائم بها فاذا شهدت کینونیته علی توحیده
اذ من لم یؤمن بها نفی ید خلرٍ فی کتاره
نار ممن لم یؤمن بها ومن یؤمن بها ید خل
فی الاثبات وای جنة اعلی ممن یؤمن بها تلك
کلمة قد سبحت وحمدت وکبرت ووحدت وتمجد
ربها بالغدو والاصال ونظر مکن در این کلمه الا
بمثل انکه نظر میکنی در شمس سماء ونظر مکن بمن
یؤمن بها الا بمثل انکه نظر میکنی در مرآت اذ
کل من یؤمن بذات حروف سبع کینونیته تسمی
باسم من اسماء الله عز وجل وظاهر دو ثمن در
شجره الاثبات کل شیء راجع باین شیء واحد میگردد
وکل شیء باین شیء واحد خلق میشود واین
واحد در قیامة بعد بعث الاول من نظهره
الذی ینطق فی کل شأن انی انا الله لا اله
الا انا رب کل شیء وان ما دونی خلقی ان یا
خلقی ایای فاعبدون وبدل نکر او ستبر
کن متجلی میشود از او مرآت ملك کل حروف حی

باشند و دیده میشود در او الا الله و هر کس
در بیان کلمه لا اله الا الله میگویند باو متوجه
الی الله میشود چنانچه باو بدء خلق او شده
باو عود خلق او میشود ثمره این علم آنست که
در وقت ظهور من یظهره الله نگوئید که ما لا
اله الا الله میگوئیم و اصل دین اینست زیرا
که آنچه میگوئید شجیت از شمس او که بود ظهور
اولای او متجلی شده و اوست احق باین کلمه از
کینونیات کل خلق بنفس خود زیرا که اگر مرآت بگوید
در من شمس است در نزد شمس ظاهر است که شبح
اوست که او میگوید قد عرفناکم ان یا خلق کیان
علو وجودکم فی کلمة دینکم ان لا تحتجبن بمن یظهره الله
یوم کیفیة بالحق فان انتم تنطقون مثال ظهوره فی
افئدتکم و ما ینطق به ذلک بانا قد شهد الله علی نفسه
علی انه لا اله الا هو کما انتم تشهدون و امروز هر نفسی که
در قرآن این کلمه که جوهر کل دین است میگویند شبهه
نیست که بقول محمد رسول الله من قبل میگویند و شمس
این کلمه در فؤاد او بوده که شبح آن در قائلین امروز

متجلیست ولذا راجع میشود باو در ظهور امر الهی او
که ظهور نقطه بیانست نزد اولای او زیرا که در ظهور
اولای او شجره توحید در کینونیات خلق مرتفع
نشده بود و حال که هزار و دویست و هشتاد سال
گذشت این شجره بمقام ثمر رسیده هر کس در او
شبحی از شمس نقطه فرقان که علی نقطه بیانست
نزد اولای ظاهر خواهد کرد مثل زدم با علی کلمه که
دین کل قائم بانست و بقول ان اول دین ثابت ممنوع
و کل در وقت موت همین را میگویند و باو راجع میشوند
اذا استباح للمرایا الا الی ما تقدیت و اذا ارتفعت
المرآت ما فیهما من مثال کشمس و رجع الیها اذ
بدئت منها ولم یکن رجعها ولا عودها الا
فی حد مراتبها جائی که علو کلمه فرقان من قبل
و علو کلمه بیان من بعد نزد شمس حقیقت این قسم
باشد چگونه است شئونی که متفرع براین کلمه
از معرفت اسماء کلیه و معرفت نبی و معرفت ائمه
هدی و ابواب هدی و مسائل فروعیه که لا تعد
ولا یحصی است هر نفسی بیکی از آنها محتجب شده از

از کینونتی که بی وجود او از او بوده و راجع میشود
باو در صورتی که از شجره اثبات بوده و آیه توحید
او مدل بوشمس بوده و اگر العیاذ بالله که
مدل براو نبوده لایق ذکر نیست زیرا که نفی
که خود را منوّر بقران کرده چه قدر حکم نفیرها اقول
در ایدی اینان هست این در ذکر کینونت انها
بوده نه در ذکر ما یتفرع علی کینونیات اذ ما یتفرع
الی مادون کلی یرجع الی کینونیته و کینونیته لما لم
یدل علی کنهه لاینفک عند کنهه و آنچه ما یتفرع
بکینونیات حقه است راجع میشود بانها و انها
اگر آیات مستقره باشند در مرایا امداد خود نه متبوعه
دوبین وجود راجع میشوند بمقام عدم خود و لما کان
الشمس لم یزل مشرقه فلک المرایا لا یزال مستدیره
و نبوده است زیرا که فیض او در هیچ شأن
تعطیل و نفادی من قبل کنه الله ربی و لا از
بوتی احد و ان ذات حروف سبع باذن کنه لن ام
معه یابادیو من یمن نظهره کنه فاذا قد فاذ بذلک

الباب الاول من الواحد الاول طوبی للفائزین
من حزن یوم عظیم ذلك یوم کل علی الله ربهم یعرضون

الباب الثانی من الواحد الاول

ملخص این باب آنکه محمد و مظاهر نفس او راجع بدنیا
شدند و ایشان اول عبادی بودند که بین
یدی الله در یوم قیامت حاضر شدند و اقرار
بوحدانیت او نموده آیات باب او را بکل رسانیدند
و خداوند بوعده که فرموده بود در قرآن
و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض
و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین ایشانرا ائمه کرد
و همان دلیل که نبوت محمد از قبل ثابت است
همان رجوع ایشان عند الله و عند اولی
العلم ظاهر است و آن دلیل آیات الله است
که ما علی الارض از اتیان بمثل آنها عاجزند
و شبهه نیست که شرف عبد بتوحید خداوند و
معرفت اوست و اقرار بعدل و طاعت و فضل
او شبهه نیست که این نفوس مقدسه قبل

قبل از هر نفسی با نچه جوهر کل علو و عز و بهت
فانی گردیده زیرا که هر ذی روحی تصور کند عز
مشاهده نمیکند الا برضای خداوند و شبهه
نیست که ایشان اول انواری بودند که بین یدی الله
سجده نموده و آیاتی که نازل فرموده بود بوجود
قبول نموده تبلیغ اینها را فرموده و هیچ علوی در
امکان اعلی تر از این نبود و نیست که نفوس عبد
من اعلی کلمه باشند و نقد رتبه تسع عشر
تاسعه از وجود خود محتجب نباشند زیرا که هر نفسی
انچه در وصایا خود میکند اراده نمیکند الا ر
ضای کلمه را زیرا که اینست منتهای مقصد کل
و شبهه نیست که رضای کلمه ظاهر نمیشود الا
برضای آنکسیکه خداوند باو حجت خود را
عطا فرموده باشد و شبهه نیست که این انوار مقدسه
برضای خداوند قبل کل شیء مستریحی شده و همین است
علوا علی فوق هر علوی و سموا بهی فوق هر سمو
و شبهه نیست که رجع ایشان در ظهور اخرى اعظم
تراست نزد خداوند از ظهور بدء ایشان در

قبل و با نجه قبل نبوت ثابت شد امر ولایت
ثابت نشود اگرچه ظهور نقطه تبینه شان همان ظهور
محمد نیست در جمع آن ولایت کی چون ظاهر شد
بظهور کنه کل اسماء در ظل او هستند کل کلیه
هستند زیرا که اوست اول و آخر و ظاهر و باطن
و از برای اوست اسماء حسنی مخصوص که نیست
خداوند اسماء و اینها در بین کونه مجهودی
زیرا که چهار نفس مقدس بوده و اسم مکنون
مصون که باسماء ابواب او بعد با انوار حرمت
با حوامل خلق و رزق و موت و حیات ظاهر
نمی‌شوند که کلاً عند حق می‌شوند که اقرار اسما
بوده اند الحمد و ماسوای اینها مستعدین
هستند بهدی ایشان زیرا که بعد از آن
خداوند خلق بیافزا بایشان و در جمیع خواهد
فرمود خلق بیافزا بایشان و ایشان ابواب
بوده اند که لم یزل و لایزال نزد حق
حق ساجد بوده و هستند و در هر ظهور
باسمی مذکور نزد خلق بوده در هر ظهور تعبیر اسما

اسماء جدیه از برای ایشان بوده ولکن اسماء
کینونیه که مدل علی کنه بوده در افئده ایشان
ظاهر بوده واگر نبوده بقدر کینونیه خود شوا[illegible]
بین یدی کنه حاضر شوند لم یزل ولا یزال بوده
وهست واز برای خداوند اسماء ما لا نهایه بما
لا نهایه بوده وهست ولکن کل از این اسماء متجلی
گشته چنانچه هدایت کل بهدایت ایشان شده
ودر افئده این اسماء دیده نمیشود الا کنه مل
در فؤاد هیچ نفس مؤمنه دیده نمیشود الا
ان اسمی که در فؤادان مستمد به او ست از
خداوند ودر او دیده نمیشود الا کنه وحده
الا له الخلق والامر من قبل ومن بعد لا اله الا
هو الحی القیوم وهر نفسی که مؤمن بمحمد بوده
یا دون او راجع بوده در ظل او وان کلاً
یجزی بما کسبوا وکنه علی کل شیء شهید

الباب الثالث من الواحد الاول

در اینکه علی ع راجع شد بدنیا وانچه مؤمن باو بوده
ودون او واو ثانی من امن بالنقطه است بعد از

الباب الرابع من الواحد الاول

در اینکه فاطمه ع راجع بحیات دنیا با هر کس که مؤمن باو بوده و دونها

الباب الخامس من الواحد الاول

در اینکه حسن ع راجع بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بان بوده و دون ان

الباب السادس من الواحد الاول

در اینکه حسین ع راجع بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بان بوده و دون ان

الباب السابع من الواحد الاول

در اینکه علی ابن الحسین ع راجع بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بوده و دون

الباب الثامن من الواحد الاول

در اینکه محمد ابن علی ع راجع بحیات دنیا با
هر کس که مؤمن باو بوده و دون ان

الباب التاسع من الواحد الاول

در اینکه جعفر ابن محمد علیه السلام راجع
بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بان بوده و دون ان

الباب العاشر من الواحد الاول

در اینکه موسی ابن جعفر علیه
السلام رجوع فرمودند بحیات

بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بوده و دون ان

الباب الحادی و العشر من الواحد الاول

در اینکه علی ابن موسی رجوع فرمودند بحیات دنیا

با هر کس که مؤمن بآن بوده و دون ان

الباب الثانی و العشر من الواحد الاول

در اینکه محمد ابن علی رجوع فرمودند بحیات

دنیا با هر کس که مؤمن بآن بوده و دون آن

الباب الثالث و العشر من الواحد الاول

در اینکه علی ابن محمد رجوع فرمودند بحیات

دنیا با هر کس که مؤمن بآن بوده و دون ان

الباب الرابع و العشر من الواحد الاول

در اینکه حسن ابن علی رجوع فرمودند بحیات

دنیا با هر کس مؤمن بآن بوده و دون ان

الباب الخامس و العشر من الواحد الاول

در اینکه حضرت حجة ظاهر شد بآیات و بینات

بظهور نقطه بیان که بعینه ظهور نقطه فرقان است

اگرچه نقطه بیان در اول ذکر شد و نقطه فرقان در

ثانی و ظهور حضرت در باب خامس عشر ان آید

نقطه در مقام تجرد که صرف ظهور کلمة الله است
باسم الوهیت ظاهر است در مقام اول
ذکر شد و در مقام تعین که مشیت اولیه است
در مقام ثانی ذکر شد و در مقام قائمیت
در کل نفس که مخصوص بظهور رابع عشر است در
باب خامس عشر ذکر شد و نقطه در مقام اول
لم تزل و لا تزال هست و اوست احق بذکر
کل اسماء از نفس اسماء بنفسها و مثال این در
وقتی که اسم الوهیت هست اسم ربوبیت هم هست
و کل اسماء هم هست مع انکه ظاهر باسم الوهیت است
لم یزل و لا یزال در مقام نقطه مذکور است
و امثله کل اسماء در امکنه خود ظاهر اذ هو الاول
فی حین الذی هو الآخر و هو کان باطن فی حین
الذی هو الظاهر و هو کذلک یذکر باسم کل
فی حین کذلک لم یذکر باسم لا اله الا هو کما یقولون

الباب السادس و العشر من الواحد الاول

در اینکه باب اول رجوع فرمود بدنیا باهر کسی
که مؤمن باو بوده من حی و دو نفس

الباب السابع والعشرون من الواحد والاول

در اینکه باب ثانی رجوع فرمود بدنیا با
هر کس که باو مؤمن بود من حی ودونه

الباب الثامن والعشرون من الواحد الاول

در اینکه باب ثالث رجوع فرمود بدنیا با
با هر کس که باو مؤمن بود من حی ودونه

الباب التاسع والعشرون من الواحد الاول

در اینکه باب رابع رجوع فرمود بدنیا
با هر کس که مؤمن باو بود من حی ودونه

الباب الاول من الواحد الثانی

فی بیان معرفة الحجة والدلیل الحق انبیاء الذکر
خداوند عالم عز شانه در هر کور بانچه اعلی علو
اهل انکور تفاخر مینماید حجت را نازل میفرماید
چنانچه در زمان نزول قران افتخار کل بفصاحت
کلام بوده ازینجهة خداوند قران را با علی علو
فصاحت نازل فرموده و او را معجزه رسول الله
قرار داده و در قران خداوند اثبات حقیت رسول الله
ودین اسلام را نفرموده الا بایات که اعظم بینات است

و دلیل بر اعظمیت ان اینکه کل بحروف هجا اسم
تکلم میکنند وخداوند عالم کلمات قرانیه را
بثانی نازل فرموده که تا علی کرو رض جمع شوند
و بخواهند ایه در مقابل ایات قران بیاورند
نمیتوانند وکل عاجز میشوند سر ان اینکه
خداوند نازل فرموده قرانرا از شجره مشیه
که حقیقت محمدیه باشد بلسان خود انحضرت
وان شجره ممتنعه هیچ حرفی نازل نمیفرماید الاو
واخذ روح ان میکنند در حین نزول مثلا
اکر نازل فرماید انا قد بدءنا ذلک الخلق
امرا من لدنا انا کنا علی کل شیء قادرین فاذا
ذکر البدء بیتعلق بخلق نماید ذکر اسم کل شیء زیرا
که غیر خداوند محیط بکل شیء نیست که کلام او
مهیمن باشد بر کل شیء و نزد قول او کل خلق
بدء شوند و کذلک ان نیرل کلمة انا
کنا لنعیدن ذلک الخلق وعدا علینا انا کنا
علی کل شیء قادرین زیرا که حین نزول این کلمه
اخذ ارواح کل شیء در مظهر این ایه میشود که دو بار

یوم قیامة بین یدی کلمه حاضر شود که عود نست
کلمتی صدق کند و غیر کلمه مقتدر بر آن
زیرا که آنچه خداوند تکلم فرماید از شجره حقیقه
بنفسها کینونیت شئ خلق میشود که دردون علیین
از حروف نفی میشود و اگر از حروف علیین است
از حروف اثبات میشود زیرا که قول کلمه حقیقت در هر شئ
که نازل شود شئیت تعلق میگیرد که ذکر حق شود
و دلالت کند بر اینکه او حق است و علی هذا
قد نزل من قبل ان کتاب حق و کلمه حق و بیان
خلق روح کلمه حق در مقام خود شده و هر نفی
تفکر در آن نماید بیقین مشاهده میکند
که ارواح حقیقه بظهور نقطه اولیه بآیات کلمه
در کینونیات انفس و آفاق متذوت میگردد
چنانچه خداوند قبل در قرآن در آیه سنریهم
آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه
الحق ذکر فرموده و تا آنکه کل تکلم بکینونیه
کلمتی نشود که روح فؤادش باشد ادراک
تحقق علی ان قول کلمه حق میکند بر اینکه بذکر

قول تحقق حق میشود در کینونیۀ شیء و بمعنی
مخصوص است بخداوند عزوجل اذ غیر او
خالق شیء و رازق شیء و ممیت شیء و محیی شیء
نیست و بهر کلمه که در ملک او باو نفی نفی شود
یا اثبات اثبات در ظل آنچه او نازل فرموده
از آیات حق میشود بلکه نیست ان کلمات بعینه الا
آنچه از مظاهر آیات الله و کلمات الله ظاهر
میگردد زیرا اگر حینی که خداوند ذکر مؤمن
میفرماید خلق او بآن میشود و حینی که دون
حروف علیین نازل میفرماید خلق ارواح ان
باو میشود امنیت انکه آیات الله حجت است
بر کل خلق و اعظم بینات و اکبر ظهورات
بر اثبات قدرت او و علم او و مشیة است
که در کوه نقطه بیان امتحانا لأولی الالباب
بعلم توحید و دقایق معرفت و شئونات
ممتنعه نزد اهل ولایت بوده از
این جهة خداوند عالم حجت او را
مثل رسول خدا در نفس آیات قرار داد

قرار داده در علم توحید و سمو تجرید
کلماتی از لسان او جاری فرموده که
هر ذره روح توحیدی نزد او خاشع
شده الا کسیکه در لک ننماید بجز او با
محبوب خود تکلم فرموده و شئون حکمیه
و علمیه تا لا نهایه ظاهر فرموده که عقل
قدرا زانداخته و عارف نگشته اگرچه
ظهور شمس حقیقه سبحانه مدد کل ممکنات
از علم عرفان او ولیکن بچیزی که خداوند در
اوگذاشته از آیات و کلمات خود مجدد بکل
موجودات بضیاء آثار خود هلکنه
من عدل لیعرف به او من کفو لینعت به
او من شبه لیشبه به او من قرین یقرن به
او من مثال یمثل به فسبحان الله عن ذلک
تسبیحا عظیما اذ لا یری فیه الا الله وانا کل
له عابدون و در این کور خداوند عالم
بنقطه بیان آیات و بینات خود را عطا فرموده

و او را حجت ممتنعه بر کل شیء قرار داده و اگر کل
ما علی الارض جمع شوند نمیتوانند آیه
بمثل آیاتی که خداوند از لسان او جاری
فرموده اتیان نمایند و هر ذی روحی
که تصور کند بیقین مشاهده میکند که آیات
از شأن بشر نیست بلکه مخصوص خداوند
واحد احد است که بر لسان هر کس خواسته
جاری فرموده و جاری نفرموده و نخواهد
فرمود الا از نقطه مشیته زیرا که او است مرسل
کل رسل و منزل کل کتب و هرگاه این آیات
بود که از قوه بشر ظاهر میشد از حین نزول
قرآن تا حین نزول بیان که هزار و دویست
و هفتاد سال گذشت باید کسی اتیان
کرده باشد با وجود دیگر کل با علو قدرت
خود خواستند اطفاء کلمة الله را نمایند ولی
کل عاجز شده نتوانستند امروز اگر کسی تصور
کند از اول نزول بیان تا امروز بیقین مشاهده

مشاهده میکنند انهائیکه اعتراف بحجیت آیات نموده
وتبلیغ انهارا بکل فرموده حجة الله بوده واگر
ظاهر نشود حجیت ایشان ولکن علو عرفان ایشان
نزد هیچکس پوشیده نیست زیرا که ادنی تلامذه
مرحوم سید اعلی علو علما وحکمای دوره را ادراک
نیست یازده ودر اشخاصیکه بحجیت آیات تصدیق نموده اند
حیا ازاین طایفه چه غیر ایشان نزد هیچکس شبهه در علو
تقوای ایشان نبوده ونیست اگر چه ذکر این از
جهة ضعف مردم هست والا آیه خداوند
شهادت دهد معادل نمیشود با شهادت کل
ما علی الارض وشبهه نیست که شهادت خداوند
ظاهر نمیشود الا بشهادت کسی که حجت قرار داده است
او را وکافیست شهادت نفس آیات بنحو ما علی الارض
از کل شیء زیرا که این حجیت باقیه من عند الله
الی یوم القیمة وهرگاه کسی تصور در ظهور این معجزه
نماید بلا ریب تصدیق در علو امر الله مینماید
زیرا که از نفسیکه بیست وچهار سال از عمر او گذشته

واز علومی که کل با نها متعلم کشته متعری بوده
وحال باین که تو پراوت آیات میمایند بدون
فکر و تامل و در عرض یکساعت هزار بیت در
مناجات میوحید بدون سکون قلم و تفاسیر
وشئون علمیه در علوم مقامات معرفت و توحید
ظاهر میمایند که کل علماء و حکماء در ان موارد
اعتراف بعجز از ادراک انها نموده شبهه نیست
که کل ذلک من عند الله هست علما تکیه از
اول عمر تا اخر اجتهاد نموده چگونه در دقایق و نکات
بطرز عربی دقت نموده و اخر الامر کلمات
که او بی ذکر نیست کل اینها از جهة حجیت خلق
بوده والا امر کته اعز و اجل از انست که بتوان
او را شناخت بغیر او بلی غیر او شناخته میشود
با و قسم بذات مقدس خداوندی که وحده
وحده بوده و هست که انا را و مضیئ تر است
از ضیاء شمس در نهار و انا را انهائی که مهتدی
شده اند بعلوم هدایت اکبر با علی علو درجه علم و عرفان

وعرفان واصل کردند مثلا انا را نها مثل نود کجا کت

در دلیل واستغفر کنه عن ذلک کیف یدرک بحر الاول

بحر لحدوث وکیف یعرف ذکر الاول الاول تذکر

الحدود سبحان کنه وتعالی عن ما یذکره الانسان

فی ملکوت الارض وسموات کلا اینها نظر بمقامات

حدود دید خلق بوده که ذکر شد والا انجا احتجاج

میشود یوم قیمة اینست چنانچه بهمین احتجاج شده

در این قیامة چنانچه خداوند سئوال فرمود

بلسان شان خود که ایا قران کتاب کتب کلام

مومنین با او گفتند که کتاب کلله هست بعد

سئوال کرد فرقی در میان بیان وقران دیده

میشود اولوا الامر گفتند لا وکله کل من عند ربنا

وما یذکر الا اولی الابصار بعد خداوند عالم

فاز لفرمود که اون بود کلام من بلسان محمد رسول

الله واینست کلام من بلسان ذات حروف سبع باز الله

وهر کس باون ایمان آورده از برای او مغفرت است

اگر بخواهد در ایمان خود ثابت باشد الا انکه ایمان

اورده باین ایات والا باطل خواهد شد کنونه

او و اعمال او که یوم لم یکن شیئا عند مذکورا
و بعد نازل فرمود ای خلق من که از اول عمر تا
آخر عمر بیشهای جد وجهد عمل میکنید از
برای رضای من اکر امری از امور فرعیه را عمل
هستید لاجل آنست که من در کتاب خود نازل
کرده ام واکر با ئمه هدی ایمان آورده اید
انکه بوما درت فرو اشان تقرب بسوی من
میجوئید بواسطه آنست که در قرآن اسمای ایشانرا
ذکر نموده ام واکر اقرار برنبوت محمد رسول الله
میکنید بواسطه آنست که رسول من بوده
واکر در حول کعبه طواف میکنید بواسطه
آنست که من او را بیت خود خوانده ام واکر
قرآن را معظم میدارید بواسطه آنست که آن
کلام منست و بر هر نفسی اکرچه از نفوس
آدم باشد لابد نجه میکنند بواسطه نسبت
اوست بمن چنانچه فرزند خود جنابی فهمیده

فهمیده و حال آنکه محتجب شده و خلاف واقع تصور کرده
و از ظهورات بعد من محتجب شده زیرا که هیچ شیء نیست مگر
آنکه راجع میشود حکم او باین هیکل انسانی که خلق
شده است بامر من و آن هیکل راجع میشود
درجه بدرجه تا آنکه میرسد بنبیّ من و آن نبی
ثابت نمیشود بنور او الا بکتابی که نازل شده بر
او و حجتی که باو عطا شده و امروز که یوم ظهور من است
که بنفسه ظاهر شده و این ذکر بنفسه مثل ذکر کسی است
که نسبت خود خوانده و الا از برای ذات من نه
اولی است و نه آخری و نه ظهوریت و نه بطونی
بلکه امروز آنچه راجع باین نفس که از قبل من آیات
من تلاوت مینماید میشود راجع بمن میشود و آنچه
راجع باو نمیشود راجع بمن نمیشود این ظهور من
بنفسه و بطون من بذاته زیرا که غیر این ممکن
امکان نیست و اعلاوی از این متصور در بیان
نمیشود چه قدر محتجب هستید ای خلق که کل
نسبت من در مقاعد خود چنان تصور میکنید که
در رضای من هستید و آنی که دلالت بر من میکند

و آیات قدرت من را که حاکی از فطرت اوست
باذن من تلاوت میکنند بغیر حق او را در جبل
ساکن کرده اید که احدی از اهل آن قائل
ذکر نیست و در نزد او که در نزد منست
غیر کیفیتی که از حروف کتاب منست نیست
و بین یدی او که بین یدی منست در لیل
یک مصباح مضیء نیست و حال آنکه بمقاعد
که متعدد در جای او میرسانند مصابیح
متعدده مشرق و ما علی الارض که از برای
او خلق شده بالاء او متلذذ و بتقدیر او
مصباح محتجب است که من شهادت میدهم
در این روز بر خلق خود و دون شهادت
من نزد من لا شیء بوده و هست و هیچ
از برای خلق من اعلای از حضور بین
یدی نفس من و ایمان بآیات من نبوده
و نیست و هیچ ناری اشد از احتجاب
این خلق بمظهر نفس من و ایمان نیاورند

نفس من وایمان نیاورند بآیات من نبوده
و نیست اگر میگوئید از قبل من چگونه تکلم
مینماید نمیبینید آیات مرا بآنچه قبل گفتید حال
هم حیا نمیکنید و حال آنکه دیدید که ثابت
کتاب من وامروز کلدانیها و مؤمن هستید
خواهید دید که امتحان شما باین آیات
ولکن امروز که نفع میدهد انفس شما را الهام
ایمان بما لا ینفعکم و نیز کم محتجب شده اید و هیچ
نرسیده و نخواهد رسید بر مظهر نفس من
وآنچه ضرر رسیده و میرسد بانفس خودتان
راجع میگردد ترحم بر انفس خود نموده و در
هوائی که گمان رضای من میکنید عروج
نموده و در جبالی که محقق است رضای
محبتی که دین کلدانیها و ثابت است رضوانی بقرآن
محتجب شده اید قسم بذات مقدس خود
که هیچ صنعتی از برای این خلق اعلای ظهور
من و آیات من نیست و هیچ ناری شدید از
احتجاب بمن و آیات من نیست و هرگاه میگو

درکتاب من

عجز ما نزد ما ثابت نیست سیر نموده در مشرق
ارض و غرب ارض اگر چه این کلمه ایست بلا
معنی زیرا که امروز حق ما علی الاولی راجع میشود
بقطع اسلام و هر گاه فصحای این قطع عاجز
هستند دلیل است که کل عاجز هستند و هرگاه
اینها میگویند ما عاجز هستیم چرا اینان نمینمایند
بآیه مثل آیات من از فطرت نه بنحو نکته و
سرقت اگر نزد هر حقی لابد ست تقدیر
سحره در زمان موسی ظهار انجه در نزد
خود است نمایند و همه خلق را که از زمان
ظهور تا امروز از علمای این قطع تقید راین
ظاهر شد که بزعم خود در علو رضای خود سیر
مینمایند و از مخفی حق با آیات فند در خود
محتجب هستند و همین ذل علمای اسلام را
بس که منبت اسلام اظهار علم اسلام
مینمایند و از کسی که کلام او محقق اسلام
بوده و هست محتجب میشوند و اگر با صحاب
خود راضی میشدند و ظلم بر نفس نمیکردند و

و حکم بغیر انجه در قرآن نازل شده بود نمیکردند
خود را بنا بر آن ناظر بودند و حال خود را و اتباعی
که ایشان را علمای اسلام دانسته بلکه هر کس از یهود که (محتجب گشته)
و میشود عذر را بنها از برای ایشانست و هر گاه
ایشان شکر در اثبات کلمه نموده فخر خود را مشاهده
مینموده و آن وقت نه سلطان اسلام و نه اشخاص
در نظر او بودند راضی با حضار از جمع شده ذو الکر
افتخار کلی باتباع حقیقت و هر گاه مشتبه کار بر هم
خود را نمینموده امر بانجا منتهی نگشته چنانچه شبهه
نیست که آخر الامر ضعف اوند حقیر بر کل ظاهر خواهد
فرمود بحجیت اوضاع امروز هم اگر بخواهد کسیکه
خود را ملتزم باسلام مبین اند چه از صاحبان
حکم و چه از صاحبان علم اثبات حجیت آیات توراة نماید
اقرب از لجه بحر میشود چنانچه اگر اقتدار در دارد کلی
علما را حاضر نماید و میگوید با ایشان فتاوی شما
من از کسی که صاحب آیات بود محتجب نموده و حال امر
از دو شق بیرون نیست یا آنکه شما ها ایشان کرده
این کتاب و آیات او حاضر است و اگر نیست این امر که

دراینجا نوشته شده سبحانك اللهم انك انت
سلطان كلاوطين لتؤتين كسلطنة من تشاء
ولتنزعنها عمن تشاء ولتعزن من تشاء ولتذلن
من تشاء ولتصغرن من تشاء ولتغنين من تشاء
ولتغنين من تشاء ولتفقرن من تشاء ولتظهرن
من تشاء على من تشاء في قبضتك ملكوت كل شيء تخلق
ما تشاء يا من انك كنت علوما مقتدرا قدير
متكلم نمايد بمثل آنچه او تكلم نموده از ظهورات و
بنويسد بمثل آنچه كه او نوشته بلا قلم و
سكون قلم وهر كاه نميكنند دليل است برانچه كرده
اين بغير حق شده وصاحب اين آيات حق است
من عند كشته وشبهه نيست كه در اينكه حضرت رب
اين آيات را نازل فرموده براو بمثل انكه در سور
حضرت نازل فرموده صاحب طال بمثل اين آيات
صد هزار بيت درميان خلق منتشر است بغير
صحف مناجات او وصور علميه وحكميه او و در
عرض بيجاعت هزار بيت از نزد او ظاهر
ميكردد با يا سرع طوري كه كاتب نميرد او

او نتوانند تحریر نماید آیات کثیره را قرائت مینماید
میتوان منزل گرفت که هرگاه از اول ظهور تا
امروز کسی ممکن است شده حرف را از آیات نوزدا و منتشر
شده بود و هرگاه میگویند این آیات بنفسها حجت
نمیشود نظر کنند در قرآن هرگاه خداوند در مقام
اثبات نبوت رسول خدا بغیر آیات احتجاج فرموده
شما هم تأمل نمائید و حال آنکه خداوند نازل فرموده
افلا یغررک تقلبهم فی البلاد کذبت قبلهم قوم نوح
وهمت کل امة برسولهم لیأخذوه وجادلوا با
لباطل لیدحضوا به الحق فاخذتهم فکیف کان
عقاب وکذلک حقت کلمة ربک علی الذین کفروا
انهم اصحاب النار و در مقام کفایت کتاب نازل
فرموده اولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی
علیهم ان فی ذلک لرحمة وذکری لقوم یؤمنون
وجائی که خداوند شهادت داده بکفایت
کتاب بنفس آیات چگونه کسی میتواند بگوید کفایت
نمیکند حجیت کتاب بنفسه و اگر گفته شود
در آیات انجیل اولین گفتند از دو شق بیرون

نیست با آنکه غرض ایشان تصدیق حق کردن نیست
که از برای ایشان ثمری ندارد هیچ دلیلی حتی خم
خداوند نازل فرموده وان یروا کل آیة لا یؤمنوا
بها و در جای دیگر نازل فرموده ان الذین حقت
علیهم کلمة ربک لا یؤمنون ولو جائتهم کل آیة حتی
یروا العذاب الالیم و اگر غرض احتیاط در دین است
که فهم آن سهل است فبای حدیث بعد الله
و آیاته یؤمنون یا خود حاضر شوند و از آنچه مخفی
از مطالب نهج آیات سؤال مینمایند تا آنکه
خود شنوند که در نزد مبدء تأملی و ترکیبی و ملاحظه
آیات نازل شده ببینند یا آنکه کسی را میفرستند که
نزد او ساعتی نشسته و آنچه تلاوت میکنند
از آیات که نوشته بعد تفکر در آنها نموده
تا یقین نماید که از فکر و اقترانات کلمات باهم
نبوده و اگر منید از صدر اسلام تا امروز
در قرآن شبه بوده از اول ظهور این امر
تا امروز کسی در مقابله از این سبیل بر آمده
بوده و اگر نکته گیری در اعراب قرائت یا قواعد

قواعد عربیه میشود مردود است زیرا که این
قواعد از آیات بر داشته میشوند آیات بر آنها
جاری میشود و شبهه نیست که صاحب این آیات
نفی این قواعد و علم بآنها را از خود نموده بلکه هیچ
حجتی نزد او لو الا ولیاد از عدم علم بآنها
این نوع آیات و کلمات اعظم تر نیست زیرا که ثمره
این علوم فهم کتاب الله هست و بر شجره که کتاب
نازل میفرماید علم باین علوم لازم نیست بلکه نموده و
کل قواعد و اعراب را بخرج اوند تا ذلفره
ثابت چه با استغنا میکنم صاحب کل علوم
هستند ولکن ایمان ایشان بایمان تا بار الله
ثابت زیرا که ثمره علوم علم باوامر الله هست
فهمیدن آن و اتباع مرضات او که اگر بنفسه این
علوم ثمر بوده صاحبان این در عرب بیشتر
از عجم ظاهر شده اند و حال آنکه شرفی نیست
در اینها بلکه شرف برضای خداوندی و علم
توحید اوست و استقرار در ظل طاعت و رضای
او و شبهه نیست که اگر انچه میکنند لاین خود

وا و قصد نمیکنند الا رضای اورا و حال آنکه
رضای او کم کسی مطلع میشود مگر کسیکه برضای
محبت او مطلع شود و امروز رضاء الله منحصر
برضای محبت او و مستقر بین در ذلک اکوحر دون
انما یحبون انهم مهتدون ولکن آنچه خداوند
شهادت میدهد ثابت نمیماند و آنچه متعارف
امر کنند میکنند مضمحل میشود هرگاه امروز
ذکری از اشخاصیکه تکلم بشعر اقرا در مدت
اسلام نموده اند هست از دهبا فنهای فضای
و فصحای عرب ذکری هم از محبین امروز خواهد
ماند و امروز هیچ عملی انفع از برای عبد نیست
که دلپور انصاف نظر در آیات بیان نموده که حقیقت
حق را بعین یقین مشاهده نماید تا آنکه ادراک
مظهری که لقای او لقاء الله هست و رضای او
رضاء الله محجب نماند زیرا که کل خلق شده اند
از برای همین چنانچه حضرت او فرموده الذی
رفع السموات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی
العرش وسخر الشمس والقمر کل یجری لاجل مسمی

مسمّی یدبّر الامر یفصّل الآیات لعلکم بلقاء
ربکم توقنون و شبهه نیست که هر مرآتی که
مقابل شمس شود خود مشرق میشود و الا
او بنفسه طالع میشود و غارب میگردد و غرض
کل است که ثمره وجود که فوز بلقاء الله و ایمان با بآیات
اوست رسند و الا خود شیئی باطل میگردد
بنفسه و همین ثمره است که غرض شجره وجود
دانه ئه مردم نمود از برای امروز و امروز
کار خود را نسبت باو مفتخر و معزز میبینند
و میکنند آنچه میکنند اینست معنی لا حول
و لا قوة الا بالله که در تشریع و الا اگر این
که حقیقت ندارد از خود سلب نمایند بعد
زبانه نفوذ ندارند و همین ذلیل است مجبر
که نسبت باو میکنند آنچه میکنند و عوض
ثمره وجود خود که امروز نصرت اوست نصرت
نکرده بلکه بعدم نصرت هم راضی نمیشوند و اگر
راضی میشدند مقر این شجره در این جبل
نمیشدند خداوند کافی است کار عباد را و حکم

خواهد فرمود نقطه و حکم او همین حکم است
که الآن در اشکال قرآن ظاهر میشود که تا یوم
قیامت فصل ظهور تا بین مقبلین و
و دون او و آنچه قضایای خداوند ثبت جاری
خواهد شد و اوست بهترین ناصرین
و حافظین و بهترین حاسبین و حاکمین

الباب الثانی من کواکب الثانی

فی ان لا یحیط بعلم ما نزل کتبه فی کتاب من احد
الا من شاء کتبه لطفی انبیا و آنکه کسی احاطه نیابد
خداوند نازل فرموده در بیان نمینماید الا من
یظهره کتبه او من علمه علمه و مثال ذلک شجره
که بیان از او طالع شده و اگر جمیع ابحر
سموات و ارض مداد شوند و کل اشیا قلم
و کل انفس محصی شوند نتوانند حرفی از حروف
بیانرا علی ما هو علیه تفسیر کنند اذ ما جعل کتبه
لحروف منه اولا و آخرا و اذن نیست از برای
احدی که تغییر کنند بانچه خداوند در بیان
نازل فرموده الا کل حروف علیین را بمن یظهره الله

نظهر کنه و حروف حی او و کل حروف دون علیین
را با بواب نار او زیرا که کل حروف علیین در ظل
او محشور خواهند شد و کل حروف غیر علیین
در ظل نفی محشور خواهند شد و قبل مثل بعد است
لا تبدیل لامر که چنانچه قبل قبل مثل بعد بعد است
کل قرآن صد چهارده سوره بوده و هر شش
سوره در علو شان هر حرفی از حروف بسم کله
کرحمن کرحیم نازل شد که شش سوره اول از
نقطه بوده و شش سوره آخر از میم و کل حروف
علیین راجع بانی مظاهر تسعة عشر میشود و کل حروف
دون علیین راجع بمظاهر تسعة عشر ابواب نار میشود
و کل ابواب نار راجع میشوند بباب اول چنانچه کل ابواب
جنت راجع میشوند بباب اول که در کلمه لا اله
الا الله جمع میشود انچه از دون حروف علیین است در
نفی و انچه از حروف علیین است در اثبات
و کل حروف دون علیین قرآن در ظل اول باب
نار ثانی شده و کل حروف علیین قرآن در ظل

کلمهٔ اثبات باقی ماند که لك یعنی کنه عن
بناء ویبقی من یرید انه قوی مقتدر قدیر
وجا بزینت تفریبان الا بانجه تفریشد
از نزد شجره او وکل اسما خزان ودر انوار
افئده مؤمنین با ولایتی وکل حروف دون
علیین او در حقائق دون مؤمنین باوجادی
ولم یزل ولا یزال بیان منذ نفس انانی آست
که حق است وکل حروف نور وتماران در
آفاق وانفس مبین جانجه امروز هرکس
بخواهد تمیز دهد جون که نوم ظهور کند
هست مقتدر ولی بعد از اذ نقاع شجره
لا یقدر احد ان تمیز بحقیقه الواقع الا علی
حکم الظاهر من لم یتعد حد و دکنه فیه فهو
من حروف العلیین ومن یتعد فمن دونه
الا ان یفرجن کنه عن ذلك الخلق بظهور
نفسه یوم کیقمه فاذا ما یحکم نقطه کیان فی خضر بقا
من احکام الواقعیه الا ولیه من یوقن بها فی

فی حروف العلیین ولم یؤمن بها فمن دونها
ولکنه یفصل بینهما بالحق انه هو خیر الفاصلین
وامر بجائی میرسد که از حروف غیر علیین دیگر
ذکر نمیماند الا در کتاب و همان شجره خود
را از حروف علیین میداند و بر نفس خود
من حیث لا یعلم حکم میکند تا اگر طالع شود آفتاب
حقیقت که آنوقت بروز میکند عدم ایمان او
چنانچه در این قیامت بوده این مطلب را بعین
یقین ملاحظه نموده چنانچه کل میگویند از نفی
تا مؤمن بالله و آیات قرآن هستیم و حال اگر
شجره حقیقت که منزل قرآن بوده در این
ساکت با یکنفس وحده انیقوم در ظهور
شجره حقایقها منکشف میگردد و حجبها مرتفع نفوسی
که خلود رواشان نمیگردد دون رضاء الله ذی
بانچه حکم چنا میکند از ذکران بمعلی رضاء الله
نمیشود الا برضای او فلتعتبرن یا اولی الابصار ثم
من امر الله الباب الثالث من الواحد الثانی تتقون
فی بیان ما فی کتاب بان فیه حکم کل کل شیء ملخص

انبیا را آنکه از جانب خدا ونند بر کل ناس دو حجت است
ایات کنند و نفی که این ایات بر او نازل شد
و اول حجت باقیه ظاهره است الی یوم القیمه
و ثانی حجت ظاهره است تا وقت ظهور و
حین بطون حجت است بر کل شیء من حیث
لا یعلم احد و از برای او از حین غروب شهدائی
هست که ادلاء هستند بر حجت باقیه که بیان
باشند که ایشان بقول او که الآن نازل میکنند
حجت میشوند تا یوم ظهور او و بعد از برای ایشان
اگر در وقت ظهور محتجب شوند از کسی که ایشان را
حجت کرده بمثل آنکه علمای امروز بقول یکی
از ائمه علیهم السلام که فرموده انظروا الی من
روی حدیثنا خود را از قبل امام حکم میدانند
و اسمائی که لایق نیست ایشان را بخود نسبت میدهند
و اگر صادق بودند در قول از کسیکه بقول او
اثبات نبوت و ولایت میشود محتجب نمیماندند بلکه
چون ملاحظه کردند ظهور حق منافی با مقامات ایشان
هست بنسبتی که خود را منتسب نموده و حکم فرموده هم

هم علی کلّه داده و حال انکه در قرآن خداوند
نازل نفرموده شیئی اشدّ عمّن ذکّر بآیات ربّه
فاعرض عنها و شبهه نیست که آیات که اثمار
مثمره از این شجره است زیرا که ذات ازل لم یزل
ولا یزال بر حالت واحد بوده و آیات شان
ابداعیت که مشیّة اولیه باشد که در او دیده نمیشود
الّا کلّه اگر چه امروز نظر نمیکنند ولی عنقریب
همین آیات را با علی علو ذکر نموده و بها نهای هزار
مثقال ذهبی تمام نموده و بآن افتخار کرده
وجود در امضو دارلی کلّه داشته چنانچه همین قرآن
که در دویست و سه سال نازل شد کسی بهو نشید
که اصل او را بنویسد تا انکه حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه بوشانه گوسفند و الواح ممکنه دیگر
ثبت فرمود چنانچه در حدیث وارد است که آن
را امروز دیده که تا لاحد که قرآن نوشته شده
که از بهاء الف الف کوفه تا بهزار دینار بنود
چنانچه خانی حالی آن باین بها در عضد اکثر خلق
اینک خود خلق عند الله و شبهه نیست که خداوند

در آیات خداوند

تفصیل کل شیئ را با علی علو تفصیل در جهت باء قبیل
نازل فرموده و هر کس بگوید که شیئی هست که
حکم آن بما هو علیه در بیان نباشد باو ایمان
نیاورده بیقین قطع زیرا که کلشیئ خارج از
دو باب نیست یا در باب نفی مذکور است یا در
باب اثبات وانچه ما لایحبه کنه هست واجع بان
وانچه ما یحبه کنه است واجع باین میشود و کل
اسم دون حق در اول ذکر میشود و کل اسم حق در ثانی ذکر میشود
اینست من ادعرفان کلشیئ در بیان و من یشهد علی ذلک
لیشهدن بانا ما فرطنا فیه من شیئ و کان کنه
بکلشیئ شیئ محیطا و هیچ شانی نیست مگر آنکه از
برای کتاب صامت کتاب ناطقی خدا وند مقدر
فرموده لم یکن هذا الا بهذا و لا هذا الا بهذا
و لم یبعد عن کتاب الصامت فاذا انه هو کتاب
الناطق و ان کتاب الناطق من یظهره کنه فان کل
یرجع الیه ان لم یتجاوز احد من حد و دکتابه
فذلک عبد قد اطاعه و من عند و شهید علیه
قبل ظهوره و لکن اذا ظهر ینقطع عن کل ذا الایمان الایمان او

الا من یؤمن به فاذا انقطع الایمان کیف
یبقی للذین هم شهداء (الشهادة) وان هذا فرع لایمان
فلتتقن کتبه یا ایها الشهداء ان لا تحکمن علی کتبه
بمثل ما قد حکموا الذین هم شهداء من عند
القران علی فان من یحکم علی کتبه دینه وما لهولاء
من تبع تبع غرغرخردل من حکم غیر عند کتبه
فاولئک هم المعتدون

الباب الرابع من کواکب ثانی

فی بیان ذکر حروف علیین ودونها المحض بدا
نکه هیچ حرفی خداوند نازل نفرموده الا آنکه
از برای او دو وجه بوده وهست که متعلق باو بیست
وازاین جهت است که مؤمن بذکر جنت و رضا
فرحناک میگردد ودون کرنا ر ودون رضاء کله
متاثر میگردد بشانی که گویا اول متلذذ وثانی
متعذب میگردد وکل کلماتیکه خداوند در
بیان (نازل) فرموده از دو نوع بیرون نیست یا کلمات
علیین است یا دون آنها انچه کلمات علیین است
ارواح آنها در جنت است وانچه دون آنها بوده
ارواح آنها در نار است وکل حروف دون علیین

راجع میشود بلا اله که حروف علیین با لا هو
چنانچه بیست و کلمه حروف علیین از این کلمه شد
بیست و کلمه حروف علیین از انکه لم تزل ان در اعلی
علیین حجت مرتفع میشود و ان در تحت الثری
مضمحل میگردد چنانچه اکر امروز کسی نظر در بید
شجره قران کند یقین مشاهده کند که پنج نفر
نفی چگونه در تحت الثری مضمحل شده که اول
وثالث ورابع وخامس باشد و پنج حرفی که دلالت
بر اثبات میکند چگونه در اعلی علیین مرتفع شد
که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین باشد پنجم
نار چونکه حروف او منشعب میشود نوزده میشود
چنانچه خداوند نازل فرموده علیها تسعة عشر و
کذلک این حروف اسماء خمسه که منشعب شود عدد
عدد واحد میشود چنانچه دون حروف علیین
راجع باین کلمه که حروف علیین هم راجع بکلمه اثبات
میشود چنانکه عالم نفی را خلق فرموده و حکم
کرده از برای او نار را و اثبات را خلق فرموده و حکم
فرموده از برای او جنت زیرا که نفی دلالت بر او

برا او نمیکنند و اثبات دلالت برا او میکند این
ذکر تکوین نفی بودند و این هم طبق تکوینیست و انچه
کلمه نفی منشعب شد در یوم قیامت راجع
بکلمه نفی شد و کل حروف دون علیین از دواج
متعلقه بان در ظل همین کلمه حشر شدند و همین
قسم انچه منشعب شده بوده از کلمه اثبات در یوم
قیامت راجع بکلمه اثبات گشته و کل حروف علیین
و ازدواج متعلقه بان در ظل ان حشر شده هر کس
در نفی رفت در نار الهی است الی یوم من نظهره
و هر کس در ظل اثبات مستقر شد در جنت
الهی الی یوم من نظهره کینونت و علو عبد است که نظر
در انشعاب کلمتین نماید که چگونه بما لا نهایه او
معدوم میشود و بما لا نهایه او مرتفع میگردد
و حجت خداوند بر هر دو سواست زیرا که ایات
خداوندی بر هر دو عرض شد مظاهر نفی قبول
نکرده منفی شدند و مظاهر اثبات قبول کرده در
ظل اثبات مستقر شدند هیچ ناری اشد از
کلمه نفی نیست و هیچ جنتی اعظم از مظهر اثبات بان علی

الاول تن و حروف دون العليين وعلى الاخر
تن و حروف لعليين تا آنكه كل راجع ميشود در يوم
من يظهره كشته باو آكر مقبل شد از عليين ميشود
والا از دون ان فطوبى لمن يعتصم بحبل الله و
ويتوكل على ربه ان لا يدخلن كنار و يدخلن فى الجنة
باذن ربه فان ذلك لهو الفضل العظيم و ازاين
جهت كه عبد حينى كه حروف عليين را تلاوت
مينمايد ساكن ميكردد زيرا كه ارواح انها متعلق
باو ميكردد انت اعلى جنت مبتهجين و مقبلين
و مهللين و مكبرين و معظمين و هر وقت ذكر دون
عليين مينمايد دوست ميدارد عدل خداوند برانها
نازل شود زيرا كه ارواح انها متعلق باو ميكردد
بايد بناه بردد از فوقت بخداوند عز ذكره
تا انكه از ارواح انها مامون كردد زيرا كه هركس
فرموده بود
خداوند در قرآن وعده جنت در يوم قيامة
راجع بشجره محبت خود فرموده انت اعلى علو
درجات جنت كه برضاء الله فائز كردند و باقى

وباقرار بتوحید او مثلث ذو ابهائی را که خداوند
وعده نار فرموده راجع بکلمه نفی فرموده و ابهاد دادن
نفی معنی تر شده زیرا که هیچ عند الاعظم از ضمیمه
عی کند وایمان باو نیست و هیچ اعظم از ایمان
بخداوند وایات او نیست و هرگاه ذا نظری نظر
کند می بیند که چگونه اهل جنت بسبب
بدخول جنت گرفته اند اگرچه اکلها انا
ورق درخت بوده واهل نار داخل در
نار شده برضای خود بشنوی که از نزد کلمه
نفی منتفع شدند که بآن افتخار میکنند
ودیهان در نار معنی رو متعین تبدیل جنا
خداوند نار لفرموده و تأکلون فی قلوبهم
نارا انقسم حروف دون علیین راجع بارواح
خود میشوند و حروف علیین راجع بارواح
و هیچ نفعی نیست مگر آنکه حروف علیین را که
ذکر میکنند در انوقت ارواح متعلقه بآن
ناظرها و میشوند و صلوات براو میفرستند من
قبل کنند و در حین ذکر دون حروف علیین اگر

اگر بجهت انها باشند ارواح شیاطین نار ناظر باو
میشوند واگر استعاذه بخوید از حضرت اوند از
شئون خود با ر مبرها شند اگرچه بحضور قلبی
باشند واگر پناه برد بحضرت اوند وطلب نقمت کند
بر انها سبیلی از انها جوی او نیست و تعدد
تیغ تیغ عز عز خردلی ضرر باو نشوانند رسانید
اگرچه گویا می بینم که حروف نفی در ظهور من نظهر
پناه میبرند از نفی وحال انکه خود اصلا انها هستند
انوف ایشانرا پناه نمیدهند از نار خود الا من
تطهره کند زیرا که عیب در جهت کمتر ین اعوذ
باکنه اگر داخل در دین بیان پناه داده نمیشود
از نار بلکه اینکلمه را نمیگوید مگر بواسطه دخول
در دین جبا نحوا اشخاصیکه داخل در ایمان بمن
نشده نمیگویند زیرا که پناه بخدا وند پناه بجهت
اوست هر کس با یمان بمحمد اورد از قبل پناه داده
شد از نار خدا وند اگرچه خود حروف نار همین کلمه را
میگویند وحال انکه نفع بحی بخشد زیرا که پناه
بجهت نمیبرند لاجل انکه خدا وند در قران نازل

نا ز کفر بوده و من یؤمن بالله و مقرون فرموده
بکلمه بعد از او و حال آنکه نفس کلمه خود نیز میخوانند
و ملتفت نمیشود چنانچه در صدر اسلام تعبیر زبانی
کلمه در زبانی شده و حال آنکه کل قرآن را میخواند آنوقت
مظهر آیه الوهیت امیر المؤمنین علیه السلام بود
که اگر پناه باو میبرد نجات مییافت از کلمه بعد او
اینست که کلا الی یوم من یظهره کنه پناه میبرند بمن
بخداوند و نقطه بیان ولی او و ذکر نمیدهند هدایتا
زیرا که پناه بخداوند در او و پناه باوست و پناه بنقطه
بیان پناه باوست چنانچه از اول ظهور این شجره کل
اعوذ بالله میگویند و حال آنکه در نار ساکن هستند
الا من شاء الله که شناخته اند مظهر این اسم را
که پناه باو که برده اند که پناه باو که برده اند از نار
محض محفوظ مانده و الا این کلمه را بما الا عدد لها هم
هر روز میگویند و حال آنکه نجاتی از برای او نیست
زیرا که خداوند مقرون فرموده پناه بخود را
پناه برسول خود و پناه برسول را پناه باوصیاء
او و پناه باوصیای او پناه بابواب اوصیای او و نفع

نمیشود اول الا باخر ونه ظاهر الا بباطن زیرا
پناه برسول عین پناه بخداست و پناه بائمه
عین پناه برسولست و پناه بابواب عین پناه بائمه
است و هرکس امروز داخل در بیان شود
پناه داده میشود از نار چنانچه حروف الف پناه
داده شدند از نار الله در وقتیکه داخل حروف
قرآن شده و حروف بیان الی یوم ظهور من یظهره الله
علیین ان در جنت و دون علیین او در مقاعد
و انوار هرکس داخل در کتاب او شد از نار نجات
یافته والا ثمری نمیبخشد او را ابقای در بیان چنانچه
ثمری نمیبخشد حروف الف را ابقای در الف بعد از
نزول قرآن و حروف قرآن را بعد از نزول بیان
والی ما شاء الله یرتقی العلیون فی اعلی علوها و
ینحط دونها فی حد انفد امها فیا طوبی لمن یرد فی ما
بحروف العلیین وان یذکرون دینبحر بما کتبه الله
فانه لیعصمنه ولا بد ان یذکرها الذاکرون و لا
ینحرهم ذکرها بمثل الذین آمنوا بالقرآن ذکر الذین
اوتوا الکتاب من قبل کذلک نفصل الله الآیات لعلکم

الباب الخامس من الواحد الثانی

لعلکم بآیات الله توقنون
فی ان کل اسم خیر نزل الله فی البیان کان مراده
من نظهره الله بالحقیقة الاولیه وکل اسم شر قد نزل
فی البیان کان مراده من یکون یومئذ حرف نفی
عنده بالحقیقة الاولیه ملخص این باب آنکه هر اسم خیری
که در بیان نازل شده مراد من یظهره الله هست بحقیقه
اولیه ثم فی الحقیقه کتابه اول من یؤمن به الی
ینتهی الی آخر حرف کوجود مثل آنکه انچه ذکر ارض
شده مراد ارض نفس اوست وکم کم تنزل میکند
تا آنکه میرسد بارض ترابی که منور باوست و مقر
اوست کذا علی غرف جنت در کتاب الله و همین قسم
هر اسم دون خیری که در او نازل شده بحقیقه اولیه
مراد شجره ایست که مقابل او نفی شود و اگر ذکر
ارض شده در دون علیین مراد ارض نفس اوست
وکم کم تنزل میکند تا میرسد بارض ترابی که مقر
اوست که منتهای اشیای نار است در ارض نار
اگرچه فوق سریر عزت باشد چنانچه هر ذکر خیری که
در قرآن نازل فرموده خداوند بحقیقه اولیه مراد رسول الله

هست وهر ذکر دون خیر مراد اولست که در مقام
اثبات اولیه واقعست واگر ذکر ادنی علیین شده
مراد ادنی نفس او بوده تا منتهی شود بادنی قوالی
که مقر حس او بوده که کار راجع میشود بقائم آل محمد علیه السلام
که انچه ذکر خیر در قران است مراد اوست بحقیقه اولیه
چنانچه در بیان بمن یظهره کله تفسیر شده وهر ذکر
دون خیری که در قران نازل شده اگر چه ذکر ادنی
باشد مراد ادنی نفس اول من یقبل الیه بوده و
همین قسم که در قران محقق است در بیان هم
عند کله ثابت است وانچه اسم خیر در علم کله
هست بحقیقه اولیه نقطه مثبت است ودون
ان بمن لم یقبل الیها چنانچه انچه ذکر ادنی در دعو
شده راجع میشود امروز بنقطه بیان تا انکه از
ادنی فواد بادنی روح میرسد واز ادنی روح بادنی
نفس واز ادنی نفس بادنی جسد واز ادنی جسد
بکل شیء الاقرب فالاقرب الی ان ینتهی الی الحی ولا
الادنی فوق کهذا الذی تلاوته نشیر فی ادنیه هذه
جوهر کل الادنی فی الرابعة حینئذ وان یتغیر المقعد یتغیر

يتغير الامر الى ان يستقر الى ما لا يتغير وكذلك في ظل
العليين الحروف بالحروف وكنقطه بالنقطه هذا على امر
الرضوان وذلك الذي ادني النار واعوذ بالله عما
لا يحبه الله ولا اسئلن الله عن كل ما يحبه الله انه
فضال كريم وكم كم اسماء خير قرانيه ادرسول الله بدر
جانها متجلي شده بيك يك از اوصياى او بعد
ذلك در دون عليين تا اكر رسيد على علو ارفى
جنت بمقر شهاده سيد الشهدا عليه السلام و ادني
دخوا رفي تا در مقر سلطنة نفس مقابل اينجا حكم نو
حق اوند وهمين قسم در ظهور هر يك از حجج الله جاري
وامروز كل اسماء خيريه بحقيقه اوليه در نفس نقطه
حق ذكر او مي كه مثال زده شد وبحقيقه ثانويه در
حروف سبع است الى ان ينتهي الى اخر الوجود فلتتقن الله
ان يا ايها الناس كلكم اجمعون

الباب السادس من الواحد الثاني

في ان البيان ميزان من عند الله الى يوم من يظهره الله
من اتبعه نور ومن ينحرف عنه نار ملخص اين باب اينكه بيان
ميزان حق است الى يوم القيمه كه يوم من يظهره الله باشد هر كه

مطابق آنچه در اوست عمل کرد (نمود) در جنت است و در
ظل اثبات و حروف علیین عند الله محشور خواهد شد
و هر کس منحرف شود اگرچه بقدر سر جوی باشد در نار
در ظل نفی محشور خواهد شد چنانچه این معنی در قرآن
هم ظاهر بوده که در مواقع متعدده خداوند نازل فرموده
که هر کس بغیر آنچه خداوند نازل فرموده حکم کند کافر است
و ما یرجع الی تلک الکلمة من شئونها و حکم کسی که تعدی
از حکم خداوند کند اینست چگونه است هرگاه تعدی
بر نفس ظهور الله کند بعد از آنکه خداوند نازل فرموده
و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و شبهه نیست که
اطاعت مقبول نیست الا با طاعت حجت خداوند
و الا عملهای اینهائیکه با اهل بیت دشمنی نموده عند الله
ذکر میشد و حال آنکه امروز کل حکم میکنند که از
برای آنها عبادتی نبوده و ثمره در اعمال ایشان
نیست چنانچه غیر شیعه امروز بحکم قرآن عامل است
همین که منحرف از ولایت گشته عند الله باطل شده
و امروز کم کسی هست که بمیزان قرآن عمل نماید بلکه دیده
نمیشود الا من شاء الله و اگر کسی باشد و داخل میزان

میزان بیان نشود ثمر نمیبخشد تقوای او را چنانچه ثمر
نبخشید تقوای رهبان الف را در وقوف بر میزان نبیت
او در نفس ظهور رسول الله و اگر میزان قران میبود نازل
درباره شجره حقیقه این نوع حکم نمیشد تکاد السموات
ان یتفطرن و تنشق الارض و تخر الجبال هدا و قلوب انها
از این جبال سخت تر است که متاثر نمیشوند هیچ حکمی
نزد حق اعلای از بودن در رضای او نیست و حمل
مراو را که امروز از این فضل منجر با هل بیان هست و من
بعد هر کس از حدود بیان تجاوز نکند باین فضل با
الی یوم من یظهره و اگر نعوذ بالله منحرف نشود ظلم
نکرده الا بر نفس خود و الله غنی عن العالمین و در
اول ظهور او کل بیان اطاعت وصیت نه غیر او چنانچه:
کل دین یوم الف حین ظهور رسول الله اتباع او
بودند نه وقوف در میزان خود زیرا که اگر توقف حکم نند
حق بر وقوف در آن میشود من یهتدی فلنفسه و من
یحتجب فعلیها و الله غنی عن العالمین
فی بیان یوم که فیه ملحض انبیاء مراد از یوم قیامت یوم ظهور
شجره حقیقه است و مشاهده نمیشود که احدی از

از شیعه یوم قیمت را فهمیده باشند بلکه همه موهوماً
امری را توهم نموده که عند الله حقیقت ندارد و آنچه
عند الله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از
یوم قیامت است اینست که از وقت ظهور شجره حقیقت
در هر زمان و هر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است
مثلاً از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن قیامت موسی
بوده که ظهور الله در آن زمان ظاهر بود بظهور آن حقیقت
که جزا داد هر کس مؤمن بموسی بود بقول خود و هر کس
مؤمن نبود جزا داد بقول خود زیرا که ما شهد الله در آن
زمان ما شهد الله فی الانجیل بود و بعد از یوم بعثت
رسول الله تا یوم عروج آن قیامت عیسی بود که شجره
حقیقت ظاهر شده در هیکل محمد و جزا داد هر کسی
که مؤمن بعیسی بود و عذاب فرمود بقول خود هر کس
که مؤمن بآن نبود و از حین ظهور شجره بیان الی
ما یغرب قیامت رسول الله هست که در قرآن خداوند
وعده فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده
دقیقه از شب پنجم جمادی الاول سنه ۱۲۶۰ که سنه ۱۲۷۰ بعثت
میشود اول یوم قیامت قرآن بوده و الی غروب شجره حقیقت

حقیقت قیامت قرانست زیرا که شیئی تا بمقام کمال
نرسد قیامت آن نمیشود و کمال دین اسلام الی
اول ظهور منتهی شد و از اول ظهور تا حین غروب
اثمار شجره قرآن آنچه هست ظاهر میشود و قیامة
بیان در ظهور من یظهره الله است زیرا که امروز
بیان در مقام نطفه است و در اول ظهور من یظهره الله
آخر کمال بیانست ظاهر میشود که ثمرات اشجاری که
غرس کرده بچنین چنانچه ظهور قائم آل محمد بعینه همان
ظهور رسول الله است ظاهر نمیشود الا آنکه اخذ
ثمرات دین اسلام را از آیات قرآنیه که در افئده مردم
غرس فرموده نماید و اخذ ثمره اسلام نیست الا ایمان
باو و تصدیق باو و حال که ثمره برعکس بخشیده در یوم
اسلام ظاهر شده و کل نسبت باو اظهار اسلام میکنند
و او را بغیر حق در جبل ماکو ساکن میکنند و حال آنکه در
قرآن خداوند کل را وعده بیوم قیامت داده زیرا
که آن یومیست که کل عرض بر خدا میشوند که عرض بر
شجره حقیقت باشد و کل بلقاء الله فائز میگردند که
لقاء او باشد زیرا که عرض بلقاء بذات اقدس ممکن نیست

ولقای او متصور نه و آنچه در عرفی و لقاء ممکن است
راجع بشجره اولیه است و خداوند لقاء این را بیت
خود قرار داده که کسی که یوم قیامت عرفی نزد شجره
حقیقت میشود از افراد عرفی او از لقای او مستبعد
نگشته و تبع تبع عز عزانی از یوم قیامت بهتر است
از انچه سنین تا این کفیا میتین میکند و ز براکه ثمره
این سنین در یوم قیامت ظاهر میشود چنانچه ثمره
هزار و دویست و هفتاد سال اسلام از اول [illegible]
ظهور تا اخر این ظهور که اول غروب شمس حقیقت
ظاهر خواهد شد و اول این ظهور تا ظهور من نظهره
راجع میشود ثمره آن بقیامت اخری که در ظهور آید
ای اهل بیان ترحم بر خود نموده و طول اللیل خود را
در یوم قیامت باطل نکرده چنانچه محتجبین قرآن
کرده که هزار و دویست و هفتاد سال افتخار
باسلام کنید و در یوم آخر ثمره که یوم قیامت است
حکم بر غیر اسلام بر ایشان شود که ایشان بهمین باطل
میشوند الی یوم قیمه که آخر غیبه چه با نفسی که از اول عمر
ریاضتها کشیده و مجاهدها نموده از برای رضای خدا
و

واگر قائم آل محمد را در خواب ببیند بخواب افتخار
مینمود در حال ظاهر شده بظهور کلمه که اظهر از کل ابهر است
با آیات و بیناتی که دین اسلام بآن ثابت عرض نمیشود
که نمیشود در جای خود ثمره ایمان خود را که ظاهر
میکند در جای خود از برای اینکه خلق شده قائم میشود
و جای خود فتوی میدهد بر کسی که شب و روز با
توجه بخدا میکند و ایاک نعبد میگوید و اگر
باین هم راضی نمیشود باز در جای خود باین هم راضی نمیشود
بلکه بر اولیای حق میخواهد حزن وارد بیاورد دای اهل
بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که ثمره از لیل
خود را باطل کنید اگر آنچه که مؤمن ببیان هستید
در حین ظهور آیات او گفتید الله ربنا و لا نشرک به
احداً و ان هذا ما وعدنا الله من مظهر نفسه لن
ندعو معه شیئاً و بآنچه بر او هستید الطاعة او کردید
ثمره بیان را ظاهر کرده اید و الا لاتی ذکر نیستید نزد
خداوند ترحم بر خود کرده اگر نصرت نمیکنید مظهر
ربوبیت را محزون نکرده که ظاهر میشود بمثل آنکه
من ظاهر شده‌ام و خود میفرماید خلق بیان او حال

انکه در قلوب شما خطور نکرده دون ایمان خودتان
مرحمت کنید در اجابت خدا او وتصدیق کنید با آیات او که
اوست اجابت می‌نظهر کنید و تصدیق کلمات او
وبهیچ شیئی از محبوب خود محتجب نگشته که اگر از
کلام او حجی صادر شود الی یوم قیمه خواهد بود
وبهمان اهل جنت در جنت متنعم واهل نار در نار
معذب خواهند بود و حال که یوم قیمة است محل
فصل القضا در این جبلا است وکل بیکان رضای
او میکنید انچه میکنید و برا و راضی میشوید انچه
بر نفس خود راضی نمیشوید واگر جهد کنید با حدی
خود که راضی نشوید بر هیچ نفسی الا انچه که
بر نفس خود راضی میشوید لعلّ در یوم قیامت
اخری اگر بلقاء کنه فایز نمیگردید آیة الله
را هم محزون نکرده باشید از نفع کل مد بیان
بیان میکند رد شما از ضر رها و بکذرید اگر
چه صید انم نخواهید کرد چنانچه در این قیامت
از نفع مد بیان قران گذشتم ولکن شماها از
ضرر رسانیدن خود نگذشتید هیچ نازی

نازی است از برای شما عند الله که شب و روز
توجه کنید بسوی خدا و حکم کنید و بر آنچه
بر نفس خود را می نمیشوید و سیحکم الله بینی و بینکم
بالحق انه هو الباری کتاب من لواحد کتاب خیر الحاکمین
فی بیان حقیقة الموت بانه حق للمخلص بینا برانکه
از برای موت اطلاقات ما لا نهایه بما لا نهایه عند الله
هست که غیر او کسی محصی نیست یکی از آن اطلاقات
در عرف ظاهر موتیست که کل ادراک مینمایند که
آن حین قبض روح نفس نازلیست و بهر اطلاقی
که عند الله اطلاق شود حق است و اینکه کل
هستند بر اقرار باین که آن حقیقت این موت
معروف نزد خلقست بلکه آن موت نزد ظهور
شجره حقیقت نزد دون آن و آن نابت نمیشود
الا در شجره یا بکلمه لا اله الا هو یا لا اله الا انا
یا بلا اله الا الله یا بلا اله الا انت یا بلا اله الا
الذی کل به موقنون و حقیقه موت آنست که
در حین ظهور شجره توحید که این مراتب خمسه از آن
اوست کل میت شوند باینکه نفی نفی نمایند

واثبات اثبات و ذکر این سر دقیق الا بحر سموات
وارض و ما بینهما اگر مداد شوند نتوانند احصا
نمود و جوهر مطلب اینکه هرکه مشیت او نباشد
الّا مشیت من یظهره الله و اراده او الّا اراده او
و قدر او الّا قدر او و قضای او الّا قضای او و اذن
او الّا اذن او و اجل او الّا اجل او و کتاب او الّا
کتاب او الی وقت ادراک ممدوده زیرا که مشیت او
ذات مشیة الله هست و اراده او ذات اراده الله
و قدر او ذات قدر الله و قضای او ذات قضاء الله
و اذن او ذات اذن الله و اجل او ذات اجل الله
و کتاب او ذات کتاب الله چنانچه در نقطه بیان
هر کس مثبت شد اقرار کرده باینکه مؤمن
حقست و الّا از آنچه در دعا و قرآن خوانده
ثمری باو نمی‌بخشد چه با اشخاصی که میگفتند
مؤمن حقیقت و مثبت ایشان غیر از مشیت او
شد و باطل شدند و لکن بر قول ایشان نزد
خداوند ظاهر شد و همین قسم تا اینکه برتبه
کتاب منتهی شود با آنکه کتاب او که عین کتاب الله

کتاب الله بود برا شخاصی که خود را اعلم از زمان
میدانستند تا زلتش و قلم حیا میکنند از انچه کردند
ذکر شود و حال انکه شب و روز میکفتند ان
الموت حق و بکتاب قبل او عمل میکردند و اظهار
دین اسلام مینمودند و علم خود را خرج میدادند
و نسبت منقطعه که خود را نسبت میدادند
انچه خداوند از برای وی در قران مقدر فرموده
بود میکرفتند و حال انکه نفعها انها بر انها حلال
نبود زیرا که از روی ایمان بخدا نمیکشیدند ابدا
ثمره علم بلا عمل در کتاب الله و اکر موتوا فهمیده از
اقرار خود تخلف مینمودند که باسکه اقرار کنند که
او حقست و از شئون محقق حق محتجب بوده اند و این موت
که در یوم قیامت ثمر میبخشد کل را بعد از ان در
برزخ الی ان یطلع کلمة شمس الحقیقة و انما المراد
بالبرزخ بین الظهورین لا ما هو المعروف بین کتابی
بعد موت اجسادهم فان هذا دون ما یکلف به
الناس لان بعد موتهم لا یعلم ما یقضی علیهم الا الله و ان
ما هم به تومرون لا بد ان تعلمون و هر کاه کسی در بحر موت

سیر نماید عجایب تا لا نهایه بما لا نهایه ملاحظه نماید
مثلا اگر زمان رسول خدا کسی میت شده بود
می‌دید کلام شئونی که یمین لم یومن محمد راجع
می‌شود از عالم تجرد که رفته تا عالم تحدد نقص
و نادیده است و کلام شئونی که یمین یومن محمد
راجع می‌شود از عالم تجرد الی منتهی التحدید از شئون
شجره اثبات و جنت نبوت بوده و اول میت نبوده
و ثانی میت بوده و اول چونکه میت نشده
ثانی شده و در نفی و ثانی چونکه میت شده باقی
مانده و در اثبات چه امروز ظاهر است ثمره
میت شدن مومنین که چگونه ذکر ایشان
محبوب نزد خدا و نزد خلق مومن او بلکه
از کثرت ابتهاست کل مومنین امروز و ثمره میت
نشدن دون مومنین با یکدیگر ذکری از ایشان
و اگر بکنند از ایشان شده خود ایشان راضی
نمیشوند باین نسبت بلکه تبری میجویند از
از نسبت خود با ایشان زیرا که امروز اگر شجره
اول دون حق بگویند آنچه در او ان گفته میشد

مثبت شفقه تری میجوید وطلب نفعت از فضل وند
میکند از برای او وحال آنکه در سنه ۲۰۷ همین قسم
که شجره حقیقه ترقی نموده انهم تنزل نموده
واند ترشد ه ولی چون مظاهر مختلف بر شده
نمیشد هند الا مجتی کر من ضد کته ظاهرا است
که او میشناسد کل شیئ را در امکنه خود واگر
بخواهد ذره نار را از ذره جنت تمیز دهد
میتواند واگر بر نفی خطور کند دون انچه که او نفته
بر نقطه میان حیف خطو رحکم مثبت بر او نمیشود ام
اسفد را دق آنکه ادق از این و لا یتیز کر الا
اولو الابصار را زجوهر علو توحید الملاق مو ن
صحیح است الی منتهی مقام التحدید وبحیث
لو یجد احد فی مقام الالف الباء فاذا یر فعه و
یصلحه فاذا ذلک من شئون تلک الموحث
قد ظهر عند هذا او ان یحعله علی شانه لم یز ل
الباء ید عو الله ربه ان تقضیی وتحییی فاذا اراد که
ان یستجیب دعائه فاذا احدا من اولیائه وان تضیف
عند دوح لا الضیه فاذا یمکن ان نیرع لا ان قبل ذلک نسبد ل

معنی الکلمة لان بعد کتب اعظم لابد لا الف وان
یکتب کتابا لم یظهر ما یراد به وان یمثل ذلک فی کل
کلی وجزئی حیث یدرکه اهل النظر لو یجد فوق
ذلک کقرطاس علی ما یجیء ذکر دون کیف نحو
عنه فاذا موت فیه حیات ذلک اللوح وان اهل
فیقامه بمثل ما یوضع عن نفس الاخبار به ما یقر
عن ابانها وان لم یکن عند من لم یومن بالله
لوح فمن یقل الی میت لابد ان یمیت عنه
ولا ینظر الیه لانه من شئون کتابه فیها
وان یری لوحا عند من یومن بالله لابد
ان یحفظه بمثل ما یحفظ نفسه اذ انه من شئون
النور وان الامر حین ما هو اظهر فوق کل الظهور
ابطن فوق کل بطون ومن یعرف الموت لم یزل
میت عند کله بان لا وثناء الا ما شاء کله
وذلک موته عند نقطة البیان اذ ما شاء کله
لا یظهر الا بمشیتها هذا حق کموت لمن اراد ان
ان یمیت فی کله وما خلق کله فی کل ابداع اظهر من
الموت عنده کل یمیتون ان یکون مثلهم مثله نقطه

من يفهم الله ولكن اذا ظهر لا يؤمنون به هم ولهم
مثل من قد دان في القران قد جعلوا انفسهم
على شان لو رجع محمد الى الحيوة الاولى ان
لا يقولون لم وبم وقد رجع يا على ما قد ظهر في
اول ظهوره لان ذلك نشأة كالاخرى عند
نشأة الاولى وان الذين يقولون ان محمدا
رسول الله كلا قد احتجبوا ولم يصدقوه بل
لا يرضوا الله بمثل ما يرضون لانفسهم من حسنة
الاسلام ولن يرضوا به ما اكتسبوا في حقه ما كنتم
لان هذا مما لم يرض المسلم للمسلم هذا شان
الخلق عند الله وان بما يثبت نبوته من قبل
حينئذ يثبت ولكن نثبت كل محجوب لا يحتج عند
من نسب نفسه الى دينه وما امن به في حق
الا من شاء الله حتى ظهر ما قد ظهر وما الذين
لا يعرفوه نارا اشد من احتجابهم عمن جعل
الاسلام لهم دينا وجعل القران لهم كتابا و
ليس له عزا في اخرته الا وقد فاز بلقاء ا
ربه وبلغ رسالاته وانقطع اليه بما يقدر عليه هذ

غنی کل به نفس من و اگر نفسی گوید که ختم
ادوار در اول ظهور جواب گفته میشود که در
نزد کل محقق است که اوست اول من
اجاب فی الذر حین ما قال الله الست بربک
قال بلی سبحانک ان لا اله الا انت انک
رب العالمین و اگر گویند ظهور الله دانند
قرآن که کتاب الله بوده کل میگویند امروز
کتاب الله هست در نزد کل بوده همین قدر
که شنیدند یا دیدند که آیات از نفسی
ظاهر شده شبهه و ریبی از برای ارباب افئده
نمیماند که آن نفس نفس الله ظاهره بوده
و آیات قبل از او بوده چنانچه آیات بعد از
اوست و من اجاب اول او اول خلق است
چنانچه قبل میگفتند که من اجاب اول محمد بوده
و اول خلق بوده چنانچه کل امروز معترفند اگر
میگویند اجابت در ذر اول بوده اینست در
اول زیرا که فوق عرش سماء بعینه از من مظهر الله
و خداوند لم یزل ولا یزال قرب و بعد و بکل اشاء

اشیاء برحد سواء بوده هیچ شیئی باو اقرب از
شیئی نیست یا ابعد چه عرش در فوق سماوات
بزعم متوهمین یا مقر شجره که غو کنند ناطق است
و حال آنکه این اعتقاد محض وهم و خیال است
بلکه در عرف سالکان ملاء حقیقت قصد همان
محل ظهور است چنانچه کلا در زیارت سید الشهداء
علیه السلام میگویند چنانچه در حدیث مسطور است
من زار الحسین عارفا بحقه کمن زار الله فوق عرشه
و نزد اولوا الافئده ظاهر است که همان مقر عرش الله
بوده و اوست عرش محمد رسول الله که گویا دیده میشود
که کسی ز عالم حق ترقی کرده باشد بجهه شنیده
میشود از کل عوالم در این عالم متنزل وقت میگردد
چنانچه در این عالم که امیر المومنین اول من امن
محمد شد دلیل است که در کل عوالم مومن
بوده است و کل عوالم در ظل همین عالم متحقق
میگردد میشود و در همین عالم ظاهر است نزد اولو
الافئده فیا طوبی لمن یری کل شیئی بحقیقته و
خیال نکنند امر موهومی را که عند کبه و عند

اولو الامند نداردو ذات الهی لم یزل ولا
یزال ظهوران عین بطون اوست وبطون او عین
ظهور اوست وانچه از ظهور گفته ذکر میشود مراد شجره
حقیقت که دلالت میکند الاول والآخر وان شجره
ایست که مرسل کل رسل ومنزل کل کتب بوده
وهست واو لم یزل ولا یزال عرش ظهور وبطون
او در میان خلق بوده که در هر زمان بانچه خواسته
ظاهر فرموده چنانچه حین نزول قرآن بظهور
محمد اظهار قدرت خود فرموده وحین نزول بیان
بنقطه بیان اظهار قدرت خود فرموده ودر نزد
ظهور من یظهره الله کما بدا ابناء دین خود خواهد
فرمود کیف بدأ بما یشاء لما یشاء واوست که مع
کل شیئی بوده وهیچ شیئی با او نبوده واوست
که در شیئی ودر فوق شیئی نیست وباشیئی
نیست وانچه ذکر میشود از استواء بر عرش
استواء ظهور او بر قدرت نه این عرش جسد
که سریر با کرسی در فوق او می باشد یا ملک
الملوک یا فلک کرسی در سموات لم یزل ولا یزال

ولا یزال بوده وهست وکسی او را نشناخته
ونمیشناسد زیرا که ما دون او خلق شده اند
بامر او ومخلوق میشوند بامر او واوست متعالی
از هر ذکر وثنائی ومقدس از هر نعت ومثالی
لا یذکر من شیئ وانه یذکر کلشیئ حتی انچه
گفته میشود لا یذکر من شیئ بمراد ظهور او را
میشود که من یظهره الله باشد واوست اجل
واعلی از اینکه ذا اشاره اشاره کند بسوی او ومن
یظهره الله اول خلق اوست وذکر ضمیر او راجع
بنفس او میگردد واو بنفس او هر دو خلق او هستند
لم یزل الله کان ربا ولا مربوب لم یزل الله کان
الها ولا مألوه ولم یزل الله کان قادرا ولا مقدور
ولم یزل الله کان عالما ولا معلوم لم یزل الله کان
واحدا ولا معدود وانچه ذکر میشود لم یزل الله
کان واحدا ولا معدود در تجلیست که در
ظهور من یظهره الله عدد واحد با او ایمان
آورده باشند که امثال ایشان میکنند بر وحدت
او ومعدود ذی غیر نهایت وبمثل

اسماء وصفات ونظر بحث ودیکی که نزول
الله کان واحداً اگر در این ظهور موقن
نیستی در ظهور اول الاول مقری واز
برای رسول خدا مشاهده میکنی کل اسما
وصفات را اگر بخواهی بگوئی انه سلطان می
بینی که در امت او هست که خود را یکی از
عبید ومیدانند وحال آنکه سلطنت نفس
او متعالی است از اینکه مقرن شود دیگر
این سلطان واگر بخواهی بگوئی انه مقتدر
مشاهده میکنی اولوالامة را در ظل طاعت او
بذکر اینکه از امت او هستیم مفتخر هستند
وحال آنکه اقتدار ذات او متعالی است
از آنکه مقرن شود باین اقتدار واگر بخواهی
بگوئی انه عالم می بینی که اولوالعلم بنسبت او
افتخار میکنند وحال آنکه متعالی است
علم ذات او از اقتران با علم این علماء واگر
بخواهی بگوئی انه حاکم می بینی اولوالحکم بنا
در ظل حکم او مفتخر هستند بحکومت وحال

و حال اینکه متعالیست حکومت کینونیت او
از اقتران بمظاهر این حکام از قبل او و بمثل این
کل اسماء و صفات را بعین خود مشاهده کرده
حینی که عالم است مثبت عالم الا او و اگر نادر
بر امریست مثبت نادر الا او زیرا که در هر
ظهوری انچه مشهود شود بان ظهور منسوب از شئون
اوست چنانچه اگر نظر کنی از ظهور اول که
ادم اول باشد الی ما لا نهایه بر ذات مشیتی نبینی
الا بالله و میتوانی عارف شوی بمظهر او
الا از شجره ظهور او که مثبت اولیه باشد زیرا
که غیر این در امکان ممکن نیست ابدا نیست معنی قول
سید الشهداء الهی علمت باختلاف الاثار و
تنقلات الاطوار ان مرادک منی ان تتعرف الی
فی کل شیء حتی لا اجهلک فی شیء زیرا که این
ثمره وجود کل شیء که کل شیء را قائم بمشیه اولیه
بدانند و در هیچ شیء ملاحظه نکنند الا ظهور
را بعد شیئیت انشی که متمم ظهور شده و
و الا نسبت ظهور بکل اشیاء سوی ست زیرا که

یکنوع ظهور آیات الله هست و از همان مبدئی
که آیات الله صادر میشود در نبوت نبی در دون
آنهم بآنچه لایق اوست نازل میشود و نسبت این ظهور
با این دو شیئی مساویست الا انکه این در اعلی
علو اثباتست و آن از ادنی دنو نفی و اگر هذا
اینمعنی را در ظهور کلامی نموده در ظهور کینونیتی
خواهی نمود نه مراد اینست که در شیئی ذات الله
را مشاهده کنی زیرا که این ممتنع است و او
عز ذکره متعالی است از اینکه در شیئی باشد
یا با شیئی باشد یا قبل شیئی باشد یا بعد شیئی
باشد یا در فوق شیئی باشد یا دون شیئی باشد
آنچه شیئیت باو متحقق است بمشیة اوست
و او بنفسها قائم است و لم یزل و لا یزال
کل اسماء در ظل او بوده و او در ظل الله متقرر
و مقام مشیة مقام نقطه بیان است که
در هیچ شیئی ظاهر نیست الا بشأنی از
ظهور آن و اینکه مراد قائل اینکلام این باشد
که در هر شیئی ذات مشیت دیده میشود که آن

ذات رسول الله باشد بلکه در هر شیئ دیده میشود
که شیئیت او باو متحقق است مثلا اگر ذرهٔ از مثقال
ذهب بکیفش در سبیل الله صرف کند دیده
نمیشود الا آن امری که رسول الله فرموده از قبیل
همین قسم اگر بگوئی کینونیت ذهب چگونه بهم رسید
لابد راجع میشود بامری که آن امر راجع میشود
بشجرهٔ حقیقت اگرچه بکظهوری از ظهورات
او بوده زیرا که هیچ شیئ نیست که اطلاق شیئیت
شود بر او الا آنکه متحقق الشیئیة است بمشیة
او و است قائم بنفس خود بالله عزوجل و
اوست کافی مستقل بوده که لم یزل و لا یزال
حول نفس خود طائف است و اوست که دلالت
نکرده و نمیکنند الا علی الله عزوجل الذی
له الاسماء الحسنی فی ملکوت السموات والارض
و ما بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب و از برای
هر اسمی مسمائیست مثلا اگر گفته شود جل
عزوجل لابد دو مظهر هست که در نزد مثنیه
اولیه ذکر شوند و لم یزل و لا یزال مستقر باشند

كه دلالت نكنند الا بر او وطوبى لمن لا يرى
من شيء الا ويرى فيه ظهور ربه ولا يكون له
الا باكنه ولا يرى من شيء الا اياه ولا
يعتقد في كنه ما يعتقد لخلقه لان كنه سبحانه
لم يكن في شيء ولا من شيء ولا على شيء ولا
الى شيء ولا يذكر بشيء وكل شيء دونه خلق له
لن يعرف بكنهه احد دونه لا بوحدة سواه وكل
ما عرف المثبتة ما عرفت الا نفسها وكل ما عرف
الموجودات ما عرفت الا تجليه المثبتة فيها
وان الله عز وجل بذاته لن يعرف ولا يدرك
ولن يصح ولن يقدس ولا سبيل لاحد اليه
الا بالعجز عن عرفانه والاستقرار في ظل وحدانيته
واستقلاله لم تزل كلشيء بكينونيته وذاتيته و
جوهريته ومجرديته واوليته واخريته و
ظاهريته وباطنيته وكافوريته وساذجيته
وانه هو في اعلى علو سلطان قيوميته دائم
سمو مليك قدوسيته متعال عن كل ذكر
وثناء ومقدس عن كل نعت وعلاء لم

لم یزل الله کان الهاً واحداً احداً صمداً فرداً
حیاً قیوماً دائماً ابداً معتمداً لم یتخذ لنفسه
صاحبة ولا ولداً وان ما دونه خلق له
قد خلقه بامره وانه لم یزل ولا یزال غنیاً
عن نفسه بنفسه ولا یکون غنیاً عن دونه و
عن ذاته بذاته وکیف لا یکون مستغنیاً
عن غیره سبحانه وتعالی بما ینبغی لعلو قدسه
وسمو ذکره انه کان غنیاً غنیاً

الباب التاسع من کواحد الثانی

فی بیان حقیقة القبر للمقبول بنیان اکبر از
هر روحی قبری در مکمن خود مقعد دو
منشی میکردد در حین ظهور من یظهره
بنفسی که بعثت او بعث کل میشود و حشر
او حشر کل و خلق او خلق کل و خروج او از
خروج کل از قبر خود چنانچه در ظهور نقطه
بیان حین که مظهر الوهیت بعث فرمود
را از نفوس و فرمود بعث انچه در ظل او
محشور میشود نزد بعث او میشود چنانچه

در فوق ارض انچه حکم کرده میشود امروز
بر دین اسلام میشود همین که حکم بعث
بر رسول الله شد یعنی نبی بن نبی او بطریق
اولی خواهد شد و کل ارواح حقه که
مهتدی ببیان میشوند راجع میشود بنفس
اولیه که در یوم قیامت در ذرا اول جای ثبات
امر الله میکند و اقرار بوحدانیة او و کل ارواح
دون حقه راجع میشود بشجرهٔ نفی در زمان
ظهور او چنانچه انچه ارواح دون حقه قرار
بود چونکه او مبعوث شد کل در ظل او
شدند و ارواح حقه چون شجرهٔ اثبات مرتفع
شد کل در ظل او مرتفع شدند نه اینست
که روح ذاروحی بروح دیگر متصل گردد
مقامات بلکه کل در امکنه خود هستند مثلا حروف
حی در امکنه اسمای خود هستند به بعث
اول انها مبعوث میشوند نه اینست که
ارواح انها از امکنه خود تجاوز نمایند همچنان
انچه از مؤمنین در ظل این حروف هستند

هستند و قریب که کلام در او سؤال کرده میشوند
در جواهر امکانیه در ذکر اول سؤال کرده
میشود تا آنکه شئونات ثالاثه مفصل میگردد
و همین قسم در ظلمات آنچه دون خیر علم کنه باو اعلام
فرموده از شجرهٔ نفی سؤال کرده میشود دانیت آن
حدیث ظاهر که در یوم قیامت امیر المؤمنین ع
بر صراط بایستد کل را اقرار میفرماید که آنچه
خیر بوده از مثل سبب و ثانی حرف و نفی اقرار
میکنند که آنچه شر بوده از مثبت شئون خیریه
الی ما لا نهایه در ملک متکثر و کذلک در شئون
آنکه مثلا و اگر هزار سال بعد نفسی بر نفسی حزنی
وارد آورد بواسطه خزینت که حرف ثانی نفی
در اول ظهور وارد آورده و کل شئون متکثره
منفیه راجع باو و کل شئون مثبته خیریه راجع
باول من آمن میشود و او راجع الی الله میشود
چنانچه اگر خداوند او را مبعوث نفرماید نفسه
مبعوث نمیگردد از نفس خود و شجرهٔ نفی هم در حد
خود راجع الی الله میشود زیرا که اگر خداوند او را

مبعوث نفرماید که اینست شجره اول نفی خود
میداند ونه دیگری اینست قبر کلیه شئون
کل نفس متکبر است امروز از هر نفسی که سئوال
کرده شود از ایمان بالله وآیات او در بیان
واو اجابت نماید قبر او مملو از نور میگردد
وملائکه رحمت بر او نازل میشوند وهر گاه
اجابت نکند قبر او مملو از نار میگردد وملائکه
نقمت بر او نازل میشوند بر نفس جزئیه دیر
که این شأنیست از شئون آن نفس کلیه تا دیده
[illegible] محتجب حتی شأنیست از شئون نفس
کلیه نوزده واز برای او بشر و منذر ذکر نمود
واز برای او دون ذلك اینست که بر هم میدهد
از برای هر نفسی اقرار باینکه قبر حقست زیرا
که اگر از شئون نفس علیین است راجع
باو و بعد در نشاه اخری از او منفصل میگردد
نه اینکه نفس او نفس او میشود چنانچه هر کس
مؤمن بکتاب الف بود در اخرین بایمان بکتاب
قاف واز آنجا منتشر شد خلق او ودر دین او

اسلام مرتبی شده کم کم تا آنکه منتهی شد یوم او
سوم نقطه بیان راجع شد باو و از او منتشر شد
در خلق اخرالی تا آنا الله در این جنت نشو
و نما مینماید تا یوم من یظهره که ان وقت راجع بکینونت
او میشود بعد از او منتشر میشود در خلق اخرالی ما شاء
جنت لا احد لفضل کله وجوده و همچنین در ظل
اگر نفسی از حروف الفیه مؤمن بوده راجع
باول من لم یؤمن برسول کله و از او منفصل
گشته در دون علیین بیان در نحله اثری
بوده تا آنکه راجع شود باول من لم یؤمن بمن
یظهره که و بعد منفصل میگردد و در دیگر آتی
عوالم لبس او نار میشود اگرچه حریر باشد
و مقر او نار میشود اگرچه اعلی امکنه فوق ارض
باشند و الا او مثل ذلک و بر عکس لباس دون
آن از انچه در جنت خلق شده میشود و مقعد او
اعلی غرف رضوان میگردد و الا او اعلی تر از
جنت میشود اگرچه بنوشیده الا و قطن و
الا و بر تراب و تناول نکرده الا برنج کاهو و هیچ نفس

مؤمنی نیست که روح او قبض شود الا آنکه
قرار و روضه میشود از ریاض جنت خلد و آنچه
دوست دارد خداوند در آن از او خلق نموده
و نزد او مهیا است و همچنین هیچ نفسی نیست
که مؤمن ببیان نباشد الا و آنکه قلم قضا
ننهاد در آنچه و او میرسد از نعمت الهی عز
و جل و هرگاه بخواهد نفسی در این عالم مشاهده
کند باینچه فضل در حق شجره اثبات نازل شده
شئون متکثره از اینشجره هم هر نفسی باهم
علیها باینچه خداوند عطا فرموده متلذذ
و همچنین بخواهد نقمت خدا را مشاهده
کند نظر کند باینچه در حق شجره نفی نازل فرموده
که شئون متکثره آن او بمثل او معذب خواهند
بود چنانچه شئون متکثره از علیین بمثل او
متنعم خواهند بود اینست بیان حقیقت قرب
اهل بر امشاهده نمیشود که اعتقاد بر حق
واقع نموده باشد و اقرار باینکه هر حقیقت فهمیده
باشد هر کس بیان کند داد در ذکر حق فهمید

فهمیده تصدیق نمی بایستی کلمه هم ان الفرق میکند
و روح هیچ شیئ از حد خود تجاوز نمیکند مثلاً
روحی که تعلق بخلق میگیرد لم یزل خلق است
و روحی که تعلق بحق میگیرد لم یزل حق است و روحی
که مدل علی الله بوده لم یزل مدل است و از
برای او امکنه و حدود نیست و هیچ نفسی نیست که
وقت موت او شود الا آنکه خداوند عالم غیب سلطان
میفرماید ملائکه مسبحین و مقدسین صافین و مو
و مکبرین را که او را مرتفع ساخته تا آنکه بمحل اعلای
از جنت واحد امنع از رضوان جا دهند و نقد
ذکر شیئ نخواهد دید حزن بعد از موت اگر
مؤمن بوده باشد تا بحد آن تا ازل فرموده
الی ظهور او که اول ظهور اینی مقبول نخواهد
بود بمثل نفوسی که از اول ظهور این امر بدون
ایمان ببیان قبض روح شده که را ایمان از
جنت بر ایشان عنوز زد و همین قسم اگر نفسی
بعد از ظهور من یظهره الله بغیر اینکه
بگوید بلی یا آنکه اشاره کند براینکه او حق است

و نار صلد شود ثمر نمی‌بخشد از برای او بیان و هیچ
نفعی نیست که بعد از ایمان ببیان قبض روح
شود الا آنکه بعد از موت نمی‌بخشد نفعی در
شیئی از جز حسن و قلم خائف میشود که ذکر کند
از آنچه از برای او مهیا شده طوبی از برای کسی
که قبض روح شود و مؤمن بمن یظهره الله و کلمات
او باشد که او است مؤمن ببیان و آنچه در بیان نازل
و از برای نفی خداوند از برای مؤمنین حدی
و منتهائی نیست لم یزل اهل جنت در جنت
الا من شاء الله مثل آنکه اهل فرقان در فرقان
بودند الا من شاء الله و من شاء الله در حین
ظهور بیان ظاهر زیرا که بمثابه نقطه بیان تشبه کنند
ظاهر میگردد و اهل نار در نار خالد الا من
شاء الله و این نسبت در ظهور من یظهره الله نیز
اولوا العلم ثابت میگردد مثلا حروف انجیل قبل
از بعثت رسول الله در جنت بوده اگر بآن تمسک
نمودند تا ظهور بوده عالم بوده و حین بعثت
حکم نار میشود بر آنها اگر در این یوم نفعی از ایشان

ایشان مهتدی میشود من شاء الله در دعوی
صدق میکند که از نار نجات یافته داخل در
جنت شده و مؤمنین بقرآن وائمه نازل در
اوست در جنت الا من شاء الله آن وقتی
که یکی از نفوس آن مؤمن بیان میشود که داخل
در نار میشود و از جنت خارج میشود و لم یزل
مظهر کلیه مشیت در هر قیامت ظاهر و مرتفع
و در طلوع لیل که بعد که برزخ ذکر میشود مشیة الله
بالمشیة یدخل من یشاء فی جنته و یمنع من یشاء
عن جنته که اعلم بنفسها و الا کسی که از
حد و بیان تجاوز نکند آن وقت لایق آنیت
که مشیت او مستغنی از مشیت قبل او باشد و
الا او در هر یوم در شانی است چه با اسماء
مظهر مشیت کلیه در برزخ نشده از قبل خود
بابی از معرفت را مفتوح نماید که شوائد متجلی
شد چنانچه اول ظهور رسول که الی البعث
همین حال بود و قبل از این ظهور از حین عروج
عیسی این امر مستبطن بود چنانچه از حین فیض دو

رسول کفته الی اول نزول بیان مشیت
منبطنه درمیان خلق بوده وکسی نشناخت
اورا زیراکه او لم یزل ولا یزال در مقام نقطه
اولیه باقی بوده وهست وحروف حی دراکن
خود وسایر حروفات وعلیین ودر نهاد درامکنه
خود مستمد از او هستند واو میشناسد کل را او
لکن کسی اورا نشناسد ولی هر کس منقطع شود
بسوی او لا بد من دمید هد اورا معرفت
لا یعرفه اذا انه هو القادر السبحان المقتدر العلام

الباب الحادی عشر من الواحد الثانی

فی بیان سؤال الملائکة فی القبر وهو ایمان انکه
یوم قیامت مومنین بمن یظهره الله اذن میدهد سؤال
کنند ایا دین شما بحجت ثابت میکوئید بحجت بیان
واگر از ذر مومن هستند بایات که الله جواب
ملائکه را بحجیکه خدا اوند نازل فرموده وتعلیم
ایشان نموده میدهند والا حجة کفته برایشان
بالغ میشود وچون ایمان نیاورده کلمه نفت در حق
ایشان ثابت میکردد لهذا ملائکه رجوع نموده

بحضور خداوند عرض حال ایشانرا نموده بعد خداوند
عالم اکر جواب داده از ایمان باو اقرار رحمت در حق
او نازل میفرماید والا کلمات نقمت و انچه خداوند نازل
فرماید در انروز در حق او جاری میشود بمثل انچه
نقطه بیان نازل فرموده در حق هرکس الی یوم القیمه
ثابت میماند مظاهر نفی در نار و مظاهر نور در اثبات
و اول در دون علیین معذب و ثانی در رحمت خداوند
که در حق حروف علیین نازل فرموده مخلد و اینست فضلی
که از برای او مثل نیست الی یوم القیمه و انچه در این
قبر حکم او نشود در قبر جسدی راجع باو میکردد اکر مومنت
روضه ایست از ریاض جنت و اکر دون مومنت
مقعد حیث از مقاعد نار و انچه در حین حیوه هم در نفوس
اولو العلم حکم ممانست اکر مومنی برادر تراب نشنید
این قطعه از قطع رضوان میکردد و در یوم قیامت
باذن الله عز و جل و الا از نار میکردد بامر خداوند
جل و عز و مراد از رجوع ملائکه الی الله رجوع و عرض نفوس
ادلاء من یظهره الله است بسوی او و سبیلی از برای
احدی بسوی ذات ازل نبوده و نیست نه در بدع و

بود رسول خدا او اینست سرّ انچه در
در احادیث مذکورست که انچه در نو
نبیّین بوده در نزد قائم آل محمّد هست
امکنه که حکم فرماید زیرا که انچه کلّ دارند
از اوست وانچه حکم فرماید در حق هر شیء
همان شیء بوده اگر چه در صدر اسلام
محمد بن عبد الله برآن وصف و برآن نوع
ظهور بوده و امروز بوابین و صفی و نوین
نوع ظهورست تا انکه کسی ناظر بنقطه
حقیقت نشود ادراک بعث کل شیء را در
نفس واحد نتواند کرد اگر چه هر دی
روحی اگر نظر کند بتواند انچه مکلفست
از اعتقاد ببعث اخذ کند تا یوم ظهور
من یظهره الله که هر کس بسوی او راجع
شد بعث او در علیین بود و ظل شجره
اثبات میگردد و الّا بعث آن در دون
علیین و داخل شجره نفی میگردد و اگر
باسم ذکر بعث بر او نشود همین قدر که
میفرماید مبعوث کردیم کل شیء را کل

کل مبعوث میگردند در آنکه خود در ظل
نقطه واحده اگر در علیین است بشجره اثبات
و اگر در دون علیین است بشجره نفی و لا
یعزب من علم الله من شیئ لا فی السموات و لا فی الارض
و لا ما بینهما یبعث کل شیئ بامره انه کان علی
کل شیئ قدیرا و بعث هیچ نفسی از نفس میت نمیشود
که از قبر ترابی بیرون آید بلکه بعث کل آن نفس
احیاء از زمان میگردد اگر از علیین است از مؤمنین
و اگر از دون علیین از دون آن و مردی نیست
از برای بعث هر شیئ در یوم قیامت نزد ظهور الله
عز و جل اذ ان الله یبدئ ذلک الخلق ثم یعیده و قد
خلق کل شیئ ثم یبعثه و الله علی کل شیئ قدیر

الباب الثانی و العشر من الواحد الثانی

فی بیان الصراط و انه لحق اینست باب آنکه مراد از صراط در
هر زمانی ظهور الله و امر او بوده هر کسی مستقر
بوده بر صراط حق بوده و الا بر دون صراط حق
و مثل صراط ظهور نقطه بیان بود که از برای اشخاصی
که ایمان باو آورده از سموات و ارض اعلا از سماء مقبول

وادی قابلیات اعلی‌تر و ممرین بر این صراط که
آیات تبیان باشد بدرجات بوده بعضی در
استماع کنند بلی و ربنا هذا هو الحق من عند
لا ریب فیه تنزیل من رب العالمین ایشان از
کن شته اقرب از وصل بعضی وصل و بعضی بعد
استماع کلمات بنظر او ایمان آورده و ایشان
از صراط کن شته اقرب از کاف کن بنون اند
و بعضی آیات الله را شنیده و بقدر ما یطلق علیه
شیئی تامل نموده ایشان بر صراط حیران مانده در
دو هزار سال بلکه این از جهة ذکر حدیث
که در مقام طلوع شمس ربوبیت واقف شده
والا ایام و سنین و شهور منقطع است از قو
زیرا که اولی از برای ظهور الله بوده که محو
محو شود و کل مظاهر ظهور راجع میشود بنقطه بیا
امیت کبرد عالم لاحد متوکل تامل نموده و سیر از
از عالم لاحد اقرب از لمح بصر کن شته و سیر نموده
و اگر درجه بدرجه هر کس زیاد تامل نموده بر صراط
و توقف او بر صراط زیاد ده جهة با استغنای که بر صراط

صراط میمانند الی قیامت دیگر مثل حروف کتاب
الف که بر صراط کتاب قائم مانده الی الان و حال
آنکه قیامت آن گذشت و اینجا احادیث در باب
صراط وارد است اگر مشاهده کنی کسی بعین بصیر
ظاهر کار را می بیند و از برای دون مؤمنین
ادق از شعر و احد از سیف است صراط زیرا که
نمیتوانند از جمیع آیات قلم بیرون روند و نه
آیات بمثل نمایند و نه از بعد نفوس خود اقرار
بحق کنند اینست که از برای ایشان احد از
سیف و ادق از شعر میگردد و از برای مؤمنین
اوسع از جنت میگردد زیرا که میگویند دین
ما بقرآن ثابت بود و آن بود کتاب خداوند که کل
عاجز از اتیان بآیه از آیات بمثل آن بودند و امروز
همان شجره که قرآن را تکلم نمود تکلم بتبیان میفرماید
کل من عند الله لا ریب فیه تنزیل من رب العالمین
و عجزی که کل را بود در قرآن در تبیان مشاهده نمود
و از برای ما قدر وصل کاف بنون تأملی نیست
در ایمان بخداوند و آیات او و اقرار بحقیت باب او و کلمات

او جه با انفسی که از صراط گذشته و داخل جنت
میشوند وجه با از انفسی که در حین گذشتن
بنار میافتند و جه با استخلاص که واقف میشوند
و نمیتوانند بگذرند و مرتبه ثانی هستند و
منحرفین با واقفین هردو در ظل نار ذکر میشوند
ای شجر التی لا دونها وجه با انفسی که از اول
عمر الی آخر عمر عبادت خدا میکنند و چنینکه آنانرا
خدا امر میشود تصدیق نمیکنند و اگر تأمل کنند
بر صراط واقف میشود و در ظل نار حشر میشود و اگر
جهد بکنند داخل نار نمیشود و امروز جمعی میخواهند
که احصا کنند که از صراط خالی نگذشته اند الا
من شاء کند و کل بوقوف یا بدون ایمان در ظلال
نار حشر شده و خود حشر شده و حضرت حکم آنانرا
نار ذلف بوده تا یوم قیامت ثابت میماند بحیره خدا دیدند
نار ذلف بوده و ایشان هنوز بزعم خود در علو تقوای خود
متقی هستند و حسرت دارند و حکم نار در حق ایشان
از قبل گفته شد و همان حکم الی یوم القیمه در معاد
خود معذب خواهند شد اگرچه وقتیکه خدا را دیدند

خداوند مرا طریق نا میداد در کار منفعهمند و لی
هر کسی بچیزی محجب میگردد که نزد خداوند برای
بوده و هست چنانچه امروز مرا طلب کند ایا انست و کل
میتواند بحجت انزا نفعهمند و محجب مینماید جو درا
بچیزی که نفع نمی بخشد اجتنا ز ا سبحانک اللهم لنا
خذلان الذین امنوا بالتبیان یوم القیمة تفضل علی
ان تمرّهم علی الصراط اقرر منکل شیئ انک کنت علی
شیئ البار کائنات وکعز من کل واحد فی کتاب رقیبا
فی حقیقة کمیزان و اندرحق ظهور انبیا و اکر از نقطه
مشیت اولیه الی ما لا نهایه در هر ظهوری میزان
همان نقطه حقیقت و اوامر مشرقه از شمس حدود
او و اعلی مراتب میزان در توحید کلمه لا اله الا
هو است هر کسی داخل در میزان نفی شد داخل
در میزان نار و هر کسی داخل در میزان اثبات
شد داخل میزان جنت دخول نفی متحقق میگردد نمیشود
الا بولایت ابواب نار و دخول در جنت متحقق نشود
الا بولای ابواب جنت اگر چه کل نفی منتهی میشود بیک شجره
و کل اثبات منتهی میشود بیک شجره چنانچه اگر کسی خواهد

میزان قبل را مشاهده کند نظر کند در میزان
ظهور رسول که از حینیکه بعثت انحضرت بوده
تا امروز الی ما لا نهایه در کف عدل او بنار
رفته والی ما لا نهایه در کف فضل او بجنت رفته
و امروز میزان بیا نست هر کس منحرف از او نیست
در جنت و در میزان فضل والا در کف عدل
و در نار زیرا که مبدء خلق نار و جنت هر دو از نقطه
حقیقت متحقق میکردد حکم بر مقبل میکند خلق
نور میشود و حکم بر غیر مقبل میکند خلق نار میکردد و
خالق نار و نور است بمشیت که آن نقطه باشد
و مالک عدل و فضل است بعدل و فضلی
از این شجره ظاهر میکردد زیرا اگر در شجره
نقطه قرآن حکم بولایت امیر المومنین نشده
بود خلق جنت متحقق نمیشد و همین قسم در ظهور
ثانی اگر نازل نفرموده بود کسی که منیع من نبت
بر حق نیست خلق نار متحقق نمیشد حال انچه
شئون خیر است بقول او راجع بشجره اثبات
میکردد و انچه شئون دون خیر است راجع بشجره

بثمره نفی میگردد وحقیقت میزان در حقیقه
اولیه ثمره اولی است الی ما لا نهایه اطلاع تام
در ظل ان در علم کنه کن شیئه مثلا اگر امروز
نفسی بحکم رسول کند من قبل عمل نماید شانی از
شئون ان میزانست واگر کسی دون انرا بگوید
در کف عدل میزانست واز ظهور میان کل شیء
در ظل نقطه اولیه مبعوث شد هر کس مقبل شد
در کف فضل واثبات ثابت میگردد وهر کس قدمی
سر جوی ثمره گشت در کف عدل او فانی میگردد
الی یوم من یظهره الله که اوست میزان وامر او
میزان واحوال اوست میزان وکلمات او
میزان ودلالات او ست میزان وما ینسب الی الذکر
میزان اذا یحق النسبه فی الکتاب والا علی قدر
ما یقطع النسبه یقطع الحکم الی حین یرجع کل النسبة
ویبقی النجی فی النار وانا کل نستعیذن بالله
الواحد النوار عن ذکر کل نار ولا امرالا من عند الله
الواحد الباب الرابع والعشرین من الواحد الثانی الفطار
فی بیان آثار ملخص ابنیا انکه حا کل سبک الله

و غیر کلّه مقتدر بر احضار کل نیست و خداوند
عالم احضار میفرماید کلّ شیء را بانچه احضار میفرماید
شجرهٔ حقیقت در هر زمان بظهور او و در حین
بطون او احضار میفرماید کل را ولی حکم ظاهر نمیکرد
الا در حین ظهور و احضار میفرماید کل را در یوم
قیامت بیک کلمهٔ واحده چنانچه در این قیامه
کل خلق را احضار فرمود بیک کلمه و آن اینست انّنی
انا الله لا اله الا انا و کلمتی هر کس تامل نمود
در نار نفی بعدل احضار کرده شد و هر کس تصدیق
کرد بنور اثبات بفضل احضار کرده شد زیراکه
کلّما علی الارض نفوس مستند دیگر از ایشان
راجع میشود بنفوس مؤمنه بقرآن زیراکه عرفا
در قیامت رسول خدا احضار کرده شده و فنا
کشتند فنای ایمانی نه جسدی و الا کل ارض
از اجساد ایشان پر است و نفوس مؤمنه
بقرآن هیچ حجتی نزد ایشان بر صحت دین ایشان
اقوی از کتاب کتبه نبوده از اینجهت خداوند شجره
حقیقت را ظاهر فرمود بآن حجت که دین این

این نفوس مؤمنین ثابت بود و این کلمه که جاری
کلامشان شد و الی یوم القیمه میشود بهمان نشانهای
قرآنیه که شان عربیت و افصح از کلامست بسبب
نازل فرمودن و اگر بعد از جاری کرده شده و در نازلی
لا شیئی گشته و نفوسی که اقرار بتوحید خداوند شدند
در این کلمه بفصل جاری کرده شده و جزا داده
باحسن جزا تا یابی که الی یوم القیمه باقیست و کلام در
همین آیات نازل شده و الی یوم القیمه با ثبات
میرسد زیرا که هیچ آیه خداوند نازل فرموده الا
ارواح متعلقه بآن در ظل آن هستند و راجع بآن
نفوسی که خداوند در جزای ایشان که این آیات را
نازل فرموده میکردند در طول لیل الیل که تا حین
الظهور بنیت و اگر نفسی گوید که تا یقین نکردیم
که اینکلمه قول خداوند است جواب گفته میشود
که همین کلمه بعینها در قرآن نازل شده و قبل از شجره
طور بمثل آنکه خداوند در قرآن نازل فرموده دیگر
شده تا بحجه از قول رسول الله که اینکلمه را نازل
فرمود یقین نمودید که از قبل الله است بهمان

حجت اینجات یقین میشود زیراکه در اینجا میکشید
ما علی الارض از اثبات باو عاجز هستند در اینجا
اولو العلم مشاهده این امر را نموده و میمانند بچه
حجت یقین کرده این کلام خدا وند نیست اگر
باثبات نفی کو اثبات او از شجره حقیقت اگر کاتبی
بتواند نوشت در یکی و در دو الف میشود
والا نقل دیگر بتواند مثل این نوع آیات نازل
میشود که شبهه از برای اولو الافئده نیست که من
فلک الله هست زیراکه نفسها شهادت میدهند که
کلام الله هست و نثر مثل او تنطق نتوانند نمود
زیراکه ذات ازل لم یزل و لا یزال بوده و هست
و کلام در مقام خلق و ابداع هست و چونکه دیده مثبت
دیده نمیشود الا الله از این جهت است که این
کلام منسوب الی الله میگردد زیراکه غیر الله متمسک
بر مثل او نیست و کسیکه با این شجره بوده با خواهد
بود تمیز داده که این کلام بر محض فطرت او هست
و نزد او اسهل تر و اقرب حین تکلم از شئون
مناجات و خطب و علم و شئون فارسیه زیراکه

[illegible]

زیرا که اینست کلام کینونیت او که دلالت میکند
الا او بر خداوند وحده از این جهة است که انا کله
گفته میشود و کلام کله ذکر میشود زیرا که ذات او از
لم یزل ولا یزال بر حالت واحده بوده و حالت
تکلم و قبل از تکلم یا بعد از تکلم شئون تدل و نه صفة
مثبته او نیست و خداوند اجل و اعظم است از
اینکه متصف باین صفت گردد و منعوت باین
هند سه و بهر حجتیکه در مثل اینکلمه کلا در نفی
حج میشوند در بیان هم محتج میشوند نیست که مردم
از جانب خداوند بالک ندا شنیده که از اول عمر
تا اخر عمر قلم لا شیئ گرفته شود بر ایشان چه قدر
نفس خائفست در این محاسبات و بنوعی که
مقدار آن مقدار دنیاست نه دین ولی در مائی
که مقدار در دنیاست و توحید و اعمال او مقبول
نمیگردد و راجع بفنای ابدی میگردد متذکر بشود
و حال آنکه اولو الافئدة کلها علی الارض هستند
که در یوم قیامت شجره حقیقت درباره ایشان حکم
بلی نفرماید لا اله الا هو زیرا که حاضر باشید و کلمه کرده مشو

رحم مرخدا را که امروز نفس بصری نیست که علمیه
یوم حاضر را مشاهده نماید و نفوس محتجبه از مجالسات
دنیویه ترسیده که راجع میشود باینکه خداوند
دوست نمیدارد که کسی در ذمه او حق کسی باشد
و اینقدر را اهتمام کلی مینمایند در اینکه شغل کنند
نفسی نکردند ولی غافلند از نفع دو انجدار
برای او خلق شدند که هزار و دویست و هفتاد
در قرآن عمل نمایند و یوم جزا و حاضر قلم او نسبت
بر دو را باتان کشیده شود است که از برای
مردم شعور ایمانی نیست که اگر شعور ایمانی میبود
تا علی که در ضر امید ادند که حال ایشان بفضل
کرده شود نه بعدل زیرا اگر بعدل در نار
الی یوم القیمه معذب میکردند و بفضل الی
یوم القیمه در جنت متنعم میکردند و سنه سبع از
ظهور من یظهره الله سنه حاجب اگر چه خواهد
شهر سبع قرار میدهد و الا اسبوع سبع و الا
ایام سبع یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید لا یسئل عما یفعل
وکل بما اکتسب **الباب الخامس من الواحد الثانی** ایدیهم رهین

فی بیان لکتاب و انه حق ملخص بیان آنکه مراد اینجا از کتاب
که از قبل نقطه حقیقت ظاهر شود زیرا که از برای ذات
ازل لم یزل ولا یزال تبدیلی و تغییری نیست مگر کتاب
نقطه بیان کتابیست که مدل علی کنه است زیرا که غیر کنه
قادر بر آن کتاب نیست و آن از ذکر و آلی ما لا نهایه
ذکر میشود چه آنچه از نقطه حقیقت منتشر گردد در هر
کتاب میشود و آنچه من نظهره کنه کتاب خط خود نویسد
کتابیست که بخط کنه نوشته شده زیرا که منور کنه الی
بوده و هست زیرا که کتاب او حقیقت ای ارواح
متعلقه بکلمه حق در کلمات که تا ظهور ما بد از هر شان
که باشد سواء آنکه آیات باشد که ماء غرس رضوان
و مناجات که لم یتغیر و تفاسیر آیات که حم حم و
ادعیه و تفاسیر مناجات که عمل مصفی است در کتاب الله
هست و شئون فارسیه بعینه مثل شئون آیات
زیرا که کل از بحر حقیقت جاری میگردد و اگر که
در کلمات فارسی بعین فؤاد نظر کند فصاحت آیات را
بعینها مشاهده مینماید و یقین میکند که غیر کنه
قادر بر این نوع کلام نبوده و نیست ولی بعد جا استماعی

که اقرار کردند بر اینکه کتاب حقیقت ولی از محقق
حق محقق نازل نشده وجه بالکه دفتر حقیقت که کتاب
او کتاب کنه است بلا اغراست کتاب او از کلینی
بلکه بجز از کتاب او اغراست از کلینی از استکبار دم
خاطر میشود که کتاب خود را بر اوایشان نازل فرماید
واز نار نجات یابند و داخل جنت شوند وجه
بنا از ملاحظه علو فضل و رحمت خود نازل می
فرماید ولی بر اینکه نازل میشود ملتفت نمیشود
بلکه قلم حیا میکند که ذکر کند و حال اینکه شب
و روز میخوانند اللهم اعطنی کتابی بیمینی حال که خدا
عطا فرموده منکر دد بلکه معطیرا که رسولی است از
رسولان او اگر بتوانند از انچه قلم حیا میکند در خود
مرتکب میشود و حال اینکه کتاب کتاب خدای او بوده
و رسول رسول او و از علو فضل و جود بر او نازل
فرموده بشأنیکه نتواند تعیین کند که کتاب کدام
هست که غیر او قادر بر مثل او نیست چنانچه
دین کل امروز بآیات قرآن محقق است و بنهج
آیات از شجره حقیقت بر کل نازل فرموده که کسی

و کسی مطلع نشد و حال آنکه کل اقرار کرده و میکنند
بر اینکه کتاب حقست و در نزد هر ظهوری از شجره
حقیقت مومنین باو و کتاب او از قبل ظهور او و
کتاب او از بعد ممتحن میشوند بحیثیتیکه نمیماند الا
مؤمن خالص و او اعز از کبریت احمر است چنانچه
نفوسی که بعیسی ابن مریم و کتاب او ایمان آورده
اگر شناخته بودند که ظهور محمد بعینه همان ظهور
بوده بنحو اشرف در اخرت و کتاب آن همان انجیل بوده
بنحو اشرف احدی از نصاری از دین خود بر نگشته
و کل برسول الله ایمان آورده و بکتاب او تصدیق
نموده و همین قسم اگر مومنین برسول الله تو
یقین کنند که ظهور قائم و بیان همان ظهور رسول الله است
بنحو اشرف در اخرت و این بعینه همان فرقان است که بنحو
اشرف نازل شده در اخرت واحدی از مومنین بقرآن
خارج از دین خود نشده و اقرار از لحق بعد ایمان آورده
و تصدیق بیان نموده و حال آنکه عدم تیقن ایشان عند
مردود است بلکه آنچه ما یحقق به الیقین است از
از برای ایشان نشده زیرا که اگر تفکر نمایند در حجتیکه

رسول

که باو دین اسلام ثابت شده مشاهده مینمایند
بعینه همان را که همین قدر که بقصد نبی و بقین (جهت نجات از شرع) میکنند
علامت انیست که کیشونیار ایشان از شجره حقی
بوده و راجع باو میشود ایمانهای و اعمالی که
کرده اند در دین اسلام مستودع بوده مستقر
و بقدر خردلی نفع بایشان می بخشد اگر اعمال
حروف کتاب الف امروز نفع بایشان می بخشد اعمال
اینها هم نفع می بخشد اگرچه بانچه تا نزل کنند تعلیم بوده بلا
خرفی عمل کنند چنانچه اینطلبرا اگر مجتهدین و مفتین
راجع بانفس خود نموده و عمل بقول میت را بعد از فوت
او جایز ندانسته اگرچه حق واقع عند الله ظا
هر نیست و راجع میشود بشجره بیان و همان حکم
که از آن مطلع ظاهر گشته جاریست در کلمات الله
مجتهدین و مفتین و هرکس در حکم غیر الله نمی بینه
مصاب بوده و هست اگرچه مختلفین باشند چون
راجع الی الله میگردد مقبول میشود اگرچه اختلاف
بوده و هست در آنچه نازل در بیان شده من
عند الله زیرا اگر هر حکمی در مقام خود صدق متشه

و اختلاف وقتی است که در مورد خلق شوند
اگرچه آن وقت هم بتعدد امکنه و ساعات و اقرانات
و دلالات اگر مختلف شود مختلف میگردد و لم یزل الله
فی شأن بدیع و خلق جدید و حکم حدیث اگرچه
آنچه از نقطه حقیقت الی امروز ظاهر شده کل من عند الله
بوده و هست و حال آنکه بظاهر در شریعتی اختلافات
ما لا نهایه در بین اهل آن ذکر میشود و هو است آنچه
من عند الله است در او اختلافی نیست با نسبت ظاهر
بهر سر این نقطه ظاهر است زیرا که مثلا احکامات
مثل خلق کینونیات است لم یزل در تجدد و حدوث
و اقلا از طرف بهر در مورد امر خلق بدیع و شأن
حدیث ظاهر میگردد ولی در نظر خلق از ظهوری
الی ظهور است زیرا که در بطون راجع میشود باینکه در ظهور
ظاهر شده اگر حقیقتا ملتفت شد ممد است کل شیء را در
حین بطون خود ولی تا بحد در حین ظهور مدد فرموده
زیرا که غیر آن از بعضی حاصل نمیگردد الا من شاء الله
انه علام **الباب الثانی عشر من الواحد الثانی** قدیر
فی بیان ان الجنة حق ظهور ابتدا آنکه تا امروز کسی غیر از

مظاهر یکه خداوند مخصوص بخود فرموده کسی نه
جنت را قسمت نه و نه نار را و انچه متعلق بذکر جنت است
در اینعالم که مبدء کل عوالم و منتهی الیه کل
عوالم است که کل در مقام عرش حقیقت ذکر
باشد که اول متجلی بتجلی اوست چنانچه در دعا
عرفه اینمطلب ذکر شده یا من استوی برحمانیته
علی العرش فصار العرش غیباً فی ذاته کما
صارت العوالم غیباً فی عرشه و در قران در نزد
اهل بیان مظهر رحمانیت بحقیقه اولیه منحصر است
بامیر المؤمنین زیرا که انچه در کل عوالم است مبدء
او از او شده و رجع او بسوی او میشود مثلا از یوم
ادم تا امروز نزد هر ظهور حقیقتی باذن اول من
امن باو فتح ابواب جنت و دون او شده تا آنکه جوهر
کل حق منتهی میشود باینظهور و دون ان منتهی میشود
باینظهور چنانچه اگر کسی بجوهر نظر کند می بیند
که کل عوالم مبدء انها در مقام اراده بوده که
او بمشیته موجود میکرده و او بنفسها و او شجره محیط بر کل
عوالم باحاطه رتبه کینونیتی زیرا که هر صاحب رتبه که

که در این بیان صاحب رتبه باشد قرار بعلو رتبه او
در نفس خود میکند زیرا که عالم انفس طبق عالم
افاق است مثلا در افاق که ظاهر شد ظهور محمد با اینکه
اول خلق است در انفس که مؤمنین باو مؤمن شوند
که او اول خلق بوده و هست بعد از این که این مطلب محقق
گشته شهر از برای هیچ نفسی نباشد که در علم الله
هیچ شیئی از ظهور که در نقطه مشیت اعظم بوده
چنانچه از هر ظهوری جنت ان ظهور [بظهوری] بوده ذات ظهور
تا آنکه کل ظهورات منتهی شد بنقطه قرآن از حیث
هیچ شیئی در علم خدا از آن نفس ممتنع اعظم نبوده
در ان ظهور زیرا که در انفس مثلا اینست امروز
بعد از خداوند کسی ثانی خود و او اعظم از رسول
خدا نمیدانند و تحقق این آیه در انفس ظاهر شد
الا بظهور آن نفس اولیه و بعد هیچ شیئی در علم خدا
اعظم از امیر المؤمنین نبوده چنانچه در انفس بعد از
رسول خدا کسی نظر نمیکند [الا باو] و همین قسم بدرجه
بدرجه مراتب ابواب جنت متعدد میگردد
تا بحروف واحد منتهی میشود مثلا در ظهور جنت خاتم

هیچ جنتی بعد از جنات سابقه بر آن در حین اخر
جنات از او اعظم نبود که آن وقت وحید بوده در ارض
طف و سکان جنت آن وقت علی ابن الحسین و اصحا
بوده و همین قسم مشاهده کن کل جنات را تا بحرف
میم منتهی شود بعد راجع میگردد بنقطه و از
حین ظهور این امر تا تسعه دقیقه آن و نجم
احصا توان نمود اول ظهور جنت فرقان بوده
در اخر او که جنت بیان باشد در اولای
وان حین در علم خدا جنتی اعظم از او نبوده و الی
یوم ظهور من یظهره الله جنتی از او اعظم نیست و حین
ظهور او مبدل میشود جنت اولای نقطه بیان
بجنت اخرای او و بعد از آن جنت خاتم جنات
می که نفوس مؤمنه قبل کل انفس باشند اعظم
از جنات است و منتهی میشود اخر ظهور بجنت بیان
نه اینست که در حین هر ظهور جنت قبل از مقصود
نباشد مثل او در حین ظهور جنت بیان جنت
بر عرش خود هست و همین قسم است حکم کل او
و خداوند از برای هر جنتی که ظهور منتسب شد بها باشد

باشد نوزده بار قرار فرموده چنانچه در اینظهور
که اینحکم مرتفع شده دلیل است که در هر ظهور مشیة
اینقسم بوده چنانچه در قرآن کل راجع میشوند بابواب
و ابواب باهل بیت و اهل بیت برسول خدا و
رسول خدا بخداوند عزوجل که راجع محمد است انیت
باسم ثالث و اسم ثالث باسم ثانی باسم اول که نفس
اسم باشد و کینونیت اول داخل این جنت شد روح
القدس بود که قبل کل ارواح بلقاء الله فائز گردید
و اقرار بوجدانیت او نمود چنانچه هیچ جوهر حقی
در امکان متصور نیست که اعز و الذ از توحید خدا
بوده و تسبیح و تقدیس او و چنانچه ان نفس که در این
عالم منتهی مأمول خود فائز گردد در سبیل حق منتهای
لذت او ادای شکر خداست او را بو نعمتی که او را
عطا فرموده مثلاً عبدی را خداوند بدرجه نبوت
یا امامت یا نبوت فائز کرداند غایت ثمره لذت او
ادای شکر خداست که میگوید حمد خدا را که مرا
باین نعمت فائز کردانید و همین قسم در شئون ظاهریه
هر بندهٔ را که خداوند بر کرسی سلطنت جا دهد

منتهای لذت او وقتی است که نظر بصفای خود میکند
و میگوید حمد او را اگر مرا با من عطیه مفتخر فرموده
اینست که کل لذات راجع میشود بوکن ثانی که محل
حمد باشد همین قسم که کینونیات راجع بان محل
انس میگردد الفاظ هم بما هی علیها راجع میگردد
این است که در فؤاد اولو الافئدة ثمره آخر در اول
ظاهر میگردد زیرا که آن حمد یکه بعد از ظهور همه
الهیه ظاهر گردد اذن بان نوع حمد از مصدر عز
از برای حامد شده اینست که روح اول در حین
دخول در جنت اولیه با آنچه ممکن است در امکان
از هر فیضی رسیده چنانچه ثمره کل را بیان نموده
که راجع بکلمه حمد میشود میگردد که آن نفس حامل همان روح
باشد و آنچه منشعب گردد از او منشعب میگردد از
ظهور جنتیه از جوهر عرفان گرفته تا بظاهر جسد
منتهی میشود حتی لباس حریر باو پوشیده میشود
و آنچه متلذذ در جنت هست باو متلذذ میشود
و او بنفسه متلذذ نمیشود الا بتجلی خود که محل قطب
باشد و او کافر مستدیره هست که لم یزل و لا یزال

ولا یزال بر حول نفس خود حرکت مینماید و نیست از
برای او نه اولی و نه اخری و نه منتهائی و نه غایتی
چنانچه هر کسی داخل در جنت فرقان شد آنچه
مشاهده نعمت کند می بیند که از سماء جود رسول الله
بوده حتی اینکه اگر هر وقتی دانه یاقوتی ادر برد
نیست الا بعطیه آن جنت اولیه که حکم فرموده
باین و اگر حکم بر غیران کرده بود که غیران نفس که
الآن ادر میبرد بر دیگری میتوانست بگوید لم
اودیم امیت که کل وجود از نقطه وجود خود الی منتهی
صعود خود آنچه دارند از عطیه اوست که عطیه الله
هست هیچ شیئی شیئیت ندارد الا بفضل وجود
او مثلا اگر در این جنت کسی لباس حریر بپوشند
نیست مگر محض عطای او چنانچه قبل مقدر بر او شده
بود و نمیتوانست امیت که اگر کسی چشم فؤاد
خود را باز نماید نمی بیند کل وجود را الا که از جود او
و آنچه که در جنت فرقان داخل شدند کل در ظل
باب اولیه که رسول الله باشد مستظلند و ابواب
دیگر جنت در قبضه این باب اکبر و ابهادا

فیح فرموده بجود خود مثلاً هر کس در حق
حرف آخر عروج نماید بمنتهای عروج و ظاهر شود
از برای جد او آنچه که فوق او متصور نیست در
این عالم نیست الا از اذن آن که فرموده است
این یکی از ابواب جنت و هدایت من اتبعت
چنانچه بظاهر در جنت تربیت اتمام نامی ظاهر
شده نیست الا بآنچه رسول خدا فرموده که
اوست و من عاشر من اکرمه الاذن فوق نوبت اید
این نوع ظهورات نیست ولی کل این ظهورات
بنوده و نیست الا در قبضه جود او و کف قدرت
او در ظاهر بابی از ابواب جنت ابواب کلا
نهایه بوده و هست چنانچه هر نفسی که در ولایت
یکی از ابواب جنت آمده باب جنتی است از برای
او در رتبه خود والی ما لا نهایه این سر ظاهر بوده
و جاری است و آنچه امروز لدی الله منصور است در
این جنت است و از جنت قبل کل الذین قطع
شده چنانچه حین ظهور رسول الله کل الذین از
جنت انجیلیه قطع شد زیرا که کل لدی جنت در توحید

توحید خدا و عرفان و رضای او و طاعت مظاهر
امر اوست بعد از آنکه منقطع باشد نفسی از آن جنتی است
اگر در عمر خود بمشتهای لذت ممکنه متنعم گردد
که آخر راجع بدار فنا میگردد و اگر در کینونیات حروف
انجیلیه آیتی از حق باشد که منتهی الیه لذت جنت
اگرچه در ظهور عیسی بوده ولی امروز از آن ایثار مرتفع
شده و او بهمان بقا است که تا حال صبر نموده
چنانچه اگر کل حروف انجیلیه بیقین بدل میشد که
ظهور رسول الله همان ظهور عیسی بوده نبی خواهد شد
احدی از حروف انجیلیه در انجیل خود باقی نخواهد
ماند و در آن جنت متلذذ نخواهد شد و همین
قسم بعد از فرقان که اگر امروز گمان لذتی میکند
حقیقت بدل دارد زیرا که اگر ما بین خود و خدا عملی
میکند لله و گمان تلذذ میبرد عند الله از برای
دون آن کرده و بهمان گمانی که حروف الفیه مانده
انها هم مانده اند زیرا که مراد الله طالعش در جنت دیگر
است که کل لذت منقطع است الا لمن عرف الله
وحده و آمن به و عرف ما نزل فی کتابه و آمن به و همین قسم

[illegible]

اهل این جنت در این جنت متلذذ هستند
الی اول ظهور من یظهره الله که ثمرهٔ ذات الهی که از
برای ایشان در حین ظهور ایشان هیچ جنتی اعظم از ایمان باو
و طاعت او و اعظم تر نیست و کل لذات از اهل بیان
منقطع میگردد طوبی لمن یدخل فی ظله و یتلذذ بثمره
فانه یبقی ببقائه الی کرة الاخری بعد الاخری و لا
غایة له و لا منتهی و ان نفی فی ظهوره فینقطع الایمان
و اللذات عند حین ظهوره و صیت میکنم کل اهل بیان را
که اگر در حین ظهور من یظهره الله کل موفق باین
جنت اعظم و لقاء اکبر گردید بید طوبی لکم ثم طوبی
لکم ثم طوبی لکم و الا اگر بشنوید ظهوری ظاهر
با آیات قبل از عدد اسم الله الاغیث کل داخل
شوید و اگر نشده و بعد اسم الله المستغاث
منتهی شده و شنیده اید نقطه ظاهر شده و کل
یقین نکرده اید رحم بر انفس خود کرده و کل بکل در
ظل این نقطه ظاهره که کل داخل نشده اید مستظل
گردید و اگر بشنوید ظاهر شده صاحب نفسی
با آیات و اولو العلم انکار آن قصد بقا و نموده اند

نه معروفین از اولوا العلم بلکه مدققین نظر بمثل
این زمان که انها محتجب مانده و مدققین
نظر و صاحبان منظر اگرچه در لباس فقر و مسکنت
بوده سبقت بدخول جنت گرفته و لباس حریر
پوشیده و ایشان هنوز در حکم قبل باقی مانده
تامل نکرده و کل داخل شوید در ظل ظلال او
که اوست اول و آخر و اوست ظاهر و باطن و اگر
نشنید در تفرع و ابتهال برآمده که فضل الله
الی متعالی از شما مقطوع نگشته و اگر شنید
الی متعالی که ظاهر گشته من هو محبوبی و محبوبکم
و ملیکی و ملیککم فاذا لا تصبرن قدر ما تتنفس نفس
ولئن ظن کلکم اجمعون فیطلکم و لا تقولن لم
وبم فان هذا من اعظم امری ایاکم لاخلصنکم عن
نار بعدکم بما قد اذنتکم بهذا ان یا اهل البیان
کل تذکرون اگر کسی بقدر تنفسی صبر کند بعد از دو
هزار و دویست و یک سال نماید بلا شبهه در
دین بیان نیست و داخل نار است الا اینکه هو
ظاهر نشود که انوقت کل مکلف بابتهال و تضرع هستند

ونه اینست که بمثل یهود ماند که عیسی بیاید و نه
بمثل نصاری که محمد بیاید و بماند و نه بمثل محمد
که قائم آل محمد ظاهر شود و بماند و آن بر معنی
فوادی بان نبی من کیان من احد لاقولن
جائت نقطه کیان فی اخرها وانتم علی ما انتم
علیه لباقون قسم بمن نفهم کنه که هیچ قسمی در علم
خداوند اعظم تر از آن نبوده و نیست که اگر ظاهر شود
واحدی در بیان باقی ماند کل نعمت بیان از
برای او هست بضعف زیرا که امروز نعمت فرقان
از برای اشخاصی که داخل قرآن شده بوده
و نعمت قرآنیه هم مضاعف شده و اگر چنین

در حق اینان

نفسی باشد ابدا داخل در بیان نبوده و در ظل
شجره ذات حروف سبع داخل نشده چنانچه اگر
کسی اگر یکی از حروف قرآن ماند که در ظل بیان
داخل شود داخل قرآن نگشته و در ظل شجره
محمدیه مستظل نگشته بوده و الا تخلف از ظهور [illegible]
او در آخرت نمیکرد و همین قسم در انجیل که گفته شد
که اگر نفسی مؤمن بعیسی بود لابد ایمان بمحمد

محمد ص میآورد و همین قدر که دنیا و رد دلیلاست
که ایمان با محمد و عیسی نداشته چنانچه اکرام از
کسی در احادیث فتنه و امتحان نظر نماید هنا
هده مینماید که چه قدر اولیای خدا از برای نجات
اینخلق در یوم ظهور اهتمام فرموده چنانچه من ففاز
نظر در کتاب خود ذکر نموده که ظهور خضر حقیقه ظهور
مسئول عنهاست که در حدیث کمیل مذکور است
ولی یهدی الله من یشاء ویدخل الجنة من یرید
امنت حقیقه جنت در عالم حیات و بعد از موت
لا نعلم الا الله هنالک ما لا عین رات و لا اذن
سمعت و لا خطر علی قلب بشر قد خلق الله فیها
منکل ما کل عنده من فضله سائلون و اکرابجر سموات
من ادکر دد و کل اشیاء قلم دکل ذیروح کاتب
هر اینه شیئی از اشیاء جنت بعد از موت را
شوانند درک نمود و ملاد آن همین جنتی است
که در حیات عبد ذکر شد اگر در این حیات داخل
در جنت ظهور الله گشته داخل در جنت آخرت
هم بعد از موت خواهد شد و الا داخل نخواهد شد

حین ما قبض اعوذ بالله عن ذلک ما رایت فی ذلک
الجنة الا کلّه ولا فیها الا ایاه ولا من قبلها الا ایاه
ولا من بعدها الا ایاه ولا من فوقها الا ایاه ولا
من دونها الا ایاه له الخلق والامر من قبل ومن بعد
لا اله الا هو المهیمن القیوم وجه با نفسی در ظهوری
از اعلی علو اهل جنت است وحین ظهور بعد از
ادنی دنو اهل نار میگردد پناه برده بحبل و اعتصام
ورزیده بحبل نقطه بیان در اولی و اخرای او
که اوست غنی از اینکه کسی ایمان باو آورد یا داخل
در جنت او شود بلکه اگر شوند در نار میروند
والا خود در جنت فانو میکردند اینست که اگر
نفسی نفسی را هدایت نماید بهتر است از برای
او از اینکه مالک شود ما علی الارض را کلا زیرا
که اگر هدایت نمود آن نفس را تا آنکه آن نفس در ظل
شجره توحید است رحمت خدا بهر دو میرسد والا
تملک ما علی الارض در حین موت از او منقطع میگردد
ولی سبیل هدایت از روی حب و رأفت بوده
نه شدت و سطوت هذا سنة الله من قبل و

و من بعد یدخل من یشاء فی رحمته انه ولی کریم
و هیچ شیئی اعظم از برای هیچ نفسی نیست که در حین
ظهور کلّه ادراک نماید او را و آیات او را او را بشنود
و ایمان آورد و بلقای او که لقاء الله است فائز گردد
و در رضای او که بحر محیط بر رضوانست سیر نماید و
بآلاء جنت فردانیت متلذذ گردد که جدّ خلق را
که کل امروز از این جنت محتجب و بآنچه حین فیض و
از ایشان منقطع و در اطراد زناد میکنند متلذذ و از
برای آنچه خلق از برای او شده محتجب و کاش نبوده و متضاد
نبوده و کاش متضاد بوده و آنچه لائق بشجره حقیقت
نبوده بالنسبه باو در حین او ظاهر نکرده کل باو مؤمن
و او را دلیل نبوده و کل باو مغرور و او را اشها کنند
و هیچ ناری از برای عاملین از نفی عمل اشد نبوده
و نیست جنتی از برای مؤمنین هیچ شیئی از نفس ایمان
اعظم نبوده و نیست و ما من اله الا الله ذلک له جنة
دونها و مالکها و مملکها و سلطانها ما فیها شیئی بامره
و انه لغنی عما فیها و علیها و لکن ما فیها یتلذذون بلقائه
حین ظهوره ثم بلقائه حین بطونه من حیث هم لا یعلمون

کل من فیها یسبحون بحمده فیکل حین وبعد حین (وقبل حین)
ولیتوحدون ربهم بذکره فیکل شأن وقبل شأن
وبعد شأن لن یدخل فیها من نفس الا وانها
لتقول من عند ربها اننی انا الله لا اله الا انا (منه)
لا اله الا العزیز المحمود اننی انا الله لا اله الا انا المهیمن
القیوم اننی انا الله لا اله الا انا الرب الملیک واننی
انا الله لا اله الا انا الحی المنیع واننی انا الله لا اله الا
انا رب کل شیء رب الکرسی المنیع (الرفیع) وکل شیء راجع منتهو
بهیکل انا انی سواء کان من ذکرا و انثی و اگر ان
نفس در جنت است کل انچه در ملك اوست
در جنت اگرچه شیئی باشد که لیق کمند شیء در صقع
خود نباشند زیرا اگر انچه از منتسب متجلی میکرد بر صورت
نفس خود است در صقع خود که اگو معرض شود ماخ
بیمانند در صورت فؤادی و الا هیکل انا انی و از انت
که کل شیء طلب میکنند از خن اوند که در ظل
ما ینسب الی المؤمن باشند نه دونه زیرا اگر جنت
شیئی است که منسوب الی الله گردد و ما ینسب
الی المؤمن ینسب الی الله و اگر راجع بنفس دونه (منه)

مؤمنه شود که در نار است و از شئون آن
اگرچه کل در صقع خود لیس کمثله شیء باشد
چنانچه این شجره که بلا اول است و بلا آخر بود
معروف امروز اعلی غرفه رضوان است که شجره حقیقیه
در او مستقر است که گویا ذرات آن همه ندای
اننی انا الله لا اله الا انا و کلنی میخوانند و کل
ذرات اگرچه مقاعد مراتبه مطرزه بذهب باشند
ولی اگر شجره حقیقت در مثل آن ذرات ساکن
شود آنوقت آن ذرات را مرایا میخوانند چنانچه
ذرات مرایای علی مقعد اما را از صد دری که در
ایام ارض صاد در آنجا ساکن بوده میخوانده و میخوا
وحکم از برای هیچ شیئی نمیشد لا اگر راجع بآن
میگردد انیت که هر مقعدی که اهل جنت در او
مستقر شوند با علی ما یمکن وصف در امکان
اینها بوده که ناظرین بطرف حقیقت مشاهده
مینمایند چنانچه مقعدی از محل شهادت کلمه
خامس دین تر نبوده که از و ولی چون از
بوده با علی ما یمکن در ظل او ظاهر بوده که اگر او

ناظری نظر میکرد میدید که لایق بوده جدار
آن از یاقوت مرتفع شود نه ذهب واکو ظاهر نشده
از ضعف نفوس بوده نه عدم امکان آن
ادنی زیرا که آن قابل بوده و همچنین ادنی که
آن روز شجره مقابل مستقر بوده اعلای آن
امروز شده که اولو الالباب که امروز میدیدند
فنای او را که گویا هیچ امروز لا شیء میدیدند
چنانچه امروز اثری و نشانی نه از مستقربودن
ادنی است و نه از او کن لک یفنی کل الفی
و یرفع کل الاثبات انه کان علی کل شیء قدیر و اگر
بر عکس مورد ظاهر شود که مقعد شجره حقیقت
اعلی علو ادنی گردد مشهود است که لم یزل و
لا یزال در ارتفاع مرتفع میگردد و در نظر اگر چه
منتهای دنو ادنی باشد نزول مینماید اذ کل
شیء یرجع الی النفی الاثباتیه و انها هی نرجع
الی کل فی الجنة اذا کان مومنه بمظهر کل
و یرجع الی دون الحق فی النار اذا کانت محتجبة
و من یتبع امری فی اسم المستغاث یدخل الجنة

الجنة حيث لا مرد له من عند الله انه كان
علی کلمتی انبار کاتم کعز من لواحد کاشانی قد برا
فی بیان ان النار حق لمخص انبار انکه از برای
نا رشنون نا لانهایه بالانهایه بوده و هست
جوهر جواهر او عدم عرفان الله است که در هر
ظهور بعدم عرفان ظاهر بظهور در نفس ظهور ظاهر
میکردد که میخواند کل را بهر لسانی که بران مبعوث
کردد لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله حقا حقا
حقا لا اله الا الله حقا حقا حقا حقا لا اله الا الله
حقا حقا حقا حقا زیرا که کلمتی از ما لا یحبه الله
نفی و از ما یحبه الله راجع باثبات میکردد و این ظاهر
نمیکردد الا بما لا یحبه نقطة الحقیقه فی کل ظهور
و ما یحبه و این جوهر در قرآن فواد اولست
در بیان فواد اول در وقتیکه شنید شجره حقیقه
ظاهر شد فوادش بنار تا ملا با محمد فانی کشت
اکرچه انفواد در قبل در جنت بوده زیرا که لا
اله الا الله میکفت و محمد رسول الله و علی و الائمة
حجج الله و ابواب الهدی اولئک هم شهداء الله

و ما نزّ کنّه فی کفران حق میدانست ولی در
حین احتجاب یا غفلت یا وقوف یا جحد یا انکار یا ظلم
شد بجهة که در او بود از آیات خفیه از معرفة الله
و از معرفة نبی و ائمه و ابواب و اقرار به آنچه
حقّست در اسلام من عند الله زیرا که
اینها از شجره حقیقت طالع بوده و آنی
شجره بعینها ظاهر شده و این آثار از او
بود در قبل و همین قدر که ظاهر شد و کسی
قبول نکرد گویا در اول قبول نکرده زیرا که
این ظهور ظهور آخرت او بوده و اعظم از ظهور
اولای او بوده از آنجهة است که اعلی سکان
جنّت قبل در ادنی درکات نار ساکن میگردند
زیرا که اصل اول نار در صقع خود انقطاع
و رزید سوی خداوند بلکه تا حال شنیده
نشده مثل او منقطعی و بوهم آنکه در نزد
نفس حق بوده تفویض کل امور باو نموده
و حال آنکه آن ثانی اول قبل بوده و لی
چون در واقع در ارض بعد خود نازل بوده

ثمری بر او نمی‌بخشد زیرا که اگر صادق بود
در نزد ظهور مخفق حق توقف نمی‌نمود و بمقعد
خود از لقاء کنه محتجب نمیشد و اول ظهور نقطه
بیان آنچه خیر بود در علم خدا بود با و باول مقبل
خلق شد و آنچه دون خیر بود باول مدبر
خلق شد که از یوم خلق کل شیء تا اول ظهور
جوهر جواهر کل جنت با او اول میشود و جوهر
جواهر کل نار مدبر او اول میشود و خداوند خواسته
که او را مقبل کند و کمال تفضل در حق او نمود
و الواح متعدده و رسل متشعه در نزد او فرستاد
ولی بما لا ینفعه محتجب گشته و قمیص ولیه نار را
پوشید که الآن هیچ شیئی اعظم در علم کنه نیست
از نقطه باء در بیان و هیچ ناری ابعد از نار
این نقطه در تحت الثری نیست چنانچه آنچه
راجع باو میشود از هر شیء از اشیائی است
که داخل در نار شده و آنچه راجع باین میشود
از هر شیء اشیائیست که داخل در جنت شده
چنانچه از قبل آنچه راجع برسول الله میگردد داخل

در جنت شده و اینجا راجع باول من لم یؤمن
میگردد راجع بنار شده و شئون این تالار
فها نیز است ولی کلیه ابواب در نوزده دیگر
میشود والا لا یعلم عدتها احد الا الله و اکثر
هر نفسی که از باب نار گرفته شود باب نار دیگر
در حق خود و هر بابی که از ابواب جنت گرفته
شود باب رضوانست در حق خود اگرچه کل
من فی کنار راجع باول او میگردد و کل من
فی کنور راجع باول او میگردد و هر دو ما بین
خدا او را ساجدند از برای او و معظمند او را
و ممجدند او را و موحدند او را و الا اکبر
بظهور آخرت توحید میکنند و ان بظهور دنیا
که اول همین ظهور بوده و آخرت ظهور قبل
او بوده اینست که آن باطل میگردد و این
ثابت میماند و آن عزیز میشود و این ذلیل
و آن غنی میگردد و این فقیر بجائی میرسد که
دیگر ذکر از او باقی نمیماند حتی در نفس خود او
والله امروز هر دو لا اله الا الله گفته میگویند ولی

وان نار میگردد وان نور
وان فانی میگردد وان فانی نیست

ولی انچه در بیان میگویند بر شان ما نجیبه الله میگو
نید
وانچه در قرآن میگویند شان ما لا نجیبه الله میگو
یند
ومثل این در قول هر کس در کتاب الف بود لابد
توحید خدا را میکرد ولکن در جانب ظهور ما فوق خداوند
عالم عز وجل دوست داشت که موحد شود حضرت
محمد رسول الله نه بتوحید عیسی روح الله وهر کس
تابع اراده الله شد روح ملکی در او مستقر گردید
الا من استودع الله فیه ذلک الروح فانه یخرج و
وهر کس تابع نگشت نفس شیطان در او مستقر گردید
الا من استودع فانه لابد ان یخرج والا هر دو
عبادت میکنند خدا را این است که بعد از سجده
نکردن شیطان اولیه ما شئون او نا حق شد چنانچه در
حدیث قول او که انقول در زمان رسول الله این
میشود که مرا معفو بدارد یا رسول الله از اینکه اقرار
بولایت امیر المؤمنین کنم وجواب خداوند در ارز
جواب رسول الله هست مطابق قول الله من حیث
ارید لا من حیث ترید که دوست میدارم مطاع
کردم از انجائیکه اراده میکنم نه از انجائیکه تو اراده میکنی

چنانچه همین کلمه در بیان ظاهر و او امر افئده هم
جنت و اول امر اعرفی جوهر نادانست و کل شئون
خیر باو منتهی میگردد و کل شئون دون آن بان چنانچه
در قرآن خداوند کل را وصیت باین نموده و لا تکونو
اول کافر به و من وصیت میکنم کل را ان تکونن اول
من یؤمن بمن یظهره یوم القیمه لتکونن مبدء کل
خیر فی کتاب الله ثم ان ذلک لهو الفضل العظیم و الا من
ان لا تحتجبن به او از کل نفس لتکونن مبدء دون خیر فان
ذلک لهو العذاب العظیم و اگر صاحب نظری نظر کند مج
که کل خیر که در بیان ظاهر شود راجع باول من قال
بلی میگردد که تصدیق نقطه حقیقت را نموده و اول
خلق او در علیین واقع و کل شئون دون خیر راجع
باول من قال لا میگردد و اوست نار ذی که فوق در
بیان نبت الحظهور من یظهره الله که همین قسم مستدیر
در بیان است لاول میگیسند و ما دونها و نکته الاول
سجود از برای خداوند معبود که بعد م ایمان
بنقطه بیان اثبات اسم از برای او میشود و الطهار
نار به نکرده در نزد خود و کل الا انکه از برای خدا کرده

کرده چنانچه از شدت احتیاط در خانه خودش برای سطح
شبهه که داشته وضو نگرفته و نیت روزه نکرده
بلکه در مساجد وطن خود شبهه کرده و در یک مسجد نماز
کرده و کلا مردود است عند الله و مشئون نار
بوده زیرا که از برای آن آیتی که در نفس خود بر حرم
خود الله میکرده آن همان آیتی بوده که از ظهور
نقطه بیان در اولی او که ظهور فرقان باشد
متجلی شده و اگر میشناخت او را اگر اوست ظهور
دون تا مادر نفس او میکرد و لکن نشناخت
زیرا که با نچه نقطه اول ظاهر شده که آیات الله است
ظاهر شد و دید زیرا که از نقطه فرقان امروز
غیر از آیات الله چیز دیگر ظاهر نیست همین قدر که
آیات الله را شنید و سجده نکرد و اعراض نمود
بر او دیگر خود نکرد لکن نیست ممکن زیرا او بکون اهل
و نفس تغییر یابد را و آثار داو پوشیده و اعوذ بالله
من هذا او من یؤمن بالله فلا سبیل له علیه
و الله لیحفظ عباده المؤمنین و هر نفسی که مقابل
یکی از ابواب جنت قرآنیه واقع شده باید کلی تا دامت

که شئون دیگر در ظل او محو میشود که کل
راجع میشود بفؤاد اول که جوهر نقطه بیان و کل
وشئون او راجع میشود بنقطه فرقان که فؤاد او
جوهر جواهر کل ایمان ثابت و اسم کل شئی در نار
همانست که از او محتجب شده و انفس کل شئی در او
نفس خود اوست که از او محتجب ماند که چنانچه در قرآن
احتکار شئ نمود قائل حرف خامس او نموده که
الله اکبر میگفت و متحمل میشد آنچه شد که اگر
میدانست که اوست مظهر تکبیر در انوار نور
او سجده میکرد و خطور دون حب او بر قلب او نمیشد
و ابعض کل نزد خود نفس خود اوست که همان
که خداوند در کل کتاب نازل فرموده که نخواهم
امر زید او را احیا نمی اول حرف نار در بیان
اگر فهم کلمات عالی را که خود در امنو بر با اهل
بیت میدانند و اهل بیت او صبیان دیگر او
هستند و رسول من عند الله که خود تبیین
میکرد هر آنچه در نزد خود مفتخر و در نزد کل معزز
بود چگونه بر قول منتسبین که مظهر ربوبیت مرهم

صرفه و الوهیه محضه هست خطور دون حب میکرد
و شب و روز از برای او سجده میکند تا اینکه
که محتجب مانده و از محبوب خود غفلت نموده و ثمر
انفس کل شیء را که اول من اعرض محمد باشد
پوشیده بلکه آن از این پوشیده چنانچه هر ظهور
نعوذ علت ظهور قبل است عند الله نظهور
اشرف زیرا که خلق عیسی از برای ظهور رسول الله
شد چنانچه خلق قرآن از برای خلق بیان و
خلق بیان از برای ظهور من نظهره الله اگر چه
قلم را نمی نمود که جاری میشود باسم کسی که نفوس
او خطور کنند دون طاعت او در یوم ظهور
با آیات و بینات من عند الله عز و جل و لکن اگر شود
فیوض این بوده که آن پوشیده و از احتجاب آن
بوده که آن محتجب مانده و از نفی این بوده که
آن قبول نفی کرده و از بعد این بوده که آن
بعید گشته و از نار این بوده که آن نار
و هر کس پناه برد بمن نظهره الله اگر نور شود
این بآن نمیرسد و معنی اعوذ بالله در آن

بعد
نموده

دران روز ایمان باوست نه قول اینکلمه
زیرا که بار اول نار همین کلمه را الا بعد و لا
تحصی میگفت و پناه از نفس خود که شقی بوده
میبرده ولی ثمری از برای او نبخشیده که اگر
صدق بود بایست پناه برد بنقطه بیان
بایمان باو از نفس خود تا که مؤمن باو
میشد والا چه ثمر میبخشد او را شب و روزی
بفرض قرآن دون سنت او سحر و جهاً
مرتبه سجده میکند از برای خداوند باو
وانچه مقتضای کینونیت اوست که قلم حیا
میکند از ذکر او براو دوا امید دارد و حال
و حال انکه باو سجده میکند و اظهار تقرب
باو میجوید و حال انکه نزد او ابعد کل خلق
و او از کل نار است و در ظهور بیان هم
همین قسم که در جنت جواعد دو واحد مقابل است
در نار هم چنین است الی ما لا نهایه که کثرت
شود مگر همان واحد اول است که در کلمه‌ها
هر کس مؤمن شود ببیان و انچه خداوند در او

دراو نار لفرموده در ظلا اول جنت بوده و هر

و هر کس منحرف شود در ظلا نار بوده و هر که

مراد از انوار مثل نار بلی باشد مثل اول ما

جنت در ادبی ما انوار رضی هستند هستند و در باب

کلیه ذکر میشوند و ظلا مثل ظلا و استعید کله من

دون حروف الاثبات فکلا حین و فلا حین و لبعد

ولا تو کلن علی کله فکلا شأن و قد شأن و بعد

شأن مثل اثبات را و اجنت را نقطه فرق کرده و ما

او اثبات من یقابل فرقی کی الی ظهور من نظهره کنه

ما نفی را در عروق اشجار منفیه فانی بین

و ماء اثبات را در عروق اشجار مثبته ثابت الی ان

یفنی النفی بحیث لم یوجد فی البیان عند من ذکر الا

فی الکتاب و یبث الاثبات بشأن کل یفتخرون بنسبتهم

الیه وجه بانار را داخل و نار نور میکنند من نظهره

وجه بانور را که نار میفرماید باو و اکر دو عدد

غیبات ظاهر شود و کل داخل شوند حدی داخل

در نار بمانند و اکر الی مستغاث رسد و کل داخل شوند

احدی در نار بماند الا آنکه کل مبدل بنور میکردند

نفذ ثبت

و همین فضل را از من یظهره الله طلب نموده
که اینست فضل اعظم و نور اکبر که مثل امم سابقه
نمانند مثل حروف انجیل که دو کتاب دیگر نازل شود
من عند الله و ایشان هنوز منتظر من یأتی اسمه
احمد باشند و اگر ظاهر شود دلائل بیّن دو اسم
لا بد ظاهر خواهد شد و مفرّی از برای آن نیست و
اگر چه حق مبین ظهور او را مثل شمس در وسط
السماء و غروب کل را مثل نجوم در لیل در نهار
در مقام ایمان و حقیقت نه مقام هیکل حدی
را اسباب ظاهری مثل امروز تصور نموده و گفته
ذلکم الله ربکم له الخلق والامر لا اله الا هو العلی العظیم
اگر چه نقاط الهی در هر شأن مختلف میشود در
بیان هیچ ذکری نیست مگر ذکر او و لکن در ظهور
مشاهده حرجی نفرماید از مؤمنین بجود کرده و
غیب را و ایمان آورده و کل منتظر لقاء او هست
و لا قوی امره الی الله ربه انه هو خیر ولی و نصیر و انه
هو خیر وکیل و ظهیر و اوست که کفایت میکند کل
را از کل شیء و هیچ شیء کفایت نمیکند از او زیرا که

ایمان باو نمرزند او در هیچ شیء با

که هیچ شیئی بلا ایمان باو حرفی ندارد و الا آن که الله

لیکفینکم عن کل شیء ان یا کلفی عن کل شیء و لا یکفینکم

عن کل الله ربکم من شیء و لا یکفی شیء عن شیء لا فی السموات

و لا فی الارض و لا ما بینهما الا من یستکفی بالله انه کان

علی ما کافیا قدیرا آنچه ذکر شد در ذکر حین حساب

عدل است و الا لعل ز موزلی نقدر بلا احدی ان یحلو به

اعوذ بالله عن کل ما یذکر به النار و ان دایره دار نار

هر ظهوریست که امروز ظهور نقطه بیان مبین است

حینی که عبد در او هی که مالک آن نور است داخل

در جنت داخل میشود و الا در او هی که میشود نار

اگر از حب او داخل دار او شود داخل در نار میشود فی الحین

الا اراد شیئ الله و لیستکن کل ان یتقمن عنه گویا

مشاهده میشود که اکثر نار دیده را مومنین بالله داخل

در انها میشوند تا آنکه بجائی میرسد که اصول نار هم

در اماکن خود داخل میشوند و اگر شوند پناه میبرند

الا انکه نقطه بیان یا من نظهره الله اذن دهند مومنین

بجود را یا شهدای حق اگر در جائی مقتضی ببینند نفع

نفس مومنین را و الا داخل کرده نشود و نظر را بجانب که

کی

محل قرار داد بوده وقد صدق كلمة وعده كذلك
نفخ كلمة النفخ الى ان لا يبقى لديه ابن حي في الارض
ثم انظر الى محل النور وقد صدق كلمة وعده كذلك
يثبت كلمة الاثبات بامره انه علام قدير

الباب الثامن والعشر من الكتاب الثاني

في بيان ان الساعة آتية لا ريب فيها ملخص اين باب آنكه
در هر ظهور مشيع ساعت بحقيقه اوليه اوست
الى آنكه ثمر آن مينمايد تا آنكه هر ذكر حق كه منسوب باو
شود از قبل او در ظهور اگر اطلاق فرمايد صدقست
والا لايق كه اطلاق شود حتى آنكه اگر در ظهور اخرى
از قبل او نزد كسى ذكر شود لايق است ذكر آن
الساعة آتية لا ريب فيها زيرا كه مدل بر علو او است
وامروز ساعت نفس بيان است كه ميايد مردم را
وحكم ميكند بر ايشان الى يوم القيمه ومردى نيست از آن واگر
اهل سموات در ذكر ساعت مدل دكردد در شجره از آن
شوان ذكر بود ودر هر ظهور حقى آنچه كه حكم فرمايد
بر آنكه آن ساعت است محقق ميكردد ولتنظرن ظهور كله
فان الساعة آتية بغتة وان علمها عند الله ربكم انتم تعرفون

الباب التاسع والعشر من الواحد الثانی

ان ما فی البیان تحفة لمن یظهره الله سبحانک اللهم یا
الهی ما اصغر ذکری و ما ینسب الی اذا ارید ان
انسبه الیک فلتقبلنی و ما ینسب الی بفضلک
انک انت خیر الفاضلین ملخص این باب آنکه آثار ظهور
حقیقت در هر ظهوری تحفه ظهور بعد تحفه ایست من
قبل که از برای او و در ظهور بعد و که ظهور نشئه
اخرای اوست مثلاً آنچه خداوند بر عیسی نازل
فرمود تحفه بود من قبل که از برای محمد رسول الله
زیرا که مراد از کتاب او نفوس مؤمنه باوست
و ما یرجع الیها حتی لو کان من تبع غیرهم
طین و همین قسم آنچه خداوند بر رسول خدا
نازل فرمود که امروز در مؤمنین بقرآن مشاهده
میشود مرایای افئده ایشان تحفه بود من قبل
بسوی قائم آل محمد علیهم السلام و همین قسم
آنچه در بیان متکون شود از شئون محبوبه تحفه ایست
از قبل نقطه بیان بسوی من یظهره الله که ظهور
اخرای نقطه بیان باشد و همین عز و فخر کل

براست که او قبول کند نفسی را یا شیئی را
بذکر اشارت بخود چنانچه شجره انجیلیه را
ادنی ادنی مظاهر قرآنیه قبول نمیکند چگونه
و مظهر حقیقت و همین قسم بیان قبول
نمیکند ادنی ادنی او علو قبل را الا آنکه
داخل شود در ظل او لحجتی که او داخل شده
و هم چنین من یظهره الله قبول نمیفرماید
شیئی را که منسوب ببیان است الا آنکه منسوب
بکتاب او شود و همچنین الی ما لا نهایه لظهور الله
ظاهر است در هر ظهور و بشئونات ما یرجع
الی الظهور الاول تحفة من الله الیه یوم
ظهوره فی النشأة الاخری و چه قدر بعید است
نفسی که خود را از نسبت با و مقطوع سازد
و از تحفه که برای اوست بیرون او در حین ظهور
امروز اگر مؤمنین بقرآن بخواهند تحفه
رسول الله را برسانند باید کل مؤمن شوند
ببیان و الا مقطوع نموده از خود نسبت علو را
نه اینست که شجره حقیقت بفرماید چرا

چرا محجوب شده این از محبوب خود که در حین
ما تقصدن الیه افدن تکم بوده وهست زیرا که
آنچه در طلب دنیا بر میآئید تا ملاء و خطه
رضای خداوند را در او نمود نمیکنید
وامروز که شجره حقیقت که منبع رضا است ظاهر
شده از ثمره وجود خود که ما یؤول الیه انفسکم بوده
وهست محجوب آنچه وارد میاید بر نفس خود نان
میایند و لله غنی عنکم و عن ما ینسب الیکم و انتم
ان تنسبن انفسکم الی الله فاذا انتم بذلک تشعرون
ثم تفتخرون و الاولی تشعرن الا انفسکم و تشهدن
بثمرة البیان ذکراً من کل واحد کان ذلک لتوقنون
فی ان ما یذکر به اسم شیء ملک له و انه حق
به من عنده تلحظن بیان از آنکه خداوند عالم کل
شیء را خلق فرموده لم یزل علیه و او
مرآت حقیقت که لم یزل و لا یزال مدل علی
بوده وهست کل شیء با و خلق شده و میشود
و اوست قائم بنفس خود بالله و کل شیء قائم
باوست و ما لشیء من شیء الا به و لذا انه

منکل شئ وما سوای او ملک او و هستند
بتملیک ذات اقدس کل شیء او او ست احق
از کل شئ بکل شئ از نفس کل شئ ثمره ان
علم انکه اگر بنقطه حقیقت کل شیء اعطا فرماید
بیک شئ احق بوده و هست چه فعلیت هم رساند
چه محض حکم باشد مثلا اگر رسول خدا
در قبل کل ما علی الارض را تصرف میفرمود حق
بود از ملک او با وانی بود تملک خداوند
کل شیء را که کل میگویند له الخلق والامر
وهمچنین اگر من یظهره کنه تصرف فرماید
در کینونیات کل شئ احق است از کینونیات
ایشان بخود ایشان و حال انکه اجل و اعظم
از اینست که نظر فرماید بکل شئ زیرا که
کل شئ ناظر بفضل وجود او بوده و هستند
و او ست غنی از کل شئ بنفسه و مفتقر الی الله
بذاته ثمره اینباب انکه در وقت ظهور اگر طی
فرماید کل عارف بحق او باشند که لم و بم
در حق او ذکر ننمایند و احدی را نمیرسد

نمیرسد که اگر او در امری حکم کند ذکره الکتب
شیئی نزد او نماید زیرا که او احفظ است از او و
نفس او اگر چه نخواهد حکم فرمود الا بحکم
بیان تا وقتیکه نخواهد محتجد فرماید بعضی
خود را در اعناق کل شیئی ولی اگر نفرماید یکی
از انها سکه بحکم بیان ارزش میرید که یکقیراط
مثل همان حکم کسی است در حق او در بیان و
اگر تو دخل او امر خداوند نموده چنانچه اگر
امروز رسول الله فرماید که ان امر که در
قرآن نازل شده امروز این نوع عمل نمودنی
نیست که این حکم حکم قرآنست اگر چه امروز دیگر
فرماید زیرا که انچه قبل نازل شده از قبل او بوده
و حکم قبل و بعد در نزد عارفین بحق او مساوی است
امنیت استحقاق او و لکن استحقاق خلق قلم صاف
میکنند که ذکر شود کل بامر او و صلوة جمعه میکنند
و اگر نفرماید یکی از انها که در مقعد خود نماز
مکن تا انکه فلان نفر احق از تو است تا ان
منصب قبول است نموده ولی بامر اول او اظهار

ایمان نموده چنانچه بودن یکی مثل مسلمین باو
دانی نشده و اولاً این قسم واقع نمیشد اینست
استحقاق خلق و اینست استحقاق او که در ائمه فایده
که ایه توحید خداوند را گذاشته اکرام فرماید
بامه اخری اتی است زنفی او باو چنانچه درد
ظهور رسول که آن ایه توحید و که قبل در
امده بوده مرتفع ساخته و ایه بدیعه در
قران بکار امده تجلی فرموده اگر اتی بود
بان ایا چگونه مرتفع میشود چنانکه در اعلی
علو عبد مالکیت خود را این قسم اظهار فرماید
ما یتفرع براو چگونه لایق ذکر است و همین قدر
که ناظر بشمس حقیقت باشد حق خود را دانسته
بلکه افتخار مینماید باینکه منسوب باو گردد اگر
چه بنسبت ملکیت باشد مثل کلمه که غیر کلمه
امنیت که اوست مالک کلمه نه دون او و اگر
در ظهور بعد او افتخار نکند در قبل او ثابت و
مفتخر است چنانچه اینمطلب ظاهر و هویدا است
اگر حروف الفیه بحروف قائمه افتخار نکنند و در ظل

ظلّ او مستظل نکردند ولی بنسبت خود بالواحد الفرد
مفتخرند وهمچنین قبل قبل او الی ان ینتهی الی آدم الاول
الذی لا اول له وبعد بعد الی ان ینتهی الی ما ینتهی ولا
نهایة له قد کان الله بیده کل شیء ثم یعیده ولم یکن من بعد کله
ذکراً بمثل ما لم یکن من قبل کله ذکراً افلا تؤمنون

الباب الثانی من الواحد الثالث

فی ان یقوله یخلق کل شیء ان ینطق به لان قوله کن
ملخص این باب آنکه قول شجره حقیقت منتهی بمشیت
قول او بقول احدی از ممکنات زیرا که بقول او هم
کینونیت شیء خلق میگردد مثلاً اگر تکلم نفرموده
بود آن شجره در قرآن بولایت امیر المؤمنین خلق ظهور
آن ولایت نمیشد اگرچه لم یزل آن ولی الله بوده
ولی مبدء ظهور از قول اوست در آن ظهور بعد قبل
از آن ظهور وهمین قسم دون حق از اول تا ذکر قهر الی
اخر آن بقول او خلق شده که اگر نفرموده بود آن هل
دون حق نمیگردد آنات تکون بهم میرسانید نفس در النفس
جاری میشد اینست که نور و نار هر دو در حول او
طائفند وهمین قسم در ظهور بیان اگر ذکر او آثار میشد

کجا خلق اول میشد و همین قسم در نور اگر بهنیفرمود ذکر
کجا ولایت آن ثابت میشد و نظر کنی بعد از غیبت
شجره محبت در قرآن چه قدر ابواب نار آمده چرا
ذکر از ایشان نیست و از قبل ایشان چگونه ثابت نیست و اگر
کل از ایشان در نزد کل ظاهر و شبهه از برای
اولو الافئده شده و نیست که اگر بحروف
علیین تکلم فرماید نفس کلیه در صقع خود
خلق میشود با وکر توحید خداوند را فرماید
از روی صدق و خلوص و اگر بحروف دون علیین
تکلم فرماید بعد از او در نار نفس کلیه خلق میشود
در صقع خود که قلم حیا میکند از استحقاق او ذکر
نماید و در نزد هر ظهور حقی هیچ فضلی اعظم از برای
اهل الظهور نیست که ملحوظ نظر ظاهر نیست دون
استحقاق او شود که اگر شود لایق اسم او را ذکر
میکنند و در نزد ذکر او خلق او میشود و همان نار
میگردد از برای اهل الظهور و اگر مردم بدانند
که چه قدر مفید است که ملحوظ نظر او دون حقی
نشود هر آینه کل با علی قدر خود سعی نموده که دون

دون حق نزد او مذکور نشود که حکم بر او شود و
ناری شود که ان ظهور که دران مردم هلاک
کردند چنانچه اول بیظهور اکر کل همت نموده
بر انکه نزد شجره حقیقت غیر انکه لاولی اوست
ذکر نشود ذکر نمیشد که محتجبین در او مخلد کردند
وخلق او بذکر او میکردد والا جراحرف قبل از بنی
تا بیز اکسی ذکر نمیکنند وحال انکه ظلم هر دو بالنسبة
بخلق سوا بوده بلکه همینکه این در مقابل حق
لدون حق تا نشاید عملی کرد خلق وجود او باقی منود
والی یوم القیمه کل از او تبرء جسته و در نار فنای
خود فانی میکردد و هیچ فضلی اعظم از این نیست کرد
ظهور هر حقی اهل الظهور کلمات کنند را اخذ نموده
که خلق کینونیات ایشان باو سست مثلا اکو بار
فرماید ایه بدون ذکر مخصوص وامر مخصوص مثلا
نازل فرماید و لله ملک السموات والارض وما بینهما
علی کل شئ قدیر مظهری در بیان بهم میرسد که دلالت
بر این ایه کند بلکه الی ما لا نهایه مظهر در ظل مظهر
بهم میرسد چنانچه تفسیر این ایه در قرآن تا امروز

لا یحیی است اینست که در ظل آن هر این اشباح ما لو
نهایه منتهی میگردد و اگر امر خاصی باشد که کل متعبد او را
تا یوم قیامت مثل فروع خمسه اوامر مفروضه دیگر
اینست که کلام او خلق منشی میکند و مثل کلام کسی
نیست زیرا که در او دیده نمیشود الا الله و نیست
غیر الله خالق شیء و نه رازق شیء و نه ممیت شیء و نه
محیی شیء و نه مبدء شیء و نه و نه محدث شیء الا
له الخلق و الامر من قبل و من بعد ذلک رب العالمین
اگر در ک ظهور من یظهره الله نفسی فرماید هیچ فضلی
در حق او و کلمات اعلی تر از این نیست که ذکر شئون
نازله در نزد او شود که غیر الله خلق نار فرماید
و هر کس بقدر کینونیت خود از منبع جود آن
زاد تا ظهور دیگر او را کوثر که در ما بین الظهورین
بعطای او مفتخر باشند اگر چه باب واحده باشند که
ارواح متعلقه باو لا بد در حق آن ظاهر خواهد گشت
و من اصدق من الله حدیثا لو انتم توقنون

الباب الثالث من الواحد الثالث

فی ان البیان و من فیه طائف حول قول من یظهره الله

نطهره الله بمثل ما كان الالف ومن فيه طائف في حول
قوله محمد رسول الله وما نزل الله عليه في اولاده
ومن فيه طائف في حول قوله حتى ظهور اخراه يعني
اينها را اگر من نظر بيان بيت الاخروى من نظهره الله
زيرا كه غير او رافع او نبوده و بيت خاتم منزل او
غير او نبوده و بيت و بيان و مومنين ببيان
مشتاق ترند بسوى او از اشتياق هر حبيبى بمحبوب
خود خاتم قران و ازواج متعلقه بان چشم براه
بودند بظهور منزل خود و غير او را منظور نظر
نداشته و نمي دارند و امروز فرقان محكوم
منقرض بوجود في كه او را عروج داده و
داخل بيان نموده و طلب نصرت ميكند از منزل
او از براى ازواجى كه داخل بيان نشده و خط
او را با او عطا نموده و همچنين بيان صلوات ميفرستند
بر نفوس مومنه از خود كه حروف عليين او باشند
كه مومن ميشوند بمن نظهره الله و او را عروج
ميدهند بسوى كتاب او و طلب نصرت ميكند
از خداوند عز و جل بحروف دون عليين كه در

اد

در حین ظهور او سعی که مشتبه باو میکنند و شبی
از لقاء الله محتجب میکردند اگر کسی ناظر بعین
فؤاد باشد میشنود امروز از حروف قرآنیه الفوز
الفوز یا الهنا واله کل شیء فادرکنا وخلصنا
عن نار نسبتنا الی ما کنا الیه لمنتسبین وانبنا
الیک وادخلنا فی جنان فانا کنا من فضلک
سائلین چنانچه همین کلام حروف الف از قبل
و بعینه همین کلام را منطق خواهند فرمود بنا
رحمت از برای نفسی که حق او را ضایع نکرد
و نعمت او را از برای خود نخرید و مسجود از
برای منزل او نموده که در حین ظهور من یظهره الله
نظر میفرماید بسوی مؤمنین بخود و میگوید یا
دوری هست از من که بیاید امروز اقرار بمن
یظهره الله نماید یا انکه وفا بعهد در خود
نماید در من و مسرور میگردد باقبال او
باو بسوی منزل او و محزون میگردد اگر
حرفی از مؤمنین باو بر منزل او وارد اید
چنانچه امروز هیچ شیئی محزون تر از فرمان

فرقان نیست وکل اوراد آن الّا او در ضمن آنند واز
رحمت او هیچ نشد از نزد الّا و نعمت او در او بمثل
آنهائیکه در حین نزول فرقان کتاب الف آن الّا او ر
مینموده ای اهل بیان نکرده مثل آنچه اهل فرقان
نموده واز محبوب خود هیچ شیء محتجب نگشته که او ارتفاع
بیان عروج اوست وحفظ آخر او سبب بمثل
ازواج او وابنائه نموده وتعقل نموده امر آنهم
را و سجود از برای کسیکه در هر حین از وی
او ساجد هستند نموده که بیان راضی نمیگردد
از شما الّا آنکه ایمان آورید بمن یظهره الله که
منزل او وکل کتب بوده وشفاعت مینماید نزد
او از مؤمنین بخود وشفاعت او مقبول است نزد
منزل او وهیچ شیء نیست که خدا را نحو
بیان الّا آنکه مستجاب میکرد دعای او تا اول
ظهور من یظهره الله آنوقت اگر بخواند خدا را
بما لا عدل له بالبیان که مستجاب نخواهد شد
دعای او خدا ونه از جود و فضل تو مسئول
در حق بیان ومن فیه مما احببته لا مما لا تحبه

ترحمني

بان ترحمته وعلی من آمن به یوم ظهورك وان ترفعنه ومن آمن به ویؤمن بما نزل[ته] من عندك فانك انت خیر الراحمین

الباب الرابع من الواحد الثالث

فی ان ما نزل الله علیه من الآیات والکلمات اعظم واعلی مما قد نزل الله حینئذ ملخص این باب انهم دردهر ظهور مشیت بار ارتقاع نفس ظهور کلمات آنهم مرتفع است از کلمات قبل او بل اول نشعه اولی وثانی نشاه اخری عند الله وعند اولوا الافئده محقق است بلکه مثبت اول الآن از برای ثانی ونه ثانی الآن از برای ثالث ونه ثالث الآن از برای رابع الی ما لا نهایه بما لا نهایه لها بها منها الیها همانقدر که فضل رسول الله هست بر عیسی همانقدر فضل قرآن هست بر کتاب قبل وهمین قسم در ظهور بعد ودر ظهور بعد بعد ولیس لامر الله من حد ولا لما یتجلی الله من تعطیل طوبی از برای نفسی که در نزد هر ظهور

ظهور منقمص قمیص حسین عسکری شود روح القدس
فی جنان الصاغوره ذاق من حدائقنا الباکوره
و مراد کلمات زید بعد از شجره حقیقت است در
نزد هر ظهوری و اگر مشتبه در اعظم بودن قرآن
نزد اولو الافئده هست بر کتاب الف در ظهور
بعد هم مشتبه خواهد شد و نیست ظهور بعد الا
بعینه ظهور اول بنحو اشرف و نه کتاب او الا همان
کتاب اول بنحو اشرف است که کل در حجاب هستند
که درک نمی‌نمایند و الا امر کلله اظهر من شیء هست
و ان الی کلله المنتهی و الرجعی فی الاخره و الاولی
و ظهور مشیت در هر ظهور ظهور مهیمنه بر
کل است ظهورات خرشمه در ظل او ذکر میشود
مثلا اذا ائمه یا شیعیان ظهور کلله مرتفع گردد
در ظل ظهور رسول کلله مستظل میگردد و همین
قسم است قبل قبل و همین قسم است بعد بعد
و هیچ ظهوری از برای او نیست الا با مثل او
بر کل و هیمنه بر کل ذرات مایذکر اسم شیء
یذکر فظل ظهور و حق علیه ان یتبعه ذلک امر الله

من قبل ومن بعد وانا كل له مخلصون

الباب الخامس والاحد كثالث

فی ان مقاعد المرتفعة اذا یاذن یرفع
وان لم یاذن یثبت واکر سوره ملخص انبار
اکر بعد اذ انکه ظهور شجره حقیقه تحقق شده
امر امر اوست فیما امر ونهی نهی اوست
فیما نهی مفری نیست کر نفوسیکه در مقاعد
مرتفعه لله محبوب کشته لابد است که از
احیا ایشانرا صعود فرماید وحین بعثت
مقاعد راجع باو میکردد اکر اذن بر ارتفاع
فرماید مرتفع والا ثابت له الخلق والامر
یفعل ما یشاء ویحکم ما یرید لا یسئل عما یفعل
وکل عن کل شیء یسئلون ما یفعل ذلك ما یفعل
وما یحکم ذلك ما یحکم الله وما یسئل ذلك ما یسئل
زیرا که اوست مراتی که دلالت نکرده
وننمیکند الا علی کینونة وحده در کل شیء بر
ما یری وما لا یری الباب کادس کواحد کثالث در اینکه
فی ان ماید کربه اسم شیء ما خلا کنه خلق فی

فی حد الابداع بمحض اسماء انکه خداوند نازل
فرموده در بیان کلمه که جامع کل علم است
داوند انیت انی انا الله لا اله الا انا
وان ما دونی خلقی ان یا خلقی ایای فاتقون
وهر شیئ که اطلاق شیئیت براو میشود ما دون الله
خلق اوست در حد ابداع واختراع وانشاء واحداث
ولی در این مراتب مظاهر حقت که کل ادلاء
علی الله هستند وبحر اسماء وصفات لم یزل
من لدی الله بوده وهست ولی در حد استماع مذکورات
ووصفیت خود نه ذاتیت الوهیت وکینونیت
او اذ ما دون الله خلق له وکل له عابدون
وهر شیئ که ذکر شیئیت براو میشود خداوند
اورا ابداع فرموده بمشیت ومشیت را ابداع فرموده
بنفس خود خدا بحر امر وکلشیئ ما ینبغی الی کسانیست
زیرا که دوج شیئیت در اینها هست و اینها بذات
حروف سبع خلق شده که مظهر مشیت اولیه باشند ودر
هر ظهور سر الله ظاهر ودر هر بطون امر الله باطن
بوده وهست انا کل لله وانا کل الیه لراجعون الله

الله بدء کل شیٔ ثم یعیده وانا کل له مخلصون

الباب السابع من الواحد الثالث

فی ان ما قد نزل من ذکر لقائه او لقاء ربه
انما المراد به من یظهره الله لان الله لا یری
بذاته ملخص این باب آنکه لم یزل ذات ازل لن
یدرک ولن یوصف ولن ینعت ولن یری
بوده و هست اگرچه کل با او ادراک
کرده و وصف کرده و نعت کرده و مجد کرده و
دیده میشود و آنچه در کتب سماویه ذکر لقاء
او شده ذکر لقاء ظاهر بظهور اوست که مراد
نقطه حقیقت که مشیت اولیه است بوده و هست و
و آنچه در قرآن ذکر لقاء الله و لقاء رب شده
بحقیقت اولیه مراد لقاء رسول الله بوده
و هست و کم کم تنزل مینماید از حقیقت اولیه
تا آنکه بوجه هر شیٔ که دلالت بکند الله اعلی
ذکر میشود در ظل آن حقیقت اولیه چنانچه
آنچه در حق ائمه هدی من عرفکم فقد عرف الله
و امثال آن نازل گشته بعلم اینی باب مفتوح میگردد

میشود و هم چنین در حق مؤمن که وارد شده است
که سرور او سرور رسول الله است و سرور رسول
خدا سرور خداست و همچنین حزن او حزن
رسول است و حزن او حزن خداست و مراد
باین مؤمن بحقیقه اولیاء ابرار هدا هستند
و بعد تا آنکه بهر نفس مؤمنی منتهی گردد حتی
آنکه اگر عصیانی برید مؤمنی باشد در او
دیده نمیشود الا الله زیرا که منور باوست
و اگر در دید دون مؤمنی باشد در او دیده نمیشود
الا النار چونکه منور باوست و همچنین ترابی که
باو مستقر هست و کل شیئی که منور باوست
و کل خلق شده اند الا از برای لقاء الله که
لقاء مثبت باشد بحقیقه اولیاء و ذکر در دون
او نسبت داده میشود نه باستقلال زیرا که منزل او
در هر حال منزل شمس است و منزل ما دون او
مرایا که در آن عکوس شمس ظاهر است اگر ذکر
لقاء الله در غیر او شود بواسطه شبح ایه توحید است
که از اوست در او و الا اطلاق این اسم جایز

نیست الا براو وهر کس لقاء من یظهره کند را
درک نماید لقاء کند درک نموده وفائز بلقاء
در شده اگر مؤمن باو باشند والا ناظر بوجه
حروف حاس در حین عروج هم بلقاء کند فائز شده
ولی چه ثمر از برای او بلکه اگر خشته بود از برای او
بما لا نهایه الی ما لا نهایه بهتر بود از آنکه شود بدون
ایمان ولقاء اراده اولیه در نزد مشیت اولیه
بمثل شبح شمس است در مرآت وهمین قسم الی ما ینتهی الی
آخر الوجود چگونه میتوان مقابل نمود یا لقاء
قمیص شمس لقاء شبح در مرآت اگرچه او نیست الا
او وحکایت نمیکند الا از او ولی هذا شأن لا یمکن
عند ظهور الازل وشأن الحق وفی عند سبحان
القدم وهرکس لقاء من یظهره کند مقترن بلقاء
نماید یا آنکه از برای او عدل یا کفو یا شبح یا قرین
ومثالی در لقای او یا آنچه بما یوصف است هل
اورا شناخته ولا بی ذکر نباشد وهرکس هرچه
عروج نماید از امکان خود بنحاو نمی نموده که نتواند
اورا شناخت جائی که عرفان او ممکن نباشد عرفان

عرفان ذات ازل چگونه ممکن سبحان الله عما یقول
القائلون تسبیحا عظیما و تعالی الله عما یذکر الذاکرون
علوا کبیرا

الباب الثامن والاحد ثالث

فی ان ما فی عالم الاکبر فی البیان ملخص بنیاد انکه
که اسم شیئیت بر او واقع شود از هر شیئی در بیان که
اسم او و روع متعلق در اسم نه متعلق در شیئی که ذات
او باشد و کل انچه در بیان است در این آیه هست
لو انزلنا ذلک البیان علی من فی ملکوت السموات و الارض
و ما بینهما فاذا کل بالله دیهم الرحمن لیؤمنون انه
لا اله الا هو المهیمن القیوم الله الذی لا اله الا هو
القاهر الظاهر الفرد الممتنع المتعالی القدوس له الاسماء
الحسنی یسبح له من فی السموات و الارض و ما بینهما سبحانه و تعالی
عما یصفون قل ان الله لهو الملک السلطان القادر
العلام له الامثال العلیا یسجد له من فی السموات و الارض
و ما بینهما و انه لهو العزیز المحبوب که نوزده اسم است که اول
علی الله است و کل اسما و امثال در ظل او ذکر میشود
و نوزده حرف نفیست که نوزده ابواب نار باشد در
مقابل نوزده ابواب جنت هر کس مؤمن بیان باشد

به الله

و تلاوت نماید این آیات اربعه را که مقام خلق
و رزق و موت و حیات باشند و بحروف واحد که
افئده ایشان متمثل باین اسماء است مؤمن
شود و از ابواب نار مستجیر بالله باشند و متبرء
و هر ذکر شئ خیری که در بیان باشند راجع باسماء
و امثال دانند و هر ذکر دون خیری را راجع بنفس
حروف نفی کو با تلاوت کل بیان را نموده و آنچه خداوند
در او نازل فرموده تصدیق نموده و این آیات اربعه
راجع میگردد باین آیه شهد الله انه لا اله الا
هو له الملک و الملکوت ثم العز و الجبروت ثم القدرة
و اللاهوت ثم القوة و الیاقوت ثم السلطنة و الناسوت
یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی و انه هو حی لا یموت
و ملک لا یزول و عدل لا یجور و سلطان لن
یحول و فرد لن یفوت عن قبضته من شیء لا فی السموات
و لا فی الارض و لا ما بینهما انه کان علی کل شیء قدیرا
و این آیه راجع میگردد باین آیه شهد الله انه لا
اله الا هو له الخلق و الامر یحیی و یمیت ثم یمیت
و یحیی و انه هو حی لا یموت فی قبضته ملکوت کل شیء یخلق

یخلق ما یشاء بامره انه کان علی کل شیء قدیرا و این
آیه را جمع میشود بسم الله الا هیچ کاتب سر و کلام حروف
بسمله بنقطه باء چنانچه در دیده و کل از نقطه ظاهر
شده و کل بیان تفصیل نقطه است و ظهور اوست
مرایا و مثلا او مثل شمس است و مثل کل حروف
مثل مرایا که از او منعکس شده و در هیچ حرفی نیست
اول الا او و نه آخر الا او و نه ظاهر الا او و نه باطن
الا او چنانچه هر کس در ظل ایمان بقرآن داخل شده
و دیده بنشناسد او دیده میشود الا شیء آیه رسول الله
که تفصیل او در ظل ظل او مستظل گردیده و کل بیان
ظهور نقطه است و نقطه مقام مشیت ظهور کلیه است
و کل راجع میگردد بمظهریه که ذیرو اگر اوست که کل
بیان و من فیه راجع باو میگردد منتهای خضوع
و غایه خضوع و اوست که در مرایا بیان دیده
میشود مثلا اگر مظهر عدل است او است عادل در بیان و اگر
مظهر فضلیت اوست فاضل و اگر مظهر سلطنت است
اوست سلطان و اگر مظهر علم است اوست عالم
و اگر مظهر قدرت است اوست قادر ذیرو اگر در مرایا

دیده نمیشود الا او شمس اگرچه شمس بوده و هستند
کل حروف علیین بیان را جمع میشود بمن یظهره الله
که باب اول جنت و اسم اعظم ظاهر با لوهیت باشند
و کل حروف دون علیین را جمع میشود بباب اول در
نار که در ظل این اسم مستدل در فناست و اگر
مدقق نظری نظر نماید کل خیر را در کف من یظهره الله
مشاهده و کل ظل آنکه را در مقابل مشاهده میکند.
چنانچه امروز در نقطه ظاهر و قبل در نقطه فرقان
ظاهر بوده و هیچ غرضی از برای بیان و نفوس
مؤمنه بآن اعظم تر از این نیست که در ایشان دیده
شود در حین ظهور من یظهره الله الا ظهور او قبل
شبهه نیست که در ایشان ظاهر است و دیده
نمیشود الا او و چنانچه امروز کسی در نقطه فرقان
شبهه ندارد و حال آنکه نقطه بیان بعینه ظهور
نقطه فرقانست بنحو اشرف بلکه در کل مرایای فرقانیه
اوست که ظاهر است ولی از علو ظهور است که
محتجب شده و از علو نور است که محتجب مانده چنانچه
امروز کل مظاهر فرقانیه منقربند الی کلمة باو و غیره

دالا

و غیر از رضای او اراده ننموده چگونه که حکم نمایند
اینست که من فی کتابرا نجات نمیدهد الّا مشاهدهٔ
من یظهره الله که در کینونیات خود شاهد نه من قد ظهر
زیرا که او ظاهر است و در حینی که در مهد عزت
و مناعت و رفعت و قدرت و سلطنت مستقر است
کل شئون فعل او هستند که در بیان متحرک کند و اسماء
حسنای او ادلّای جنت او هستند و اسمای دون
آن که مستجنه در نار است نه ظاهر مظاهر نار او هستند
در آن حین مشاهده مینماید که سلطان بیان مظهر
اسم اوست که بذکر او میکند آنچه میکند و همچنین مظهر عز
و غنا و قدرت و امتناع و کل شئون محموده چنانچه
در نقطهٔ بیان هم این امر ظاهر الّا آنکه در ابتدا این
می بیند که در کل بیت الله طهور او و کل با او میکنند آنچه
میکنند چه مظاهر قرآنیه چه دون آنها ولی چون محتجب
شده اند از محبوب خود اینست که در نار حجاب مخلد و از
عرفان محبوب خود غیر متلذذ هستند اگر چنانچه امکان
شیء مترقی شود اوست که مترقی شده و اگر شیئی
منکره شود اوست که منکره شده زیرا که در آن دیده

نمیشود الا شمس هیئت که بان شیئ او شیئ شده
وهت یا میشود والا مرتفع شود عدم بخت
وجود کلمه عدم هم بقدر ذکر عدم که نفس
فنا و نیستی است متحقق نیست الا با و والا انیم
نمیشد اینست معنی قول رسول الله اللهم ارنی
حقایق الاشیاء کما هی نه اینست که در حقیقت هر
نقطه بیان را مشاهده بلکه ظهور او در رتبه
طین طین میکردد و در رتبه ما، ماء و در رتبه
هوا هوا و در رتبه نار نار نه اینست که او شیی
منقوص کردد یا بر او امری نازل اید زیرا که
اکر الا نهایه مرات در مقابل شمس واقع شود
چه از نوع یاقوت باشد و چه از نوع الماس
یا از نوع بلور یا زجاجه یا انچه منصور است در او
ذکر مرات منعکس میکردد از شمس بلا انکه
شیئ بر او زاید شود یا ناقص کردد مثل انکه
ظهور رسول الله بعد از بعثت که بیست و سه
سال طول کشید اکر اظهار نبوت نمیفرمود باز
انهمه خلق مهتدی نمیشد ولی از او چیزی منقوص

منقوص نکشته و برکینونیه او مزید نشد نداکر
هم اظهار بنوت نفرموده بود بعد از اجل مقدر
او باقی مدیس خود واصل ولم یزل ولا یزال شرق
اینست که کل از جود نقطه حقیقت منوجد بلااو بکر
از بحر جود او قدر قطره منقوص کردد یا اکر مزید شود
وهمین فهم اثار مشرقه از ان اکرها لا نهایه باعلی سرحد
که فوق ان متصور نیست نوشته شود والی مالا
نهایه باو مهتدی شوند از او شئی منقوص نکشته
و بر او مزید نشده و او همان نحو که بود هست
کن لک یجعل کله ضیاء کشمس بمثلها فی حد ذکرها
انه کان علی الباء کتاسع من کواحد کذلک کل شئی قد دق
فی ن ما فی کیان فی ایه کیان ملحوظ اینست اکر انجم در
در ایه اینست که نوزده اسم ذکر شده و در ظلال
نوزده حرف نفی ذکر شده و کل شئی راجع به یکی میکردد
میکردد اکر مدل بر ابناخت که در اسماء و امثال
حنا ذکر شده اکرچه ذره طینی باشد و اکر مدل
بر نفی است در ظاهر همچون ذکر شده فطوبی لمن
یؤمن بمن یظهره الله لا یات عن بحر قدرة و تکون

بتلك الامثال بظهور شمس عظمته وبتحقق كل
كاين كرده اسم نفى بما لا يجمع بتفرقه بين رفعته
ذلك نقطه كيان فيذلك ظهور ومشيته لا وليه
فكل ظهور ونفس من يظهره الله حيث ما يظهر باذن
ربه فلتراقبن ان يا اولى الابصار فانا كنا مرتقبين
لمن لم يطلع الا لنفسه ولا يغرب الا لنفسه مثل الشمس
يطلع فى سماء الافئده من يقابلها من ذات
مرات ساذجيه ينعكس من دون ان ينفرد الى
القمص من علو وسمو قد سبق الامر لله الامر من
قبل ومن بعد وان يومئذ يفرح المومنين

الباب الحادى عشر من الواحد الثالث

فى ان ما فى تلك الايه فى ايه الا ولى شهد الله
الى قوله عز وجل قد ظهر ملخص اسناد آنكه
تفصيل اين در باب قبل از ابنا ذكر شده
ولى بيانى كه هر ذيروحى تعقل كند اينست
ذيروحى شد كه در مقام نبوت تعقل نمايند
نه در مقام افئده كه مقام ظهور اسما وكلمه
واز براى او حدى وحد وحد ودى وظهورى

و ظهوری و بطونی و علوی و دنوی و طلوعی
و غروبی نبوده و نیست پس اگر هر شیء محو شود
در مقام روح متقمص بقمیص حد میگردد در
مقام ابداع لا یری فیه الا الله و اسمائه
لم یخلق و لا مرمی قبله و من انا کل له عابدون
اگر نفسی امروز نظر کند در اول ظهور رسول الله
که مقام تعین مشیت بوده در فرقان اثبات
مشیت هم رسانند که چه از حق چه از غیر حق
از بحر ظهور مستظهر شده اینست که کل باو
قائم است و مراد از اسم اولی نفس او بوده
و مراد از اینکه کل اشیاء از باء بسم الله ظاهر شود
و همچنین در بیان نظر کند که انچه مؤمن بآن گشته
یا دون ان بهم رسد بظهور نقطه بیان متحقق
شده و مراد از ایه که کل در او ست او است
زیرا که او ست ایه تکوین ایه و او سبب باء بسم الله
در تکوین که این باء ملک بر او ست همین قسم که
الفاظ حروف بنقطه متحقق میشود و تکون بهم میرساند
الی ما لا نهایه همین قسم ارواح کینونیات بان متکون

میگردد و متکثر و هرگاه ذکر او لو لا فائده شود
مراد ادلاء بر کلمه لا اله الا الله بوده و هست
و هرگاه ذکر او لو الا ورواج شود مراد ادلاء
بر رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و هست
و هرگاه ذکر او لو الا و نفس شود مراد ادلاء
بر ائمه علیهم السلام بوده و هست و هرگاه
ذکر او لو لا اجاد شود مراد ادلاء بر ابواب
علیهم السلام بوده و هست زیرا که کل اسماء
و صفات تکثر همین واحد اول است نظر کن
بحروف لفظی بیان که کل تکثر واحد اول است
اگر چه الی ما لا نهایه شود و در تکثر مظاهر کلمه
بهم رسد که در ظهور اولی از واحد اول آ
با و متحقق شده و کل راجع باو میگردد چنانچه
از او نشر شده نه اینست که کل حروف بیان
الحروف شود بلکه هر حرفی در حد خود
شیئی از اوست چنانچه هر نفسی در حد خود
مستدل بر اوست نظر کن بعود مثل اگر ظاهر
میکنی در بدء اکرام و نفسی در مشرق بدء

بد شود او نیست الا انکه میپوشد لباس بیانوا
بر فواد و روح و نفس وجد ذاتی خود و همین
قسم اکر نفسی از مغرب عود نماید که جنود ظهور مظهر
را عود مینماید بسوی او چنانچه متقمص میشود قمیص
عرفان باو و اکر ایات بدیعیه از او بود و راجع
باو میشود اینست که کل شیئ در حد خود از نقطه
متوحد شده بلا انکه راجع بذات نقطه شود یا انکه اذا
طالع کردد بلکه کل را امرایا فرض کن و نقطه را
شمس سماء اکر مرات سفید مقابل شود ایه
افئده در او متوحد میکردد و اکر زرد ابرار در او
و اکر سبز ایه انفس و اکر قرمز ایه اجساد و اکر دون
انچه در او است از قابلیت او حتی انکه اکر نعوذ بالله
نفس دون مومنه مقابل شود در مرات دون
الوان محبوبه خود تعکس مرمید در دا نیست
قول فانا ربکم الاعلی در مقابل قول میم عز کنیه عز
و جل اینست که منتبه میکردد در نزد ظهور حق مرفر
از دون او الا نزد اولو الابصار که ایشان حقایق

حقایق اشیاء را کما هی مشاهده مینمایند و همینه
ناظر بشمس حقیقت هستند و ظهور او را حد و دائم
در مرایا اینا نوا محجب از ظاهر در آنها مینمایند اولئک
هم المتقون حقاً فی کتاب الله من قبل و من بعد
اولئک هم کم هستند و ن جنابه اگر کسی ناظر بوده
مشاهده این نوع تعکس را مینمود در حرف ثانی
نقی جنابه او از شمس غیب ذاکر بود و حال که
در مقام شهاده آمد از شمس غیب کرد بر او ابجر کرد
که قلم حیا میکند از ذکر او ن فلتعبرن ان یا اولی الالباب
کلکم اجمعون ولتتقن ان یا اولی کنموس کم تعکسه
کلکم **الباب الحادی و العشرین من الواحد الاول** اجمعون
فی ان ما فی تلک الآیه فی البسمله بسم الله الامنع الاقدس
ملحوظ بنیاد اینکه کل حروف لفظیه بنقطه میگردد
او اواح ان بنقطه حقیقت و او ست در قرآن
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و در بیان ذات
حروف السبع صلی الله علیه و در ظهور من یظهره الله
الحقیقت الهیه و کینونیت ربانیه و کافوریه جوهریه
و ساذجیه مجردیه التی انها هی شمس الحقیقه بضیائها

بضیائها انها هی آیاتها و ان ما دونها لظلال فی
المرایا و ذکر آن در ابواب قبل شده و در اینکه
خود خواهد شد و الله ولی المتقین

الباب الثانی و العشر من الواحد الثالث

ان مثل البسملة کمثل الشمس و مثل سائر الحروف کمثل
المرایا فی تلقائها و ان کل ما فی البسملة فی النقطة
و یقول الله الله ربی و لا اشرک بربی احدا فقد
ذکر الله بما قد قدر فی النقطة ملخص بیان اینکه
غرض از ذکر نقطه کینونیت مشیت اولیه است
اگر در مقام بسم الله الامنع الاقدس عز الله الا
الاقدس ذکر شود ادنی تر ذکر کینونیت مشیت
تعیین میشود زیرا که اگر با منفصل شود اول ظهور
او حرف عین میگردد چنانچه در فرق بکل شیئ و علی
کل شیئ ظاهر است اینست سر کلام امیر المؤمنین
علیه السلام انا النقطة تحت الباء در مقام تطابق
ذکر حروفی و عددی نه کینونیتی و ذکر ذاتی
او و همین قدر که در ظهور نقطه حقیقت که در
قرآن باسم رسول الله ظاهر بود مثل او مثل

گرفته شود و مهتدی باو شموس ظاهره
در مرایا ثمره این باب اخذ شده در علم نه
در عمل که مقام عملان اینست که امر و ذکر
ظهور همان نقطه در بیانست هر نفسی که مؤمن
باوست در خود نبینند انچه باو غیر اوست
الا مثل شمسی که در مرات میبینند نزد شمس
سماء که مثلا او اگر بگوید الله اکبر نفسی لا اکبر
انچه مؤمن بقرائت اینکلمه را بگویند نزد
الله اکبری که نقطه فرقان در اخر خود میگوید
معاینه مثل شمس سماست بالنسبه بشمس در
مرایا این ثمره در امیکو که ظاهر شده اگر نزد
بعضی بوده علم بوده نه عمل مثلا ما علی علو
کالتقرب بکعبه زدیم که تا متفرج تفریح بر انخود
بلکه در ظهور من یظهره الله مؤمنین بیان باین باب
که جوهر کل علم و عمل است عمل کنند و از
برای خود شیئی نبینند الا او با وجا بیست
کینونیت افئده و ارواح و انفس و اجساد
ذاتی ایشان بظهور نقطه بیان متحقق شده

شده که او این ایات را در انفس خلق از خود قرار
داده که بآن متوجه شوند باو و کمال علم و ایمان
اینست اگر کسی ناظر شود و از ثمره وجود خود
شیء گردد در نزد وجود ظهور هر نفس مثبتی محتجب
باشند چنانچه در ظهور قبل او کل هستند چنانچه
نفوسیکه امروز مؤمن هستند بر سوال خدا
در نزد او خود را مذکور نمیدانند با یمان
او خود را معزز و مفتخر و در رضای حق ثابت
ولی محتجب از آنکه ظهور نقطه بیان بعینه ظهور
اخرای اوست مثل اسرف اگر فرد نفسی
این علم و عمل را باو باشند در هیچ ظهور محتجب
نمانند و در هر ظهور فائز بلقای محبوب خود گشته
وانچه اثمار ان ظهور است فیا طوبی لمن قد
علمه الله ذلک لعلم و وفقه بذلک لعمل اگر ا
علم در میان مردم بود فضل امیرالمؤمنین علیه
السلام را مثل فضل رسول الله نداشته
اگرچه در شمس فضل او دیده نمیشود الا ان
شمس حقیقة چنانچه قائل اسیقول که قصه

مشیر نموده نه بجز ذات او از مرات لست
بوانیذ که البحر بحر علی ما کان فی کمده ان
الحوادث امواج و اشکال و این بعینه مشاه
مرایاء مستدله بر شمس است زیرا که
در صقع امکان که مقام مرایا باشد غیر
این ممکن نیست و اول مراتی که تعکس از شمس
حقیقت بر داشته در کل عوالم امیر المومنین
علیه السلام بوده در هر ظهوری باسمی الی
ان ینتهی الی ذلک الظهور فانه مرآت کل ظهور
فطوبی لمن قد استظل فی ظله فان اولئک
اصحاب القدر و ادلاء اسم القدیر و اصحاب
یوم الکبیر قد ارتقوا الی افق لا یسبقهم
احد من العالمین الا من شاء الله انه اذا
یحکم بشیء فاذا یحکم ما یشاء و اعلم ما شاء و انه
علی کل شیء قدیر ثمره این علم اینکه در ظهور
من یظهره الله اگر کل ما علی الارض شهادت
بر امری دهند و او شهادت دهد بر ضد
آنکه انها شهادت داده شهادت او مثل

مثل شمس است وشهادت انها مثل شبح
شمس است که در مقابل واقع شده والا
مطابق با شهادت او میگردید قسم بذات اقدس
الهی که یک سطر از کلام او بهتر است از کلام
کلما علی الکون بلکه استغفار میکنم از این ذکر
افند که تفضیل کجا تواند اثار شموس در مرایا
مثل اثار شمس در سماء کردد ذلک فی حد
الاشیئی و ذلک فی حد شیئی کشیئی مثل الله عز و جل
و اکر کسی نواب ملک لا اله الا الله کند اذا واحد
نماید بهتر است که از نواد انچه که توحید
کرده کل شیئی خدا را بلکه تو بهتر میکنم از این
ذکر افضلیت بلکه مثل همان است که در نزد
بلکه انچه او شهادت دهد شهادت خدا است
نزد انشی وانچه تکلم باو مینماید تکلم خدا و بلکه
در حق انشی اکر در زمان ظهور او سلطانی بحر
سلطنت خود نماید معاینه مثل او مثل مرات است
که بگوید در مقابل شمس که در من ضیاء است
و همچنین اکر عالمی اظهار علم خود کند نزد او معاینه

مشیر نموده نه بجز ذات از در امت لست
بر آنید که البحر بحر علی ما کان فی القدم ان
الحوادث امواج واشکال واین بعینه اشباه
مرایاء مستند که بو شیمی ست زیرا که
در صقع امکان که مقام مرایا باشد غیر
این ممکن نیست واول مرآتی که تعکس از شمس
حقیقت بر داشته در کل عوالم امیر المؤمنین
علیه السلام بوده در هر ظهوری باسمی الی
ان ینتهی الی ذلک الظهور فانه مرآت الظهور
فطوبی لمن قد استظل فی ظله فان اولئک
اصحاب القدس واولیاء اسم القدس واصحاب
یوم کبدر قد ارتقوا الی افق لا یسبقهم
احد من العالمین الا من شاء الله انه اذا
یحکم بشیء فاذا یحکم ما یشاء واعلم مما شاء وانه
علی کل شیء قدیر ثمره این علم انکه در ظهور
من یظهره الله اگر کل ما علی الارض شهادت
بر امری دهند واو شهادت دهد بکون
انکه انها شهادت داده شهادت او مثل

مثل شمس است و شهادت انها مثل شبح
شمس است که در مقابل واقع شده والا
مطابق با شهادت او میگردید قسم بذات اقدس
الهی که یک سطر از کلام او بهتر است از کلام
کلما علی کاودنی ملکه استغفار میکنم از این ذکر
افضل که تفضیل کجا تواند اثار شموس در مرایا
مثل اثار شمس در سما. کرده ذلک فی حد
الاشیئ و ذلک فی حد شیئ کشیئ لله عز و جل
و اگر کسی تواریک لا اله الا الله اذا و احد
نماید بهتر است که از تو اداینکه توحید
کرده کل شیئ خدا را بلکه توبه میکنم از این
ذکر افضلیت بلکه مثل همان است که در نزد
ملکه انچه او شهادت میدهد شهادت خدا است
نزد انشی و انچه تکلم با او مینماید تکلم خدا و تکذیب
در حق انشی اگر در زمان ظهور او سلطانی حکم
سلطنت خود نماید معاینه مثل او مثل مرآتست
که بگوید در مقابل شمس که در من ضیاء است
و همچنین اگر عالمی اظهار علم خود کند نزد او معاینه

همین قسم است و اگر غنی اظهار غنای خود کند
نزد او معاینه همین قسم است و اگر عزیزی
اظهار عزت خود کند نزد او معاینه همین
قسم است بلکه ابنای حی او که در حول او
هستند از او میخندند که چگونه شمس حقیقت
جانبه مثل او سلطان در فوق ارض لا یحصی است
چه در ظهور بیان چه در ظهور ما قبل از بیان
که کل بنقطه مشیت منتهی میگردد در هر ظهوری
که میخواهد باشد و همچنین اولو العلم و همچنین
اولو الغنی و همچنین اولو القدره و همچنین اولو
العزه و بمثل این ملاحظه کن و یقین کن و عمل
کن در کل اسماء و صفات بلکه در هر شیء که نامیده
به اسم شیء است و اظهار وجود میکنی نزد او
که او موجود حیث و به مثل حد استغنا صیرا
که خواستند نصرت تو در رسول الله کنند بتصدیق
رهبانهای کتاب الف و همچنین در بیان نظر
کن که خواستند نصرت تو نقطه بیان نمایند
بتصدیق تو استغنا صیکه در حجاب هزار و دویست و هفتاد

هفتاد سال بد رجای تا الا و نهایه مقتضی
ظهور اول در قرآن شده این در حالی افتاب و
چگونه قلم در غیر اقبال بگردد که میخواهند با ایمان
می فی کنا را ایمان بحقیقت جنت و نار او ورند و
متصدق ایشان تصدیق قول کننده نمایند و
شهادت انها شهادت در حقیقت محقق حق که
شهادت او عین شهادة لله بوکل شیء هست
دهند بکسی که کل با ایمان باو مومنند و بدون
ایمان باو حکم دون ایمان میشود اگر کسی حکم
غیر اسم مؤمن که از اسماء اوست جاری کند
چه حق است او را حیف ذکر حاشا که در حق
او شود زیرا که حکم طهارت در انها میشود در او
بفتوای خود ایشان میشود فو کذی خلق کجند دوری
کنیم و تفرد بالکفر و نفد من العظمه و توحش بالکبریا
و کمنعه هیچ ناری اشد از احتجاب ایشان از محبوبی
که شب و روز توجه باو میکنند نیست و هیچ
حبی از نظر به شمس حقیقت و ما سوا را اشباح
در مرایا دیدن و عمل باو کردن نبوده نیست اگر مرائی

نفسی که قوی علی الله داده کشف شود انچه
کرده شد و غذا را اجتناب او در خود شیء احصا
میکند و لابد از برای او خواهد شد اگرچه
در لیل اللیل باشد و علم او بابی و کفی الله بهیمن
من خلق الی صراط حق یقین و لا یحتجب الله ان
یذکر من لم یؤمن بالله و آیاته و کفی الله بالمقتدر

الباب الثالث و العشر من الواحد الثامن

فی ان لا یجوز السؤال عمن یظهره الله الا فی کتاب
وان یعلم بذلک من دان بالبیان یجزله من نقد
علی ذلک بعضهم بالنسبة الی بعضهم و کفی الله علی
کل شیء شهیدا ملخص این باب آنکه سؤال عمن یظهره الله
جائز نیست الا از برای آنکه با وست و در آنکه
مقام او مقام صرف ظهور الله است حتی نفس
ظهور در نفس ظهور در ظل او ظاهر و اگر در مکان
فضلی هست از شیء جود او ست و اگر شیئی هست
شیئیت او ست و اگر کسی بخواهد او را ببیند
نظر کند بعلمای بیان که بعلم بکتاب او از ظهور قبل
او عالمند و اگر بخواهد تقدیر او را مشاهده

مشاهده کند نظر کند باولی که قدرت در بیان
کرا ظهور قدرت قبل او مفقود شده و همچنین
اولو العزم از ظهور عزت اوست و همچنین
اولو العظمة از ظهور عظمت اوست و همچنین اولو القوة
از ظهور قوت اوست و بیان از اول تا آخر ممکن
جمیع صفات اوست و خزاین نار و نور او و دایم از
آن در دو ید ادنی ادلاء و من لدیه کلمات او
هستند از ظهور قبل او که کل از برای ظهور
بعد او خلق شده مثلا اسم جواد او در بیان
از برای اسم جواد او در ظهور او خلق شده
چنانچه اسم وهاب در قرآن از برای اسم وهاب
در بیان خلق شده و همچنین در کل اسماء و
امثال حق در حق و دون حق و اگر کسی عارف
شود باو مثبت میگردد فرد مشیت او و هیچ
از برای او از نفس او اظهر نبوده و نیست
زیرا که کل آیات و کلمات از بحر جود او مشرق
میگردد و طمطام یم فضل او مستضیء میشود و از
قمقام عز او مستنیر میگردد و اگر کسی خواهد منوال

کند جائی نیست الا در کتاب تا اگر حظ جواب
کماهی درك كند و آتی باشند از محبوبان او نزد
او چنانچه در بیان هم اگر کسی این صفت محموده را
متصف باشد محبوب نزد او در بطون او و ظهور
او ولی از آن ضرها که در شأن او نمیشود سؤال
نکرده مثلاً اگر از کسیکه باو نزد میفروشند سؤال
شود از بهاء که آه چه قدر محتجب بوده و مردود است
همین ضرر است اعلی علو خلق نزد او الا کما یصف
به نفسه یوم ظهوره گویا می بینم که کسی در کتاب
خود ادا و سؤال میکند از آنچه در بیان نازل
شده که بعد و دم مو تفکر نزد خود و او در جواب
نازل میفرماید من عند الله نه از قول نفس
خود انّنی انا الله لا اله الا انا قد خلقت کل
شیئ و ارسلت کل رسل من و نزلت علیهم الکتب
الا تعبدن الا الله ربی و ربکم فانّ ذلك
لهو الحق یقین سواء علی ان تؤمنون بی فانکم
انتم لانفسکم تمهدون وان لم تؤمنوا بی و لا
بما نزل الله علی فاذا انتم بانفسکم تحتجبون و انی

وانني انا لكنت غنياً عنكم من قبل ولاكونن
غنياً عنكم من بعد فلتنصرن انفسكم ان يا خلق الله
ثم بآياتي تؤمنون فان من لم يؤمن والايمان بالله
على مثله عند الله كمثل من لم يؤمن بذات حروف
السبع وكيان وكان مؤمناً من قبل محمد رسول الله
والفرقان كيف انتم يومئذ لا ترضون ان تنسبن انفسكم
اليهم كذلك انتم ان تعلمون ستدخلون في دين الله
ولا ترضوا ان تنصرن في كيان بعد ما قد نزل الله
على كل آيات من عنده انه على كل شيء قدير واني
انا نقطة كيان من قبل قد اظهرني بمثل ما قد
اظهرني الآخرين من قد دان بي ثم بالكيان
من قبل فلتسرعن في امر الله ثم آياته تتقون ولا
تؤيدن نفي الا الله ربي وربكم رب السموات
والارض ورب كل شيء رب ما يرى وما لا يرى رب
العالمين فان مثل ما عندكم كمثل ما يدل المرآت
على شمس السماء كذلك انتم لتشهدون في كينكم
عند ما نزلناه عليكم من قبل في كيان ثم حينئذ
ان يا عباد الله فاتقون مختصر بموده سؤالا

خود را از محبوب خود الا در علو توحید و سمو
تقدیس و ارتفاع تسبیح و امتناع تکبیر علماً
و قولاً و عملاً و ظاهراً و باطناً که او دوست
میدارد افئده که کردگار لم یکن الا علی الله
و مرجع او و ارواح و نفوس و اجسادی
که در لم یکن الا بر حروف حی او که همانست
حروف حی بیان و همان بوده بعینه حروف
حی فرقان و همان بوده بعینه کتاب الف و تاء
و زاء الی ان ینتهی الی کتاب آدم از حین ظهور
آدم الی اول ظهور نقطه بیان از عمر این عالم
نگذشته الا دوازده هزار د سال و قبل از آن
شئی نیست که از برای خداوند عوالم و آدم
لا نهایه بوده و غیر از خداوند کسی محصی
آنها نبوده و نیست و در هیچ عالمی مظهر مشیت
نبوده الا نقطه بیان ذات حروف سبع و نه
حروف حی ان الاحرف حی بیان و نه اسماء
اولا اسماء بیان و نه امثال او الا امثال بیان
و او است که معروف است فرد کلشئ منبع و کتابه

دکتابی که منسوب الی کنه هیمایند ولی کلا از عرفان
او محجوب واز او بنحو الا مومنین بیان وهمین قسم
شاهده کن ظهور من نظهره که ذاکر او است بعینه
مشیت اولیه در کل عوالم وکتاب اوست کتاب مشیه
اولیه در کل عوالم واو نبوده ونیست الا مدل آ
علی کله وکتاب او نبوده ونیست الا ناطق عن کله
واسماء او نبوده ونیست الا متجلی از اسم کله
جل وعز واشال او نبوده ونیست الا مستقر
در ظل که جل وعز له الخلق والامر من قبل ومن
بعد لا اله الا هو وانا کل له مخلصون وبعینه
نقطه بیان همان آدم بدیع فطرت اول بوده
وبعینه خاتمیکه در ید اوست همان خاتم بوده
که از او روز ما امروز خداوند حفظ فرموده
وبعینه آیه که مکتوب بر اوست همان آیه بوده
که مکتوب بر او بوده امید که در نظر بصفحه مردم منت
والا و ان آدم بمقام نطفه این آدم میگردد مثلا
جوانی دوازده تمام از عمر او گذشته میگوید که
من ان نطفه هستم که از فلان سماء نازل ودر

ملاون ادنی مستقر شده که اگر بگوید تنزل نموده
و فرد اول کلم حکم بتمامیت عقل او نمود این
که نقطه بیان نمیگوید که منم مظاهر مشیت از
آدم تا امروز که مثلا اینقول همین میشود از این
جهة است که رسول خدا ص نظر نمود که من علی
هستم زیرا که او ترقی است که علی از حد خود ترقی
نموده و باین حد رسیده و همچنین من نظهره
زمانی که محجوب چهارده ساله ذکر مینود او
نیست که بگوید من همان دوازده ساله
بودم که اگر بگوید نظر بضعف مردم نموده
زیرا که شیئی دو جلوه است نه دو اگر چه جواب
چهارده ساله در حین نقطه آدم بوده و کم کم
ترقی نموده تا اینکه امروز دوازده ساله گشته
و از این دوازده سالگی کم کم ترقی مینماید
تا اینکه بچهارده میرسد اگر امروز یکی از مؤمنین
نقرات بوجود میبینند دیگر بگوید من یکی هم
از مؤمنین با نهد نقطه حقیقت هم بوجود میرسند
ولکن لله در میان و بیانهم بالنسبة من نظهره کنند

بمن یظهره الله چنین است الی ما لا نهایه بما
لا نهایه بر ظهور کند ظاهر در هر ظهوری کیف یشاء
ولی ظهور بعد بلوغ ظهور قبل است اینست که در حین
بلوغ حد بلوغ امر قرآنیت که حد نحو خود را
نمود ضبط دهد زیرا که حد بلوغ او را داد
تا آنچه در حد خود دارد چنانچه حین داود منصب
عطاء داود ولی ظاهر از علی داند آدم و همچنین در ادوار
نکو شمرده مشاهده نموده در اول هر ظهوری که الله
عز و جل داخل انظهور شده که ظهور قبل را دارای
بد تا آنچه در آن داری و الا محتجب ماند از عطای حد
خداوند و در او فانی میگردی چنانچه از اول
مشیت که از آدم تا نقطه بیان ظاهر شده
منسوبه قبل خود را داشت منسوبه با نواهم در حد
خود دارد ولی انفانند ارندا آنچه در این ظهور
آن دارد اگرچه عرش نفس او و اعراش اولیاء
او و هر نفس که صادق در ایمان بود بر هر
شیئی که در علیین امکون بوده لا بد در ظهور
بعد آمده و داخل در جنت شده که امروز

کل داخل در بیان شده و میشود بفضل الله
جل اجلاله و عز اعزازه اینست که محجب نمانده
و حکم جنت بر انها شده و حکم نار در حق انها
صدق شده زیرا که جنت در هر زمان
کمال ان شیء است و امروز کمال در بیان است
نه در دون ان و در ظهور من یظهره الله
در کتاب او الی ما لانهایه همین قسم فرق میشود
و هر ظهور بعدی ظهور قبل را داد با انجه
خود دارد و خود هیچ ظهور مشتی نیست الا
انکه همت او اینست که کل را راجع بظهور
نماید تا انکه نفس دیگر اسباب فراهم امده
جاری شده و الا مانده تا بر بنیه شجان بیان
و طرازان او جمع میکنند کل را بهمت خود
داخل در جنت مینمایند یا انکه نفس دیگر ابتدا
بر ایدی ایشان جاری شده جریان امر الله را
میدهند قسم بذات مقدس الهی عز و جل
که اگر اولو الحکم و علم زمان من یظهره الله در
ایمان با و متفق کردند راضی نیست که احدی

احدی از اهل بیان نزد او روی ارض باقی گذارد
چگونه غیر او را هست و در ذیل او دو نهر حی مطلو
نموده تا اگر هیچ شیئ نماند الا الله اکبر داخل
در جنت شود اینست فضل اعظم و فوز اکبر در
هر ظهوری که کل تا علی الارض در ظل ان ظهور
مدعی دین او شوند اینوقت نفس مشیت راضی
میگردد و الا لم یزل سائل از فضل خداست تا
وقتیکه شود و مفری نیست که خواهد شد
ذوا اگر خداوند مقتدر هر شیئ بوده و هست
و در هر کور در هر قسم مصلحت کل خلق است
اسباب را جاری خواهد فرمود و اخر کل را علی
الارض را قطعه از رضوان اعظم خواهد فرمود
انه کان علی کل شیئ مقتدرا قدیرا

الباب الرابع عشر من الواحد السابع

فی حکم حفظ کتاب الله بما یمکن عند کل نفس ملخص
اینباب اینکه آنچه از شجره حقیقت در میان مردم
میماند کلمات اوست و ارواح متعلقه بانها
و هر قدر در حفظ کلمات و اعزاز آن و ارتفاع آن و امتناع
او کل عروج نمایند در ارواح آنها ظاهر میشود

وجایز نیست الواح خفیفه الا انکه محلل
شود چنانچه هو کلام عز عند کل نفس حفظ شود
تا انکه مثل قرآن تکرر در کرد در هر گوشه مجمع
الواح متفرقه او منتشر باشند وهیچ نفسی
قدر خردلی در بیان صرف نمیکند الا انکه
خداوند ضامن شده که دو هزار ضعف
باو عطا فرماید واگر باو نرسد بعد دیده او
واخراز او منقطع نخواهد گشت در اینعالم نه
در عالم بعد از موت طوبی از برای کسیکه
کلمات کتاب الله را باعلی ما یمکن عنده نفسه معزز
ومطرز داشته که عزت ارواح ان وطراز
انها در انیت نرافت که میان هزار مثقال
ذهبی تمام کند ولی نفسی مؤمنی که دو ع بیان
در اوست از برای یکمثقال او مضطر باشد
بلکه کلام فی حده حیث لا ینبغی علی اهله وهیچ بنده
نیست که کلمات بیان را تلاوت شود الا انکه مضاعف
میشود حسنات او در روزی بما لا عد از برای
مالک کلمتی بر او صلوات میفرستند وطلب

وطلب رحمت ومغفرت از برای او میکنند
وهر قدر سعی در علو صیغ آن وخفت وزن
آن وعظم حظ آن وطراز الواح او کرده فرد حسن
مجو تر است از دون او ولآلی بیت کرده حوا
آن نوشته شود مثلا انچه ذات طلاوت که کتا
از بهای خود بیرون میبرند ومحمل قول در ابیات
اگر هر کس در صقع خود لآلی نفث که بیان او
لبی بکمله باشد اگرچه فوق او بالای بهایه ودون
آن بالای بهایه باشد واذن داده شده تغیر
خط حسن نوشتن او را و رضای او در تلاوت فرمایند
نظر مراو با تفکر در او که کلام منتهی بعلو باشد صاحب او
در او باز لقمه مودة شود زیرا اگر هیچ کلمه
هیچ نفسی نیست که مثل در روح آن تلاوت
اوست وهر کس نظر در بهای کلمات نماید
وصلوات فرستند باین قول اللهم صل علی
البیان ومن آمن به فکلشان بالغرة والجلال
وعن والله من لم یؤمن به بالسطوة والعدل
ادای حقوق کلمات افزا نموده ذلک من

فضل الله علی عباده انه کان فضلا الاعظما
وکل بهاء بیان من یظهره الله است کل رحمت
از برای کسی که ایمان آورد و کل نقمة از برای
کسیکه ایمان **الباب الخامس و العشر من الواحد الثامن** بیاورد
من آمن بمن یظهره الله فکانما آمن بالله وما
امر الله به فی کل عوالم و من لم یؤمن به و ان
آمن بالله و ما امر به من قبل فکانه ما آمن و
به خلق نکرده و لعنی ابتدا آنکه ظهور الله در هر
ظهور که مراد از مشیت اولیه باشد بهاء الله
بوده و هست و کل شیء نزد بهاء او لا شیء بوده
و هستند هر نفسی که ایمان بظهور بعد او آورد
گویا ایمان آورده بظهورات او کلا از قبل و بعد
در ان ظهور نه ظهور بعد زیرا که ظهور بعد در ظهور
همان ظهور است نفس چهارده سال قبل از آنکه
مبعوث شود نوشته که نوزده آن در همان
چهارده هست اینست که هر کس بمن یظهره الله
ایمان آورد و ایمان بانچه او امر فرموده آورد
ایمان آورده است بجمیع آنچه از اول که از

از برای او اولیست و در ظل رضای خداوند
بیرون آمده بکل رضای او و در هر ظهوری و
هر کس ایمان باو بیاورد اگرچه در کل عوالم در
ایمان و رضای خداوند بوده کل هباءً منثوراً
میگردد کانه ما آمن بالله طرفة عین چنانچه همین
قسم در نقطه بیان ظاهر است نزد اولوالافئده
و در فرقان اظهر است نزد کل که هر کس ایمان
بمحمد رسول الله آورده ایمان آورده بخداوند
و اوامر او در کل عوالم و هر کس که ایمان باو نیاورده
ایمان بخدا نیاورده و اوامر او در هیچ عوالم
اینست که حکم دون ایمان بر من علی الارضی
شده دون مؤمنین بقرآن در آن زمان و لتشفق کله
یا اولی العلم کلکم اجمعون چه با نفسی در ظهوری
مؤمن و در ظهور دیگر در نار و چه با نفسی
که در ظهور قبل در نار و در ظهور بعد در جنت
و از برای ظهور الله نه اول بوده و نه آخر که
بتوان ذکر نمود اگر کسی در هزار ظهور
مؤمن نباشد و در آن ظهور بعد از هزار هزار

ظهور مؤمن شود که این عوالم او مبدل
بایمان میگردد و اگر نعوذ بالله بر عکس
زیرا که در نزد ظهور آنچه رضاء الله هست
در فرد اوست چه قبلاً و چه بعداً مثلاً در حین
ظهور رسول الله آنچه رضاء الله بوده الی
اول ظهور قائم آل محمد علیه السلام در رضای
او بوده و رضای ظهور آن در انوار همان
رضای رسول الله بوده چنانچه رضای من
یظهره الله امروز همین بیانست الی حین ظهور
او آنوقت مجدد میشود رضای او بظهور او
لم یزل و لا یزال این شأن مثبت بوده عند الله
و خواهد بود و هیچ ظهوری نشود الا آنکه
از مؤمنین با ظهور از برای ایمان بظهور الله
عهد گرفته میشود که اگر وفا کنند احدی
در نار نماند چنان چه اگر حروف کتاب الف
وفا بعهد عیسی نموده بودند احدی در
نار نمانده بود عند ظهور رسول الله صلعم
و همچنین در فرقان اگر کل در نزد ظهور رسول الله

رسول الله مشرف بضیاء اشراقات او گشته
حکم دون ایمان بر احدی از اهل فرقان نشده
واحدی از آنها در نار نمانده و همچنین اگر
کل مؤمنین ببیان مؤمن شوند بمن یظهره الله
احدی در نار نخواهد ماند و حکم دون ایمان
بر احدی نخواهد شد ولی مراقب ظهور بوده
که قدر لمحه فاصله نشود تا بمن ظهور و ایمان
کل من آمن بالبیان که بقدر طول الی المستغاث
هم اولی نیست که نمایند اگر احتیاط دائمی
که اثبات شود آن احتیاط در نار بوده و هست
اگرچه امید از فضل و جود خداوند عطوف ودود
است که در حین ظهور باو امر عالیه خود در
الواح خود کل عباد خود را از رقد سبیل ر نماید
و نگذارد الی امر محکم بیان که تا غیاث یا مستغاث
نشده در نار بمانند چه کسی عالم بظهور نیست
غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق حقیقه
نمایند و شکر الهی بجا آورند اگرچه امید از فضل
اوست که تا مستغاث نرسد و از قبل کلمة الله

مرتفع کردد وانما الله لیدل آیاته ولو جو علی
نفسه نفسه اذ الغیر یعرف به وهو لا یعرف
بدونه سبحان الله عما یصفون

الباب السادس عشر من الواحد الثالث

لا یجوز العمل الا بآثار نقطه ملحق ایشان اکر
جایز نیست عمل الا بآثار نقطه بیان زیرا که در
این ظهور از مرآی حروف حی آثار ایشان از
شمس حقیقت ظاهر میکردد زیرا که آثار مخصوص
نقطه است و مناجات مخصوص رسول الله
و تفاسیر مخصوص ائمه هدی و صور علمیه مخصوص
ابواب هدی ولی کل از این بحر مترشح میکردد
تا آنکه کل این آثار را در حقیقت اولیه مخصوص
مشاهده کنند و هیچ عزی از برای ایشان
غیر از نسبت ایشان که اعز از کل شیء هست عند الله
و عند اولوا العلم نبوده و نیست و کل فضل
در ظل همین مستظل است و از حین غروب
الی طلوع من نظهره آثار فرضیه مرتفع و حروف
حی و کل من آمن قبل البیان در ظل اینها مستظل

مستطر الا آنکه کسی طیران نماید حکیم در احکام چه
اصولاً وچه فروعاً وامری ظاهر نماید اگر از حدّ
بیان تجاوز نماید در نظر او مخوّر والا وی
ذکر میکردد عند کثیر وعند ولی العلم ملکه
در انکو اگر با طریق جواهر مسائل وتحقیقات در
اقوال ودلائل وتلك ذبائح نازل شده
از نقطه شمس حقیقت زیرا که انوار او معانی
مثل ضیاء شمس است بالنسبه با انوار کواکب
هل یقدر ان یقترن احد بینهما سبحان الله
ذلك تسبیحاً عظیماً وتعالی الله عن ذلك علواً
کبیراً ولی سعی نما شد در علم حروف واقترانات
اعداد واسماء الله واقترانات کلمات متشابهه
اقترانات اتا متشابهه در محل خود ذکر از آن
داده شده نظم بیان را هر کس بهر نحو
که شرح نمیتواند دهد دهد اگر چه بر
هزار نوع ظاهر شود ولی راجع نفس بیان
میگردد زیرا که بر او حرفی زاید نمیگردد و
از او حرفی ناقص نمیگردد الا آنکه نظم حقیقت

واقترانات بعضی با بعضی بمناسبات این نسخه
با آن نسخه تفاوت بهم میرسانند کو یا مشاهده
میشود که هیچ نظمی داده نمیشود از بعد لا انکه
اجلی و انظم از نظم اول میگردد طوبی لمن ینظر الی
نظم بهاء الله و یشکر ربه فانه یظهر و لا مرد
له من عند الله فی البیان الی ان یرفع الله
ما یشاء و ینزل ما یرید انه قوی قدیر و بقرینه
نظمها نظمیت که در حد و د ظاهر میشود مثلا و
اگر دعای صد بیتی هست پهلوی هم ذکر
شود و همچنین خلط انها را جمع نکرده
ایات در علو خود و مناجات در سمو خود و
تفاسیر در مقعد عز خود و صور علمیه در افق
قدس خود و کلمات فارسیه در امتناع
وارتفاع خود چنانچه بر ناظر لطیف لوازم اقترانات
مخفی نبوده و نیست ذلک من فضل الله علی اهل
البیان حیث تتعقلون بامر الله ان یفرج الله
عنهم بظهور ما هم به باللیل والنهار الی الله ربهم
متوجهون و اگر ظاهر شود و نشناسند کسیرا

کیر انفس خود را بیانی کرد او مرتب فرماید مثل
شمس است در میان کواکب واین و تهی است
که کلرا در جهار بیند چنانچه نقطه بیان سه تفسیر
بر قران نوشت دو تفسیر منهج آیات الی آخر و یک
تفسیر بر سوره بقره منهج شئون علمیه کرد و
از تفاسیر معادل نمیشود با نچه کل مفسرین
از اول نزول قران تا ارتفاع او تفسیر نموده
ومن یقترن ضیاء الشمس بنور الکواکب فاله من عین
یلیق ان یذکر عند کلمة افلا تتقون

الباب الرابع والعشر من الواحد الثالث

لا یجوز کتابة آثار النقطة الا باحسن الخط وان یکن
عند احد حرفا من دون خط الحسن فهبط عمله
ولم یکن من المؤمنین ملخص اینباب اینکه کلا آثار نقطه
مسمی بیانست ولی این اسم بحقیقت اولیه مختص
بآیات است و بعد در مقام مناجات بحقیقه
ثانویه ذکر میشود و بعد در مقام تفاسیر
بحقیقت ثالثیه و بعد در مقام صور علمیه بحقیقه
رابعیه و بعد در مقام کلمات فارسیه بحقیقه

خامسه اطلاق میشود ولی این اسم اسم محبوبی است
نه غیر او باستحقاق چنانچه اذن داده شده
بر اینکه تسمیه بعد کینونات در نفوسی گذارده شود
زیرا که از ماده بیان اسم کله مشتق میگردد
و اول من سمی نفسه به الله جل جلاله حیث قد
نزل فیه اننی انا الله لا اله الا انا کواحد البیان
و کل سر بیان در اسم او ظاهر زیرا که عدد البیان
واحد صورت جامعه عدد الله میشود و اگر اذن
باشد از برای نقطه بیان که ان مراة الله بوده
و از برای من یظهره الله که او است مراة الله
و آنچه در بیان است که الله باشد از برای الله
بوده و هست و در حین صورت جامعه او است
و در حین هر حرفی از حروف واحد بعد بیان
تمامیت عدد این کلمه علیه میگردد زیرا که ایشانند
که الله بوده و هستند و کل راجع ببیان اول
میگردد چنانچه در نقطه بیان ظاهر از ما فی
المرایا ان یعدل لشمس السماء و ما من اله الا الله
رب السموات و رب الارض رب کل شیء رب ما یری

ما یری و ما لا یری رب العالمین و ان الحکم لا اله
الا هو الرحمن المتعالی المنیع و اذن داده شده
که احدی حرفی از حروف بیان را ننویسد الا
با حسن خط و احسن از برای هر نفسی در حد آن است
در حد فوق اون و نه در حد دون اون و این
از برای اینست که روح متعلق با آن حرف که در
در بیان ثبت با علی ما یمکن فی الامکان فیحد مرتفع
کرده که در مؤمنین بیان دیده شود شیئی الا
آنکه انتهی در حد خود بکمال رسیده باشد چنانچه
امروز حروف الفیه چگونه ممیزند در طرزیت
از سایر ملاهین فهم من فی البیان کرده که اگر
احدی از بیان در مشرق ارض باشد نفسی از
او حسن آنچه در نزد اوست در حد خود محبوب
کرده که این احسن سبیلی است از برای حب
کل ادیان بین بنی واقع خداوند رحمن ولی
کار در صورتیکه مقتدر باشند نه اینکه
بنفس خود صعوبت وارد آورده در شیئی
زیرا که خداوند دوست نداشته که نظر

فرمایند نفس مؤمنی در حزن بلکه کل علی
قدر ما استطاعوا لتلطفون گویا الآن در این
جبل مشاهد میشود که بیانهای مطرز نزد
اهل بیان هست و تلاوت آن متلذذ میکردند
و بانها مستعد شده اند که باب بیانها که حجت
نزد من نظهره الله هست واخذ کردند که خود
بوده و هست و اظهار وجود خود را در نزد
او محجب نموده که از حیا بعید بوده و هست فلتتقن
ان یا اولی البیان کلکم اجمعون

الباب الثامن و العشر من الواحد الثالث

من اراد ان یفسر شیئاً من آثار نقطه اذ ینبغی
فی رضاء الله من کتاب او یجوز ان یأتی بنسخه
الی احد الا ان ینسخ لنفسه علی احسن خط
بخطه او بخط دونه فاذا یحل عطائه و الا لا یجوز
لمحو انیاء الله که خداوند دوست میدارد
در بیان که انچه واقع میشود از هر شیء اخذ
نقطه اینی الی ما ینتهی الیه فی احسن الجمال
بوده تا علو حسن صورت و سیرت گردد تا

تا آنکه هیچ نفسی بقدر ذره کره وارد نیاید
و تا لا یحب را متحمل نگردد و از آنجمله است که
حکم شده هر کس تقریری بر کلمات بیان مینوسد
یا از خود کتابی در علمی انشا میکند اگر خود میتواند
باحسن خط نسخه اصل را بردارد نوشته و الا داده
بکسیکه نوشته و بعد نزد خود حفظ نموده آنوقت
نسخه بدیگری داده شود که آثار هر نفسی در نزد
خود آن نفس باشد و بعد بدیگری برسد که اگر
دون این شود حبط عمل او میگردد و الا در
مواقعی که با مری متغیر گردد یا در خطا از برای
خود نسخه بهر انجام دهد آنوقت از برای او
اذن نیست که قبل از استنساخ بدکه نسخه خوب از
برای او تمام نموده راجع سازند این در صورت
دون امکان هست و الا در صورت امکان
انقسم محبوب‌تر بوده و هست عند الله نه مثل دأب
علمای این عصر که نسخه هر اخطی که در هر صفحه
چند بی حکم مینمایند همین قدر که نسخه اصل را
حفظ مینمایند مثل کتاب مصابیح که الآن در نجف

ازمشی اون بلکه اگر کتابی باشد که یک نقطه سودا
در خیر محل آن هم رسد لایق حفظ نیست واز حواشی
بحر محیط لایق فلتتلطفن فیکل صنایعکم ان یا اولی
البیان علی حق ما انتم علیه مقتدرون قد ان تکتب
الطف من ذا الطف لن یقدر ان یمتنع عن ملیک
سلطان لطفه من احد لا فی السموات ولا فی الارض
ولا ما بینهما انه کان لطافا ملطفا لطیفا

الباب التاسع والعشر من الواحد الثالث

اذن لمن اراد ان یعرف مما ملکه الله فی اثار النقطه
کیف یشاء متی یعرج بحجبة کتب ملحوظ ابیات اگر خواهد
از فضل وجود اذن داده که هر کس هر قدر
بتواند در بهاء بیان صرف نماید اگر ممکن بود که کل
ما علی الارض را بهاء یک بیان دهد هر آینه اذن
از برای او بوده ثمره این باب آنکه در نزد ظهور
من یظهره الله ملتفت گشته جائیکه در اثر او این
نوع حکم است چگونه در نفس او لعل منذ امروز واقع
نگردد که فرانهای الف بهائی در اسلام باشد
ومقر منزل او در جبلی باشد و حجره سکون او خشت

خشت محض باشد اگرچه هرجا که مقر اوست عرش الله
بوده وهست چه بر سریر عزت باشد چه فوق
طین ولی نینکر از برای استبعاد مؤمنین بیان نمود
که با صاحب خود نکرده آنچه محتجبین نفران نموده
والآن النور والظلمة عنده سواء کلتیهما یسجدان
بالغدو الباب الاول من الواحد الرابع والابکار
فی ان للنقطة مقامین مقام ینطق عن کینونه ومقام ینطق
عما دون کینونه ذلک مقام عبودیته لذلک المقام الذی
به یعبد الله باللیل والنهار ویسبح له بالغدو والاصال
ملخص این باب آنکه خداوند از برای شمس حقیقت دو
مقام خلق فرموده یکی مقام غیب ذات او که مظهر
الوهیت که آنچه آیات از آن مظهر ظاهر شود از قبل او میکند
واوست که موصوف نمیگردد بهیچ وصفی و منعوت نمیگردد
بهیچ نعتی و متعالی است از هر ذکر و ثنائی و مقدس است
از هر کافور وجوهر امضائی لن یعرفه غیره ولن یوحده
سواه له الخلق والامر لا اله الا هو الواحد المتکبر
المتعال مقام اینیه عظمه است فکل کینونه حق وان
ما دون کینونه خلق وکل له عابدون ومن دون آنی آیه که

در اوست خلق اوست واین آنجاست که گردد
او دیده نمیشود الا الله که تا دون او خلق
اوست واین آنی است که در او اثنیت
دیده نمیشود بلکه نفس ظهور کننده و دانی بعلو
وعلو علو کننده وسمو سمو کننده وکینونیت ازل
و ذاتیت قدم وطلعت صرفه بحته لم یزل دیگر
میشود ذکر آیه از برای عرفان است والا
آیه ملحوظ نمیگردد که اگر آیه ملحوظ گردد خلق او
میشود در او وبنفسه مذکور نمیگردد الا بما یذکر
ذات الازل واز برای او امکنه وحدودی
نیست وقرب او عین بعد اوست وبعد او
عین قرب اوست واول او عین آخر اوست
وظاهر او عین باطن اوست وباطن او عین
ظاهر اوست وعلو او عین دنو اوست ودنو
او عین علو اوست وکافور او عین ساذج او
وساذج او عین کافور اوست وکینونیت او
عین انیت اوست وانیت او عین کینونیت اوست
لم یزل الله کان الهاً ولا مألوه هنالک وکان ربا

وآخر او عین
اول اوست

ربا ولا مربوب هنالك وكان محبوبا ولا حبيب هنالك
وكان معبودا ولا عابد هنالك وكان مقصودا
ولا قاصد هنالك سبحانه وتعالى عن كل ما ذكر
به اسم وصفة او نعت وسمة لم يزل الله كان الهًا
ولا اله غيره ولم يزل الله ربا ولا رب سواه ولم يزل الله
سلطانا ولا سلطان دونه ولم يزل ملكا ولا ملك غيره
ولم يزل الله مليكا ولا مليك سواه ولم يزل الله علاما
ولا علام سواه ولم يزل الله قدارا ولا قدار غيره
ولم يزل الله كيانا ولا كيان دونه ولم يزل الله خلاقا
ولا خلاق سواه ولم يزل الله وكل الاسماء في يمينه
وكل الصفات في قبضته يسبح له ما في السموات
والارض وما بينهما لا اله الا هو العزيز المحبوب واين
اينست كه بما دون ان ذكر خلقيت ميشود و هر كي
دعاى سبحان من هو حي لا يموت الى اخر را خواند
يا بخواند در هر ظهور ايتيه در فواد خود متجلي گشته
زيرا كه اين دعا در اول هر ظهور فرد است مظاهر
او اعز از كبريت احمر و در اخر هر ظهور ممتنع تر از هر
ممتنعي و مرتفع تر از هر مرتفعي بمثل انكه ميگوئي سبحان

من هو مفتی لن یفتی در آخر ظهور بعلوی میرسد
مظاهر او در ابتدا مستحیین که فتوی بر کل داده
واحدی خطور فتوی برایشان میکند ولی در اول
ظهور کسی قبول فتوای ایشان نمیکند بلکه مثلاً
سبحان من هو صادق لن یصدق در آخر ظهور
بعلوی میرسد که از علو مناعت و رفعت جلالت
کسی خود را لایق نمیداند که تصدیق او کند و
او تصدیق میکند هر کس را اگر خواهد و تصدیق
او افتخارها در حق خود میکنند ولی در اول ظهور
بشأنی اعزاز کرده امر است که کسی تصدیق او نمیکند
و حال آنکه هر صدقی بتصدیق او صدق میگردد
و همچنین در کل اسماء و صفات زیرا که در آن اسم
و صفت دیده نمیشود الا او بلکه ظاهر بآن اسم
و صفت خود را در نزد او معدوم صرف میبیند
چنانچه امروز نظر کنی در قرآن که لا یقتص اسم عالم
لا یعلم فؤاد کیست و او خود را در نزد رسول الله
چه قدر فانی میداند و میبیند و همین قسم ملاحظه
کن مظاهر اسماء و صفات را ولی این بحریست عظیم

میگردد

بحظور نظر بر نفی اثبات عبد غرق میشود چه
بالملاک این بحر غرق شد که و میشوند بنظر بر
غیر ظاهر در او که اگر غیر او باشد دیده میشود
که مظاهر حق موت ابا نوادرک میکند و همچنین در کل
امثال و صفات ولی چون در اسیر ایا دیده نمیشود
الا من هو حی لم یزل ولا یزال اینست که بیان حیات
اسماء صفت و همچنین سلطاناً از لا سلطان دو وجود
و عالماً لا عالم سواه و هم چنین مقتدراً حیث لا مقتدر
الا ایاه و هم چنین صادقاً حیث لم یکن صادقاً غیره
جانچه از برای اسمای الهیه اولی است و نه از اسمای
و نه از برای او عطی بوده و نه هست و در کسوت
هر شیئی ایتی غیر الله بوده و هست که در او دیده
نمیشود الا الله و در نفی خود مثبت نفی او است
که مراد از کلمه بوده باشد که در اول نکرده و نمیکند
الا علی الله جل و عز و این بقاست که در هر شیئی
دیده نمیشود در او الا الله زیرا که متوجه در حین
توجه بالله خلق نمیبیند و در حین ذکر خلق بجدا
نمی بیند خلق را زیرا که میداند این خلق اخاقی او

بوده وهست ونابودن او خلق اوست در هر
حال نظر کن امروز در بیان که هر کسی توحید خدا
میکند بتعلیم نقطه بیان که کلمه توحید از آن
مطلع مشرق کردیده ولی دلالت نکرده در حین
اشراق الا علی الله ونه در مقامیکه متجلی باو شد
دلالت نمیکند الا علی الله بلکه جهت خلق او ثنا
هداست وعبودیت او بر خداوند چنانچه
جهت نفس کلمتی شاهد است بر نفس خود از
برای خداوند بعبودیت وکلمتی از شبح
ثنا از او خلق شده وهمین قسم که از برای او
دوآیت است آیه حق وآیه خلق که بآیه
خلق عبادت میکند خداوند را وسجده
از برای او میکند همین قسم هر شیئی بآیه
خلقیت عبادت میکند محبوب خود را ولی
نرسیده ونمیرسد الا بآیتی که حق کند در
اوست نه بر غیر آن که اگر مدل بر نفس
آیه باشد از خلق اوست بلکه احدی از
اولوالافئده نظر نمیکند الا الی الله وحده

نکرده

وحدة كه در كل اسماء امده ديده نميشود الا
او كه اگر غير از اين ايه باشد عباد منقطع ميگردد
از عباد وحال انكه هيچ شيئي خلقت نشده الا از
براي عباده اوچنانچه در قران نازل فرموده
وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون وهمين
قسم كه در اسماء غير كثره ديده نميشود در مراياء اين
اسماء هم كه امده وحدت باشد غير كثره ديده
نميشود ديگر اگر نفسي در حين اسمي نظر بغير كثره كند در ان
حين محجب بوده ودر بحر احتجاب غرق گشته مانند
ناظر در حين نظر در مرات نمي بيند الا مثال خود را
در او وقصد نميكند نفس مرات از مرات اگر در مرات
مرات ديده ميشود نه مثال او بلكه مثال ليكه در
مرات متجلي ميگردد از او در نفس مثال است كه
قائم بمجلي است نه در نفس مرات كه اگر در نفس
مرات كه اگر در نفس مرات بود بايد كه قبل تجلي ديده
شود وهمچنين نظر كني در مراياي حروفي كه اگر در
مرات ايشان اسم حي ديده ميشد قبل از تجلي او بايد
ديده شود وحال انكه از حين تجلي مجلي ديده ميشود

که گویا در این حین نیست الا او مثلا اگر در مرآت
نیست الا مثال تو نه ذات او و این مثال که
در نفس مثال است نه در نفس مرآت که اگر در
مرآت بود باید حروف هی قبل از انکه مثال در
در آنجا ظاهر شود ذاکرین که باشند و اگر هم بوده
از مجلی قبل بوده نه در نفس مرآت شیء است که مکنون
بوده و در این بحر است که کلام محققین نظر عرفی شده
و مثال او را در نفس مرآت گرفته بلکه مثال عرفی او نفس
مثال و ظهور او بین والمثال و نفس مرآتست و هم چنین
مشاهده کن کل اسماء و صفات او و در آنجا مبین الا آنکه
وحدت و نظر باسمیت و آیتیت و صفتیت ممکن که
مجهور میگردی از مقصود و از اینجاست دقیق است که
در قرآن فتح ابواب اسماء نکشته و مظاهر واحد قبل
بیان نفرموده و اگر جائی فرموده مثل کلام سید
الشهداء ع ذکر شده الهی امرتنی بالرجوع الی الآثار
فارجعنی الیها بکسوة الانوار و هدایة الاستبصار
حتی ارجع الیک منها کما دخلت الیک منها مصون
السر عن النظر الیها و مرفوع الهمة عن الاعتماد علیها

علیها انك كنت علی كل شیئ قدیر وامروز هم اذكر
مرتفعست سر در این بحر زیرا كه نتوانند در حین
علم بمراتب نظر ایشان نكنند اینست كه مرتفع
شده اذكر اسمكم الاعلی لا یری فی الاسم الا كثرة ولا
ید خل بحر الخلق فی بحر الحق ولا بحر الحق فی بحر الخلق
اذ لا یری فی بحر الحق الا الله وان یری جهة الحقیقة
التی هی الانیة ید خل فی بحر الخلق ولم ینو فی
درده الحق یذكر فیه اسم الحق اذ لا یری فیه
الا الله و در هیكل انسانی بلا در هر شیئ انی
دوائیه داخل اوند كن ارده كه بانیز اول بتنا تیه
اورا او توحید فرماید اورا او بیند مستقلی الا او
و ما دون اورا خلق او بیند و باید نفس خود عباد
كند خداوند و سجده كند از برای او و منقطع
گردد بسوی او از حب غیر او كه اگر كسی چنین متوهم
الی الله كرد همینه بانچه فضل در حق او مكان ممكن
واصل بلكه عبد نبیند در خود الا معبود بنفسه خود را
واین دو رتبه ذكر نشود الا در نقطه حقیقة
زیرا كه غیر او مقتدری نیست كه عن كنه تكلم نماید

بلکه بر کل اشیاء ما یقع علیه اسم شیء حق است که
در بحر عبودیت سیر نمایند زیرا که غیر این
مقتدر نبوده و نیستند زیرا که غیر از برای
مشیت خداوند اذن نفرموده و نمیتواند
عبد که بمنتهی رسد و بعد از عروج این شمس
غیر از من یظهره الله کسی مقتدر بر وانی بحر ظهور
از ظهور الله نیست بلکه اوست مرفی ظهور در
که کل آیات من له علی الله از ظهور او در افئده
کل ظاهر میگردد و اگر نفسی عروج نموده و در بحر
فؤاد خود داخل گردد آنوقت مشاهده عظمة الله
را مینماید که ما سوا خلق او بوده و هستند ولی
همان لم یزل عابد است خداوند را و منقطع است
جوی او چنانچه بحر مشیت که مرفی عالم ظهور است
و کل افئده از شبح ظلال آیات او خلق میکردند
بانچه ممکنست در مقام عبودیت سیر نموده و انی
اذر من کلا ذر ذکر نموده در مقام عبودیت
خود با اینکه کلمه اننی انا الله لا اله الا انا لم یزل
ولا یزال از بحر ظهور کینونیة او که مرآت الله است

هست مشرق بوده وهست کرد او کینونیة
او ذکر نشود بلکه کینونیة الله است وکینونیة
او خلق الله بوده وهست واین مراتبیست که از
او ادنی تر در علم خلق که نبوده و نیست وحین نظر
بحدود بان آیه کلما وصف کله به لنفسه وصف
میشود در حین نظر باین آیه کلما وصف الخلق وصف
میشود ولم یزل الله کان الهاً وما دونه خلق له
ولم یکن بین الله وبین خلقه ثالثاً وانما الثالث
خلق له لا اله الا هو کل له عابدون

الباب الثانی من الواحد الرابع

فی ان کل ما یرجع الی النقطه یرجع الی الله وما
لم یرجع الیها لم یرجع الی الله وما یرجع الی الله یرجع
الیها وما لم یرجع الی الله لم یرجع الیها ملخص این باب
آنکه ذات ازل لم یزل ولا یزال نه یدرک ولی یوصف
ولی ینعت ولی یری بوده وهست وانچه از او ذکر
میگردد از کلمه مشیت است وانچه بسوی او راجع
کند لله اثبت کرده هر کورا از برای این نسبت شئونات
وظهوراتی است که اولو العلم ظهور در کل نموده

و میثما ینبغی مثلاً امروز انچه در بیان از ارتفاع
ان واقع شود لله بوده و از برای خدا میکردد الی
ظهور من یظهره الله که ان وقت اگر کسی عملی از برای
غیر او کند راجع بخود او نمیگردد اگرچه با علی
درجه توحید سیر کند چنانچه موحدین کتاب
الف بعد از ظهور رسول الله ثمری از برای ایشان
نبخشید علو علم ایشان الا انتها میکرد داخل
فرقان شده و هم چنین در قرآن ترقی نموده
در هر صفت محمودی و جوهر علم مکنونی واستیلاء
محجوبی و همین قدر که داخل نیامده باطل گشته
و ثمری از برای ایشان نبخشید و هم چنین اهل بیان
عند ظهور من یظهره الله هیچ امری از ایشان راجع
الی الله نمیگردد اگرچه کلمه لا اله الا الله با مثل
مکرر بمان باو ولی قبل از ظهور انچه در این واقع
از برای الله میکردد راجع بسوی او میشود نه
اینکه راجع بذات ازل گردد بلکه رجوع بمن
یظهره الله رجوع باوست و اینکه ذکر میشود
رجوع باوست مثل نسبت کعبه است که بیت او

او خوانده میشود که از جهت علو و سمو او نسبت
بخود داده و غیر اینی در امکان ممکن نیست زیرا
که ذات ازل مقترن بشیء نمیگردد و اول خلق شیء
تعلق نیست باو و اخر عود او رجوع اوست باو
اگر بتسع تسع عشر عشر دقیقه قبل از انکه امر فرمایند
من یظهره الله بارتفاع بیان کسی داند از زمین
از زمین بانیکه بوداده اورا داخل جنت نماید و از ابطال
ثمره وجود انرا نجات دهد از برای ذات حروف
سبع لله کرده و جزای کلشیء باو داده میشود ولی
اگر مقارن با ظهور یا امر یا ارتفاع باشد انوقت
باید از برای او کند و باذن او اگر رضای او
در اینشیء باشد والا رضای اوست جنة فیما
امر و یامر و فیما فعل و یفعل اینست سر وجود غیب
هر بار رونمود که اگر کسی متمسک باین عروه حقیقه
گردد در هیچ شانی در ظل نار مستقر نگردد و در ظلال
جنت مستظل باشد والا در هر ملت که نظر کنی
اهل میگویند که ما از برای خدا عمل میکنیم خصائص
انچه جزین در قران از برای مرایای الله واقعند

کفتند ما از برای خدا میکنیم وحال انکه بر خدا
کردند وهم چنین در بیان انچه بمومنین باو
واقع شد از حروف قرآن بمیکردند وقصد
نداشتند الا انکه از برای خدا میکنیم وحال
انکه بر خدا کردند قسم بحق من یظهره الله
که هیچ قسمی در علم خداوند از این اعظم تر
نیست که هیچ نفسی بر او یا بر مومنین او حزنی
وارد نماورد الا انکه قصد از برای خدا
میکنند ومیکویند از برای خدا میکنیم وحال انکه
دروغ کفته ومیکویند و بر خدا کرده ومیکنند ای
اهل بیان ترحم بر خود نموده و بعقل خود حکم
نموده وقبول حق نموده و بر شئونات محتجبه
نمانید که حجت کلمه حین ظهور بالغست بر کلشئ
زیرا که انچه الان می بینید مومن بقرآن هستند
در حین نزول ان غیر از یک نفر مومن باو نبوده
ما هفت سال وحال انکه حجت همانست که بوده
وهست واین از عدم تعقل اهل ان زمان بوده
چنانچه در بیان الی یوم القیمة هر کس داخل شود

شود بهمان حجت اول میشود و عبادی کرده
اول آن محجب ماند و بواسطه عدم تعقل بوده
والاحجة الله حین ظهور بالغت بر هر ذره حیات
حین نزول بیان اکر کل مومنین بقرآن میشنیدند
ایمان آورند باو بلکه هر نفسی حجة الله در حق
ایشان بالغ و کامل بود چنانچه خداوند حجة
میفرماید تا وقتیکه داخل در دین شود فلتعتبرن
ان یا اولی الابصار کلکم اجمعون

الباب الثالث من الواحد الرابع

فی ان البداء لله فی محو اشیاء اکر خداوند حکم
کرده بشود بهیچ جهة بداء زیرا اکر بداء امر از
نفس دون اوست بر ما یناء اکر نفسی عبادت کند
او را ابد الابد در امکان فوق او متصور نیست همین
قد ذکر اعتراف ببداء نموده این عبادت اعظم از
انچه کرده میکردد که اکر بخواهد او را داخل در نار
فرماید مقتدر بوده و هست ولم و بم کسی نتواند
کفت در فعل او زیرا که او عادلست در قضای خود
و همچنین بر عکس اکر کسی انچه در امکان متصور است

منجر عصیان کردد اکر ناظر بدل نکردد این
عصیان اعظم است نزد او و از انچه کرده و
اکر بخواهد او را داخل جنت فرماید که امید
کرم و بیم در دل او کفته زیرا که او بوده محمود در
قضای خود و متعالیست برای خدائی که مقرون
شود بابدای خلق او زیرا که بدای خلق او از
عجز میکردد و بدای او از قدرت و نزد هر ظهور
مشیّت بدای او ظاهر و حال انکه حکم فرموده
بایمان و جنت مؤمنین قبل و بدارد را براهنما
کل میکذارد و حکم دون میکند تا انکه اظهار قدرت
والا نزد او چه قرآن و چه بیان و چه صحایای فرقان
و چه بیانیه این بیت الا ارتفاع قدر او و مشاع
سلطنت او که بید اوست کل که در قبضه قدرت فرد
تفرد خدای خود بوده و هستند و از برای انسان
شیئی نبوده الا باذن و این نیست الا برای مشیة
زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بوحدانیت واحد
بوده و هست و ظهور و بطون صفت منیته
و اول و اخر هستند سر او داده و اکر درا ذکر نمود

شود اول او عین آخر او بوده و ظهور او عین بطون
از استعمال این الفاظ این ناظر در بیان متحیر نگشته
که اسم اول یک دفعه در ذات غیب استعمال میشود
و یک دفعه در ذکر اول ذکر میشود و یک دفعه در خلق
اول ذکر میگردد و یک دفعه در اول تا ذکر میگردد
اولی که در صقع مشیت ذکر میگردد خلق اولیت که
در صقع اول ذکر میگردد و هم چنین اولی که در ظهور اول
ذکر میگردد مثل او مثل شبح شمس است در مرات
بالنسبة باول مشیت و هم چنین ذکر اول در ما
اینست که اولی است که در خلق فناست نه در خلق
بقاست متحیر از ظهور از اسماء نگشته که هر شیئی در
مقعد خود بوده و آنچه ذکر میشود از حد خود تجاوز ننماید
و بعد از آنکه تلئلؤ ذات از در ابداع شیئی کرده
و امضاء او را امضاء او نظر در هر ظهوری در
بد ابای او که بحر لا نهایه متموج بوده و هست
چنانچه هر کس در این ظهور بوده مشاهده این
نوع ظهور را از بحر مشیت نموده و هم چنین قبل
در فرقان باسم نسخ ذکر بود و اینکه در احادیث

من کو راست که همین قدر ذکر مرتبه قضا
آمد بدائی از برای او مشیت یعنی اگر ایمان مرتبه
چهارم رسیده که دکی تکبیر باشد بدائی در انجم
قضا شده که مشیت فضلاً من الله ولی اگر بعد
باشد بداء لم یزل ولا یزال در حق هر شیء بوده
وهست و منفک از هیچ شیء در هیچ شأن نمیگردد
الا ان شاء الله انه علی کل شیء قدیر و مراد از
مرتبه قضا در دکی نکسر عروج مشیت است که
از طلوع از دکی صبح الی غروب در دکی قواب در نفی
خود منتهی گردد میگردد مثلاً انچه در حیات رسول الله
حکم شده و بداء ظاهر شده همان ثابت الی
حین عروج او بعد از آن حلال او حلال است الی
یوم القیمة ای ظهوره الاخری فی اخراه و نحو
نحو است الی ظهوره الاخری فی اخراه چنانچه
شهدای و بعد از او در بحر قضایای او مستقر بوده
الا در موارد که بیقین بوده اند برضای او که
اگر که شده بعینه برای رسول الله بوده و حال
انکه چنین امری نشده بلکه از نص و کتاب نکته قد

قد دخرد لی تجاوز نفرموده ولی بعد از غروب
شمس حقیقت بدایای باطنیه او با مؤمنین
باو بوده و هست ولی چون کسی نمی‌شناسد
او را بانها مستتر گشته و اذن هم در ایام ظهور خود
غیر از آنکه در ایام ظهور حکم فرموده نمیفرماید
این بود معنی بدای الهی عز و جل که عبد در هیچ
حال بر سریر رجا مستقر گشته اگرچه با علی مکمن
در امکان بوده عروج نموده باشد که نظر ببدا
اشرف از آنست که عروج نموده و همچنین اگر بمنتهای
رتبه نزول منتهی گردد بر سریر خوف ننشسته و نظر
ببدای خداوند نموده که نظر نکردن اعظم از آن است
که منتهی گشته ولی ظهور این بدا از مکمن مشیة آن نه
غیر آن که در بیان ظاهر گشته اگر در حق شیئی ذکر جنت
شده الی یوم القیمه در علو و ثابت بوده و هست
و اگر در حق شیئی ذکر دون جنت شده فرموده
الی یوم القیمه در نار او بعد از او فانی بوده و هست
و عند ظهور قیامت اگر بعینه شجره نار مقبل شود
شجره جنت میگردد و اگر شجره جنت محتجب گردد

شجره نار میگردد چنانچه اینکو دهر که بوده
مشاهده استطلب را نموده در هر ظهور
بمنتهی جد و جهد سعی نموده که ذکر جزئی
من قبل الله از برای خود در کتاب او کناشته
الی ظهور دیگر که این لعظم است از این الوف
الوف خرج نموده در مقاعد مرتفعه که ذکر
اینها از برای صاحبان جنت بآنان جه جاء این مقاعد
فانی گردد و هیچ اسمی از آن باقی نماند اگرچه
موردی دون حق گردد و الا جزای او بأخذ آن
بوده و هست والله يجزى المحسنين

الباب الرابع من الواحد الرابع

فی ان کل ذکر عبد رق که ملحوظ اینست انکه ادراج
کل اشیاء را جمع میگردد بهیکل انسانی وجنت کل الا
در جنت انسانیت که مثال آن اینست که اگر قطعه
الماس بلا مثلی در نزد مؤمنی باشد اعزاز آن اکثر
باعزاز دیت که بواسطه آن در نزد مؤمن ظاهر
میگردد و هم چنین کل شیء در این هیکل راجع میگردد
باسم و صفت اگر بوادا و مدل علی کنه هست در

ظل له الاسماء الحسنی عند الله ذکر میگردد و اگر در
صفات در صفات او ذکر میگردد اینست علو
معنی لیس الا الله واسمائه وصفاته این هیکل هم
اسمیت و صفتیت براو نمیگردد الا آنکه در نزد هر
ظهوری در ظل آن ظهور داخل گردد و الا مرتفع میشود
حکم ایمان از او و چگونه حکم اسمیت و صفتیت و نظر
خداوند بر اینست نه بر شئون ظاهریه چنانچه امروز
دیده میشود که هر صفت حسنائی در احرف الفیه
هست ولی صفات نادیه امروز ذکر میگردد و اگر امر
در بیان نفسی مؤمن باشد بالله و آیاته اگر چه
بر تراب نشسته باشد اوست که بر سریر عز
نشسته و بر غیر او اگر در منتهای مقعد عز باشد
عند الله و عند اولو العلم در منتهای ذل بوده
و در نزد ظهور من یظهره الله هر مرد مؤمنی که مؤمن
باو گردد لایقت که بر فؤاد او شمس مسمی لطالع و
اسمیت در کینونیت او منت و ذکر گردد و هر نفس مؤمن
در بیان عبد رق او بوده و هست چنانچه اولو
الهیاکل در قرآن عبد رق رسول الله بوده و هستند

وبعد از برای صید رقی که در هوا اوی خود غیر
انچه لازمه عبودیت وادداود وحال ظ
کی ومحزون شووبه بی کرچه قدر طوق عبو
دیت برکردن انداخته وباین امتحار میباشید
وبرظهور اشرف او در اخر چگونه روا میدارند
که امر بجائی رسیده که در جبل ساکن گشته
وکل با یمان باو مؤمن وبر نفس او روا میدارند
که امر بجائی رسیده که در جبل ساکن گشته
وکل با یمان باو مؤمن وبر نفس او وباسم مؤمن
اورا مخی نشده که اگر مشده این نوع واقع
نمیگشت اینکه کل در بحر حجاب عزف وشموس
درمرایا بضیاء او متحرک واز او محجب وماهیان
دریا با ب زنده وسؤال از او نموده امروز
کل مؤمنین بقران منتظر ظهور قائم ال محمد
واز برای ظهور او تفزع وابتهال وبروبلاد
دررؤیاهای خود امتحان نموده واو را بدست
بیجن فرستاده ودر جبل ساکن نموده بیت
معنی حدیث فیه سنة من یوسف باع وشتری

ای اهل بیان بپناه محبوب خود برده و طوق عبودیت
او را بر اعناق خود داشته باشید و در حق
او روا دارید آنچه در حق خود که هستید در حق او
روا دارید نه اینست که نشنیده باشید ظهور
رسول الله را در قبل و احتجاب منتظرین باو بعد از
ظهور او از او تا آنکه هفت و بروایتی نه سال
واقفند مر او انچه واقفند باز نماید در حق شماها
نکرده که اگر کرده بود در اینظهور این نوع نمیشد
از محبوب خود حیا نموده دیگر در ظهور من یظهره الله
این نوع نکرده اگر بر خود قرار دهید که بر هیچ
نفسی نه پسندید آنچه بر خود نمی پسندید ابداً بر
اولوالسلطنه گرفته تا اولوالزرع بیرون رود اثناء الله
بر او حزنی وارد نخواهد آمد زیرا که شموس در مرایا
شمس را میبینند لا ذاتی او در خود اینست که او را
می بینند یکی مثل خود و حال آنکه کل باو قائم است
و از اثر جود اوست خلق سموات و ارض و ما بینهما
چنانچه احدی از دون حروف بیان کشف وان من
جوده الدنیا و ذاتها و ان من علومه علم اللوح و القلم

ومن من تبعیض است بلکه هر شیئی که اطلاق
شیئیت بر او شود در شجره ایست از طمطام جود او
و قطره ایست از قمقام منّ او و قدر او را در حین
ظهور دانسته که نه در لیل و نه در نهار در اماکن
غرخود از برای او کریه کنید چنانچه امروز میکنید
و او در جبل باشد و حزنی بر او وارد آید و بفضل
وجود او شماها کل از حزن مبرا شده باشید فلتنظرن
ان یا اولی الابصار الباب الحادی من الواحد الرابع ثم تنتظرون
فی ان کل اولوا الالباب و اثر اثبات که ملخص این باب آنکه این باب
هم بیان او مثل باب قبل است و از جهة ذکر علو ما ینبغی
الیه ذکر اسماء نگشته و اوست اتی بملک خود از کل
اذا اراد من نفس لم تقدر احد ان یقول له لم او بم سواء
کان اعلی الخلق و ادناه و علی ای شان کان یحکم ما یشاء و
لا یسئل عما یحکم و کل عما قد حکم یسئلون ثمره این باب آنکه اگر
نه دهد مولا بمالیک خود حلال نمیگردد بر ایشان قرآن
و همین قسم در حین ظهور اگر بر نفسی ابتدا از ابار ملک خود را
حرام میکرد بر او چنانچه حرام فرموده هر کسی بیان باور
نیاورده واشد فرموده از هر عصیانی تا آنکه کسی در

یوم ظهور را مبادا درک با نکار ننماید و اگر مؤمن میگردد
ثابت گردد چه باکه مشهود ذکر او را و فی الحین
تصدیق نمیکند و نزدیک میشود بآیه از آیات او دو حال
آنکه حرام شده بر او از حین ظهور بدون ایمان بر او
حلال نمیگردد الا بایمان احتیاط کنید ای اهل بیان که
ظهور کنت ظاهر خواهد شد کیف یشاء و ظهور دون حق
در حق حق نکرده که آیات از او مجعول است بر کل و اگر با اهل
کنید فی الحین تصدیق میکنید چه فرق در معجزه ناهین کل قرآن
و سوره توحید نیست چنانچه فرق در ایمان باخر کره قوام
او مدل علی الله بوده با ایمان باول منکر دهید
تفکر کنید در ظهور نقطه بیان لعل در آن روز خود را
محتجب نسازید از محبوب خود اگر تفکر در ظهور نقطه قرآن
میکردید امروز تعقل امر الله را مینمودید آنچه حکم شد
الا آنکه منتهای جد و جهد خود را کنید نه آنکه جهد
کنید در کار دین و از تحقق دین محتجب گردید چنانچه در کور
قرآن کل را منتهای دقت و اجتهاد مشاهده نموده و قوم
اجتهاد و احتیاط خود بر تحقق دین فتوی داده که دین
بقول او ثابت میگردد چنانکه مجتهدین قرآن بآن در

درجه احتیاط مرتفع کردند چگونه خواهد بود
بیان ولی حرام شده حکم قتل باشند از هر شیئی
که هیچ شیئی بمثل آن نهی شده که هر کس بر قلب او
خطور کند قتل نفسی از دین الهی بیرون میرود و
معدوم میگردد تا امیکه خداوند خواهد حرام
میگردد آنچه براو حلال بوده در میان حتی نفس او
براو خداوند اذن نفرموده که کسی در میان
فتوای قتل کسی را دهد در هیچ حال و در هیچ شأن
و در هیچ مورد اگرچه در دین خود مخالف در مشئونات
علمیه ظاهر گردد که بر واحدی بوده نیست بلکه بر حد او الی الله
فصل و حکم شما ها را ای خلق منکوس چه خدمت
که فتوی بر قتل نفسی دهید و حال آنکه نمیتوانید
که از حرکت آن نفس است که اسم اسلام بر
خود کند اشتراید تصور کنید آنچه بر اهل بیت
از قبل وارد آمد باسم اسلام کردند و حال
آنکه بر مثل وقت اسلام کردند که اسلام نمی نیست
الا بایمان باو و از یوم غرور شمس حقیقت از نوای
احدی از مؤمنین بتبیان حکم قتل جایز نبوده

نبوده نیست واگر کسی کند از بنیان نبوده
و نیست و هیچ امری اعظم از برای او از این نبوده
نخواهد بود زیرا که خداوند در قرآن نازل فرموده
من قتل نفساً فکانما قتل الناس جمیعاً اینکه حکم
نفسی است از انفس مؤمنین چگونه است اگر
آن نفس مثل کعبه منور الهیه شده باشد و
نفس الله خوانده شده باشد با وجود آنکه
اینقدر اهتمام در کتاب الله شده باز از برای
اشخاصیکه خود را منور بقرآن دانسته از
صدر اسلام تا امروز اذنی نبخشید و هیچ عدلی
از برای ایشان اشد از این نیست که عصیان
معبود خود کنند و از برای او سجده کنند و خداوند
حتم فرموده بر ذات مقدس خود که بیامرزد
کسیرا که بر قلب او خطور کند قتل یکی از مؤمنین
بیانرا چگونه است اگر کسی حکم کند یا العیاذ
بالله مرتکب شود و هر سلطانیکه معیشت اول
و آخر را ذکر کند و بر مؤمنین بیان انجر اول
و آخر و ما بینهما و افئده مرتفع سازد و هیچ ذی نفسی

اذیت نکند از برای آنچه که بر حروف اولی وا فده
حق است پس خداوند برکت دهد بر آنچه
بر او عطا فرموده و مضاعف فرماید آنچه در حق
او نوشته و اگر رسد ایام او بظهور کشته فرمی آمد
از برای او که نصرت فرماید محقق دین او و از او
سؤال فرماید تحقیق در آنچه بر ایشان صعب بوده
و طلب سلطنت نماید از او الی یوم القیمه که او
معطی کلمتی حق او را و اگر عطا فرموده باو کیر انمیر سد
بحکم خداوند از اون بگیرد و او سناحق از او منکر
انکر در مسأله بر احکام امر که من کتبه شد نمیتواند
کسی در او دخنه نماید و محجور نکرده از مجوز کل
هیچ مستثنی که آنچه او داد از او بوده قبل از ظهور
او و نصرت کند او را و اکرام بجهاد فرماید بعد
امحار در سبیل او شهید کرده که اسم او در
در دیوان مقربین ثبت کرده و الا خواهد رفت
از این عالم و ذکر از او نخواهد بود در این استتار
که در ایام محدوده تعزیه داد نکند از برای حق
جانب سنت کل مومنین نقرات بود از اعالی و

واداني بو تعزيه دارى رسول واوصياى
رسول خود وذكر ما جرى على شيعتهم ولى
بازدر وقت ظهور همان كسى كه تعزيه دارى
مى نمود از براى اوصياى دين وتفريح وگريه
مينمود از اولو الحكم حاكم في العالم كشته براو
واولو العلم مفتى براو وساير رجال محجبين ديگر
انچه قبل وافتخره نموده لعل بعد مرتكب شود
امريرا كه باعث خلود او در نار گردد واسبهه نايكى
درميان شده كه احدى احدى المحزون نكند لعل
صاحب امر محزون وخلق نكردد از اشباح درمرايا
مقبل باو باشند والا لاه شبهاى محوى كه از او
عمر با اخر شبهاى احتياط واحتهادعبادت وعمل
از براى خدا ميكنند ولى نزد ظهور ظهور الله
ميت مرقد چه ثمر ميبخشد اعمال ايشانرا بلكه تقديد
ذكر او شيئى كه لا شيئى است عند الله لا يوفى نمايند
وحكم نمينوانند كسى كه الا من يطهره الله و
واون شجره طيبه ايست كه باياد ميثاق ظاهر ميگردد
از براى رضاى خداوند وتجديد دين او وحكم

بحق در ما بین اهل بیان و حکم بعدل بر نفسی کرده

نشده اگر تا روز قیامت باشند و از آنکه اجتنبوا

بر خود سلاطین بیان که از بیان باشند و نفی

روی ارض غیر مؤمن بخداوند و دین او نمایند

و از برای غیر اولو السلطنه در دین بیان جایز نیست

و از برای ایشان بر مؤمنین دین بیان جایز نیست

در هیچ شأن و در هیچ مورد الا عند ظهور من

یظهره الله و دون حکم مؤمنین باو و بیان که اذن

داده شده که از برای هیچ بلاد ذکر کل را در ظل

ایمان بخداوند و دین او وارد ساخته و مؤمنین

بسوی بیان نقد ذره حزن وارد دنیا و در

حقی در حق ادانی هم بر اهل آن اینکه امینید

بلکه تا میسر بود جشنونات دیگر ایشان را داخل در دین

خداوند فرموده و در نزد خلق غیر حصیر همیشه

متاع دنیا عزیز بوده باخذ آن تا باشند داخل

شوند دین خدا را و این حکم بر غیر اهل بیان است

نه بر ایشان الا عند ظهور من یظهره که امر الله

امر مشرق از ساحت قدس اوست انچه باو

باو امر الله مرتفع گردد و کار هست که از قوه امکان
خود بوجود کونی ظاهر سازند کل علی قدرها یدبره
و یقدره فان العبد لم یقدر ان یدبره و لا یقدره
الا باذن الله انه خیر مدبر و مقدر و خیر مرتفع
و ممتنع لا یعزب من علمه من شیء لا فی السموات و
فی الارض و لا ما بینهما و لا یعجزه من شیء لا فی ملکوت
الامر و لا الخلق و لا ما دونهما یخلق ما یشاء بامره انه
علی کل **الباب السادس من الواحد الرابع** شیء قدیر
فی ان لا یسئل عما یفعل و ما دونه یسئل عن کل شیء
ملخص این باب آنکه ذات ازلی را و بدانکه ظهوری و بطونی
نبوده و نیست و غیر از برای دون هم ظهوری و بطونی
نبوده و نیست کسی در صقع او راه ندارد که این
لا یسئل ذکر شود و از برای او فعلی نیست که مقتدر
شود بذات ذکر یفعل توان ذکر نمود یا بحکم نسبت
داشت بلکه مشیت اولیه را خلق فرموده بنفسها و
کل شیء را خلق فرموده بنفس او و او را بنفسه خلق
فرموده و کل را با او و او را نسبت بخود داده بعلو
او و سمو او مثل آنکه کعبه را بیت خود خوانده

بلا اكفى
وحالا اكر در نزد او سواست اختصاص نكرد
لاجل علو وسمو نسبت او ست وهمين قسم مشيت
مظهر لا يسئل نموده زيرا كه در علم او اعلى از آن
نبوده و نيست كه لوقى اين نوع از عطا كرده
بمثل ذلك لو يجيء ولو يشرو ما بوا مثال امثال آن
دارد او را مظهر يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد نموده زيرا
كه ذات او نفس مشيت اوست نخواسته او و
نميخواهد الا ما شاء بحكمه و ما شاء الله ظاهر نمود
الا بما شاء المشية چنانچه ما اراد بكلمه مشرق نميكرد
الا بما اراد المشية غير آن شوان لو فى اين نوع
عطا كند زيرا كه بدون خلق ميشود بكلاو اكر در
اختيار فرمايد خداوند در امكان ظاهر شده
در بين اثنين باطل ميكردد نظام ملكوت سموات
وارض و ما بينهما بلا از اوست كه اول از براى او
نبوده و آخرى كه آخر از براى اوست بدمشيت
نبوده هست كه در هر كورى بظهورى مشرق
ميكردد و مظهر لا يسئل عما يفعل و يفعل ما يشاء
ميكردد و حرف فرحى در او ديده نميشود الا مشية او

در او دیده نمیشود الا مشیت او چنانچه در حروف
منکره از آن دیده نمیشود الا مشیت او که
اگر بر قلبی خطور کند دون آنچه مشیت او تعلق
گرفته در آن حین در جنب انظهور مشیت و حکم
عصیان بر او ذکر میگردد زیرا اگر علوم را ایا آنی
که در او دیده نشود الا شمس که اگر نفس مرآت
دیده شد کمال او نقص ذکر میگردد نزد شمس حقیقت
و اگر شمس دیده شد ما ینبغی که شمس تجلی او است
ذو اگر از برای او ذاتی غیر ذات او و صفتی غیر وصف او
و فعلی غیر فعل و توجهی غیر توجه او بوده و نیست در ظهور
فرقان محمد رسول الله بوده مشیت اولیه حروف
آن شمس حقیقت ذات مشیت او بودند در مشیت
او ذو اگر لم یزل و لا یزال طائف حول امر آن بوده
و آنچه او خواسته بود خواستند و همچنین حروف
منکره از این واحد تا امروز هر کس تقرب بجستی
باین بوده که مشیت او مشیت محمد بوده و الا او
ذکر نیست چنانچه هر چه در اسلام و اقتضی نغیر
جات ن عاملین بر خلاف مشیت او کردند و اگر

این نبود حول و قوه نقد دنیا به از برای
ایشان نبود و هم چنین در کور قبل از محمد صلی الله
علیه و آله بمثل این و همچنین در نزد ظهور بیان
که شمس حقیقت در اینکور باسم باب مشرق
الی ظهور من یظهره الله که آنچه نشود بمشیت او
میگردد و اگر خلاف رضای او گردد نوحم مشیت
او میشود که اگر این نباشد نقدر شیئی قوه
از برای شیئی نیست در نزد ظهور اینست معنی لا
حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و اگر آنی
نشود در نزد هر ظهوری حق مطلق محزون گشته
زیرا که در آخر هر ظهور خلق آن بغایت ثابته
در مشیت او هم هستند که غیر آنچه او خواسته
نخواهند چگونه میشود که نشناسند محبوب خود را
و غیر جای و مکان بجه او خواهند و اگر منع اهی که
این مطلب را بعین حقیقت ملاحظه کنی نظر
کنی در حین قطع نسبت که قاطع بنفسه از خود
منقطع میکرد چگونه تواند بر غیری حکم کند چه
چه در تشریع نظر کنی چه در تکوین مثلا نفی

نفس مسلم اگر قطع اسلام از خود کند تو نفس خود
حکم اسلام نتواند کرد چگونه تو دیگری را و در آن
حق الله باید در یک موقعی از دین وا نخود کرد حکم
منتهی شود با مت آدم که انوقت اگر حکمی کند در حکم
میشود بحکم آدم و چون از زمان اون ظهور مشیت بوده
بالله میکرد این قدر زیرا که خداوند نهی فرموده
که حول و قوة را الا نجوید این در صورتیست که
فرا از دون حق کند و در تشریع نخواهد فهمید
و در تکوین هم مثل این و اگر بواقع بخواهد فهمید
در وقتیکه داخل در میان نباشد حول و قوة نیست
زیرا که جوهر کار را که فقط داخل شان او وارد آمده
در غیری حول و قوة نمانده که استنباط شود در دوا
که حول و قوة بالله در امت عیسی نمانده بجهتی
که اگر مانده باید حکم بجهتی در حق ایشان شود
و حال آنکه نمیشود و هم چنین در اسلام بعد از
ظهور میان و هم چنین در میان بعد از ظهور من
نظهره الله که او نور حول و قوة بالله هست که از
آن حقیقت که مظهر مشیت است ظاهر میگردد. از دوا

اهل ایمان عند ظهور او بهمان حول وقوه
الا الله کرده در ظل او ساکن کردند و همچنین لا
کالا الله بنهایه تصور کنی که اگر حول وقوه در
باطل مانده بهمان نسبت خفی است که بوده
وامروز ایشان بهمان همان نسبت میکنند اینچ
میکنند والا الله نیست حول وقوه الا بالله
در ظهور بانچه من قبل الله ظاهر میگردد واگر
بعین فواد نظر کنی که کل حول وقوه در نزد
من یظهره الله هست بالله عز و جل واز
مبدا او ست الی ظهور چنانچه از ادم تا امروز
از مبدا الی ظهور بوده نظر در امکنه و حکم
مکن که مشیت الله بوده و لم یزل مبدل علی
بوده اگر ادم اول از مبدا این بنود امروز در
ظل ایمان این مومن بمنزله چنانچه هر نبی در
نزد هر ظهوری مومنت بان و همچنین اگر
مبدا الی ظهور از من یظهره الله منو دد در حین
ظهور چگونه راجع باو میشوند و منقطع
بوی او گرا نکر هزار هزار بعد واضح میشود

واقع شود بلا بما لا نهایه الی ما لا نهایه لها بما
منها فیها الیها که در کل ظهورات از مظهر این
ظهور آخر است که بعینه همان آدم اول که لا اول
له است در امکان این سر حقیقه اگر کسی
در این بحر سیر کند لا حول و لا قوه الا بالله را
مشاهده مینماید و جبر و تفویض را هر دو را منقطع
و در صراط اوسع از ما بین سموات و ارض و در
هر زمانی مظهر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید را در
ظهور میشناسد و در حین بطون که میکند
تا یوم ظهور او زیرا که عرفان از کل منقطع میگردد
و مظهر لا یسئل عما یفعل و کل بامره یسئلون
در حین ظهور ساجد میگردد و از آن محتجب نمیگردد
و قدر فصل کاف و نون از آن جدا نمیگردد زیرا
که می بیند آنچه در هر ظهور ظاهر است یفعل
او ظاهر گشته و نظر بجوهر امر مینماید نه بشئون
متکثره در هر ظهور زیرا که در نزد هر ظهور
از برای چنین مسیر حقیقت فضل است که فوق
آن متصور نیست در امکان و ظهوراتی که قبل

شده کلاً را بعین شهود در این ظهور می بیند چنانچه
اگر کسی ناظر بر سول الله بوده باین نظر کل ساکنین
در طلعت او مشاهده مینمود و کل ظهور ات بعد
انچه در ان ظهور ممکن بود در ظهور او مشاهده میکند
چنین کسی لایق که من یظهره الله را در دل کند
و بگوید با و در حینی که متوجه است الی الله اللهم انت
الاول لیس قبلک شیئی زیرا که انچه ظهور ات بوده
منتهی بیان شد و انچه در بیان بود منتهی میگردد
بمن یظهره الله دیگر قبل از کجا حقی که ذکر شود
که اگر میبود حکم دون ایمان میشد و انت الاخر
و لیس دونک شیئی زیرا که انچه ظهور من ظاهر
میگردد در ظهور اوست نه غیر او و انت الظاهر
و لیس فوقک شیئی زیرا که هر ظاهری در زمان
اوست ظاهر باو نه در غیر مؤمنین باو که اگر
ظاهری غیر از او بود باید حکم شود بر فوقیت او
و حال انکه حکم بر دون ایمان او میگردد چگونه
و فوقیت او انت الباطن و لیس دونک شیئی که
اگر غیر او باطنی بود باید ذات شیئی باشد و حال انکه

انکه هر ذات شیئی در نزد هر ظهوری باطل میگردد
الا آنکه داخل انظهور گردد که مظهر کبه است و
انک علی کل شیء قدیر زیرا اگر غیر او مظهر قدیری نیست
کرا اگر میبود باید حکمی از صاحب حکمی نماند و حال
انکه در نزد هر ظهوری انچه مظاهر قبل بوده داخل
انشی بکردد لاشیء محض میشود اینست که عارف بالله
در حین ظهور شمس حقیقت بمنتهای حظ رسیده
و در نزد غروب الی طلوع گریان است از دوری او
باشد الم از هر ذا المی زیرا اگر کل الم در ظل این الم است
نظر کن در فراق طفل از شیر چون محل ذات عنصری
اوست چه نوع متألم میگردد و چیزی که محل ذات
فواد اوست اگر محتجب از او گردد چه قدر متألم
از او میگردد و حبهای ظاهری که در بعضی هم
میرسد از سبب حبی است که در نفس ظاهر شده
چگونه فراق او موثر است در مظاهر ملك
وجود و حال آنکه این حب بالنسبه بحب ذکر نمیشود
و همچنین حب روح بالنسبه بحب فواد ذکر نمیشود
قسم بذات مقدس الهی که کل در عالم طبیعت سایرند

که اگر از آن ترقی کنند و در عالم حسن ذاتی وارد
شوند نمیتوانند بقدر رتبه غیر غیرانی از
مظاهر تکبیر دور شوند بلکه لم یزل نزد فراخ
در قفای خود را ساکن کنند و همچنین اگر در عالم
حب نفی وارد شوند نزد مظاهر تهلیل معتکف گردند
و اگر از آنجا عروج کنند در نزد مظاهر تحمید معتکف
گردند و اگر از آنجا عروج کنند در حب مظاهر تسبیح
معتکف گردند و اگر عروج نموده در ظاهر این
مظاهر نظر کنند بین یدی کته ساجد گردند
زیرا که کل حب اگر بعد از ایمان باو باشد حب رضوانی
میگردد الا حب شیئی در نار بین چه قدر جوهر است
این جوهر و چه قدر ساذج است این ساذج و چه
قدر کافور است این کافور که کل اذا قرر در ظل
ملک او خلق میگردد و بنسبت او متوجه نیز اگر
کل اذا قرر در رضای اوست خاتم عبد جام بلا
مینوشند در حینی که میدانند رضای او است مثل
آنکه جام شراب طهور را مینوشند در جنت چگونه است
اگر مثلث ذبح او گردد که کل حب در نزد او لا شیئ است

لا شیئ است اینست که میرود این جنت در حین
هر ظهوری محو ان طلعت است و در حین غروب
در هجران او سوزان الی طلوع ان و حزن او
در فراق او الذ است از هر لذت متلذذی نزد او
و نزد او لو العلم چگونه قلم جاری گردد بر ادراک تفاح جنت و
حال انکه کل در بحر جنت ساکنند از عالم جبروتی که
بعد از موت طیب صعود نکرده چگونه بجنت ذاتی
رسد و چگونه بمقاماتیکه فوق ان خداوند مقدر
فرموده است که متلذذ نشوند بلذت جوهریه که کمتر است
از کبریت ز کبریت احمر بلکه لا یوجد الا متلذذ دینی با مثال
که لذت ان در عمر اوست اگر باشد از برای او و الا
از برای همه این نوع هم مقدر شده که هر نفسی همینه
در ما بین لذت خود باشد اثمار کلمات اینکه درک نکنید
نقطه حقیقت را در حین ظهور که در ظل این درکن
کل خیر را مشاهده خواهید نمود و محتجب نگردید که
از کل خیر ممنوع خواهید گشت و اقلا در عالم جنت ذاتی
سیر نموده که اقلا یکصباح توانید با او بود بطوریکه
و الا در حد عرضی کل با او شب و روز بوده و هستید

زیرا که بطون او در عرش خود است در این خلق
و همان محلست فردوس اعلی و جنت رضوان
چنانچه قبل از ظهور بوده بعد از ظهور هم و بعد از
خواهد بود در علو عرشی که خداوند از برای او
مقدر نموده باشد کل اهل بیان مثل ماهیانی
هستند که در ماء او امرار باوند زنده و غیر او شیئی
ندیده بلکه هستی خود را با او دید ولی از او محتجب
نزد هر حکم نظر بثمره آن نموده تا در هر ظهوری از او
محتجب نگشته که اینست ثمره علم و عمل اگر عملی ناظر گردد
فطوبی لمن یذکره کله فانه اذا ذکره ذکره کل شیئ
والله غیر الذی اکرنی واوست مظهر مشیت درا
نقطه بیان و در نزد ظهور من یظهره الله او که بعینه
همین نقطه است در ظهور اخری که بحوا اشرف ظاهر
میگردد و ان یذکر احد فذلک ما قد ذکره الله لا
ذلک لا تسلکن فی اهوائکم فانکم لا تجدن من شیئ
فان امر الله یظهر من خزائنه وانه ذا قدر انی امر
من قبل و من بعد **الباب الرابع من الواحد الرابع** فلا تذکرون
فی ان البدء من الله به والعود به الی الله ظهور اشیاء

امکنه ما دون الله خلق اوست و بدء کل شیء الی الله
هست بامر او نظر کن در صلوة بدء او امر خدا شد و رسول
خدا و عود او بسوی خدا است بامر نقطه و همچنین در من
یظهره الله کل احکام بیان را اجاری نموده که او غیر
نقطه بیان نیست که عود بوعده الله اطلاق شود یا
بدء بر غیر او بلکه در هر جا بدئی متصور الی الله و هر جا
عودی متصور الی الله ولی ظهورات بدء و عود بمظهر
ظهور آن زمانست که کل آنچه صلوة در اسلام رایج
شده کل طائف در حول اقیموا الصلوة است که از حالت
مثبت ظاهر کنند و همچنین در عود اینهمه مؤمنین اگر بامر او
لبا
تغییر دهند نیست الا من الله اگرچه نزد اولوا الا
بدء نفس عود است و عود نفس بدء ولی از آنست
که این کلمه را در قرآن جاری نموده و از آخر
مجتمع کرده چنانچه اسم در کتاب آخر نیست لا یحصی آیاتست
ولی احدی ثمره نگرفته که ثمره اینست که امروز اگر کسی
در نقطه بیان و او امر او نظر کند نه بیند الا نفس
بدء را که نقطه فرقان و او امر او باشد و همچنین
و همچنین در من یظهره الله نه بیند الا نقطه بیان را

از وقت ثمره اسم علم در او ظاهر شده و الا چه ثمر که
اطلاق عبادت نموده و از ثمره آن محتجب مانده و
وکافیست نزد اولوالالباب همین ذکر و بیان اگر
تعقل نمایند و لله بدء کل شیء ثم یعیده و ان
الی الله کل راجعون ای الی امر من یظهره الله
طوبی لمن یذکره فانه هو العزیز المحبوب

الباب الثامن من الواحد الرابع

فی ان بابا امر بخلق کینونیة کل شیء و یرزق و یمیت
و یحیی ملخص این باب آنکه کل شیء راجع میگردد بحکم
نقطه ثانیه و آن خلق شده از چهار اسم اسم فؤاد خلق که
او باشد اسم رزق که روح او باشد و اسم موت
که نفس او باشد و اسم حیات که جسد او باشد
و کل در نقطه نفس ابواب جنت ذکر شده
زیرا که هر خلق و رزق و موت و حیات که واقع
شود بظهور او استظهار میگردد و همچنین در مقابل
در نقطه نار هر چه از آن شئون واقع
که در باطنه با نفسها میگردد زیرا که انفسها در باطله قد
بوده اند اگر چه در قبل خارج شده اند لمن یکره حکم

حکم بوثانی میگردد که مقترن بدان حروف سبع شده
والا اول که مقترن بذکر رسول الله بود الله
مثلا اگر یکی از اهل بیان ورق کلی دهد بمؤمنین
ای مثبت لا اهل حروف واحد ذو اگر این نفس نکند
اوست و نکرده امر الا از جهة الطاعة و در آن
فعل دیده نمیشود الا فعل الله است که اگر در
مشرق یا مغرب یکی از اهل بیان بدیگری شأنی
از شئون خلق یا رزق یا موت یا حیات را ظاهر
کند خدا ظاهر کرده و آن نفس او مظهر آن فعل
بوده و در او دیده نمیشود الا آن واحد اول که در او
دیده نمیشود الا الله است که غیر الله خالق شیء
نبوده و غیر الله رازق شیء و غیر الله محیی شیء
و غیر الله ممیت شیء و همچنین اگر در مشرق یکی از
حروف نار بدیگری این شئون را ظاهر کند با الله
صدق میگردد ولی الله نمیگردد و الی الله راجع
نمیگردد و من الله الطلاق نمیشود ذو اگر در آن
حین غیر الله دید و غیر الله دیدن ظاهر نمیگردد
الا بدیدن دون نقطه بیان جنابهم لقاء الله

محقق نمیکردد الا بنظر بران وکلا ایجه در بیان متکون
میکردد باینشئون اربعه بواسطه اطوار وکمالات
کرد در بیان نازلنده نظرکی در قبل اکراین حج
نازل شده بود مشئو بنکه مترتب بوخلق ورزق
وموت وحیات در سبیل حج میکردد چکونه محقق
میشد همچنین کلا او امر را مشاهده کن و مبین الا
کر غیر او خالق ورازق وممیت ومحیی نبوده و نیست
ودر خود هر ظهوری از نقطه محمدیت ماند کر اکر
قد دلحمه محجوب بماتی در مظهر محمدیه من کورنجی
کردی چنانچه امروز اکر مظهری در قرآن مظهر
ددق شود اکرچه بالله دا ذقت ولی چون
نشناخته است او را وا ظهور ان محمدیت ماند
راجع الی الله نمیشود کدر لائق کرد د کته فعل او
در ظل فعل مظاهر او ذکر شود چنانچه اکر امروز
یک مهمان ابر کر مومن بنیان دهد نزد عارف
بالله احلی است از انجه کلا الا و ادخر امن من لم
یؤمن با کنیان حاضر نماید منتهی شان حق
زیرا اکر این کاس ما در ظل مظاهر فعل ذکر میکردد

میکردد ولی ان شان اگرچه بالله بوده ولی امروز
حکم نمیشود براو و خلق وند او را نسبت بمظاهر
خود میدهند زیرا اگر ان مظاهر نبود اگر او معتقد
هست در اینکه مرتفع شده و بمقامات خود واصل
گشته و هنوز او را نشناخته چگونه حکم بر فعل او دیگر
شود در ظل فعل مظاهر حق سبحانه لکن فی الذی
نبیّنا عظما و اگر کسی درک یک شان از شئون
من یظهره الله را کند بهتر است از اینکه درک
کند کل شئون بیان را بعد از ان نه قبل زیرا اگر دون
فعل فعل الله است و در قبل اگرچه بالله ولی لا
نسبت کرا لی الله نسبت داده شود الا و اگر
نفس او ن شانی شود از شئون بیان نسبت کرا قوی
لا و نفس کرد در مظهر فعل او واقع شود زیرا اگر حروف
حی را نظهور رنا باشند که ظاهر شوند و هنوز مردم
با نبیره و متمسک و در مقاعد هها فرد انها
ساجد کردند چنانچه امروز مشاهده میشود اگر
چه ان همانست بعینه ولی حکم بعد از ظهور مرتفع
میگردد و در مظاهر ظاهره فعل الله متجلی میگردد

اینست که حکم بر او میگردد فلتنظرن ان یا اولی الابصار
فانا کنا **الباب التاسع من الواحد الرابع** منتظرین
کل من یخرج من کیان من ذا الملک فلیکتبن بکفنه
اسمه وما قد قدر له من عنده الی یوم ظهور
نقطة البیان لیجزی کل نفس بما اکتسب وانه
لسریع الحساب وانه لغنی متعال ملخص این باب آنکه
از ظهور نقطه بیان الی ظهور من یظهره الله
هر صاحب ملکی که با مخاد بیان مرتفع گردد در
سبیل محبت نقطه حقیقت آنچه که او مقتدر است
ظاهر سازد در ارتفاع کلمه او و امتناع ذکر او
از بیت بر او که در کتابی ذکر نموده بوجوه
بیان و مجرد بیان تا یوم رجع نقطه تا آنکه جزا
دهد او را باحسن جزا آنکی ام جزا از این بالاتر
که کسی که ذکر او ذکر الله است هر شیء را او ذکر کند
و اظهار رضا از او کند همین فخر او را بس فرد او نزد
هر شیء که اوست اول مکثر واحد اول بر ظهور قدر
چنانچه در زمان رسول الله تا امروز اگر کسی ثبت نموده
بود احصی نمیشد ولی کسی که بر دین او حرفا بحرف

بحرف عمل کرده باشد شنیده شده اگرچه در
زمان هرکس ظاهر گردد بالظهور قدر رتبه
و هیمنه از لیته خواهد بود و از فیض کل بلاد
مستغنی خواهد از آنکه قدر خردلی از نفسی از
نفس مؤمنی بگیرد و کلّه تغنی من یشاء بفضله
انه فضّال **الباب العاشر من الواحد الرابع** کو بمیر
لا یجوز التدریس فی کتب غیر البیان الا اذا
بناء فیه مما یتعلق بعلم الکلام وان ما اخترع من
منطق والاصول وغیرهما لم یؤذن لاحد هی
ملخص اینباب آنکه نقطه بیان نواخن اوند بظهور از ما لا
نهایة دانسته بظهور ظاهر فرموده از اعلی علو الا
بوخن اوند که اننی انا الله لا اله الا انا باشد تا
انتهای از دان اوجار شده و در هر شیء بطرف
تا لا نهایة بیان از او ظاهر گشته چه شیع ابات و چه
مناجات و چه شیع تفاسیر و چه شیع علوم حکمیه و چه
شیع اجوبه فارسیه که احدی محتاج باحدی نباشد
و اذن داده شده تعلم بغیر آثار او و اذن داده نشده
که اگر کسی در علمی انشائی کند چون اسم کلّه براد

مذکور شده که ایمان باو باشد جایز است قلم باو
اگر معنون شود بکلمات حفظه والاحکو نه مدلی
خواهد بود و بشجره حقیقت و دران ذکر اذکر که
ذکر نباشند و نهی شده از اثناء ما لا یعنی مثل اصول
و منطق و قواعد فقهیه و حکمیه و علم لغات بر مشتغله
و ما یشبه هذا و ما قد حصل فی الصرف و النحو فان
قدر ما یکفی للمتادبین ما یعرف الفاعل و المفعول و ما
دونهما من شئونهما اذ دون ذلک فی تعریفه العقل اذا
استغال بر اکو جه دراینکو راکر خلق بکلمات فارسیه مشغول
هستند و اگر کسی بخواهد فهم بیانوا ایمر بیاند بعقله
ما یحتاج خود اخذ میکند نه زیاده از تفسیر بیان جعفر
او اینست صراط مستقیم از برای متادبین و متعلمین الی
یومیکه بشجره حقیقت ظاهر کردد که انزو ر کار حقیقت
ناطق و رجوع بکتاب صامت از احتجار از کار ناطق
واون کتابی است که منزه و مقدس بوده از شئون
علمیه و عملیه خلق انتها چنانچه دراینظهور نقطه هر کی واضح
شده دیده که او مبرا بوده از علم صرف و نحو و منطق
و فقه و اصول و انچه ما یتفرع بر اینها است زیرا که

زیراکه اینها از برای فهم مراد الله هست در کلام
او و کسی که مراد او مراد الله و کلام او کلام الله است
چه احتیاج او را باین شئون و حال آنکه خداوند
قدرتی باو عطا فرموده و نطقی که اگر کاتب سریعی در مقابلش بد
سرعت بنویسد در دو شب و روز فصل نماید مقا
بکمران از اون معنی کلام ظاهر میگردد که اگر اولو
الافکار ما علی الارض جمع شوند قدرت بر فهم یک آیه
از آیات او ندارند چگونه بر اتیان ما یتکلم و بعرفان آیت
موهبه الهی در حق من تا کیف یشاء بما یشاء لما یشاء انه
هو القادر العلام و باین شئون محتجب از محجوب خود در نزد
ظهور او نکته که در قرآن خداوند نازل فرموده که کلمه اظهار
او در این آیه هست الله الذی خلق سبع سموات و من الارض
مثلهن یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر
و ان الله قد احاط بکل شیء علما ولی در وقت غره خواب بشند
الطهار بجز از برای مظهر قدرت و دون علم از برای مظهر علم
نمایند و حال آنکه از برای این اقرار خلق شدند کلا و اگر
در من یظهره الله که مظهر قدرت و علم است باین آیات یکحرف
بر او نازل میفرماید کسی موقن گردد بثمره بیان رسیده و لو

چه با اشخاصیکه قرآن خوانده و از ثمره ایکه او آ
بقدرت و علم است از برای مظهر این آیه که قائم آل
محمد است محجب گشته زیرا که مثلا انچه قرا اشلا این
آیه فرقی کی چنانچه در این دیده نمیشود الا
قدرت الله و علم او در اون دیده نمیشود الا
قدرة الله و علم او کلا از برای این خلق شده و
امروز از او محجب مانده با آنکه نظر در معدن علم و
قدرت او ننموده و علم او نیست الا در نفس حی
بنفس خود و خلق خود بخلق خود و قدرت نیست الا
در نفس خود با الوهیت خود و در خلق خود بر نو
خود انیت جوهر کلا جوهر که کلا از او محجب با نی شئون
علمیه نو تفکر که اگر مقترن بایمان او نگردد لا
میگردد مفتخر بایمان با او که اگر علم شیء نباشد
کلا جوهر علم در حق مؤمن ثابت میگردد محجبا
که کلا گویا اموات اند و تفکر علم و حکمت نمیکنند و
اکثر مردم در نزد ظهور من یظهره الله انها همه
که خود را بعلم مغرور گرفته اند و حال آنکه ابتدا
تعقل نمیکنند که علم ایشان از برای کلمات او بوده

بود از قبل و در حین ظهور او چه احتیاج بتعلیم
اینعلوم و حال انکه کلام او ظاهر و مراد او با هر
چنانچه در این ظهور هر کس بوده مشاهده این مظهر را
نموده و لله یحقق الحق وهو خیر الحاکمین

الباب الحادی و العشر من الواحد الرابع

من یتجاوز من حد کبیان فلا یحکم علیه حکم البیان سواء
کان عالماً او سلطاناً او مملوکاً او عبداً ملخص این باب
انکه خداوند در حین نزول بیان نظر بکل خلق خود
فرموده وحد و داز برای خلق خود در هر مقام که
واقف باشند مقدر فرموده که هیچ نفسی در حب
بیان بقدر شیئی محزون و مضطر نگردد بلکه از برای
هر شیئی حکم فرموده که مقتدر بر هر شیئی از شیئی
را بعلو کمال رسانند که از حب خود ممنوع نگردد مثلا
نوحیکه در ان چند سطر نیکوئی نوشته شده با
حب او اینست که بانواع تذهیب و طرز نیکوئی
که در هر مقام ممتنعه ممکن است که جاری نمودن
او جاری سازند فوق ما لک او او را باعلی درجه امکان
خود رسانیده که اگر فوق ان در عالم او باشد در

ان مرتفع ظاهر شاذ داو را از جنت خود ممنوع داشته
و مؤاخذه از آن نفس خواهد شد که با وجود
قدرت چرا منع فیض نموده و هر نفسی که از حدود
بیان تجاوز کند سواء کان اعلی الخلق او ادناه
محکوم بحکم ایمان نمیگردد ولی مراقب نفس خود بوده
که من یظهره الله حکم نکرده که او قبل از آنکه
بشناسانند بنفسی نفس خود را اگر اعلی جنت اوست
بعد و بیان حکم خواهد فرمود ولی حین ظهور بر
کسی بینت کرم و هم در حکم او گویند زیرا که حدود
بیان کلاً از اوست و طراف ظهور کمتر که مثل
ظهور مثل نزول بیانست حرفاً بحرف و آیةً بآیة بعجب
بوسکان نجر در خود خواهد فرمود چنانچه در
حین ظهور نقطه بیان حین تجلی بر دو نفس واقع
شد تا آنکه کم کم بکمال رسید مراقب باشید حین
ظهور را که اگر بر نفسی واقع شود منفطر نگردد از
عظمت که می بیند که کل اهل بیان باسم او تمسک
میکردند و یکی هم جستجو نکرد که او بوده که شب و روز
با او بوده زیرا که مثل همین در نقطه فرقان تصور کنی

کی و قبل از ان الی ادم همچنین در بعد الی ما لا
نهایه و پناه بوید بخدا که اول خطر در حق او بدون
خطور بحق نکردید و شرف اول ایمانوا در ک کنید
اگرچه ببینید و صدق او ولی حجت الله بالغه است
در همان حین و صدق اگر تصور کنید جناب امیر
اعظم حجت رسول الله که قرآنت می بینید که لا نبی اگر
با و مومن هستند و همین حجت بعینه در صدر اسلام
بود و تا هفت سال کسی اقرار باو نیز اعظم نکرد در
هر حال مراقب نفس خود بوده که از حد و دبیان تجاوز
نکنید که این مطلب هم در قرآن محقق بوده جناب امیر
ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون باد
دو دیگر که در دو ایه دیگر مسطور است نازل شده
و با وجود این می بینید که چه قدر تعدی کرده
از حد و د الله و مراقب خود بوده که این ایه را در حق حکم
من یظهره الله جریان نداده که ما انزل الله انزل
حکم اوست جناب ما انزل الله برسول خدا قرآن بود
ثم ما انزل الله فی الانجیل و همچنین ما انزل الله فی القرآن
امر و ما انزل الله فی البیان ثم ما انزل الله فی کفر بان

واز اینست که کل بزعم خود رحمه الله میکنند و جای
انکه بوحدت امیکنند زیرا که ذات ازل مقدس است
که بواو حکمی یا دون حکمی وارد شود بلکه این در مظهر
مشیت اولیه است در حقیقه اولیه چنانچه نص
قرآن بوده ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله
وهمچنین در کل شئون این مطلب جاریست حکم او
حکم خدا است بلکه این مطلب را اهل بیت از قبل
تنزل داده و در حق خود هم جاری فرموده بحقیقه
تا نوری چنانچه زیارت جامعه کبیره مملو است از این
نحو بیان من عرفکم فقد عرف الله و من جهلکم فقد
جهل الله من احبکم فقد احب الله و من ابغضکم فقد
ابغض الله وخدا امید اند که امروز فرقه شیعه
حقه را این زیارت تو امینوا اند و ائمه رجوع بدنیا
کرده واحدی انها را تمیزنا سند و اوفی شعور
شب و روز این زیارت تو امینوا اند نه اینکه
حجت خدا بالغ نباشد مثلا اینکه در حین ظهور
رسول الله وعده عیسی در حق نصاری ظاهر
که یاتی من بعدی اسمه احمد ولی تا امروز هنوز

هنوز باقی مانده وبان وعده منتظر باشند وگروه
گروه می بینی در ملت فرنگ هستند و بهمین اعتقاد
مانده اند این بواسطه اینست که نقل در حجت رسول الله
نکرده که قرآن باشند والا کلا حین ظهور وعده
عیسی را مشاهده مینمودند که ظاهر شده همین قبل
که حجب مانده در نار محلی کشته و بزعم خود در دنی
هنوز منتظرند ای اهل بیان ترحم بر خود نموده که
در وقت ظهور من نظهره الله این قسم نکشته و در مقام
مظهر حکم اهل بیت بحقیقت نا الثیه هم در حق شیعیان
خود هم ذکر فرموده زیرا که اینهمه بزرگی مجتهدین
که می بینی که در دین اسلام میکنند بواسطه قول
امام علیه السلام است که فرموده در حدیث مطول
که مجملش اینست که الراد علیه الراد علینا و الراد
علینا الراد علی رسول الله و الراد علیه الراد علی الله
بلکه از این تنزل داده اند مطلب را و در حق مومن
هم جاری فرموده اند چنانچه در حدیث تفسیر
شرح بقره ذکر شده که جوهر که جوهر ذکر این است
من سر مومنا فقد سر الله و حال بر این که مردم بهار

سرنی ومن سرنی
فقد

درجه منزل نموده و در مقام حقیقت که غیر کتاب الله
دیده نمیشود که در حق او امر لا تقدموا بین یدی الله
نازل گشته حکومت میکنند اگر بعضی در این امر تقدم بین
یدی الله و رسوله کرده اند ولی خلاف مراد کتاب الله اند
زیرا که در نفی امر ذکر رسول شده بلکه مراد
شمس حقیقت است که جهة اعلای رسول بوده
باشد که در او دیده نمیشود الا الله این شئون
منکره در ابداع بجهة اخذ ثمره است تا کسی از
مقصود محتجب نگردد و الله خیر الحاکمین

الباب الثانی والعشرین الواحد الرابع

فی ارتفاع کل بقاع کانت فوق الارض ملخص اینباب
انکه هر ظهوری که من عند الله ظاهر میگردد
بقاعی که قبل بوده مرتفع میگردد چنانچه امروز
کسی در دین رسول الله می بیند بقاع اوصیای
عیسی را بلکه اسامی انها را نمیدانند چگونه و محال
قبور انها برسد و همچنین بعد از ظهور آن کل قبور که
بر فوق ارض مرتفع است مرتفع میگردد از مظهر
نبوت گرفته تا مظهر شیعه منتهی گردد بلکه قبور که

قوم دیگر نیست با انبیای قبل مثل هند در کوه
با اسانو و اگر نباید مرتفع شود و همچنین مجالست صاحب
می بینی که امت موسی بیت المقدس میروند و
امت عیسی بمقامیکه حضرت عیسی برای ایشان معین
فرموده و امت رسول الله صلی الله علیه و آله
بکعبه در نفس مثل شرف نیست بلکه جوهر این شرف
امر الله است در هر جا که ظاهر شود ظاهر میگردد
امروز ببین حضرت مردم را که بعبودیت از اولاد ائمه
که منور باو است چگونه میروند و از مظهری که
اثبات نبوت و ولایت و دین کل انبیا نازل براو
میگردد محجوب شده و اولاد در جبل ماکو ساکن میکنید و
امر ابتعجب مکن و تصور کن ظهور رسول الله از قبل
که امت عیسی چگونه باعمال دین خود عمل میکردند و
رهبانیها در معبدهای خود عبادت میکردند و آن
شمس حقیقت تا هفت سال در جبلی از جبال مکه بود عجب
که حق او را نشناختند محجوب و حال آنکه در حین بعثت آن
حضرت حق از هر صاحب حقی که از امت عیسی بود منقطع
الا آنکه در ظل او واقع بود و بعد از ظهور نقطه بیان هم

هر سنه می بینی چه قدر خلق بمکه میروند و طواف
میکنند و حال آنکه کسیکه کعبه بقول او کعبه گشت
در این جبل وحده است و او بعینه همان رسول الله
هست زیرا که مثل امر الله مثل شمس است که از برای
نهایه طالع و دیگر شمس زیاده نیست و کل آنها هستند و قائم
است که در هر ظهور بعدی ظهور الله اشرف در
حق مظهر ثانی کما ظاهر است که کل ظهورات قبل از برای
رسول الله خلق شده و کل ظهورات و آن ظهور از برای
قائم آل محمد خلق شده و کل ظهورات و ظهور قائم آل
محمد علیه السلام از برای من یظهره الله خلق شده
و همچنین کل ظهورات و این ظهور و ظهور من یظهره الله
از برای ظهور بعد من یظهره الله خلق شده و کل این
ظهورات از بعد بعد من یظهره الله خلق شده
و همچنین الی ما لا نهایه شمس حقیقت طالع و غارب
میگردد و از برای او بدئی و نهایتی نبوده و
نیست طوبی از برای نفسیکه در هر ظهوری
مراد خدا را در آن ظهور بفهمد نه آنکه نظر بشئون
قبل کرده و از او محتجب گردد زیرا که امروز آنچه در

در اسلام برپا شده بواسطه بعث رسول الله
شده و انچه از دین عیسی مرتفع شده بواسطه
همین بعث بوده و همچنین اگر در ظهور من یظهره الله
نظر کنند می‌بینند که انچه در بیان واقع شده به
ظهور ذات حروف سبع بوده و او نوز اگر نظر بمبدء
امر نمایند محتجب از او نمی‌مانند بظهورات مرتفعه در
بیان که در نزد هر حکمی نفوس ما بها یخواهند
و بان مفتخر و عاملند چنانچه امروز دیده میشود
که کل این ظهورات میباشد نزد او و در ظل یک کلمه
اوست که نفر نماید قدر رضاه ولی ان واقع نمیشود
تا اعظم از ان نفر نماید و همین قسم مبین این ظهور راجع
تا اخذ ونداعظم از ظهور قبل ظاهر نفرماید امر باد تقاع
نمیفرماید والله علی کل شیء قدیر

الباب الثالث والعشر من الواحد الرابع

فی ارتفاع بقاع الواحد وحکم من ملک شیئا من بقاع
فوق الارض بان لا یجوز صرفه الا فی تلک البقاع
ملخص این باب انکه هیچ نهار و لیلی نیست مگر انکه مظاهر
حقه و دون که در کل عوالم بوده در فوق این ارض

ظاهر و باطنی و کل ارواح اناسیه من لدن آدم
تا امروز در هیاکل اناسیه مشعر و همین قسم هیاکل
دون مومنه در هیاکل نادیه معین ولی در هر
ظهوری حکم خاص ظاهر و کل مامور باتباع و بعد از
غروب مرتفع الی ظهور دیگر در بطون و در ایام
ظهور بیان خداوند دوست نداشته مقعد
مرتفعی الا مقاعد محمد و آل محمد و ابواب هدی
کرده این ظهور بحروف واحد تعبیر میگردد که دوست
میدارد که نوزده مقعد مرتفع نظر فرماید و
مقاعد سایر نبیین و صدیقین و شهداء و
مومنین که افئده ایشان محل اسماء و امثال بوده
و هست در ظل این مقاعد مستتر اما اکثر مردم
صعب نگشته که اگر کسی خواهد کل را احصا نماید
نتواند و کل در همین واحد اول است که تکثر
آن محو میگردد عند الله و عند اولو العلم
طوبی از برای هر نفسی که موفق شود از برای
ارتفاع این مقاعد ممتنعه که محال نزول از او
وارض و ما بینهما میگردد و در علم خدا گذشته که

که مرتفع شود و خواهد شد و حرفی از برای
مشیت که نبوده و نیست زیرا که او قاهر بوده
بر کل ممکنات و ظاهر بوده بر کل موجودات و برای
از برای نفی که مجرا از برای مشیت او و امر شود
که اوست بقرینه حافظ حد و خداوند بر بیان
و وعده فرموده خداوند که هر مثقال ذره بهجی
را مضاعف فرماید فواید و هر آن دو حی او مشیت
فرماید و با و عطا فرماید انچه که او راضی شود و لله
علی کل شیء قدیر و انچه امروز بقاع هست فوق ارض
از برای کسی اذن نیست تصرف کند الا اینکه در همین
بقاع مرتفعه صرف کند زیرا که مال خود این بقاع
هست مگر با ظهور شمس حقیقه است نفح دیگر اذن
داده شود که اوست امر کننده در کل شیء و با امر
که ظاهر شده غیر این حکم من بعد را خداوند عالم
بوده و هست که جبر شود و مکلف قبل از ظهور
تکلیفی نبوده و نیست و لله علی کل شیء علیم

الباب الرابع والعشر من الواحد الرابع

من يتبحر بتلك البقاع يامن و يعفي عنه بما قد مضي لله

عند ظهوره اثبات اینکه هر کس پناه برد بسفایح حروف
واحد حقست بر مردم که او را پناه دهند زیرا
که آن از انچه در کل ارض مظهر بحر و لا بحار عنه است
لعل در یوم ظهور من یظهره الله که قیامت اسطهور
است بجو د حروف واحد پناه که از هلاک آن
روز نجات یابند هلاک ایمانی نه هلاک جسدی
زیرا اگر کل عمل میکنند از برای تقرب بخداوند اگر
امروز بپناه نبرند بوجهه در کل شیء هالک میروند
و اگر بصیری باشند بر روی ارض کل را علی الاعراض
میبیند که در نفی نزول در استثنی داخل
شود زیرا اگر آن ثمره خلق انسانی است که مکون
بکلی باطل میگردد نه اینست که پناه بایشان بودن
در مقاعد ایشان در شیء باشند چنانچه در کور
قرآن کل بقبور ائمه میرفتند و ذکر ایشان
را شب و روز میکردند ولی بعد از آن
که ظاهر شد نه بآن حجتی که دین ایشان بر آن بود
و تبلیغ رسالت نقطه بیان را نموده نشوند
دینی بر کل محتجب شدند تا آنکه واقع شد آنچه واقع

واقعا امروز در اسلام کار با قوال قبلا ایشان عمل
میکنند و فتوی به نفس خود ایشان میدهند اگر
مجملی این هم بود باز به نفس ایشان امری واقع میکردی
وحال آنکه گروه گروه اموال خود را باسم تعزیه داری
سید الشهدا خرج میکنند و به مقدم او کردند
آنچه کردند نیست حد این خلق افلاک که حیف لفظ آفت
که در حق ایشان گفته شود باسم اسلام میکنند آنچه
میکنند و به مظهر اسلام که رسول الله باشد کردند
آنچه کردند فلتعتبروا یا اولی الابصار ثم فی دین الله
ینصرون اسم آنچه میکنند لله میکنند ادنی ولی که مظاهر
میکنند که حکم او حکم خداست و نمیدانند خارج
از دین میکردند و بگمان خود در اعلی درجه احتیاط
و اجتهاد ما کنند اگر قرار کنند اولیای اهل بیان که دو
هیچ نفسی وارد نشد زیرا که به خود نمیشد یک بعد
یوم ظهور به حروف واحد نکردید اگر از برای آنها
نمیکردید نظر کنید در کل ثواب سور قرآنیه که
که از ائمه خود روایت میکنند و ثواب دعائی که میخوانند
که کل راجع میگردد در یوم قیامت که در ظل محمد و آل

محمد ۲ محتجب کردند این اعظم منتی است که حجج کتب
بر اولیای خود کذاشته که ایشانرا باین نوع ثوابها
وعده داده و حمد خدا را که قیامت او برپا کرد
وایشان امدند و در راه اثبات کلمه توحید او دیدند
انچه دیدند و هنوز انها بان ثوابها قران و دعا
میخوانند و تعجب مکن و نظر کن در امت عیسی که هنوز
بوعده یاتی من بعدی اسمه احمد منتظرند و از
برای او شب و روز متضرعند و حال انکه امد و
هزار و دویست و هشتاد سال کذشت و قیامت او
برپا شد و هنوز انها در انتظارند توهم بر خود رحم کرده
اعمال خود را هباء منثورا نکرده و نفس خود را چنین
نفی کنید که اکر از برای نفی نباشید بر نفی هم
نباشید که اینست طریق نجات در دنیا و اخرت
اکر عمل کنید و هیچ ظهوری واقع نشود مکر انکه
مظهر ان ظهور کمال نصح را بامت خود میکند لعل
یوم ثمره که ظهور بعد باشد فانی نکردند تا مال
که این ثمره از ایشان مترتب شده لعل در کور بیان
خود را در یوم قیامت مفتخر سازید زیرا که

که در یوم من یظهره الله آنچه از یوم آدم تا امروز
خلق بوده هستند بر روی ارض بلکه از عوالم
قبل آدم هم و عوالم بعد هم امکان آنها در آن یوم
هست در این کلام مقصود نشوید بایمان باو اگر
یکی از شماها محتجب نشوید اشد از کل ملل خواهید
بود نزد او و اگر بر غیر وجود خود ظاهر کردید اعزاز
هر نفسی خواهید بود نزد او و خود را الی قیامت بعد
با آنچه از نزد او ظاهر میشود مفتضح نکرده که آنچه
شنیده اید که در یوم قیامت حکمی که میشود کل مطلع
میشوند اینست مراد که کل کل جوهر خلق را نور
مؤمنین با نظهور رند و الی ظهور دیگر حکمی که میشود
کل میخوانند و می بینند و عمل میکنند مثلاً ذکر اولی
لهب را در قرآن از حین نزول آیه تا امروز هر کس
خوانده شاهد شده بر خلق او اینست افتضاح ظهر
کنید میتوان احصا نمود که در چند صباحی بر
از حق محتجب و در نزد هر نفسی که تلاوت قرآن
نمود مفتضح کرد حتی در نزد خود دشمن که اینهم یکی از
احیاء است در مقر نار خود اینست مراد از آنکه حکم

يوم قيامت اكل ميشوند فلنعتبرن ان ياءولى الابصار

ثمر

الباب الخامس والعشرون والاصل الرابع متفقون

في ان لا يجوز لاحد يمنع احداً اذا اراد ان ينيخ

بتلك البقاع يعنى اينجا اكر اكر كسى خواهد مناخ

بود بمقاعد مرتفعه بو كسى جايز نيست كه او را

منع كند واز او مرتفع ميكردد تسلط نفسى بر او

واكر ان نفس صاحب حيا باشد در مقعد خودهم

اگر پناه برد او را پناه ميدهد مثلاً اگر يكى در

مشرق ارض باشد بديكرى پناه بود باشد

پناه بايد مظاهر پناه داده ميشود اجلالاً لله

العز وجل فيك لك الذين انه جبر مجبر و نصير

الباب السادس والعشرون والاصل الرابع

فيه كه بيت الحرام يعنى اينجا بر اينكه لم يزل از براى خدا وند

مكانى بنوده و لا يزال نخواهد بود و در جهر ظهور

مشيتى هر اضراكه نسبت بخود داده او بيت او

و محل طواف ملائكه سماء و اهل ارض گشته بلكه كل

طائف بر حول امر الله هستند كه ظاهر در اين

طين ميكردد كه اگر در نفى طين بود بايد لم يزل و لا يزال

ولا یزال متغیر نگردد اگرچه بر اهل افئده ظاهر است
که مثل آن طین هم مثل امر است و مثل امر هم مثل
شمول بیت اگر چه الا نهایه متقاعد بیت متغیر گردد
یک بیت بوده اینست که تبدیل آن مثل ظهور مشیت
بالنسبه بظهور بعد والا بعینه همان طینی که در یوم آدم
الی الله منور شده همین است که امروز میشود
چنانچه همان امری که در آن بیت بوده امروز
همین امر است که در این بیت هست و انجلا اسرا
من یظهره الله است که بعینه من ظهر است که
همان محل کعبه است و حد آن بعدد اسم الله است
ذرع در عرض و طول و جز از او محبوب نمیگردد
و اگر قدر رق بود مؤمنین بالله هر آینه امر میشد
که از روی آن تا حد ارتفاع آن بالماس و نوا
آن اگر گردد و بناء آن عطر احمر ولی چون این قدر
مشاهده نمیشود بر هر نحوی که ارتفاع صدق شود
لایق ولی ظاهر و باطن اگر مرات گردد اقرب بصفا
خواهد بود از شئون دیگر که امروز در بین اولو
الصنایع ظاهر است و در ارض فاء مسجدی هست

که در وسط آن بنای مثل کعبه شده وضع این
نشده الا آنکه قبل از ظهور آخرتش در ارتفاع
بیت در آن ارض الا آنکه آیه باشد از برای
آن ارض طوبی لمن یذکر الله علیه فانما قد ذکر الله
علیه لمن قد رفعه کذلک یجزی الله المحسنین ولکن
من یذکره ولو کان مثل ذلک انه هو خیر الذاکرین
و امر به بیت بیت الا آنکه از این استیلا
کنند مستن نون بر بیت توحید و تسبیح و تهلیل
و تحمید و تکبیر آن بیت را مرتفع سازند و در مقام
آن نظر نموده که در وقت ظهور من یظهره الله از
محقق بیت محتجب نگردند چنانچه همین شجره بود که
در هزار و دویست و هفتاد سال قبل امر بحج
فرمود و هیچ حولی نمیگذرد الا آنکه هفتاد هزار
نفس بر حول آن طواف میکنند ولی از ظهور محقق
بیت ببین چه قدر گذشته و هنوز نکیفی مع
مقصود او مطلع نگشته و اخذ ثمره نکرده و حال
آنکه بیت الله قلوب مؤمنین باوست که او بنفسها
مؤمنین بمن یظهره الله هستند امروز مؤمنین

مؤمنین بیان عالمند بانچه در قرآن نازل شده
نه مؤمنین باو واگر مردم فی حول بیت حقیقت
طواف کرده بودند امر به بیت نمیشد همین قدر که
نکرده بر اعناق خلق ثابت کردند که فی حول طین
منوّر باو کنند تا آنکه حق خود را شناخته و در یوم
ظهور او محتجب نگردند اینست ثمره حج که در سبیل آدم
او را رفع کردند لعلما بواسطه در یوم ظهور او
از هوای نفس او صاعد گردند در کور قرآن که ثمره
گرفته شد زیرا که هفتاد هزار نفس فی حول آن بیت
طواف میکنند حال محتوان بیت در جبل ماکو ست
و غیر از یک نفس در نزد او نیست چگونه ثمر گرفته شده
و حال آنکه اتقی بوده که حین ظهور کل مؤمنین بقرآن
جائی که حول امر او در حین اینقدر طواف میکنند
حول امر نفس او در حین ظهور الی ما لا نهایه طواف کنند
ولی همان حرف شین که تای بیاده به بیت او در فقه بود
این نوع حکم نمود و نفوسی که اموالهای خود صرف در
راه بنا او کرده این حال بقدر بیت قطعه ارض
که در او ساکن باشد از او منع میکنند انیست حد

همه که او پیغمبر حرکت کرده میکنند و در یوم امن
منشم گویا مسیت میکردند و مشعود به ایشان مرد
در او امر او بنشود قدری بخود ابتدای اهل
بیان و مستعد ظهور محقق نیست کردید که او
مباهات میفرماید بطایفین حول بیت خود در
بطون خود و می بیند اینان او و مغفرت او ایشان
نازل میفرماید اگر در سبیل حج بعضی با بعضی خوش
سلوکی کنند چنانچه خود در سفر مکه دیدم که بعضی
خرجهای کلیه مینمود و از رفیق خود که هم منزل او
بود نقد و یکفنجان آب مضایقه مینمود در کشتی
بواسطه آنکه عزیز بود چنانچه خود مثل او نوشته
تا مسقط که دوازده طول کشید چون میروند
که آب بود دارند بمن نمی گذرانید که مراقب خود
باشید که در هیچ حال بر هیچ نفسی حزن وارد
نیاورید که قلوب مؤمنین اقرب است بحق وله
از بیت طین و تقرب جوئید بسوی خداوند
در حب او که دعا در آنجا مستجاب میگردد و هر کس
قدر قیراطی در راه خداوند صرف کند با عرفان

عرفان را در دست الفیض باو در دنیا عطا کرده میشود
و هر کسی که تواند دو دیدار انکه در سبیل خرفی
بشد و نزد وی حاجی مومن بید نیکی قبض روح
میشود که مومن یکبار قبل باشد ولی هیچ شیئی در
سبیل حج اهم از آن نیست که یکسب اخلاق نمود که
اگر با نفسی باشد نه خود محزون کرده و نه او را
محزون کند چه در سبیل مکه امری که اهم از هیچ
امری بوده نزد حق و هبط عمل ایشان میشود فراهم
حجاج بود با یکدیگر چه این امر در هر حال حرام بوده و
هست و سنت مومنین غیر از حلم و صبر و حیا
و سکون نبوده و نیست بلکه مستحب مزادات از
مثلا انیم ردم که در حول و طواف کنند مراقب خود
بوده که دین الله او وسیع از هر شیئی هست و کسی
که قصد منزل ما بین بحر باشد از اون عفو شده
و اگر استطاعت بهم رساند بقدر آن نفس مومنی
از ذوی القرابه خود عطا کند که معفو خواهد بود
و عند الله مقبول میکرده و حج او این امر شده
انکه در سبیل خرفی بر و اقد علی الله وارد دنیا ید

زیرا که در بحر غیر از غرض مقصود نمیگردد و اسباب
مثل بر نمیتوان جمع نمود بلکه اگر بجا رهم منع کرده
بحر را نمایند در جا میکه میتوانند اقرجت در اینی
دنیا از برای سکون ایشان و الا اگر نباشد نظام
عالم مختل میگردد و اهل بحر لا بد هستند و ما عمار
خود مستقر الی الله و خداوند جزا میدهد بر سکو
کارا نواحیه در بحر باشند و چه در بر و مضاعف
فرموده خداوند ثواب عبادت دیگر در بحر کرمی
کنند بواسطه تعب ایشان اگر در دین خدا باشند
و با هم در خط محبت حرکت نمایند و کلله بحر بی
المحرف و لا دقیقه و سلطانی که در ممالک او
حرم کشته است بلکه هر صاحب ملکی لا بی است
که در حدود بلاد خود در کل قطع از اول ایام
آن عمال کند است که اخبار و خطوط ایشان از
از طرفی بطرفی رسانند ه چنانچه در این فرمودند
این نظم با کمال علو منظم است و اخبار ضبط
ماهها بلیالی و ایام معین و ده مطلع کردند و لی
این امر را عام فرمایند که کل بتوانند این نوع

نوع کسب خبر کنند که من یظهره الله لا و بد ظاهر
خواهد شد و اگر در آن ادنی اسباب وصول خبر
و رسیدن کتب در میان کل متداول باشد
عباد الله زود تر در ظهور هدایت مشرف میکردند
و اگر نفسی بقدر تبع تبع عشر عشر آنی زود تر در
ظهور ره اشنود و ایمان آورد بهتر است از برای او
که کل ما علی الارض را مالک شود و در راه خدا انفاق
کند از اینجهت است که این امر شده لعل در یوم ظهور
آن نیر اعظم اسباب نشر هدایت بندکان او منتظم
باشد ولی تا تمام نکردد سرایت بحد تام اندرکاه
نمیکند مکر وقتیکه کل سبیل وصول از برای آن داشته
باشند و الا امروز هم جا با هست در نزد صاحب
حکم ولی جز نزد مستضعفین راه سبیلی بر او نمیتوان
اوثقت بر هر صاحب حکمی که از کل قطع بلاد وجود
حکم آن ارض را مطلع کردد و سبیل از برای کل باشد
که در ادنای راه یکی از شیعیان که از آن نیر
اعظم باشد سبیلی جوی شمس هدایت داشته
بنظمی که در ملک ظاهر است و الله یحب المتقین

الباب السابع والعشرون الواحد والرابع

حول البيت لا يجوز بيعه ومن اراد ان يرفع هذا الحجر
عليه ان ياخذ ولو لم يرضى صاحبه لان مكة لا تملك
بملكه من عبد الذي يملكه ذات سنين فهو ابدا.
اكر هر صاحب اقتداري كه خواهد بيت را مرفع
سازد يا مسجد الحرام حول او را بخر خواهد و كسى
بيت كه اظهار مالكيت نمايد ز فوا كه مالك كلي
باستقلال خدا اوند است و او ست احق بملك خود
از براي بيت نفس خود دانست امر لله الكريم مكروه
داوود نفسكه اظهار كره او رضاي خدا ست ز بوا
بر او ست كه رامي كردد بر ابخر كه خدا وند او را امر
كه او را خلق كرده كه اظهار مالكيت شيخ عز زاو نوا
كرو كله يجب

الباب الثامن والعشرون الواحد الرابع

المتقين
في ان لا يجوز التقارع الى ذلك البيت الا بالغناء
الذي لا يرى في السبيل من خرف و يعطي بعد وفوده
اربعة مثقال من ذهب لمن يخدم ركن الاول
والثاني والثالث والرابع من البيت ليقسمن ما
انفسهم ولا يحل لهم ان ينالوا من ذلك الا وان

وان يوفى من نفد عليهم ويعفى عن المملوك والذى
يخدم فى الطريق وعن الضعفا وعمن يسرق فى كرمانه
وعمن لا يقدر يعنى اينها را اگر امر حج نشده الا آنکه صاحب
مرتفعين بجوى او در سبيل او متلذذ شوند مو
وتكليف مرتفع شده از دون مستطيعين بعنا تا آنكه
محزون نكردند در سبيل او و بر هر نفسى در عمرى يكمرتبه
واجب شده تا آنكه بر او صعب نيايد و فود و آن
وخريدن از براى ميت نهى نشده تا آنكه كار در
حين ظهور حق بنفسه فائز كردند بمحل استقرار در
نزد ظهور قبل او و اگر بر نفسى لازم اين همين قدر
كه وافى نكرده و موت او را ادراك كند اگر در حقه
او بوده و نو شد بر خداست كه جزا دهد او را
باحق جزا و او را داخل جنت فرمايد با اعظم عطا و تكلف را
از شما برداشته تا آنكه و اينها متفقى در سبيل او
ننمايند و اذن داده سكان ارض بيت خود را او
مقر ثبت نمحمد تعز را كه در هر حول مجرا نموده زوار
كه از براى ايشان مثل ديگران صعب نيست و كدام
نفوس ست كه در ان حرم كنند واهتو دو طواف

حول بیت نکنند و اذن فرموده و امر نیز اکه
که چهار مثقال ذهب بیانی که نوزده نخود است
بر نوزده نفسی که در حول بیت و سرا بر خود
ساکنند عطا شود که کلا با مر قائم بر ذکر تسبیح
قائم باشند که مدل بر ظهور نقطه بیان کرده
و اینا نوا امر فرموده که بر و اذن به بیت نکنند کلا
عزّ و امر می داشته و سؤال ز عطیه محبوب خود
نفرموده تا انکه خود مکلفین بتکلیف خود عمل
عمل نموده که اقرب بعز و علو است و نوزده
نفس با توبه موهبه خدا را در هر سنه
تفرق نموده و بشکر محبوب خود شاکر گشته و
حریرهای معموره که در نسخه عربی ذکر شده
و سرائر مرفوعه ملونه که در رکن اول سفید و در
ثانی زرد و در ثالث سبز و در رابع قرمز و نشو نما
محبوب محتشم که با ون عز و افد بی و غزا یان است
در اسباب ما واحد صرف نموده که در کلا موز
غیر متناهیه در نزد اهل حقیقت بوده و هست
که از برای استعداد یوم ظهور من یظهره الله گشته

هست که حین ظهور او بر حاجیان حجی نیست الا ببعی
اون و برهان سبب حفظی نیست الا حفظ آن و بر
خدام مقاعد و احد خدمتی نیست الا خدمت او
و بر هیچ شأنی از شئون دین امری نیست الا ام
او اینست مراد اگر کسی درک کند و عفو از چهار
مثقال ذهب شده بر استنجا میکرد قدر فرزند او را به
بران و بر ممالیک و خدام و صغار و من یبتلی الی السبیل
از فضل و رحمت خود تا امیکه سر مشقی باشد از موا
مکلفین در مواقع تکلیف خود که کلها این احکام نزد
منزل اون بین الکاف و النون است لعل نفس اخذ ثمره
نماید در یوم منزل او در هر زمان از برای حفظ ام
سبب حقیقت نفوس مقدسه بوده و هست که نام
در علم باطنی که اون در رکن رابع ظاهر است
در رکن اول و از برای اوست وضع سبب و حاجع ل
انکه بر او گذشت از لیل و نهار حد و احد و از ارتفاع
سبب از برای عزت اوست که بر اعناق کل از قبل
بوده و در بعد خواهد بود و هیچ نفسی نه کرده و منه
او امر کنته نباشند و همان حاصل است از برای حقیقه

اولیه و مظاهر حق او از یوم ادم گرفته تا امروز
حتی آن نفسی هم که محتجب میماند از طلعت حقیقت مث
در و ز با امر اوست که ساجد است و از اول
عمر تا آخر در رشته طاعت اوست و خود نمیداند
از اعلای خلق گرفته تا ادنای او مثلاً اکرامت
عیسی سجده نکردند از برای رسول خدا ولی
او امری که از عیسی بر اعناق ایشان بود همان سجده
ایشانست از برای رسول خدا زیرا که ظهور عیسی
در زمان خود همان ظهور حقیقت بوده و همچنین
قبل قبل را نظر و بعد بعد را مشاهده کن که در هیچ
شانی از برای هیچ شیئی شیئیتی نبوده و نیست الا
انکه بهمان شیئیت از برای نقطه حقیقه ساجد و خاضع
و خاشع و قانت و ذاکر بوده و هست و لم یزل
خدا را با او عابد است ولی خود ملتفت نمیگردد
که اگر بشناسد او را بکلیه از خود منقطع میگردد
بسوی او چنانچه اشخاصیکه شناختند رسول
خدا را چگونه ایمان آورده و آنها که نشناختند
چگونه در نار حجاب مانده و همچنین قبل قبل را او فرعی

کی و بعد بعد او را نظر کنی اینست غرة الله کر کل
بعوث از برای او مفتخرند اگر قبول کنند و حال
آنکه قبول نمیکنند الا از مخلصین هزار و دویست
و هشتاد سال از بعث گذشت و در هر سنه ما
نهایه بر حول بیت طواف کردند و در سنه آخر واضع
بیت خود بیچ دفعه کردید تا شاء الله از طرح
هیچ احد ولی احدی او را نشناخته و او کل را شناخته
کرد در قبضه قول قبل او حرکت کرده و میکنند و کیکه
او را شناخته و با او حج کرده همان است که عدد
هشت واحد بر او گذشت و خدا وند با و مباهات
فرمود در ملاء اعلی با نقطاع او و اخلاص او و رضای او
نه اینست که بر او فضل خاصی شده بلکه همان فضل
در حق کل شده ولی کل خود را محتجب داشته از آن فضل
زیرا که در اخبار ظهور کتاب شرح سوره یوسف
بکل رسید ولی چون نظر کردند دیدند دقیق
نداوند در تصدیق همه واقف شدند و حال
آنکه تصور نمیکنند همین قرآنی که حال الیه مصدق
دارد هفت در بحبوحه عرب بوده و مصدقی

غیر امیر المؤمنین ع بظاهر بنمود ولی آن نفس چون نظر
بحجیت حجت نموده موقوف شد ، و نظر بدیگری
نکرده اینست که روز قیامت خداوند مسئول
میفرماید از هر نفسی بآنچه فهم اوست نه باتباع
او نفر اجر بانفسی چنین استماع آیات و احادیث میکرد
و تصدیق میکند و متبع آن نمیکند اینست که کل
نفس مکلفند نه بغیره و در نزد ظهور من یظهره الله
اعلم علما با ادنای خلق یکسانند در حکم چه بسا آن
ادنی تصدیق میکند و آن اعلم محتجب ماند اینست که
در هر ظهور بعضی باتباع بعضی داخل نار میگردند
و اگر نفسی نفس بفهم خود عمل کند اقلاً اهل نظر
متغیر نمیگردند و نظر بغیر امر نکنند بلکه نظر بایقن
به الغیر کنند چنانچه آن نفس در حین ظهور نقطه
بحجیت کرد اگر چه در فتوی نداشت ولکن عند الله مؤمن
بود ولی دیگران که نظر بتوفیق خود کردند محتجب ماندند
و در آخر که از حج واقعی که عرفان بعد و ترتیب
بوده محروم گشته و او که عارف بالله و آیات او
شده حج کرده با اشخاصیکه در اول مؤمن بوده

بوده باو و بر طائفتین حول بیت بعدم تصدیق
بحق اوان حکم غیر حق نواختان شده نه اینکه
نشنیده باشند که اگر نشنیده بودند مکلف نبودند
ولی شنیده و چون اعتنا نکرده محجوب مانده و توهم خود
در رضای خدا خرج کرده ولی عند الله از ایمان محجوب
مانده که هیچ شانست از شئون ایمان ای اهل بیان
توهم بوجود کرده و یکی غیر اعمال خود را باطل نکرده
و در نزد ظهور کمال دقت اکرده ببینند که ظهور است
که اگر بدانی منتهای دقت امیکنی ولی ثانی ظاهر نمود
که نتوانی یقین بحقیت کرد که جهت بوده و بوکل بالغ
باشد وکفی بالله خیر الحاکمین

الباب التاسع والعشرین من الواحد

فی ان النساء باللیل یدخلن المسجد و یخرجن الرجال
عند خمسة عشر مرة لمن یکون بتلک البلد من نسائهن

ملخص این باب آنکه بر نساء آن اذن و قرب او اذن داده
شده که در لیل طواف نموده و در نزد مرایا علیها اربع
تسعه عشر مرتبه تسبیح و تقدیس و تحمید و توحید
و تکبیر خدا مثلا ذکر شد و رجوع بمنازل خود نموده
و عطای چهار مثقال ذهب در حق ایشان در محراست

از برای هر نفسی نبر در هر وقت که موفق میشوند
بوفود بوبیت وانچه تایید تقرب ایشان است دمای
اقران خود و حب ذریات ایشان است که اگر نفسی ابتهم
تواند بر ذریه خود قبل از تکلیف اظهار لطف و رحمت
نماید اعظم است زبرای او از هر طاعتی که باو تقرب
جوید بسوی خداوند خود و خداوند امر فرموده که
والدین را که در حق ذریه خود با منتهای سعی که در حق
ممکنست
ایشان ظاهر سازند واو نواهب خود خوانده انتظار
لمن یظهره الله و امر فرموده کل ذریات تو اکبر تا ابوین و
اخوین و اولو القرابه خود بر شئون ادبیه که دائما
از تا نمت سلوک نموده که غباری بر قلوب
ایشان ننشسته لاجل اجلال والدین من یظهره الله
واولو القرابه او کل از برای یکنفس است که
خلق میشوند و قبض روح میگردند و زنده
میشوند و اوست مقصود لم یزل و لا یزال
در هر ظهوری باسمی ظاهر و در هر بطونی
در اوج عزتی محتجب که اگر غیر از او باشد کجا
توان لا اله الا الله گفت زیرا که این آیتی است

اینجا ست که دلالت بر آن کلمه میکند چنانچه
این کلمه دلالت بر خدا وند عز و جل میکند
آن کینونیت الهیه هم دلالت بر ذات اقدس
وحده وحده میکند و ما من اله الا الله و انا کل
له

الباب الاول من الواحد الخامس

طاهرون
فی بیان المسجد الحرام که بیت الله اول ارضی که محل
ظهور جد من یظهره الله در او ظاهر گردد مسجد الحرام
بوده و هست و همچنین در نقطه بیان سر حقیقت
مشهود بوده و هست و هر قدر بتوان ارتفاع
داد امر الله را لایق بوده و هست چنانچه خواهد
رسید یوم یکه محل طین بیت الله احد در شطری از
شطر آن ارض اعظم قرار گیرد و محل صلوه مصلیان
گردد چنانچه الان در مکه ظاهر است که صلی و آل
آن اینقدر نبوده بلکه چهار ضعف زیاده مضاعف
گشته بر آن و مراد از این امر اینست که ارضیکه باشد
بظهور جد او این نوع مرتفع گردد که انحمل محل
احرام بحرین گردد در طواف بیت او چگونه خواهد
بود از انجا مدله بو تکبیر او و ادا فی نفوس مدله

بر توحید او وار اضی دواج مدله بر تحمید او
وار اضی افنده مدله بر تسبیح او که در اول با
محبت مشرف ودر ثانی هوای ولا ثبت مرتفع
ودر ثالث ماء توحید ممتنع ودر رابع قرار وجود
متعالی کردد وکله بید کل شیء ثم نعیده اولا منظرون

الباب الثانی من کواحد الخامس

فی ذکر مساجد الثمانیة من قبل العرطهی ابنیا را که
لایقت ومقتدرین در بیان که هجده مسجد
جدا جدید با اسم حروف حی من یظهره منا کنند
که مدل باشد از برای حروف حی اول ودر انها
تسبیح وتقدیس وتوحید وتعظیم الهی را بجا ورند
ودر انها هر قدر که توانند ارتفاع دهند مصابح
که در ان اسراف ننموده وبیت کویا دیده شود
که بعد داسم مستغاث در ان مساجد لتزها ارتفع
او بحینه که مثل کوکب سماء مشرق است ودر انجا حاضر
شده مؤمنین بخدا وایات او ونماز کذارده ولحیة
از انو زی که همین حروف مرهیکردند جوی حیات
دنیا که املاء مقاعد خود اینا فوا از ایشان ممنوع مکرده

نکرده چنانچه در ظهور نقطه بیان کردند که با ایشان
احادیث قبل ایشان اقامت در مساجد نموده و خود
ایشانرا که با ملکهائی که نسبت بایشان داده از مساجد که
کردران ذکر خدا مرتفع میشد ممنوع داشته چنانچه
هرکس در این ظهور بوده وقایع آن را ثبت نموده که
در مساجد عالیه که از برای ایشان راضی شده بودند
هم راضی نشد بلکه از اینهم تنزل نموده تا آنکه واقع
انچه واقعست نه اینست که حجتی مر ایشان نباشد الان
بهمین جهت این مساجد برپا میشود و بهمین جهت از قبل
برپا شده که اگر من بعد مساجد لله نازل شده بود
چگونه اینهمه مساجد برپا میشد ولی این خلق نظر بهم
دلیل نکرده و از این جهت است که محتجب میکردند از حق
نظر میکنند می بینند خلق که بحج میروند ولی نظر
نمیکنند که اینهمه در ظل چه شجره حرکت میکنند و
چه حجتی راضی با اینهمه مشقت در سبیل میشوند ولی
چون نایره افتخار شده لا ینغر میکنند و حال آنکه کل
اینهمه اعمالشان بواسطه ولله علی الناس حج البیت
و همان کلمه در یوم ظهور من یظهره الله کلمه حق وامروز

هست و در حین نزول فرقان بوده ولی چون
می بینند در آن امر وجود قرینی ندارند نیست
که محتجب میمانند از مبدء امر و بعد که از مواد
خود قرینی بهم میرسانند و مایه افتخار میشود کلام
میکنند و اگر همان نفس که امروز میکند در آن
روز بود نمیشنید امر خدا را چگونه عمل کند صاحب
امروز می بینی که همان بحث هست و همین قسم
محتجب ماندهاند محتجبون در نهرهائی که از بحر
کتاب منشعب شده سیر میکنند و از نفس
بحر محتجب اند نیست که حکم ظل اول بر خلق میشود و حکم
نور بر مؤمنین از روی بصیرت و شمس که آیه
حقیقت است متعالی از اقتران بذکر ما دل اولی
فیه الا الله الباب الثالث من الواحد الخامس ذلک دور العالم
فی بیان عرفان السنین والشهور ملخص این باب آنکه
خداوند عالم خلق فرموده کل سنین را بامر خود
و از ظهور بیان قرار داده هر سنین را عدد کل شیء
و از آن نوزده شهر قرار داده و هر شهر نوزده
روز تا آنکه کل از نقطه تحویل حمل تا منتهی الیه سیر او

او که بهوت منتهی میگردد در نوزده مراتب حروف
واحد سیر نمایند و شهر اول را بهاء و آخر را علاء تا مبدء
در وضع دینرا بواسطه در نوزده و هر یومی را بها
حکمی قرار داده که مثلث ذیتی در این جهت با اعلی
تا یکی در امکان مثلث ذکر کردند در سه شهر اول
که اشهر تسبیح است خلق نار افئده موجودات میگردد
و در چهار بعد که شهر تحمید است خلق ارواح
ممکنات میگردد که در آن رزق داده میشوند و در
شش ماه بعد که شهور توحید است حی میرانند خداوند
موجودات را نه موت جسدی بلکه موت از نفی جمیع ما
در اثبات و در شش ماه بعد که شهور تکبیر است حیات
میدهد خداوند عالم عز و جل اشیا را که از
دون آن مرده و در حب او ثابت مانده و سه شهر
اول نار الله هست و چهار شهر بعد هواء ازل
و در شش شهر بعد که در نفوس کل شیء جاری میگردد
از هواء ازل که او حمد است از نار الله و در شش
بعد که متعلق تراب است که ابها ظاهر شده از عناصر
ثلاثه در آن عنصر مستقر گردد و ثمر اخذ شود در کل

خلق هم متکثر از این واحد در واحد ند و شهر
اول شهر شهر نقطه است و شهور بعد در حول
طائفند و مثل او در این شهور مثل شمس است و
سائر شهور مثل مرایا آتی هستند که ضیاء آن
شمس در آنها مشرق شده و در آنها دیده نمیشود
الا او شمس و او را خداوند شهر بها نامیده بمعنی
آنکه بهاء کل شهور در آن شهر است و او را خداوند
گردانید بمن یظهره و هر یومی از او را بیکی از
حروف واحد نسبت داده و یوم اول که نوروز
یوم لا اله الا الله است مثل آن یوم مثل نقطه است
در میان که کل از او خلق میشوند و بسوی او
میآیند و مظهر او را در میان ذات حروف سبع
قرار داده و او را در امیلهو د عرش من یظهره الله
قرار داده زیرا که اوست مشرق در این عرش
و اوست منزل آیات با بی نحو و اوست که دیده
میشود در او الا الله عز و جل و اوست اول که باو
شناخته میشود و اوست آخر که باخر شناخته میشود
و اوست ظاهر که بظاهر شناخته میشود و او است

واوست باطنی که بباطن شناخته نشود واوست
کل از اوست و شیئیت و باالله هست نفس او
و هر نفسیکه موفق شود در یوم او و سیصعد ونشعت
و یکمرتبه توحید کند خدا را در آن سال محفوظ ماند
از آنچه از سماء تقدیر نازل میگردد و کله علی کل
شیئ حفیظ ثمره این عرفان آنکه در اشهور که شأن
از شئون خلق است که کلمات نشد هر حروف واحد
چگونه است دون آن از خلق حق که شیئی در وجود شبیت
نبیند الا بمظاهر امر حق نه امینت که محض علم باشد
این ملکه اخذ نتیجه کند در یوم ظهور همین مظاهر که
اگر مالک کل ارض باشد نبیند در خود الا همین
مظاهر را و در نزد آنها خاضع گردد اگرچه منتظراً نظهر
ظاهر شوند بقمیص قطنی هذا ما ینفع المتقین

الباب الرابع من الواحد الخامس

فی حکم تسمیة الاسماء باسم الله او باسم محمد و علی
و فاطمه او هما جمیعا او الحسن و الحسین علیهم السلام ملخص
اینباب اینکه خداوند اذن فرموده عباد خود را
که تسمیه کنند نفوس خود را باسمائی که مدل بر اوست

مثل عزیز یا جبار و امثالهما و بعضی اسماء اسمی است
که منسوب الی الله میشود مثل بهاء الله یا جلال الله
یا جمال الله یا نور الله یا فضل الله یا جود الله و
امثال این نوع اسماء ممتنعه و عبد الله و ذکر الله
این نوع هم با ذکر الی ما لا نهایه میتوان در آن
عروج نمود و اگر در بحر نبوت و ولایت و محبت
بخواهد اسم گذارد از اسماء خمسه تجاوز نکند و
جمع بین اسم محمد و علی اعظم کل اسماء است و اکبر
کل امثال و کور ترقی نموده شیئا فشیئا تا ظهور بکر
کل شیئ باسماء الهی خوانده میشود که هیچ شیئی
اطلاق نمیشود و او اسمی الا آنکه مشابه است با یکی
از اسماء الله جل و عز مثل حلیم که یکی از مطعومات
ولی مشابه است با اسم الله جل و عز و در این ظهور
بیان از این نوع تقنیع بسیار خواهد شد حتی
آنکه اذن داده شده بکل که در یوم ظهور شمس
حقیقت اگر مردم رسیده باشند بوحدت کل
اطلاق شیئ نمیکنند الا آنکه مشابه یکی از اسماء
حق جل و عز و اگر نرسد در آن ظهور در ظهور

ظهور بعد خواهد شد کم کم خواهد شد تا اگر مملو میگردد
کردد سماء وارض وما بینهما از اسم حی چه فرق
میکند که طین مدل علی کند باشد یا انسان هردو
خلقتند الا اگر آن از برای او خلق شده زیرا اگر
روح توحید که شیئی را خداوند در روح معانی
قرار داده مثلا اگر برای مومنی خشنید روح آن
ارض ساکن میگردد بشانی که غیر از خدا نتوان
احصای آن نمود ولا یزال از خدا طلب میکند
قیام او را از روی خود و همچنین مثل در طین زده شد
که کل اشیا را توانی تعقل نمود طوبی از برای اهل از کلمانی
که در هیچ شیئی اسمی اطلاق نکنند الا باسم حی لا یفقد
که بدء عوالم جنت گفت او نزا و هیچ شیئی بجنت
خود نمیرسد الا اگر بمنتهای کمال در حد خود ظاهر
شود مثلا این بلور جنت حجریت که ماده این بوده
و همچنین از برای این بلور نفسه درجات است در
جنت تا وقتیکه حجر بود بها نداشت و امروز بلکه
اگر بکمال یاقوتیت رسد که در امکان او هست
چه قدر بها دارد و همچنین کل شیء را تصور کن و کمال

علو شأن در ایمان بخدا است در هر ظهور بآنچه
از قبل آن نازل میگردد نه بعلم زیرا در هر ملت
علمای ذهرفی دارند و نه بغنا زیرا که همچنین ظاهر
و در هر ملت اهل غنا در رتبه خود دارند و هم
چنین شئون دیگر بلکه علم علم بخدا است و آن
نیست مگر علم بظهور او و در هر ظهوری غنائی
نیست الا بفقر بسوی او و استغنای از ما دون
او و آن ظاهر نمیگردد الا اینکه بالنسبه بمظهر
ظهور ظاهر گردد نه اینست که شکر ظهورات
قبل را نموده که این ممتنع است زیرا که اگر آن
در حین نوزده سالگی شکر نطفه را بآمد کند که
نبود آن نطفه امروز او باین مقام نرسیده بود
و همچنین اگر دین آدم نبود امروز این دین باینجا
نرسیده بود و همچنین الی ما لانهایه تصور کن
خدا او شکر کن او را بهر تجلی که فرموده در هر
ظهوری که اوست از شکر او که محبوب خود او
ولکنه یهدی من یشاء الی صراط حق یقین و ثمره این
امر اینست که بشناسی کار این اسماء از مسمیات این اسماء

اسماء خارج نگشته لعل نفسی با نجناب مسمای اسم خود
در این ظهور لاهوتی اسمیت کردد که مثل آنکه من یظهره
باشد نه من غیر آن نه آنست که محو اسم محتجب گردی زیراکه
در انجیل و قائد سید الشهداء علیه السلام بعینه باسم خود
آنحضرت نامیده شده بود در ظهور من یظهره کنند شبیه
نیست که کل باسم اسماء محبوب نامیده شده ولی اگر نفسی در دره
بران ثابت ماند فوق اسم اوست که کینونیت او
از بحر جود او خلق شده و الا نیست که اسم حی بر او
شود و الا ظاهر امکان است در بحبوحه الذکری که در نفی
فانی میگردد چنانچه دیدی در یوم قیامت حقیقت نبی
باسم رسول الله که اسمی در امکان از او بالاتر
نامیده شده و محتجب ماندند از محبوب خود و کلمه علی
کل شیء شهید و بعد اگر مثل من یظهره الله مثل
حکمت که فصل میکند مابین طلاوع و ما الهی از نیران
مثلا اگر کسی بهاء الله نامیده شده باشد اگر بهاء
اوست که اول مؤمن باوست ایمان او در او فوق
این اسم در حق او در اسماء ثبت میگردد و الا در نفی
فانی میگردد کانه لم یکن منه شیئاً مذکور

الباب الخامس من الواحد الخامس

فی بیان حکم اخذ اموال الذین لا یدینون بالبیان
وحکم رده ان ادخلوا فی الدین الا فی البلاد الذی
یمکن الاخذ ملخص این باب انکه در هر ظهور حق انچه ما علی
الارض است در ظل ظهور بعد باید واقع شود مثلا
در ظهور رسول خدا لایق بود که کل ما علی الارض
در ظل او مومن شوند انچه که نشده از ضعف مسلمین
بوده والا لایق از برای ان دین بوده و یوم ظهور
رسول الله بر هر صاحب نفسی نفس او بر او حلال
نبوده چگونه ما یتفرع علی الحیوة مگر انکه داخل
ایمان باو شود که انوقت بر او حلال میشد انچه
را که خداوند باو عطا فرموده بود از جود خود
و همچنین در ظهور من یظهره الله هر نفسی بر صاحبش
حلال نیست الا بایمان باو و کل از کل گرفته میشود
الا انکه داخل شوند در ظل دین و این فضل
در حق خلق مثلا اگر فتح بلدی در صدر اسلام
بجبر و قهر داخل اسلام شده و فائز بثمره ایمان
گشته و انچه که نشده رحمت در حق ایشان نبوده

نبوده چه الی الآن در نار مانده و همچنین در ظهور
حلال نیست بر غیر مؤمنین بحیّ آنچه تا نسبت بایشان آن
الّا آنکه داخل در ایمان گردند که آن وقت حلال میگردد
برایشان آنچه خداوند بایشان عطا فرموده از جود خود
و اینکه بر سلاطین صاحب اقتدار در دین بیت بر همه
در بلادی که تا غیر نفسی یا غیر نفسی شود آنها
را هم خداوند اذن فرموده مثل تجار دیگر در بلاد
فرنگ تجارت میکنند که برایشان نعمت که منتهای قرب
خود را داشته باشند که ذلی از برای ایشان واقع نگردد
الّا آنکه خداوند نصرت فرماید با قتداری که مقتدر شود
بر ما علی الارض چنانچه وعده فرموده که آن وقت کل در
رحمت الهی ساکن خواهند بود اگرچه نفعه نخواهند
ولی قدرت الهیه ایشان را داخل میفرماید و ایشان را از
تجارت داده مبدل بنور میفرماید و لله علی کل شیء قدیر
نه اینست که صاحبان قدرت صبر نموده که امری از سما
نازل شود که ما علی الارض را داخل در دین کنند بلکه شد
در دین اسلام کل داخل شدند از آنچه ظاهر شده با
رسول الله در هر ظهوری همان قسم باید ظاهر گردد

آنچه من الله هست اذنست و آنچه خلقت اطاعت
او کرا کو صاحبان اقتدار کرد در دین رسول الله بهم
رسیده که باوامر قرآنیه عمل کرده بودند امروز ما علی
الارض کل مؤمنین بقرآن بودند حال که نفحه صور
از عباد بوده ولی از مبدء آنچه باید ظاهر شود در
قرآن شده و کلهم منصرفین جناء با مره و کلهم فوق
عرفیزه آنچکم اینکه در نور ظهور من یظهره الله
کلام ربانا بترتیب بیان شده باشند تا احدی از مؤمنین
بیان از ایمان باو خارج نگردد و اگر گردد حکم او حکم
من یؤمن بالله میگردد قسم بذات مقدس الهی که
اگر کل در ظهور من یظهره الله بنفرت راجع شوند هیچ
نفعی بر روی ارض نمیماند مگر اینکه داخل جنت میگردد
بر هیچ شیئی مراقب نفوس خود بوده که کل دین نفرت
اوست نه اعمالیکه در بیان نازل شده در حین ظهور او
ولی قبل از ظهور هر کس قدر جوی تخلف جوید از امر
او تخلف جسته بنا بجمل بوده از آنچه سماء الله از مبدء امر
دور کند و اعتصام جسته بحبل او که هر کس اعتصام
و رزد بطاعت او در کل عوالم بنجات یافته و خواهد یافت

ثالثاً ذلك من فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم

الباب السادس من قواعد الخامس

فی حکم اموال التی توخذ فی ذلک الزمان نکوخه من

لم یکن له عدل لی یملکه الا بقطع البیان وان غربت

الشمس ولیحفظ لمطلعها عنده من یجز او دونه وان

ذلک یوخذ او لا عند البقا من بعدها کلها ثم لیا

منه الذین قد منحوا باذن والیهم کل علی قدر ما یکفیه

وان ما زاد لیبلغ الی الفقرا ویصرف فی البقا وان

توفی کل نفس ولو کان الطفل فی بطن امه خیر من ان

فی البقا موهبه من کتبه انه کان وهابا منیعا

امنیاء اینکه هر کاه خداوند عالم منت کذاشته

بفتح بلادی که اصنیاد اسلام نکرده انچه مالم یکن له

عدل است حق قطع بوده وهیئت ما دامیکه

مشرق باو راجع میکردد واکر غیر در فرموده نزد

از مومنین بیان سپرده یا بوم حق که دد نماید

من یظهره کنه انچه در نزد خود ایشان است

حلال نیست تصرف در او مثلا آنکه مال حجت خدا را

علما بغیر اذن او کرفته و تصرف در او نموده وحال آنکه

اگر قدر قیراطی تصرف نموده اند جزای او نار است
از برای ایشان کل شیء لله هست و اقرب بخدا او
نقطه مشیت کیست و آنچه قبل از حق حجت خداوند
بوده هر کسی تعلق گرفته حلال نیست بر او قدر
قیراطی و اگر داده بکسی مجری نیست اگر چه با علم
اهل آن زمان بوده و تفریط نموده در حق حجت
خداوند که بلا اذن او بدیگری داده و معطی
و آخذ هر دو در نار دند چه اگر صاحب او حی است
واثق بر آنچیزی که خداوند در قرآن موهبه
با و عطا فرموده از دیگری و اوست غنی از
نفوس چنانچه به بنا مستغنی گردد ولی هر کسی خواسته
از نار نجات دهد خود داده و الا حجت خداوند
غنی بوده و هست و کل از جود او هستند که
خلق شده اند چگونه و ما تیفرح بوجود رسد امروز
که یوم قیامت سؤال کرده میشود از عالمی که
مسجد الف الف از مال حجت بنا کردی باذن کی کردی
همین سؤال از برای او اشد از هر عذابی نزد او بود العلم
اگر ایمان در او باشد و الا هزار آن که آیة کل شیء

کلشیٔ هالک الا وجهه بشنوند کویا نشنیده‌اند
کلمهٔ ولی نزد عارف بالله اکبر است ما علی الارض
دهد خدا او بهتر است از اینکه در یوم قیامت مستوی
کرده شود از امر یکه دون رضای محبوب او در
بوده و غیر ما لم یکن له عدل نقد بهاء بهاء از کل
کرفته میشود و از قبل حروف واحد ترجیح اهل بیان
میکردد از اعلی کرفته تا ادنی منتهی شود و بعد والی
فتح بر نفس خود و اولیاء خود عطا میفرمایند هر نفسی
انچه شان ولایت اوست از موهبه محبوب او
اکر زیاد آمد صرف بقاع نامور بها میکردد یا انکه
کل اهل بیان سهم عطا میشود اکرچه طفل ششماهه
در بطن ام شی باشد در مشرق ارض یا مغرب ان
که این اقرب است از صرف در بقاع اکر مرتفع شده
باشد و الا ارتفاع ان مقدم است اینست امر خداوند
در این باب و ثمره ان اینکه در یوم ظهور من یظهره الله
انچه ما علی الارض شیئیت دارند از اوست که
در جای خود و طای اهل بیان حق الله را شناخته
که انچه از اول ظهور بیان دارید از موهبه اوست

چه دنیاء چه دینا قد دی حیا نموده که تو او حرفی
واد دنیا میده از عین خود و حقوقی که نقطه حقیقه
از نواهی و مقتی رفرموده از او ممنوع بدانسته
افعالم نکی له عدل که مالك نمیکردد حتی مشیرا
الا او زیرا که ایه لیس کمثله شی خداوند او
و هر شی که بابی وصف در صقع خود دمید بعوید
اوست نزدیکی از ذروه علو کرفته تا مشیها ی
دو نوختم کردد لعلادد وقت ظهور بو خواطر مبادی کنی
حرفی واد دنیا بید از خلقی که بجود او شده که حرف
او معادل نمیشود با حرفی کلشی زیرا که کل شی
با و شی شده و همچنین رضای او معادل نمیشود
با رضای کلشی زیرا که کل شی با و خلق شده
قسم باو که از او در علم خداوند اعظمری نبوده
و نیست که یك اشاده طرف او اعظم است نزد
خداوند از عمل کلشی اکر با علی علو امکان خود
رسیده باشند زیرا که وجود کل باوست
چکونه وجود کل و همچنین الاقرب فالاقرب من
حروف الحی ثم الاسماء والامثال ثم النبیین و

والصمد يقين والشهداء والمقربين كل على قدر
ما قد قدر له بكل درجات عند ربهم وكل لهم عما بدون
واگر آيه لمي كنند شئ فرد مؤمنين بيان شوا
حفظ نمود و متغير گردد فرض است بر آنان كه
بهاء الله را حفظ نمايند و تجارت نموده از قبل ما الله
او و حقوق خود را از هر الفضاة بوداشته ما تشهد
تا آنكه سنت گردد در ما بين كل كه كل از كل
باني منهج منتفع گردند و كمال بنيه و دكر حاني
كه محبت خداوند حمل فرمايد ديگري تجاوز نمايند
ز و اگر درا او امر او كل فضل بوده و هست و لاحول
ولا قوة الا بالله الباركتابي من الحاجمس العلي العظيم
في ان يكنه اذن لمن دان بالبيان فيما يتبرك
من كل شيء ممن لم يدن بذلك الدين لان اذا
خرج من ملك هذا ودخل في ملك هذا يطهر
لبنية ذلك الذي في ظهور بنيان آنكه موهبة جل وعز
با اهل بيان عطا فرموده كه اگر كل ما على الارض را
صيد اوند سيبلي جوب را و نداشته و آنا في آ
كه بقطع نسبت از دون مؤمنين بيان و وصل

نسبت بمومنین ظاهر میکردد تا بیع و شری
ودون ذلک من انواع الهدایا مثلاً اگر کلی بود
یکی از نصاری باشد همینقدر که بمومنی دهد
فی الفور ظاهر میکردد و اگر رد کند تا دا میکردد
بد او مستحکم اول جاری میکردد و بمجرد انتقال
ظاهر میکردد اگرچه فضلا هم بهم رسد که یک نفی
دون مومن هدیه از برای مومنی فرستد
از جنبی که ذکر میکند که از برای فلان مومن است
ظاهر میکردد اگرچه سنینی معد دده بکذرد
تا اکر باین نفی مومن و خداوند اذن داده
که درهر اونی هر شیئی نیکوئی هست مومنین بیان
تحصیل نموده لعل یوم ظهور حق بین شیئی محضره اللذ
وجود خلق رسد که محبوب را وافد زیرا اگر هر
لطافت در ملک ظاهر شود در سمه ایت از بحر لطف
جود او و ان الله جل و عز لم یوصف باللطف وانه هو
اجل و اعظم من ان یذکر بما یقترن به و نزاذ اللطف
لا یقترن بلطف خلقه کذلک انتم فیکل الاسماء و الامثال
تتمة

فی ان لکل نفس ان یقرء آیات البیان وعدم جواز
نقصها عن عدد الواحد ومن لم یقدر یقول الله الله
ربی ولا اشرک بالله ربی جل جلاله تسعة عشر مرة ملخص
اینباب آنکه خلق بیان را تصور کنی مثل نفوس مؤمنه
بیان چگونه هر نفسی در حدی واقف و ثانی ظاهر
و همین قسم آیات بیان را شاهده کنی و در این بحر هم
منتواهی خوض نموده و لئالی که خداوند در او خلق
فرموده بیرون آورده ولکن قرائت او نوا اوردی
روح و ریحان نموده هر قدر که فؤاد تو متلذذ گردد
تلاوت نموده و کمتر از عدد واحد اذن داده نشده
سرّ آن اینست که از مظاهر واحد تجاوز ننموده
لعل برکت هدایت تلاوت آیات یوم قیامت بهدایت
ایشان مهتدی گردند و کل بیان را مثل مایه فرض
که کسی یکی بعد حد تجاوز کند تا الذان من نظهره
هست که نفوس مؤمنه بنقطه بیان سپرده که
باو تجاوز ننمایند از برای یوم ظهور خود که اگر بخواهد
مایه را بی یکبر دکسی لم و بم نگوید بهر غرضی حکمی نفوس
در آن منتظر هستند چنانچه امروز می بینی اگر کسی مسئله

عمل نهایه

قرآن را درس دهد چگونه بآن تجارت در دین و دنیا
میکند و لکن در یوم ظهور صاحبش که میخواهد احدی
از مردم پی بگیرد همه خود را اعمیا میکنند و در یوم ظهور
من یظهره الله تصور کن که این جنت را پیدا نموده
که از او اخذ حدائق کند یک حدیقه را سلطان
فرض کن و دیگر را عالم و یکی را تاجر و همین قسم در سایر
مردم جاری کن و در یوم ظهور خواهی بود و صاحب
وجود خود را او تا مستفرح بر او را از کمال خود ممنوع
مکن چنانچه از روز هم مثل امروز می‌بینی در بیان
یکی میگوید قاضی بیان هستم یکی میگوید شیخ
الاسلام یکی مجتهد یکی امام جمعه و همه بآن
اسماء مفتخر هستند ولی از صاحب خود که این
اسماء از او نشر نموده محتجب چه یوم ظهور من یظهره الله
الی ما لا نهایة له تلاوت بیان میشود ولی از منزل آن
محتجب و کی تصور نمیکند که در حین نزول بیان
مثل حین ظهور اوست چنانچه حین نزول قرآن
بشنید و ولی اخذ ثمر نمیکند چون امروز می‌بینید
کل باسم عزت او مفتخرند ولی همین قرآن بود که در

در بیست و سه سال نازل شد و ظاهر است که در ظهور
شجرهٔ فرقان تمام شد و الا امیر المؤمنین در دعای
مبارک خود بمسجد بیان نحو کرد که او است قسم بذات
الله سبحانه جل و عز که در یوم ظهور من یظهره الله اگر یکی
یک آیه از او شنود و تلاوت نماید بهتر است از آنکه هزار
مرتبه بیان را تلاوت نماید قدری تعقل نموده ببینید که
امروز کل اینها در اسلام هست درجه بدرجه منتهی میگردد
تا بمبدء که کتاب الله هست ختم میشود و همین قسم یوم ظهور
من یظهره الله را تصور کن که مبدء دلیل بیان اوست
و محتجب بشئون موتفکه مشو که او اجل از آن است فی براکه
کل شئون متفرع میگردد بکتاب الله و او بنفسه محتجب ز نوا
کل از اتیان مثل او عاجز هستند و لطهر ازان عالم منطق
و نحو و صرف و فقه و اصول و امثال آن هستند که اگر
مؤمن بکتاب الله نباشند حکم دون ایمان بر آنها میشود
چه ثمره در تفقه است نه در شئون ما ینفرع ز نوا که
در بیان هیچ حرفی نازل نشده مگر آنکه قصد شده که اطاعت
کنند من یظهره الله را اگر او بوده منزل بیان قبل از ظهور
خود و اگر بخوانند تلاوت آیات نمایند نوزده مرتبه

از طلوع تا طلوع گفته الله الله ربی ولا اشرک
بالله ربی احداً که اگر از روی بصیرت گوئی بلا ریب
در یوم قیامت مصدق بهدای حق خواهی شد
و ثواب کل بیان عطا کرده خواهد و لله یؤتی الفضل
من یشاء من عباده انه کان ذا فضل عظیماً

الباب التاسع من الواحد الخامس

فی ان یذکر فی کل شیء اذا اراد ان یستعمل اسم من
اسماء الله سراً او جهراً او التفاتاً ملخص این باب آنکه از آن
جائیکه هیچ شیئی نشبت نبود الا بالله عز وجل
و یوحی از برای او مقتدر شده که در منتهای کمال
خود رسد که ما فی الامکان او بالفعل در او ظاهر
گردد و او فوق لایق میگردد که اسم کنته بر او ذکر
شود در حق او نه در فوق رتبه او و از آنجائیکه
اهل بیان او اخذ او ندا مر فرموده که کل شیئ را بمنتهای
کمال خود ظاهر کردانند اذن فرموده اینکه اگر
هر شیئی را بحروف اسم او با سماء الله جل و عز خوانده
شود که هیچ نفسی در هیچ شیئی نبیند الا طلعت
ظهور مشیت که در او دیده نمیشود الا الله مثلاً

منتهی الیه رتبه جماد سنک است در سنک او
نبیند الا سبوح و در نون او الا نور و در دکان
او الا کریم را چه ذکر کند بقول یا خطور کند بقلب
او یا اکبر المتعال کند و او بغیر انکه بلسان کوید
یا بقلب خطور دهد و اکر شنواند بذکر رحیم کند
الا سمیع الا وند پس ذکر کند که خداوند جل و عز او
او قبول میفرماید انچه اراده فرموده در این مقام
که هیچ شیء در او دیده نشود الا من یظهره الله
که مبدء اسماء و صفات الهی است بلکه در یوم ظهور
ان شمس حقیقت هیچ صاحب اسمی اظهار انیت خود
نکند و در خود نبیند الا او را اکر او قائم باو بوده
و هست نه اینکه تواند او در خود بیند بلکه
مثل او مثل مرآتیست که در مقابل شمس واقع میشود
شمس را در خود می بیند و حال انکه شبح اوست کلما
یقع علیه اسم شیء را در نزد من یظهره الله همین قسم
تصور کن از عالم تجرد کرفته تا منتهی الیه تحدد که ترا
در اوست از شبح شمس ظهور اوست قبل از ظهور
او زیرا که لم یزل غیر او ظاهر نبوده و نخواهد بود

ودوست میدارد بومیکه ظاهر کردد نبیند
دو خود الا انکه کل بمنتهی الیه کمال خود در بیان
عروج نموده و نیست ذره طینی در قمر بحری
الا انکه او مالک او کشته از نفس مومنین از
خلق محمود او و کل مرایائی کشته اند از برای استعداد
ظهور شمس حقیقت او که بمجرد اشراق ضیاء او که
ایات او تجلی دلالت کنند بر او انیست ثمره این حکم
اکر نفسی تعقل نماید و کشته بنور قلوب عباده المتقین

الباب العاشر من الواحد الخامس

ان کنتم قد قدر الهیاکل للرجال والدوائر للنساء
یکتبون ویکتبن فیها ما شاء ان فی تبیان ملخص
اینباب انکه خداوند از برای اهل بیان دو فضل
عظیم مقدر فرموده و بر ایشان انها را منت کذارده
هیکل است از برای رجال که ظاهر او هاء و باطن
او واو است و اذن داده که در او نوشته شود
انچه از شمس نقطه مشرق کشته هر کس هرچه
توانند از شمس جود او اخذ کنند که انچه در هیکل او
نوشته شود اثر ان در نفس ان نفس ظاهر میکردد

میکردد الحروف بالحروف والنقطه بالنقطه واز نوادر
مظاهر با دایره قمص شمس حقیقت اذن فرموده
و انوار پنج واحد قرار داده و هر واحد بود واحد
که مبین باشد بوحروف الله بان لله ما فی السموات
والارض وما بینهما و کان الله بکل شیء محیطا تا اکر مع
صد و را فدده ایشان قمص شمس حقیقت متجلی
کردد لعل در دوم ظهور آن نیر اعظم د اولات نکند
الا به او و اذن فرموده ایشانرا اکر اینجا خواهند
در او از کلمات مشرقه از شمس وجود ذکر کنند که
هرچه در آن ذکر کنند تو آن در آن نقطه ظاهر
شود الحروف بالحروف والنقطه بالنقطه اکرچه بدء این
دایره بود آن نحیت که امیر المومنین علیه السلام
در آن ذکر اسماء ظاهره از کلمه ها نموده و در ما
بوخنجی و در الف قیوم و در با سلطان و در جیم
قدوس ذکر نموده و از این جهت است که حکم الله
الا منیع الاقدس در این دور ظهور کرده که
از رتبه نقطه تا جیم مراتب اربعه خلق و رزق
و موت و حیات جامع باشند و اکر تا بها از آن

بحر وجود منتشر گشته کسی عمل نماید مقاصد وجود را
ملاحظه میکند اگر مشیئة کنه موجودات ابتدا جاری
شده باشد ثمره ایجاد اینست که کلام بیان
خلق عالم اگر است وهمین که هیکلها پیدا و
ظاهر شده وارضها بجا و نشو ونما درستی
شمس ظهور من یظهره گشته ثمره ایمان با آن
حقیقت فائز گردد که آنچه در هیاکل و در الواح
نوشته شده تمجید اوست و تنزیه او و آنچه
غیر دوستان او میگویند واگر کسی فرد او باشد
از عطیه خدا او ثمر آنرا ظاهر نکرداند در خطوط
خسرانست یا بیوه واحد چگونه در حق او ذکر شود اسم مؤمن
وحال آنکه ثمره وجود خود را باطل کرده واین ذکر از
برای اینست که کل اهل بیان از حدود حسن بیرون نروند
زیرا که در هیکل حسن محیط بر داوست و در دایره
دا و حافظ هاء است این اینست مراد از نزول او العلام دم
از عطیه عظمی و موهبه کبری در حین ظهور ان شمس ازل
وطلعت قدم اولو الهیاکل دوها و اولو الد دایره
دا و بکلی منقطع کردند اگرچه کور اگر ترقی نماید حس

خمس سنین بخمس شهور خواهد رسید بل بخمس اسبوع
بل بخمس یوم بل بخمس ساعت بل بخمس دقیقه بل بخمس عاشره
از تاسعه و هر قدر که توان ذکر نمود در قرب او
ذکر نموده بین مشیت و ما یشئی بینونیت عزلت
بل لم یزل قد خلق الله بینهما بینونة الصفة مثل النار والحرارة
میشود که نار متحقق گردد و احراق ظاهر نگردد و مصباح
متضیئ گردد و نور او منور نگشته ممکن گردد آن متضیئ گشته
وهم چنین تصور کن امثال مجموعه را از جوهر وجود گرفته
تا منتهی الیه حد حدود و نظر کن در هیچ شان در
کل این دوائر و هیاکل الا هیکل واحد مثل اینکه
الاون اینچه در قرآن محیی شد در او دیده نمیشود الا
هیکل رسول الله که اگر نبود کینونیت آن متدین
نمیگشت در ایمان باو و مظاهر او و اینچه از قبل الله
باو نازل شده و هم چنین نزد هر ظهور مشاهده کن
بعین یقین اینجوهر واحد را که ساری است در کل شیء
که اگر در یوم ظهور من یظهره الله در هیکلی غیر هیکل
او دیده شود آن نفس از او محتجب شده و لکن
او اظهر است نزد او از خود او باو و اینچه از او میکند

قصد نمیکند الا اودا اگرچه درحق احتجاج دراو کند
اینست معنی الی ربه یرجع الامر کله ان انتم تعلمون

الباب الحادی والعشرون الواحد الخامس

فی صلوة المولود والمیت بکر خمس تکبیرات فی صلوة المولود
ویقرء بعد الاول تسعة عشر مره انا کلنا بالله مؤمنون
وفی الثانی انا کلنا بالله موقنون وبعد تکبیر الثالث
انا کلنا بالله محبون وبعد الرابع انا کلنا بالله مستیقنون
ممیتون وبعد الخامس انا کلنا بالله راجعون وکبر
ستة تکبیرات فی صلوة المیت یقرء تسع عشر بعد
الاول انا کلنا لله عابدون وفی الثانی انا کلنا
لله ساجدون وفی الثالث انا کلنا لله قانتون
وفی الرابع انا کلنا لله ذاکرون وفی الخامس انا
کلنا لله شاکرون وفی السادس انا کلنا لله صابرون
ملخص بیان اینکه انجه خداوند عالم باصالت نازل فرموده
موهبت ایست از قبل او از برای من یظهره کله و
بیان در ظل ظلال احکام الهیه واو دمیا میندوار
الجمله اذن فرموده در نوزدهم مولود چه ذکر
چه انثی صلوتی مرتفع کردد به پنج تکبیر تا انکه اسم الله

اسم کنه وان ذکر شود لعل اکرمانند و یوم قیامت
را درک کنه از جمله مومنین بمن نظهره الله
کرده و هم در حین صعود او بمقام خود حکم
فرموده بشش تکبیر در صلوة واحدی تا انکه
منزل کرده که بنده اوازها بود و رجع او
الی الله او است لعل یوم قیامت بمن نظهره الله
ایمان او ورد و مشئونات ملکیه او را محتجب نکرداند
زیرا که این امر نباید و غیر موجد بین نعمت
چه بان نفس معروف نباشد و کل معروف شده بنده
چنانچه در ظهور فرقان بعد از عروج شجره
حقیقت در ایمان بان نفس هویت ثابت نماند
الا انچه ظاهر است و حال انکه با عمال قرآن
عمل میکردند و حال انکه حکم دون ایمان در حق
انها در صدر اسلام جاری گشت از نزد همان
نفس در نقطه بیان هم همین قسم تصور کن که هر
داخل در باب شد بیاد از دوری بصیر در بحار یافت
باین عمل نه اعمال دیگر زیرا که ان نفس است که
بدء و کل شیء از او ست بالله و عود کل شیء باو هست

بالله چه کم نفوس که از حین ظهور شجره بیان
نظر بعرفان خود نموده و از ان محتجب گشته و حال الله
عند الله کل مکلف بوده باینچه کل مکلف شده اند
و در دخول ونداعلی و ادنی سواء بوده و هفت وامروز
کر می بینی که کل مؤمنند بامیر المؤمنین علیه السلام
بواسطه آن است که خلاف ندیده و در دون محبت
او پرورش نموده والا اگر همین نفوس مکه
اسلام می بودند همان تلاوت که در حدیث موضوع
شده می دیدند چنانچه در انکو که خداوند منت
گذارد بر مؤمنین بعد داسم رحمن از برای او و شهود
محبت بهم رسیده و این بواسطه نفس نقطه بود
که اگر باو منتهی میگشت امتحان مردم معلوم میشد که
مؤمن خالص اقل از کبریت احمر است امر بانی صلوه
از برای امت که اگر در یوم قیامت واقع گردد محجب
نگردد لعل کل اعتقاد نموده ولی در یوم ثمره ظاهر
گردد چه قدر صعبست بر من علی الادنی که نفسی
که عقد قمیص ندانسته داخل در ایمان بخداوند شوند
انچه کرد و امیر المؤمنین شنیده خود منع نکنند و تادیب

و تا دیده کشد طلا و غرا ورا نزد کل دیده و اگر بود او
واقع میشد و دران ثلاثه نمی بودی صادق بودی
و حال آنکه ابوذر و سلمان و ابوذر و مقداد را ذکر او
در حق ایشان نموده است بدیع اختلاف در هر ظهوری
طوری از برای نفوسی که ناظر بانچه جمیع بران حجت میکردد شود
که انوقت اقرار بولی بحر اکر بر علی الاولی خواهند داخل
در جنت میکردند با بوار اینها وی بینند سعد مراطرا
که اوسع است از ما بین سماء فا بلیارد و ارض مقبولی او
و در هر حال مراقب خود بوده که در امتحانات خداوندی
قدم نلغزیده و متمسک بهیکل کتاب کشته که هادی است
کل متقین را و کفته بید کل شیء ثم یعیده و ان الی الله
کل

الباب الثانی والعشر من الواحد الخامس

وجوب دفن الاموات فی الاحجار المرمر و جعل خواتم العقیق
اید بهم ملحق اشیا را انکه چون این جسد ظاهری عرش
ان جسد باطنیست و انچه بران حکم میکردد بانیهم محکوم
بحکم میکردد و الوان که متلذذ میکردد بامثال او
با بیجسد نفس اینها از اینجهة است که خداوند از
جهة انکه عرش ان جسد بوده حکم فرموده در حق ان
بمثهای حفظ او که اینها سبب کره او کردد براد

واو د نیاید زیرا که جسد ذاتی بو عرش خود
ناظر است بر این جسد و اگر غیر این را مشاهده کند
گویا او غیر گشته و اگر دون او را مشاهده کند او
وارد میاید بر جسد وارد میاید از آنچه است که امر
با عظام و احترام آن نهایت شده و اذن داده
شده که در بلور یا حجر صیقل مستور گردد که شیء
که سبب که جسد ذاتی او باشد در عرش خود ملاحظه
نفرماید اینست ثمره این کذلک یمن الله علی من یشاء من
عباده انه هو المهیمن القیوم و اذن بخاتم حقیق از برای
عقیق داده شده که از برکت اسم منقوش بر آن جسم
بر آن جسد ذاتی وارد نیاید و از نار جحیم و دوزخ
دور مستقر باشد و هر کس بر بدان باشد خاتمی که
اسم که بر او منقوش باشد اگر از مومنین به آیات
و عاملین بجد و دان خواست بوخداوند که او را
داخل در جنات خود فرماید و از فضل و جود خود او را نفع
بآن کرامت فرماید که دانی شود و من اصدق من الله
حدیثا لو انتم بالله و آیاته توقنون ثم اینکه اگر
چون عود کلی بسوی مظاهر تکبر میگردد که عنصر قوا

ترا بر ذکر میشود در آن و منتهی عروج ترا اول
رتبه او مجراست تا آنکه منتهی رتبه صفا که حد یکونه نور
هست رسد که انوقت اسم صمد در حق او ظاهر شود
لعل در حیف عود کلا در جنین جاد جوهر بهر ذات الله
مستقر کردند و مدل برحق شوند و تکبیر او و بیّنه
یهدی من یشاء بامره انه کان عزیز منیع

الباب الثالث والعشرین الواحد الخامس

فی بیان کتاب الوصیه للاموات علی ما اراد فی البیان
ملحق آنها باینکه هیچ فضلی من یظهره در حق عباد اعظم
از این نبوده و نیست که اذن داده ایشانرا بعباد
خود و تعلیم ایشان فرموده تسبیح و تحمید و توحید و تکبیر
خود را و اذن داده در وقت موت کتاب وصیت نوشته
متضمن بر اقرار بوحدانیت خدا و انیخلق و امر از
برای اوست و اقرار بنقطه الهیه و حروف حی و الهادی
حب بمظاهر اسماء و امثال او و استغنا ذات ایشان دوست
نداشته و ندارد مجبور را و آنچه که تمنا داشته از مقصود خود
و امر نماید که کتاب را رسانند بمن یظهره الله که اگر خواست او
تعلق گرفت بجواب او همانست جوابی که من در حق او

وحفظان با او از اوست که بدیع الی من یظهره الله
رسیده بواحسن خط والطف حسن زیرا که طول ظهوری
تا ظهوری مبین است و حفظ بینهما نوزده کلا اسهل
از هر شیئی است ولی منتهای دقت نموده که العیاذ
بالله ظهور حق شود و او محتجب مانند یا کتابی که خود او
نوشته اند که این امر ظاهر است که در نوزده ظهور حق هر نفسی
شیئی متعزز است ولی نمیدانند که تا یه اعزاز او از
خود آن خواسته از ظهور قبل او که در ظهور بعد خود نسبت
نمود نمیدهد از جهت علو ظهور خود مثل ظهور رسول الله
که ظهور عیسی را مقدمه ظهور خود ذکر فرموده و خود را
با نظهور معروف نفرموده والا شبهه نیست که اهل بیان
بانچه در دین ایشان ثابت شده کمالاً ما ینبغی عمل کرده
و میکنند ولی یوم ظهور اخذ منیه محل کلام است مثل
آنکه کل در حین موت لا اله الا الله میگویند و میروند
و در اینظهور ظاهر ظاهر ملاحظه که بامر قبل او این کلمه را
میگویند در حین موت میگویند ولی مظهر اینکلمه که مدل
علی الله است در حین بغیر حق مستور انیست که کل اعمال
هباءً منثوراً میگردد همین قسم کتاب وصیت خواهند کو

نوشت و شهادت از برای خدا بوحدانیت خواهند
داد و خواهند گفت لا اشرك بالله شيئا ولی یوم ظهور
نفوس خودشان مظهر شرکی است که نفی کرده اید و
ملتفت نیستید اینست که یکدفعه دین خود را باطل میکنید
و شعر نمیکردید که رحم بر خود نموده که عملی که میکنید از
روی بصیرت باشد لعل یوم قیامت توانید نجات یافت
و بدانید که مبدء این کتاب من الله هست ولی بما نطق
به النقطه و رجوع آن الی الله است ولی بما یرجع الی من
نظهره الله چه با که منویسید ولی بیکیکه منویسید [illegible]
او را ولی او خود را بشما منتسب سازد صحیحی که دین کل بوده است
ولی حجابهای نفوس خودتان مانع میگردد مثل آنکه امروز
کل اهل قرآن بامر قبل او عمل میکنند و از محتجبین مانده
با وجود یکه حجت او امر قبل را شاهد نمیباشند بنحو اشرف ولی
ملتفت نمیشوند نه این است که اینهائی هم که این کلمات را
می بینند ملتفت شوند بلکه بخیال خود چنین گمان
میکنند که اگر ظهور حق شود اقرب خلقند بسوی او ولی
همین نفوس در هر ظهوری هستند و در آخر هر ظهور
با علی درجه آن رسیده اند ولی باز واقع نشود [illegible]

میشود و الله بصیر بما انتم تعملون

الباب الرابع والغرض لواصل الخاص

هی النار والهواء ثم الماء والتراب ثم کتاب کلمة ثم النقطة
واثارها ثم ما قد ذکر الله علیه ستة وستین مرة دما
یحققه الشمس وما یتبدل کینونتیه ثم کل من یدخل فی دین
الدین فاذا یطهر وکل ما ینسب الیه ثم ما نزل من لدی بدیع
اهل ذلک الدین الی یدعی اهل البیان فان قطع النسبة
عنهم وانبات النسبة الیهم یطهره ملخص اینباب انکه خداوند
عالم از فضل وجود خود امر مطهریت مظاهر بعد ده
فرموده که اگر نفی کل ما علی الارض را قبل میداد سبیلی
بر یکی از اینها نداشت وکل با مر الله من غیر التجره
از مطهر او گشته که حق واقع امر الله مطهر است نه نفس
شیئ بلکه شیئ هر شیئ است از برای آن امر بان شیئ
ظاهر میگردد کسیکه کلام او مطهر است بین چگونه در حق
عناصر جوهریه او که مدل علی که چه میگویند اگر بمذهب
خود هم حکم میکردند بسیخ بر ایشان وارد نیامد و خود
ازشدت احتیاط از بس که او استعمال میکنند مرکب
میگردد ولی بحکم نفی که کلام او مطهر ما است دا

را نفی میشود که حکم طهارت کند مثلا اون مثل نفسی است
که قتل سید الشهداء ع را متحمل میشود و سؤال از دم
بعوضه میکند اینست حال این خلق حیوان اگرچه اسم
حیوانست هم لا تو نیست با ایشان زیرا که حیوان ضرر نفعی
نمیرسانند ولی اینها ظاهر است که چه میکنند خداوند هم
فرموده باین مطهرات تا اینکه دلیل باشد از برای طهارت
من یطهره الله و اولاء غرا ولیکن که نظر بنفره مراحل
نماید اگر در دور قرآن میکردند امر باینجا نمیرسید که دور
بیان هم خداوند عاقبت ایشانرا حفظ کند که از مقصود
محتجب نمانند تا توان امری وارد نمایند و الا شئون
دینی در هر ظهوری در جای خود حق است مثلا اینکه ظهور
رسول الله که شد هر کسی داخل دین اسلام شد شئون
شئون او را داد ولی نظر کن بحیرتی که این شئون در ظل
ان واقع میشود که ایمان باو باشد اینست که هر شانی را
گرفته و از مبدء محتجب مانده اگر علم بمبدء از برای کسی هست
بعمل باو موفق گشت شئون دینیه و دنیویه در ظهور
از برای وهت و الا فانی میگردد کانه لم یکن من قبل فی کتاب الله
شیئا و مظاهری که مطهر است اول ایمان است که مبدء امر

جهت او را اظهار و ثانی نفس خود کتاب الله است
همین قدر که تلقاء ایشان از آن واقع شد شیئی که عینیت
در او نباشد طاهر میکردد و ثالث اسم الله است که
و شئی مرتبه که الله اطهر بر شئی خوانده شود طاهر
نجم قطع نسبت از غیر اهل بیان و وصول آن باهل بیان
نهم منجره حقیقت است در دوم طهور او و کل آثار او
عناصر اربعه است هفتم شمس است هشتم ما سبیل کینونیه
که کل اشیا در روحی است که عینیت در آن نباشد و در
از دهن میاید بواسطه خلاء ایا سوال اذن داده
و عفو شده ولی در هر حال خداوند دوست میدارد
مطهر بودن را و هیچ شئی در بیان احب نزد خداوند نیست از طهارت
و لطافت و نظافت و بای حیوان که در باد شئ واه رود
هجره که در عراق بود انشته شده و خداوند در بیان
نمیدارد بر نفسیکه شاهد شود دون روح و ریحان او و
میدارد که کل با منتهای طهارت صوری و معنوی در هر حال
باشند که نفوسی ایشان در خود ایشان کره نداشته باشند
چگونه و دیگری و باسی نیست بر نفس مصلی اگر شعر حیوان
نزد او باشد مثلا اسبابی که از فرنگ میاورند و سیستهای

اج و استحسان و امثال اینها کل اینها از برای آنست
که مردم در سعه و رحمت خدا باشند لعل یوم ظهور
حق شاکر شوند ورا بر احکام قبل نه اینکه از برای شرعی
احتیاط کنند و نماز خود را اعاده کنند ولی حین قوی
و محقق دین پروا نکنند چنانچه هر کس در کور قرآن
قبل بوده این معنی را مشاهده نموده کل اینها نیکه بر اهل
بیت ظلم نمودند مراعات دقایق دین را می‌نمودند و
همچنین در کور بیان هر کس بوده بمنتهای کمال این مطلب
مشاهده نموده که از برای یک مسئله جزئی فروع هزار دلیل
نوشته ولی در جای تصدیق حق که اصل دین باو
ثابت میگردد اگر نوشته بود نفس حیوانی بود بلا وجودی
و حال آنکه خلاف بر حق نوشته با نفس‌ها خود را از حجب
محتجب نداشته و مغرور باین تقدسها نکشته که عند الله هباء
منثورا میگردد الا وقتیکه مقترن شود بایمان بحق که
در بین علم هیئت و اصول تحقیق با نصد هزار بیت انشاء
میکنند که کل شئونات احتیاط دین خود را ملحوظ داشته
ولی در تصدیق توحید و آیات او تأمل میکنند و اگر نفسی
تأمل بود وجود خود را باطل کرده بود ولی اکتفا نمیکند

و بو کیکه کلمه توحید که اصل دینست از بهر وجود او طالع
میکردد کسب میکند انچه که قلم حیا میکند از ذکر او و از اظهار
بیان نکرده انچه اهل قران کردند اقلاً بهر جا که
عروج میکنید در مثال نفس حیوانی واقع شوید که
ضر و نفعی نرسانید اگر نفع نتوانید رسانید بعکس
در ظهور حق کسب بکنید انچه که دین شما را بر باد دهد و خود
منتفت نشوید اینست وصیت حق بکار او اگر کسی عمل کند
در هیچ حال ضرر نبینند زیرا که او شمس حقیقة عفو و غفر
او شامل کل خلق را همین قدر که شاهد نشود بنفسی
دون اظهار حب خود را از او لعل از بهر جود و فضل خود
او را داخل در ایمان بخود فرماید و منت گذارد بر او
بدرا او اگرچه خود جز نشود چنانچه در حین جزا در ان
قیامت نفوسیکه از ایشان ضرری ظاهر نشده بود بنقطه
حقیقت ایشان را جزا داد با یار خود و حال انکه یکی در بحر بود
و یکی در بر خداوند دانا ست که کی او جز نشود از جزای
خدا و کفی به الباب الخامس و العشر من الواحد الخامس یجزی المحسنین
فی ان ماء الذی انتم به تخلقون قد طهر کبیره فی الکتاب لعلهم
ملخص این باب انکه چونکه بدء نقطه است که لا بد که طهارت در باره

باو شود و اینهمه دلالت برآن میکند از نفوس متجلیه دور اما
از شمس جود او بذکر او کلمه را اخذ و نمود ظل او مستظل
فرموده و اذن طهارت داده ولی دوست داشته و میداد
که تلطیف ازدیاد در منتهای کمال ظاهر سازند در مقام
بیرون عمر و ثمره آن اینکه کسی در حوان نیز اعظم و اولی در مقام
دون خطوط طهارت نکند که کلمه طهارت از وجود همین نطفه
اول که ظاهر میگردد در هر حال مرات بوده که هیچ نفسی از اهل
حکم غیر طهارت نشود که اگر کسی خارج میگردد از ایمان بعد و
مظاهر حق در ما بین الظهورین حزنی از اینهمه وارد نشد
چه قدر قرآن تجاوز نموده از حکم خداوند و در نفوس مسلم
مدار علی الله بوده غیر حکم طهارت ننموده و حال آنکه
طهارت نفوس مومنین از برکت وجود ایشان بوده مثل آنکه
در ایامیکه خود در عتبات بوده یومی که مرحوم سید نیز
آمده در حین رجع صاحب منبر امر نعلی بالی که بدان
شجره طهارت باو رسیده بود نمود و حال آنکه در شریعت
ایشان در شئ یابس در حین قرآن کجا حکم بوده و غیر
طهارت است که از حکم دین خود تجاوز مینمایند بنوعی
احتیاط و حال آنکه اصلا میرود چگونه که فرعی باقی
ماندن با آنکه الباب کاد نوع العزم اولو العلم عباد الله فاعلم بقول

فان الله ما لم يكن له عدد لما دامت الشمس مشرقة
يحضر بين يدي عبده وان جنى ما يغفر اذن تركه
لكل نفس ان يملكه الى ان يطلع الشمس من مغربها
فاذا لا يحل عليها ينبغي ان يرد اليه عدد الواحد
لا فوق ذلك ان يتملك والا لا يكلف بهذا الكل
من احد يخرج من يديه من صنعه لم يكن له عدل
فاذا قد عفي عنه فضلا من الله في حقه ان كان
غنائه من ذلك ولا يلزمه لان امر قد اغناه من ملكه
من محل لا يضطر جهلا وان يضطر قد عفي عنه
فضلا من الله انه كان فضال كريم ملحق اينجا اركه
اعظم چه يكه خداوند دوست ميدارد ذكر درميان
اهل بيان ظاهر شود حب ايشان بعضي بعضرا و
هر چه ايشان در مقامات معرفت يا اصول
يا فروع يا ظاهر يا باطن يا اول يا اخر ترقي يا
تنزل نمايند در يكديگر بكشند زيرا كه هر كس داخل
در بيان شد مؤمنست در هر مقام كه واقف
هست خوبست واگر نفعي در بيان در نفعي از
اهل بيان كند براو واجب ميشود نود و پنج مثقال

بمثقال از ذهب رد کند چون من یظهره الله کند نه
غیر او و کبرا نمیرسد که از او مطالبه کند الا باو
بلکه تا ایمن خود و خدا بوده او تعلق میگیرد آن شمس
حقیقة میخواهد عفو میفرماید میخواهد اخذ میکند
مراد خداوند از این حدا نیست که کسی جرئت نکند
در بیان کرد و نفی کند بذکر چون الا یمان و الا
درجات هر کسی بقدر مقام او ظاهر است و هر کسی
در هر موقفی که هست اگر از برای خدا است محمود است
در فعل خود چه کسی که در ادنی مسئله فروع واقع شود
و چه کسی که در اعلی مسئله اصول واقف گردد لعل آدم
ظهور کسی چون ذکر محتجب در حق آن نیر اعظم راضی
نگردد لعل با این واسطه اهل بیان در یوم قیامة
هلاک نشوند و بجای او که جوهر کل ایمان است
بنجات نباشند و چونکه اوست آنه بر لیکم کند شیء
خداوند از این جهة امر فرموده که هر شیء در ملک
او باین حد رسد از برای او باشد و تا دام میکند
شمس حقیقة مشرق است بر کسی حلال نیست
انچه که لایق او ست از ملک او الا باذن او بعد از

ادای مظاهر واحد از او و او حین غروب او داده
شده و مؤمنین که از قبل خود او مستملک شونده
شاکر شوند محبوب خود را الی حین ظهور و حین ظهور
حلال نیست بر کسی قدر رتبه تسع عشر ثانیه صبر در
الا و انکه رد کند بمالک او و انچه از ملک او بمقام کمال
رسیده من کل ما قد بلغ الی منتهی حد من عدد الواحد
اذ فوق ذلک قد اذن له من جوده قبل ظهوره و من لم
یوف بامر الله یوم ظهور الحق ان یمنع حکم لیس له عدل
فعلیه خمس و تسعین مثقالا من ذهب لان لا یقدر
ان یحتجب من امر الله من احد ان ینفق فی دینه و اذن
داده شده از برای صاحبی که در یک حول یک صنعت
از او ظاهر میگردد که برای او شبیهی نباشد تا آنکه کل در
سعه رحمت و مستقر باشند و هر وقت که مالک مشهود
باید در حال ظهور رد کند بمالک او و هر کس دوست
داشته که اطاعت خداوند نماید در امر او خواهد
نمود که دلم غیر از این عظیم تر است که مملوکی با طاعت
مالک خود مفتخر گردد این نیست الا از فضل او که اذن
داده بر خلق خود و الا او غنی مطلق بوده از ما سواء

خود کل از بحر جود او خلق شده و هر دو در کنف
فضل و عدل او هستند و لله ما فی السموات و الارض
و ما بینهما و الله غنی منیع نه اینست که آن نفسیکه منع میکند
از برای غیر او منع میکند بلکه هیچ نفسی در هیچ شأنی
نمیتواند عمل کند الا از برای خدا و نه الا و انکه
محتجب میگردد در نزد هر ظهوری عرفان رضای او در
اینست که باطل میگردد انچه بگمان خود لله میکند و
الا حینی که باطل میگردد از ملک خدا بیرون نرفته
و لله است کل شیء و از این سر است که هر چه بر حی
وارد میاید از اوست و از برای او و نصیب نمیشود ولی
چون صاحب حجت گشته بر او وارد میاید نسبت کر
در حق اصحاب حجت الله در حق او بالغ نباشد که اگر
حجت در حق او بالغ بشود محکوم بحکم نمیگشت در حین
ظهور رسول الله حجت الله بر اهل انجیل بالغ بود
و موعود ایشان بهمان نعت دین ایشان ظاهر ولی
چون محتجب ماندند باطل گشت اگر چه انها بر قلب خود خطور
نمیدهند که موعود هیچ امه باشد و ایشان ایمان
نیاورده باشند و حال انکه امر ظاهر است اینقسم

میشود کرده تو ده هر ظهور حتی سلسله ظهور قبل بکمان
احتیاط و اجتهاد خود در دین خود محتجب نباشند و خدا او الله
منت میکند او را بر هر که خواهد بهدایت خود زیرا
که آن هدایت غیر او است نزد خداوند از هر چیز
زیرا که هر چیز که باشد و او نباشد گویا هیچ چیز نبوده
و نیست و هر گاه او باشد و هیچ نباشد چیزی از او
مفقود نبوده و نیست و از برای او در جنت انچه با[و]
وعده شده خواهد رسید زیرا که خلق جنت را مثل
خلق کل شیء فرقی نیست ما بین در امکان است خداوند
در او خلق میفرماید زیرا که او بوده و هر شیء قدیر
و بکل شیء محیط و ما من اله الا الله و انا کل له مخلصون

الباب السابع والعشر من الواحد الخامس

فی ذکر الواجب فی کل شهر بان یذکر الله فی کل یوم خمس
وتسعین مرة الله ابهی فی یوم الاول الله اعظم فی الثانی
الی ان ینتهی بالله اقدم فی یوم التاسع والعشر آخر یوم
الشهر ملخص این باب آنکه از طلوع شمس تا غروب اذن حد
اذن فرموده هر نفس اگر خود و نخواهد بگوید الله الهی
یا الله اعظم یا الله اطهر یا الله انور یا الله اکبر یا امثال

با استعمال این نوع کلمات ممتنعه لعل روز قیامت از برکت
تلاوت این اسماء مقدسه خبر دهد آن سر اعظم
و الطف قدم ظاهر گردد و تواند در این دور بهدایت حق
مهتدی گردد نه اینکه این اسماء را بخواند و از ادای
بر ان مختص گردد زیرا که مثل این اسماء مثل کینونیات
علی حده هست همین قسم که این حروف دلالت میکنند
بر اینکه خداوند اعظم تر از انست که وصف کرده شود
همین قسم این کینونیات دلالت میکنند بر اینکه خداوند
اعظم تر از انست که نعت کرده شود نه اینکه حروف
واحد از حد مثالیت خود تجاوز نمایند زیرا سبیلی از
برای احدی بسوی ذات ازل نبوده و نیست و انچه در
امکان ممکن خلق اوست و حروف واحد دلالت اسماء
او هستند بر خلق او که در انها دیده نشود الا الله
وحده وحده و در مقامیکه انها دیده نشوند
خلق الله هستند و در مقامیکه دیده نشود در انها
دیده نشود الا الله انوقت حروف حی نه ان یا عباد
متقون که در انها غلو نشود اگرچه غلو کنند شوند
ادراک کنند یا نه او هرچه ذکر کنند در حق ایشان

از اقرار عبودیت ایشان بوده وهست ولی علو
ایشان بمراتب افزونه ایشانست که دلالت میکند
الا علی کله وصل ه از اینجهة حروف تسبیح وتحمید
وتهلیل وتکبیر خداوند عالم ایشان اقرار داده
اند در حین تکبیر نظر کنی بایشان که حین نظر تحمید
میکردی بالهمین قسم که در حروف الله اکبر نفی
نفی الا الله را دران کینونیات هم مشاهده نمود
الا فکل خلق لله وکل له عابدون

الباب الثامن والعشر من الواحد الخامس

فی البیع والشری اذا تحقق الرضا بینهما بای نحو
کان ولو کان بنفس العمل یصح العمل البیع والشری
من صغیر او کبیر ویجوز التنزیل دینی فمن یتجر علی
ما یرضی بین المشتری والبایع وهو الی اجل
علی بهاء وان یبقی له بهاء لظهور بیتار اکبر
خداوند اذن فرموده در بیع وشری بتحقق رضا
بینهما واذن فرموده صغیر وکبیر وحر ومملوک را همین
قدر که استعلام رضا شود از طرفین بیع وشری
صحیح میگردد در میان اگرچه باشاره یا بنفس عمل

عمل باشند واذن فرموده خداوند عبادرا در شب بلی
كرد ذات ابدا مرور با اهل بیان وبر آنكه تناضوی فوائد
باطل در معاملات خود قرار دهند تا آنكه كل در سعه
فضل ورحمت حق شاكر باشند لعل در يوم ظهور
حق در بيع ايه شمس حقيقت وشرای نادون ان
برضای او ونفوس خود ایشان وا مع كردد لعل
بذلك ينجون الباب التاسع والعشر من الواحد الثامن
في بيان ان المثقال تسعة عشر حمصا وان بهاء تسعة
عشر حمصا من الذهب عشرة الف دينار وبهاء تسعة عشر
حمصا من الذهب الف دينار ومن تصغر لم يكن عليه
شيء ومن لم يكمل عنده عليها الحول ولم يبلغ مقدار
على عدد حروف الطاء حين اخذ لها خمس مائة و
اربعين مثقالا وقبل ذلك فاذا بعد ذلك فكل
مثقال ذهب خمس مائة ومن الفضة يؤتى ملك
البيان ان لم يتجاوز حد ودونه وملك ان يبلغ الاوان
يأتي من تقدير لعل بذلك يثمر من يظهره كلهم ويكون
بذلك من الشاكرين ملخص این باب آنكه خداوند بوده
خالق خلق وملك خود واز اینكه ملك او در نزد خود

موحّد نباشد اذن داده بر اینکه کل بیکدیگر ولی
ایشان است چه هر نفس در دین ایشان هرگاه بکور
کذشت و مقصد اراث از یا نقص و چهار مثقال
کذشت و واحدی معفو شده بر این مومنی که
نوزده قیمت سیزده بر اینکه از هر مثقال ذهبی که
نوزده نخود میباشد با نصف دینار و از هر مثقال
نقره که نوزده نخود است بهاء دینار بملازمان
داده شود لعل در یوم ظهور من یظهره الله از
بجود او مستغنی کشته و بر او حزنی وارد اگرچه
شیئی اقرب کل بجوار او باشد واین از حقوق الله بوده
از برای من یظهره الله که در آن سرّ کاف نون
اولوالالباب مشهود است ولی از برای منفق
ظهور جود اذن داده لعل در آن وقت حزنی بر احدی
وارد نیاید و مضطرب نکردد که از حدود الله تجاوز
نماید و نفسی از او ن محزون کردد چه اینکه در بیان
هیچ عبادتی نزد خداوند محبوبتر نبوده از فرح نفسی
نفسی اگرچه بادخال سروری در قلب او باشد
و هیچ عملی ابغض نبوده نزد حزن نفسی را اگرچه بادخال

بادخال حزنی در قلب او باشد نه آنکه با آنچه
او کنند انچه میکنند و یوم ظهور او اثمر را اضعاف
کذاشته و در تصدیق آن تامل کنند مثل آنکه
امروز انچه ما علی الارض است باسم همان شیئ اولیه نسبت
که در هر ظهوری باسم نبی آن ظهور ظاهر کشته
میکنند انچه میکنند ولی ظاهر است در این ظهور
که کل ظهور آن نزد او شیئی است که واقع شده بلکه
انچه را از منسوبین بظهور قبل او ظاهر کشته از منسوبین
بظهور قبل قبل او نکشته اگر انها تصدیق نکرده مرضی
هم در شعبان او وارد دنیا ورده ولی از مثل عباد
آن شان ظهور قبل او ظاهر است و اگر کل عدالت
او را مشاهده نمایند شبهه نیست که در اطاعت
معبود خود مؤمنین بحق ادای تکلیف خود را
خواهند نمود اگرچه در این ظهور اگر بر خط نهایت
حرکت کند از نفس ما علی الارض مستغنی میکرده و کر
در مستظلین در ملک خود منت کذارده و از حقوق
دانایان عفو فرماید زیرا اگر انفس را از برای حق دین
ما علی الارض بوده و هست که اگر کل در نفس جان او قدم

کرا دنه کلا مستغنی شونه و اذن داده شد
که مقدار هر مثقال ذهب نقره ده نمود گردد
و همچنین فضه و بهاء هر چه بانچه ظاهرست
امروز و اگر خواهند صرف نمایند یکی را نبود ده مرو
شود که برای این مومنین بیان غیر فضه و ذهب
منقلب نگردد تا آنکه کلا در سعر فضل در شاکر
کردند و در اینحکم اسرار حکمت فرج اولوا الافئده
مخزون گشته که اگر کسی از روی بصر در نظر
کند اسرار توحید را بعین یقین مشاهده میکنه
در حینیکه هیچ احد غیر حق ها را در مقام
خود در جائیکه بیان فاوّ شده در ظلّ ما یتقی
داخل آورده اگر چه از برای تجار در اینحکم در
بهاء ذهب و فضه امروز نقص ظاهر است ولی
بعد ذخر آن یا میگردد و اگر در ذمه کسی بوده یکقران
بر او ست که بیست و هفت نخود دهد نه بهاء
اذا همچنین در ذهب بیست نخود دهد نه بهاء
اذا الا آنکه بمثل بیع و شری شود کلا اینها از برای
اینست که نفعی در سبیل حق مخزون نگردد در یوم ظهور

ظهور آن لعل در حین ظهور امری واقع نشود
که خلق نار گردد در نفوسی که در بیان حکم
ایمان درانها میشود و کل به یهدی من یشاء الی
صراط حق تعالی هیچ حقیقی از نفعی و امر که اعلی تر
نبوده نزد موحدین و هیچ ناری اشد از تجاوز
از حد و کل و نقل ی نفسی بر نفسی نبوده اکرم
نفس بر جلی باشد در نزد عالمین بالله و آیات
او و کل به تفصیل تو القیمة بین الخلق بالحق و انا
کل من فضله الباب الاول من الواحد الثانی سائلون
فی نظم البیان فوزیل علی تسعة عشر حرف یکتبن فی ثلاثه
الاولی الاثبات و الاربعة المناجات و الستة التفاسیر
و ستة صور العلمیه و انما الابواب فیکل ذلک من
الی المستغاث و ان تکون مع کل نفس صحیفة لو لم یکن
من اقل عدد الالف خیر لها من الاثبات یتلون
کیف یشاء و انما البیت ثلاثه بحرفا و انما الاعراب عرشه
یجب ظهور اثبات اکثر هیچ شیئ نزد خداوند محبوب تر
از اعتدال نیست حتی انکه اگر کسی از نفسی مالک باشد
اکرام اهل در حق او اعتدال الظاهر باید بر یحیی باشد

کند

که صاحب اسطرلابی با منتهای دقت نظر در ان نظر
نقطه شیئی اول را از آخر آن زیاده نبیند چنانکه
در ارض خیال مجبور حد باشند حکم است در
مواقعیکه تو آن اعتدال را ظاهر کرده و آخر فرموده
خداوند در نظم بیان بر اینکه از نوزده طلب زیاده
نکرده و در کل با منتهای اعتدال و نظم و ترتیب کرده
که اگر کسی نظر کند در آخر آن بعینه از اول آن زیاده
نبیند نه اینست که اینقسم امر شده ولی در منتهای
مقام اعتدال است که ذکر میشود بلکه اعدل
از این هم در علم خداوند گشته که ملاحظه اعلی حد
حروف شود که اینقسم در حق خلق ممکن نیست بکلمات
نازل شده و نه در اول و نه در ثانی امر شده و آیات
بیان بحقیقه اولیه اطلاق بر آیات و جایز میگردد
زیرا که اوست حجت عظمی و بینه کبری که دلالت
نکرده الا علی الله و در حقیقت ثانویه اطلاق
بمناجات و در ثالث بتفاسیر و در رابع بکلمات
علمیه و در خامس بکلمات فارسیه میگردد ولی کل
در ظل آیات ذکر میگردد اگر چه آن سر فصاحت در

در اول ظاهر است در آخر هم مستور است ولی چون
کمل نتوانند درک نمود ذکر نشده و امر او از این مرتبت
امنیت و امر او از این مرتبت امنیت که در یوم ظهور
صاحب بیان کل کینونیات مشاهد با حروف واحد گشته
باشند و در بحر وحدانیت فانی باشند لعل یوم ظهور
حق توانند بضیاء شمس حقیقت مستضیء گردند و هر
افئده خود نزد آن نیر اعظم حاضر شوند بدون شئون
دنیه و دنیویه که ظاهر است و در هر یک اگر از
مراتب حتی ذکر شود بر منتهای لعند المحبوب است
نزد حق اگرچه در ثلاث اول تا ء غیر آسن جاری و در
رابع بعد لبن لم یتغیر طعمه و در سته بعد خمر تو حتی
و در سته بعد ما یذکر فی الرکن التکبیر جاری ولی در
هر یک کل ظاهر و باطن بوده و هست بلکه در هر حرف
ناظر مشاهده میکند بلکه در هر نقطه چنانچه از آن
ذات ارکان اربعه است در صور تر دلیل است و
مثال کینونیت آن نه این است که در این واحد غیر واحد
دیده شود که اگر یکی عزیز گردد معز نمیگردد دم
اثنین سر آن اینکه در این واحد دیده نمیشود الا

مثال واحد بلا عدد از اینجهت که هر فرد فرد
خود فرد واحد اول توانند حاضر شد در اول
ظهور قیامت نظر در بیان اکر چه امر شده مجمل شود
ولی از مبدء ظهور ربك تا اء بوده که در کل آیه مخزون
واحد همان حیوان است نه امنیت که خالق غیر الله
یا رازقی دون آن یا ممیتی یا محیی سوای او باشد
بلکه این واحد اول خلق اوست که دلالت میکند
در صقع امکان بوحدانیتی که ممکن است که در امکان
ظاهر شود و الا اوحدانیت ذات لا یعرف بوده
وهست و مقترنا بذکری بمیکردد و او نزد خدا
عدد نبوده ونیست و معروف میکردد بهندسه
و ثمره این نظم آنکه در یوم قیامت لعل کل مؤمنین
ببیان بهدایت حروف واحد مهتدی کردند
ولحظه ذکتته بحب نقطه بیان و حروف حی که
او فوز دو زامتحان است اکر کسی آن نقطه را و
حروف حی را دوست و بهدایت ایشان مهتدی
کشت دلیل است که این نقطه و حروف را دوست
والا نظر کن که حقیقت نقطه قرآن و حروف حی او اکر

من محی دوستی وطاعتند وحال آنکه از هزار
یک داخل ولایت این نقطه و حروف نشده
در آن ظهور هم مثلا این ظهور رفرفی کی و مراقب باشی
که شیئی در آن و ذو محبت نکردی که کل بیان و
ارواح آن فرد من یظهره مثل حد نقطه است در کهف
او چنانچه امروز کل قرآن و ارواح آن اگر از نقطه
بیان بنی در حق کل نازل شود در جنت محبوب هستند و
و اگر اقرار نکرده حکم آن ظاهر نظر کنی به اینکه
از حد نقطه هم خفیف تر است تا نه است حکم واقع
عند الله اگرچه در ظاهر حرفی هزار آن هزار ادان
نفوس مستظلند که هر یک با مری از اوامر قرآن
مفتخر و معززند ولی کل ایشان یک خیط قائم است
که او نبوید منزل قرآن بوده نه مرید عز آن نفوس
کی اگر رسول خداوند یک آیه نازل فرموده بود
که کل مومنین داخل در جنت کسی میتوانست
حکم دون رحمت در حق ایشان کند و حال آنکه احدا نشنوا
نکرد بعضی از ایشان را چگونه رسد بکلام و همچنین قدر هم
که نفر بود و دون آن فرمود نظر کن چه قدر در حکم

مانند این است جوهر کل علم که میبینی
کل زنده میکردند و میان لاوطی و کل فانی میگردد
نه جنونی که تصور کنند بقهر یا غلبه یا نشو
دیگر که متصور است بلکه انکم حکم حقیقت که
فوق ان متصور نه که و حرف کما هی کل شی جاد
میکردد منتهای حب و جهد را فرموده که دروم
ظهور حق از کلمات او و او احتیاج نکرده که کل
بیان کلام ظهور قبل اوست و اوست عالم
بالخیر تا ز لفرموده از کل خلق در ا که دوح کل
در قبضه اوست و در نزد کل بینات الله منبع اکر
بر حق مستقر باشند و الا لا فی ذکر چنانچه
اکر امروز کسی افلاطون زمان باشد در طی
اکر قصد بی نکند حقرا یا ثمری خواهد بخشید
او را علم او سبحانه تعالی عن ذلک بلکه از ورای او
علم نبوده و علم اون است که علم نجباء و رسول
و مظاهر امر و مظاهر حکم ان باشند و ما دون
انوا الطاوق علم اولوا الافئده نباشند چنانچه در
زمان عیسی ظاهر بانی اسم همین قدر که افراد

اقرار بنبوت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام
ثمری نبخشید در حق او و همچنین تصور کن در
ظهور من یظهره الله که اگر کل اهل بیان در
جوهر علم مثل او کردند ثمر نبخشد الا بتصدیق
باو فلتعتبرن ان یا اولی العلم ثم آیات بشئون
و در نظم آیات و ترتیب آن سوره بسوره اذن
آیه گرفته تا باسم مستغاث منتهی گردد سزاوار است
که در نزد هر نفسی یک صحیفه که اقلاً هزار بیت
باشد از شئون بیان هر کس بانچه مستلذ است
و هر سی حرف یک بیت با اعراب چهار حرف
محسوب میگردد و مثل کل بیان مثل جوهر بیت که
کسی نزد کسی امانت گذارد و در یوم ظهور من یظهره الله
اگر از کل خواهد اخذ نماید بانچه بایشان داده قدر آن
شیئی صبر ننمایند نه اینکه یکی بمسئله فروع
محتجب شود و یکی باصول آن و یکی بشئون حکم و یکی
بشئون غیر بلکه کل از اوست و راجع باو میگردد
او را شناخته باثار او و احتیاط در عرفان او
نکرده که بقدر همان در نار محتجب خواهید بود

واگر در مابین خود و خدا تامل میکنند همان
آئینه که مابین خود و خدا بآن توجه میکنید
مثال اوست که در آفاق شما است
باو از او محتجب نگردید و شناسید که اگر از
برای عرفان او خلق شده اید و مراقب
که اگر شناسید خود را چنون دیگر با آیات
خود میشناسانند کار را اگر بر هیچکس نفسه
شیء محتجب نباشد که آه هست کسی در بیت
خود نشسته و در بیان ناظر است که دستور
او بر او وارد میگردد با کتاب او و چون نفسه
در دین خود یقین نمیکنند و فی الحقیقه داخل
نار میگردد و حال آنکه بیانی که باو عمل میکر
از نفس او بوده و کتابی نازل فرموده با آیات
اعظم از آن است نزد او زیرا که آن موهبة
خداوندی است در آخرت باو که اعظم ترا
نزد خداوند از کتاب قبلی که براو نازل فرمود
از ممکن حسب خود مثل امروز نگشته که نزد هر
دفعه قرآنی هست که باو متدین بدین

بدین اسلام است ولی زمنزل علیه محتجب ص
با بهاء قرآن اون هزار مثقال ذهب است
ولی شیء از منزل و منزل علیه محتجب میگردد که
اگر بدانند که اگر بدانند وا نمی شود که کاس
خلق نشده بود که از ثمره وجود خود بی نصیب گردد
کمال دقت را نموده که صراط ادق از هر شیء است
ولی بعلم بیان اوسع از هر شیء است و کلمه شد
کلشیء ثم بعیده قل انتم بما نزل الله فی البیان
لتوقنون و علم بیان منوط است بعلم نزول آن
از اول آن تا آخر آن زیرا که آنچه در اول نازل
شده طبق احکام قرآنیه است و بعد مقادیر
بیانیه در آن ظاهر گشته نه اینست که باول آن
محتجب گردند یا با آخر ناظر شده و نظر در اول ننموده
بلکه هر حرف در مقام خود از نار و نور در موقع
خود مذکور بوده و هست ولی هرچه بدیع تر
میگردد مراد الهی در آن ظاهرتر است و کل
بیان قول نقطه حقیقه است چنانچه کل در فی
عرفان اوست و علم با وامر او وکله یفعله

من بناء الى الباب الثانى من ابواب كتاب طهارت
فى ان حكم البئر حكم الكر قبل تغير حكم الكر وان
الكر بماء طاهر وان الماء طهور طاهر مطهر فى نفسه
لنفسه ولغيره بنفسه اذا لم يتغير بالنجاسة وان حكم
بعضه حكم كله وبالعكس مخفى نماند كه خداوند
عالم بجود و فضل خود حكم ماء كثير را مثل ماء كر
فرموده تا آنكه كل در سعه فضل و رحمت او باشند
داخل در بئر بما يقع فيه عمل ميكردند فرموده
ولى در هر حال دوست داشته كه در هيچ
ارضى نباشند كه در آنجا عبادى ساكن باشند
مگر آنكه حوض آب زلال باشد كه تلطيف و تطهير ايشان
باشد وهيچ شئ نيست كه در آن حوض نباشد
مگر آنكه ملائكه در آن عبور نميكنند اگر از
او قبل گذشته شود ديگر عبور نمينمايند كه اهل
بيان در اين فصل دقت نموده كه از نفس ممنوع
نگرده وسر آن حكم طهارت در اين فصل رشته
الاو بحكم ماء بحر توحيد كه همين قسم كه يكقطره
ان مثل طى كنند هست كه هم مثل طى كننده هست

هست وماء نفسه طهر وطاهر ومطهر بوده وهست

ودر حین تطهیر استیلاء بر ان شود بهتر است از

وقوع ان شیئ زیرا که در ان کره ظاهر است ودر

اول مرتفع نظر نموده که کل تطهیر در قول الله

بوده که بواسطه ماء طاهر میگردد ودر یوم ظهور

حق حکم فرماید بطهارت شیئ مستغنی نیند انکه

قول الله مطهر است نه نفس شیئ اگر چه طهور ان

نمیشود الا بامر او گویا دیده میشود که کل اهل بیان

بطهارت حکم قبل او در ماء یا مشتهای اجتهاد عمل

مینمایند ولی در یوم ظهور ان بهمان شئون

محتجب میگردند مثلا اگر امروز ظاهر است ای اهل

بیان نکرده انچه اهل قران کردند که در

طهارت حد خود بماء حد مشتهای حد و جهل

اجتهاد میکنند ودر طهارت حد ذاتی بماء

توحید محتجب میگردند که طاهر کنند خود را بالله

که در هر حال دیگر جز غیر حق باشند طاهر نیست

عند الله وهمچنین هر روح ونفس وجدی که

دون حروف واحد ومن یحبهم را باشد طاهر نیست

عنه گفته زیرا که حکم طهارت جسد تو طهارت
جسد ذاتی میگردد که او بایمان ظاهر میگردد
نه غیر آن که اگر غیر آن بود امر و نهی مطلقا از ملت
نصاری در ظاهر جسد تلطیف زیاده مینمایند
و حال آنکه حکم انها ظاهر است و همین قسم حین
ظهور من نظهره گفته ظاهر نبوده خودرا بایمان باو
که اگر یومی هزار مرتبه در بحر داخل شوند و خارج
شوند حکم طهارت جسدی نمیشود چگونه ذاتی
گردد با آنکه نقد سماوات ارض محتجب نگشته چنانچه امروز
محتجب هستند در طهارت ظاهر جسد چنین محتاط
که عدد ایام را بپنجاه هزار سنت در او تصنیف
مینمایند ولی در جائیکه تأمل در آن طهارت کینونت
او را مبدل میکند از حکم طهارت تو او نمیکنند بلکه
فوا میدهند بر اینکه قلم حیا میکنند که بر آن جاری
گردد منتهای دقت را نموده که نه از ظاهر محتجب
گردند و نه از باطن بلکه هر دو را با منتهای کمال
داشته باشند لعل در یوم ظهور حق شوند بضیاء
شمس مستضیئ گردند و اگر آن شمس حقیقت را انی بالغ

باینجه منصوراست حکم طهارت نماید در هرچه که
حکم شود بر کار حقیقی که اطاعت بود عمل نمایند و نوا
که اینها امروز میکنند از امر قبل اوست و نزد او
در هر حال مبدأ امر سواست و حکم بعض از ماء حکم
کل اوست و بجاری بودن آن بر شیئی که عین
آن باقی نمانده باشد دو مرتبه طاهر میکند لو
ولی در وقوع آن در ماء یک مرتبه کافی است اگر ماء
باشد که نفوذ آن کرده ندانسته باشد در قدر
و الا بجنین ماء مجبور نیست تطهیر و اگر ماء شیئی دون
طاهری او را متغیر کند مجبور نیست استعمال آن از آن
و حکم طهارت از نفوذ ماء مرتفع نمیگردد و الا اگر
حکم ماء بر آن شود و از شیئی طاهر اگرچه متغیر گردد
طاهر است و اگر مخلوط تراب گردد حکم مضاف نا
نمیشود و با ماء مضاف تطهیر جایز نیست تا اگر استغنا
بر قدر اظهار ارتفاع نمایند و الا امر نزد خدا و بعد
اقرب از لحج بهر است ولی هیچ شیئی مجبور بهما نزد خداوند مینت
از اکثر ماء را با منتهای طهارت حفظ نمایند و اگر
علی احاطه کنند که آن ماء کاملا برادر فی غیر طاهر میکنند نه

بر قلب مؤمن لطیف کوارا نمیاید و اینکه بعد از
تغیر حکم بطهارت شده جهة سعة کلام است و از
کدام نفس است که میل کند بقرب بان تا اینکه
بتطهر رسد و فرخداوند مجبور نیست دقت
در طهارت ترا که مو در امری میکرد که اخر ضرر
بان نفس میرساند بلکه نفس مؤمن اجل تر است
از اینکه متنجس و متغیر شود بلکه او امر کلاً از برای
اینست که نفوس تربیت شوند و بشان نطافت
و طهارت ثانی که هیچ نفسی بر نفس خود نسبت مکروه
نگردد چگونه رسد بدیگری لعل در یوم ظهور الله
واقع شود و که هیچ ازا و مشاهده شود که دون
رضای حق است و در هر حال سزاوار است
که عبد مؤمن بواطر قوه شامه خود را حفظ نماید
که رایحه دون حق استشمام ننماید و همچنین در
خود روایح دون مؤمنین را استشمام ننماید
که از رضای محبوب خود باز ماند و ملتفت شود
قل انما الماء یطهرکم باذن ربکم ان یا عباد الله فاشکرون

البات الثالث من الواحد السادس

فی ان الله قد حکم بان یبنوا عباده فی کل قریة مَنْ بیت
حرم لطفی اسباب انکه در ایظهور چون واقع شد انجز واقع
شد و کل از برکت حکم رسول الله باین نعمت متلطف
بوده اند و در حق عبد حکم را نفی شد ندانجز ظاهر
از اینجهت امر شد در بیان که هیچ قریه بران ساکن
نگردند مگر انکه دران محل تلطیف بنا کنند بنحوی که
یومی مؤمنی مبتلا نشود و تواند بمقتضای حد تلطیف عمل
نماید در دین بیان زیرا که دران بقدر یک امر شده
در تلطیف در او امر دیگر نشده و نهی شده که کسی
شیئرا با نقص ظاهر فرماید با آنکه اقدر بر کمال او
باشد مثلا اگر کسی بنای عمارتی کند اردو انرا بکمال
دران ممکن است نرساند هیچ انی بران شیئ نمیکند
مگر انکه ملاوکه طلب نعمت میکنند از خدا و ند برا او
بلکه ذرات ان بنا هم طلب میکنند زیرا که هر شیئی در حد
خود وصول الی ما نهایه در حد خود را تمنا دارد و همین قدر
که کسی مقتدر شد و در حق ان ظاهر نکرد از او
میشود لعل اگر یومی شمس حقیقة در ظهور اخری بر کند
بار نهی شاهده طاعت خود را اگر مؤمنین بخود نماید

وامر شده در این دین ابوابی که بما یتعلق هر مقام
بنحوی ظاهر سازند که انسان طویل تواند بلا خفض
رأس خود داخل شود و در هر یومی هر شأنی که باو
مرتفع میگردد لا ینبغی که ظاهر نماید لعل در یوم
ظهور حق شیئی که سبب حزن گردد در ملک او مشاهده
نشود زیرا که کل ثمرات ظهور قبل و انچه بوده کل منتهی از
سنین باید در یوم قیامت ظاهر گردد و در ظهور من
یظهره خداوند عالم است که در چه حد از سن ظاهر فرماید
او را ولی از مبدأ ظهور تا عدد آخر اسم اقرب بود که در هر
سنه اظهار ایمان بحرفی ظاهر گردد از کل خلق که بعد
از اون دیگر نتوانستند اظهار ثمرات ظهور قبل را نمایند
الا در ظهور بعد چنانچه در این ظهور هر کس بوده مشاهده
در این امر نموده که ثمرات هزار و دویست و هفتاد را
نکذارده اند که از حد باب تجاوز نماید و اگر هم فوق
باظهار ثمره وجود خود نفسه محتجب نمانند ولکن در ظهور
حق منتهای سرعت نموده که امر الله اسرع است از هر
شیئی در حین استماع ظهور کل علی ما یمکن ثمرات بیان را
ظاهر نموده که اگر قدر لمحه فصل هم رسانند نحو میکرد

میکردد کار انچه کرده و با باشد که او و مقبول
نشود الا آنکه در ثمره نعت ظاهر شود نفعلکه
تأثنا، الباب الرابع من الواحد الثاني ويحكم بأمر من
تأذن نحته ان يكن على قطع الحمى غير حروف البيان
وان طال عليه الزمان نهي اسباد آنکه همین قسم کر
خداوند عالم جوهر از هر شیئی اخذ میفرماید کذلك
در ظهور حرفها جواهر ارض را اخذ فرموده وک
حد ودها قرار دفرموده و در آنکه اشراق نیکنه
بر انیحن و دخمه اقرر قرظاهر کشت تا مواقع
دیکر بلکه از این قطع بقطع دیکر سرایت کرده همین
قسم که انفس در این اراضی سبیل هدایت انفس
شد نذ همین قسم هم اراضی امر کنند خود او لوالعلم
ظاهر است و در پنج مراتب توحید افئده اهل
ان متعارج الحکمة هستند در ادنی فأر آنان
ان لا اله الا هو در مرایای افئده مستجلین
مشرق میکردد و در عین مظاهر توحید ان
لا اله الا انا در افئده مقدسین و الف مظاهر
توحید ان لا اله الا الله در افئده موحدین

و در خاء مظاهر افئدهٔ ان لا اله الا انت
در افئدهٔ مکبرین و در میم مظاهر افئدهٔ معظمین
در مرایاء لا اله الا الذی خلق کل شیء بامره مستضیئ
اگرچه در هر ارضی کل این مراتب ظاهر بلکه در
هر ذره ولی حکم بر ظهور است و اتصال مدد
از مبدء تا آنکه اهل آن توانند بر جوهر کلیه صعود
نمایند و بجنات خمسه در اسماء خمسه و بحدود
هاء در هیکل انسانی تعبیر میگردد و که اگر کسی نظر
کند در کل خطوط هاء را ملاحظه میکند ولی
اینحکم مستقر است الی ظهور من یظهره الله که آن وقت
از محل اشراق مبدء میگردد زیرا که در ظهور
فرقان مکه مبدء اشراق ارض گشت و در
ظهور بیان ارض فاء خل وند عالم شاهد است
که آن شمس حقیقت از کدام افق ارض طالع گردد
از اینجهت است که حکم شده بر انقطاع تقدیر در
تا لا یحتجب کل نمانند که اگر قدرت مشاهده بیند
هر آئینه امر میشد که از فوق تا الی حد ودم نقص
بر آن از الماس مرتفع گردد که علم نفی در آن

دران غیر شیئی محبوب و محیط نگردد ولی حال که در قوه
اینجلق ممتنع است الا و ثانیاً بقیة الله و ثواب یکیفی من انی
نیح قطع افضل است از عبادت دوازده هزار
سال اگر در ایمان بحو مستقر باشد و الا در ظل اخذ نظر
کی و هر گاه ممکن بود که سود کل از یاقوت احمر گردد هر آنچه
امر الهی جاری میکنند که هیکل ها را در ارض هیمنه
باشد از کل ارض و قطعی که محل اشراق ظهور الله
شده مرتفع گردد بر کل آن و این قطع مرتفع نمیگردد
الا و انکه قبول سجده از برای من یظهره الله نموده و الا
خلق ممتنع است امتحان آن بر کل ارض چنانچه نفوس دون
احیار قول ایمان باور نمیکردند خلق ممتنع شدند و دی
هر شان سائل از فضل او بوده که اینچه سزاوار بجود
اوست بر کل ممکنات اشراق فرماید که من دکل
از اوست امروز نظر کنید در قرآن که چون حکم جمعه
نماز واقع میشود کل در ظل اقیموا الصلوة حضر میکردند
و از او حمد میکردند و اگر کل ما علی الارض هم متجاهر
میشدند اینکلمه حاوی بود بلکه اگر قیامت اینظهور
بر پا نشد که بود الی ما لا نهایه مدد میشد مصلین را

و انقطاعی از برای مدد او نبوده و نیست علوا کبیرا
و سمو حکم او که کلمات متهدی میکردند و ان کلمه
در مقام خود بمثل شمس در نقطه زوال مستقر است و هیچ
سیر اختلاف و نقص نخواهد بود اگر از جوهر علمی که مقترن
باعمال گردد و هیچ علمی نیست الا که علم بمبدء و امر و احوال
شئون ما متفرع بر او و الی یوم رجع بسوی او و نیز اگر
فرق مؤمن با غیر او نفس علم است نظر کن مؤمنین
بقرآن بعلم انکه او کتاب الله هست مؤمن شده اند
و ما دون انها از کل ما علی الارض بعدم علم دون مؤمن
گشته اند و همین قسم در مظهر حقیقه مشاهده کن در یوم
عاشورا یکی جان میدهد از برای او و نحو یکی بر او کرده اجر
که بغیر حق این نیست الا محض علم و الا در صورت انسانی هر دو
ظاهر هستند مثل حجر را مثل شمس فرق کن و مثل مؤمن را
مثل مرات همین قدر که مقابل شد حکایت میکند از
او و مثل غیر مؤمن را مثل حجر فرق کن که هر چه شمس بر او
اشراق کند امکان نعکس در او نیست که ان جان فدا
میدهد و ان بر او میکند انچه میکند ولی اگر خدا خواهد
ان سنگ را هم مرات کند مقتدر است ولی چون بنفسه
راضی شده که اگر میخواست بلور شود هر اینه خدا او را

خداوند او را خلق میفرمود بر صورت بلوریت چنانچه
در انوار از این سبب ایمان مؤمنان گشت بعینه همان
سببی هم از برای او بوده ولکن چون محتجب بود بهمان
سبب محتجب شد چنانچه امروز ظاهر است که مقبلین
بحب بیان مقبلند و محتجبین بهمان محتجب و همین قسم در
یوم ظهور من یظهره الله فرقی نکند که این شئیت در امکان
هست یا بعد متکون میشود با دست اگرچه قبل از ظهور در
بیت خود از یعرف باشد بلکه قبل از حد وجود ظاهر به
درک هو اره از برای مشیر کره کند که همان وقت مدد
کل آن از او بوده و هست اینم بوده از ظهور ذات قبل او ست
و اینم میشود از ظهور ذات بعد اوست و این شیئی واحدی
که مثل آن مثل شمس است که اگر بما لا نهایه طالع گردد
واحد بذاتست در صقع ابداع و اگر غارب گردد واحد
نفس است در علو اختراع و کل ضیاء او مستمد از
عالم افئده گرفته که جوهر توحید در آن مشرق تا
حد جماد که منتها الیه ظهور فیض است منتهی گردد و ممکنه
یبکی فی خوف الرضوان من یشاء من عباده انه کان ذا
فضل الباب الخامس من الواحد السادس عظیما

فیحکم التسلیم بان یلمن الرجال باالله اکبر و یجیبن باالله
اعظم والنساء یلمن باالله ابهی و یجیبن باالله اجمل
مخفی مباد اینان را که جوهر کلام قرآن در مظهر تکبیر ظاهر و
خداوند عالم انوار ازل بفناء بیان نموده و آن اول
شجره است که تکبیر گفت خداوند عالم مراد در ملکوت
سموات و ارض و ما بینهما و خداوند عالم جواب داد به او نیز
که این طیران کرده اعظم است کبریائی آن که تو آنی وصف
کرده یا ذکر شود و از این سر تجوی امر شد در میان اسلام
بتکبیر هر خدا و جواب بذکر تعظیم او کردد و همچنین در الو
الدوائر باالله ابهی و در جواب باالله اجمل کامل و ذکر
کنند یکدیگر را و ثمره آن آنکه لعل در یوم ظهور من یظهره
توانند اقرار کنند که بعد از خداوند و ستای [illegible]
اکبریت و اعظمیت و ابهائیت و اجملیت در ابداع
او است که وصف کرده شود و نعت کرده شود و ثنا
کرده شود و تمجید کرده شود لعل قائلین بقول خود
توانند که اقبال بآن شمس حقیقت نمود و همچنین در کل
اسما و امثال و این حقیقت واحده در حول نفس خود
متحرک چنانچه اگر نظر در بدء فرقان کنی می بینی که کل اسماء او

اسلام از او بوده و همچنین اگر در عود نظر کنی جوهر کل
داد در حرف آخر شاهد است که میگوید که دید خود در الن
عود الا نفر بد اگرچه بظهور رکنی بکسر ظاهر بود
ولی مدل بر تسبیح بوده قواد او و همان یومی که
اظهار علوم خودی نمودند دان از همان نقطه
قران بود زیرا اگر انچه شطو میکرد در اجع بان مشد
اگرچه آنرا بمظهر در دیگر یعنی کتله بوده ولی
او و کل مت داد او بودند بظهور رقبل او و همچنین در ظهور
بیان تصور کنی که کل انچه هست از او ست و دقت
کرده که بواو وارد نمیاید بلکه از برای شود نه بواو
و انچه که امر شد که نفی نفر انچه دون نکند از برای
ان نفر است و الا ما سوا او را چه حد که نقطه حقیقه
در حق نها این امر نماید ولی چون در لیل الیل حجبهانه
بیند او را لعل کل بر کتاب دون محجون شوند و کل
بواسطه اون در محجود سایر شوند تا او میکرد خود را
بشناسانند بجلو خود و نفر ماید که منم همان صاحب
بیانی که امروز کل با حکام ان عمل میکنند و منکه کل در
یوم قیامه در ظل الف با دکته نمتوانند داخل شوند الا او

من شاء الله از اینجهة است که می بینند پرستندهٔ رب
سموات و ارض و ما بینهما از اوامر قبل او و چون او را
در آن هیکل بغیر عین او نظر میکنند محتجب میشوند
و اگر بید همان هیکل نظر کنند محتجب نمیشوند همین
صلوتی که امروز می بینی حال نمیتوان نمود مستظلین
در ظل او را در مبدء امر نظر کن در کتب که چه کردند
که قلم حیا میکند از ذکر آن همین قسم در بیان بعد از این
و همین قسم در ظهور من یظهره الله کثیر مشاهده کن تا
اینکه محتجب از شمس حقیقت نگردی و در بحر کثرت محتجب
از سر وحدت نگردی امروز نظر کن در اسلام
که اینها صلوة میکنند باسم دین رسول الله صلی الله
علیه و آله میکنند و در شمس حقیقت که مبدء اسلام است
از قول اوست قدری تفکر نموده که چه کند سنت قرآن
نه اینست که اینها که سنت بر مردم محتجب باشد بلکه
اهل آن زمان منحصر بود بمؤمنین بانجیل و کل موعود بودند
باسم آنحضرت و وصف آن وضع آدابات که چه قدرها
باسم عیسی اظهار دین را میکردند و اون شمس حقیقت
بروایتی هفت و بروایتی ده سال اظهار قرآن کما هی

هی شوانست فرماید و همین قسم نظر کن در ظهور من یظهره الله
که وقتیکه آن ظاهر میگردد کل مؤمنین ببیان در حدود
ایمان خود و انتظار خود ثابت و قائمند ولی بمجرد ظهور
اگر هیچ نفعی از ایمان باو محتجب نمانند صدق ایشان ظاهر
و الا اقرب از لمح بصر کل هباء منثورا میکردند زیرا که آنچه
دارند از دین خود از ظهور قبل اوست منتهای ذکر آن بوده
که از هر ظهوری باو ارتفاع آن ظهور را از صبد ظهور محتجب نگردی
که اینست جوهر علم اگر توانی درک نمود و کله بعضا علی
هم آمنوا بالله و هم بلقائه یوم القیمه موقنون

الباب السادس من الواحد السادس

فی حکم محو کل الکتب کلها الا ما انشئ و ینشئ فی ذلک الامر
اینها را که نزد هر ظهوری همین قسم که کینونیات از افئده و ارواح
و انفس و اجساد بدیع ظاهر میگردد همین قسم آثاری که از
این اشجار محبت ظاهر میگردد جوهر آنست که قبل ظاهر شده
که اگر افئده یا ارواح یا انفس یا اجساد ذاتی با نها منسوب
شوند فی الحین موت ایشان را درک میکند کدام موت اعظم
محجوب که از حکم دون ایمان عظیمتر باشد نظر کن ببین که
شهادتین مسلم میگردد و حال آنکه همین شهادتین در

زمان عیسی بود امروز هست وچگونه حکم اسلام بر انها
نمیشود وهمین قسم است در استظهور وظهور من یظهره الله
جائیکه در مبدء امر که اسلام بان منتقل ست در هر
ظهوری این نوع بدیع گردد چگونه است در شئون
ما یتفرع علیه ان از اینجهة است که امر شده بر محو کل
کتب لا انکه در ان که امر الله ودین او نوشته شود بنظر
کی از یوم ادم تا ظهور رسول در کتب سماویه اگرچه
کل حق بوده ومن عند الله ولی نزد ظهور فرقان کل
مرتفع شد وحکم غیر حقیت بر مومنین بانها در زمان
نازل شد وهمچنین در نزد هر ظهوری نظر کن در جائی که
کتب منسوبه الی الله در نزد هر ظهوری حکم بر ارتفاع ان شود
چگونه حکم کتب خلق که در نزد ان کتب شبحی است در مرآت
بالنسبه بشمس گویا دیده میشود که من یظهره الله مینویسد
بکل کلمه شهادتین را باسم خود واوست جوهر کل دین
که اگر بر نفسی نازل شود وفی الحین مومن باو نگردد انچه
در بیان مالک شده محو میگردد همین در نزد ظهور نقطه
بیان تا ظهور من یظهره الله انا نقطه وانچه در ظل او مستدل
بر او شود اثمار این جنت وحدانیت است وانچه در دون ش

حدیث رسیده که شیعیان تا در یوم حق متحمل
میشوند ایشهر متحمل میشوند بنیت مراد حق چنانچه حین
ظهور رسول الله در غیر مؤمنین با وهمین حکم بود
اگرچه اینها مسترزق بوده اند بانچه من عند الله بر
عیسی نازل شده بود و قسم بذات مقدس سبیکه شریک از
برای او نبوده و نیست که در یوم ظهور من یظهره الله
یک آیه از آیات او و تلاوت نمودن اعظم است از
کل بیان و انچه در بیان مرتفع شده زیرا که حکم امروز
حکم ایمان بر او ثابت میشود اگرچه بنفس آیه واحده
باشد و بر غیر او نمیشود اگرچه باعلی درجه بیان رسیده
باشد لا انکه راجعون الی الله ای اهل بیان محتجب نمانده
از رزق بدیع خود در ظهور من یظهره الله مثل انچه اهل
فرقان ماندند که بارزاق قبل او مسترزق هستند
و بارزاق بدیع او محتجب که اینست جوهر کل علم و عمل اگر
توانید درک نمود و الله یهدی من یشاء الی صراط
حق   **الباب السابع من الواحد السادس**   یقین
فی النکاح و عدم جواز العقد ازید لاهل المدائن
اکثر من خمس و تسعین مثقالاً من الذهب و لاهل القری

خمس وتسعين مثقالاً من فضة ولا اقل من ذهب خمر
من كليهما ولا ينبغي الصعود ولا النزول الا واحداً
واحداً بالعد ولا ينقص الواحد ويرتفع الانقطاع و بينت
الاقتران بعد الرضا بكلمة يذكر فيها كلمة الله فهو ابتداء
انكه خداوند عالم از جود و فضل خود مرتفع فرموده در
بيان حد و انقطاع را تا اگر برهيچ نفسی ذلی در رضا
خدا از برای و وارد نيايد و برضای مرد و مرئه و كلمه كه
دلالت كند كه او بوده از برای خدا وهست و راضی
بحكم او بطور ديگر در مواقع خود مفصلاً ذكر شده كه
مختصر آن اينست كه اگر بگويد آيه انني انا الله رب السموات
و رب الارض رب كل شیء رب ما يری و ما لا يری رب العالمين
با انچه مقدر شده از حد و مهر و همين قسم از انطرف
و هر دو مهر كنند بر لوحی و شاهد باشند بر آن از
شهدای از طرفين از خيره او اگر از برای او باشد حكم
اقتران ثابت ميگردد و خداوند حكم فرموده از برای اهل
مداين كه مراد اهل شهر باشد بر نود و پنج مثقال الذهب عدد
الله فوق آن و اقل آن نوزده مثقال عدد واحد و در قری
و نزل واحداً واحداً اگر مزيد شود و يا نقص شود كه از پنج حد

حد تجاوز نمیکند که اول یکواحد باشد وثانی دو واحد
وثالث سه واحد ورابع چهار واحد وخامس پنج واحد
ودر قرب بهمین قسم در فضه مقدر شده من عند الله
که بفوق آن اگر قدر قیراطی باشد باطل میگردد وبکمتر از
آن اگر قدر عشر عشر قیراطی باطل میگردد انیقلم شده
تا کل مکلفین در فضل وسعه رحمت حق باشند و اموال
خود را از سبیل دیگر در اینمواقع صرف نمایند که الوف
الوف بخشند بو یکدیگر با سی نیت یا صرف نمایند در
مواقع اقتران حرفی نیست بوآن این نوع حکم شده که
کل در سعه ورحمت حق باشند ونظر کنند با بحر جابت
اقتران بآن منعقد میشود که کلمه الله باشد لعل در یوم
ظهور من یظهره الله از مراد اینکلمه که دال علی الله هست
مجاهده ننمایند که اگر در حین ظهور او ایمان باو نیاورد
اگرچه الله گوید باطل میگردد حکم او الا آنکه از نو بامر او
ثابت شود انچه میشود از مواقع دین چنانچه کل الان
میکنند که الله میکنند انچه میکنند ولی از برای خدا اگر
بود جرا مرود میشد وهمین قسم در اسلام اگر کل در ظهور
ائمه از برای خدا میکردند چگونه باطل میکنند وهمچنین

در نزد ظهور شمس حقیقة اگر کسی لله عامل بود منحرف
از مرآت او میشد کل که می بینی که میگویند لله میکنیم
یا اگر آیهء ان صلواتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب
العالمین میخوانند عند الله کاذبند والا حکم دون الله
در حق ایشان نمیشد بزعم خود از برای او میکنند ولی
بر او میکنند آنچه میکنند اینست که کل اعمال بعد از آن همین
قبول میگردد و باطل میگردد اگر در بیان الی حین ظهور کل
عمل کنند لله عاملند لله زیرا که در ظل مرآت او مستقر بند
عند الله مقبول میگردد عمل ایشان ولی در نزد ظهور من نظهره الله لم
النحو اگر از برای او کردند لله کرده اند والا ما جعل الله من البان
تا آنکه هر کس از برای او کند در ظل الله الله محبور میگردد وهر کس
از برای غیر او کند در ظل نفی محبور میگردد ولی در دو حال
کل طائفند حول این مرآت مثلا آنچه که امت عیسی میکنند
بگمان خود از برای خدا میکنند بواسطه عیسی که از نوکمان
مرآت مثل علی کله بوده ولی حین ظهور رسول الله اگر
از نصاری کسی ایمان بآنحضرت آورده آن بوده که از برای خدا
عامل بوده والا کل در کل عند الله ظاهر گشت بحیثی که نزد
رسول الله ظاهر گشت زیرا که ذات ازل لم یزل ولا یزال

از برای او تغییری نبوده و نیست و شهادت در شیء
بیان قبل از شهادت در داون ذکر میشود و موصوف
باین وصف مظهر او میگردد که مشیت اولیه باشد که
در هر ظهور ما شهد خداوند است که ما شهد ذات
غیر او کسی عالم باو نیست و او لم یزل و لایزال شاهد بر کل
شیء بوده قبل از وجود او و شهادت او قبل از وجود او
مثل شهادت بر کل شیء است بعد از وجود او و لا نعلم احد
کیف هو سبحان عما انتم تشهدون و هیچ شیء سبب نجات
نمیگردد الا آنکه کسی در دین صادق باشد و همین قسم
سبب احتجاب نمیگردد مگر آنکه در نزد نفس خود گمان آنکه
از برای خدا است محتجب گردد و الا هیچ نفسی نیست که راضی با
عود و خدا بخواهد که عصیان او را کند بلکه گمان میکند که
لله است و حال آنکه لدون لله بوده از این جهت که باطل
میگردد اعمال آن نظر کی در نزد ظهور من یظهره الله که کل
عاملین از برای خداوند در بیان محتجب ایام الله عامل شده اند
و امروز هم همان حجت هست چگونه میشود که از برای او
عامل نشوند چنانچه در حین ظهور بیان مگر اهل فرقان
همین قسم گفته شد ولی آنکه از برای خدا نبود نتوانست تصدیق

کند وانکه بود فی الفور تصدیق کرد اینست که
در نزد هر ظهور خداوند عالم امتحان میفرماید
عباد خود را که بشناسند خود ایشان بخود ایشان
انچه از برای او کرده اند یا غیر او کرده اند چنانچه نزد
ظهور رسول الله بشناسانید هر نفسی که در انجیل مخفی
بود که از برای بدین عیسی عمل میکند هما نقدر که داخل
اسلام شد نه از انها هما نقدر لله عامل بودند و
متدین بدین عیسی و ما سوای انها از برای خدا عامل
نبوده اند و متدین بشریعت عیسی روح الله نبوده والا
خداوند اخر و اول از ان است که کسی از برای او عمل کند
در داخل نار نشود و همچنین نزد ظهور بیان مشاهده کن
انچه از اهل قرآن داخل در ان شریعت شده لله بوده
والا لدون الله در هوای خود گمان میکرد لله میکند ولی
عند الله از برای او میکرده و مراتب دون و اسماء ان
نزد اهل مؤمنین ببیان ظاهر است که اطلاق هر دون
خیری در انجا شده و از انجائیکه عمل از برای خدا کردن
منوط است بعمل از برای مظاهر امر او در قرآن اگر کسی
عمل کرده است از برای مظاهر حق که محمد و آل محمد

محمد و ابواب هدی باشند از برای خدا کرده والا
الی الله راجع میگردد و مراد کلمه الله از قبل رسول الله بوده
که مرایای تمامیه غیر متجلی شمس جود او در ایام مراد کلمه الله
گشته اند از برای خداوند و کل عالمین از برای صعود
چون در ظل مظاهر امر او مستظل گشته عند الله مقبول
گشته انچه از برای او نموده و در بیان هم اگر یکی کلمه نور
او بلا اقتران بذکر مظهر امر قبول میشود هر آینه عمل
از برای الله بدون عمل از برای مظهر هم قبول میگردد مثل
میزنم در انجیل و فرقان تا در بیان و من یظهره الله بر تو
سهل گردد مثلا شهادت توحید در انجیل مقبول نشد
الا بشهادت عیسی روح الله و همچنین شهادت عیسی مقبول
نشد الا بشهادت بر حروف حی آن در آن زمان اختصاص
که از برای ایشان که کل مدل بر اینوا احد شوند
تا اینکه اثنین نه بینی و الا کل انچه در انجیل می بینی نگر
همان واحد اول است اگرچه بکیفی باشد که در مشرق
باشد یا در مغرب و اگر در انجیل از برای خدا عامل بوده
از برای حروف واحد الظهور عمل میگردد و اگر انچه راجع
بان میشد راجع الی الله میشد حال کل از برای انچه رف

واحد هم عمل کردند که تا یوم بعث ایشان تا یوم
بعث ایشان تا یوم الی الله شود ولی در نزد ظهور
رسول الله با او ایمان نیاورده کل اینها از برای اهل
کردند و از برای حروف زمان خود باطل شد مگر کسی
که راجع شد که انواع از برای الله و حروف واحد
ان ظهور کرده و الا عند الله صادق نبوده و اگر ما
بود موفق بر ایمان برسول الله و ایمان بحروف حی او
میشد و حال آنکه محتجب گردید و از برای خدا و حروف
واحد در انجیل عمل میکنند و حال آنکه در نار اند و از
برای غیر خدا میکنند و همچنین در قرآن نظر کنی از اول
ظهور آن تا سنه ۱۲۷۰ هر کی از برای خدا عامل بود عبادی
بودند که از برای محمد و ائمه و ابواب هدی بودند
که اگر کسی در حقیقه اولیه از برای محمد و در حقیقه
ثانویه از برای امیر المؤمنین ع نبود صادق نبود در اینکه
اوست از برای خدا و همچنین الی ما ینتهی الی آخر الابواب
ولی از حین ظهور بیان اگر کسی از برای خدا بود بمحمد و
مظاهر امر او اون است که از برای خدا بوده بنقطه بیان
و مظاهر امر آن و همچنین در یوم من یظهره الله خواهی
دید که کل میگویند که ما از برای خدا عاملیم و بحروف حی

واحد مؤمن ولی اگر حین ظهور با او از برای خدا عمل
کردند صادقند والا فی الحین باطل میگردد آنچه ما بین
خود و خدا از برای او میکنند چگونه و آنچه از برای
حروف واحد کنند یا از برای مؤمنین بیان کنند
نسبت بسوی او حکم شده در اینجا جاری میشود زیرا که
آن آیتی که عمل ما بین و خدا توجه بآن میکند و مشاهده
جمال الله در فؤاد خود میکند و قصد الله میکند در هر
عمل آن آیتی است که از من یظهره الله بوده در افئده
کل قبل از ظهور او و آن آیه فوق او مثل شمس در مرآت
فوق شمس سما زیرا که شجره حقیقت ظاهر آن بوجهه
عبودیت بر افئده کل تجلی میکند ولی کینونیت بر
آیات افئده متجلی میگردد که در اینها دیده میشود
الا والله وحده که اگر این نباشد چگونه میشود که
ما بین خود و خدا لله میکند و مظهر حقیقت قبول نمیکند
زیرا که ما بین خود و خدا میکند شبح آیه حقیقی است که
از آن شمس حقیقت در او مشرق شده مثلا اگر رسول
خدا آنطق نفرموده بود که عمل کنید لله کسی عامل نبود
که عمل کند لله اگر گوئی بعبادت دیگر میگفتند در همان
نظر کن که آنهم با ذ رسولیت که در ظهور مبعوث بوده
تا آنکه منتهی شود ببدء که بدیعی از برای او

مثلاً حینی که نفسی مابین خود و خدا بر نقطه بیان
خزن وارد میاورد آن آیتی که مابین خود و خدا
بآن عمل میکند اینست که از شمس وجود او در او متجلی شده
ولی در ظهور بعد چون یقین ندارد محتجب میگردد
ولی در ظهور قبل اگر بگوئی این آیه بواسطه رسول الله
هست تصدیق میکند زیرا که غیر از این نشنیده
و ندیده و در این ظهور ظاهر شده نظر کن در قرآن
در حین اقتران دو نفس که عمل میکردند مثلاً
سید الشهدا علیه السلام چون از برای رسول خدا
میکرد از برای خدا بود ولی آنکه برای آنحضرت و او در
بحب خود عمل میکرد و حال لدونه بود و آن آیتی
که او مابین خود و خدا داشت همین الا الله در او
آنحضرت آیه تکوینی آن آیه بود در حقیقت خامسی اگر کسی
عطا میشد میدید که آنچه عمل میکند باو میکند و از
برای او میکند اگرچه محتجب بود و برای کرده کلا این تطویل
از برای اینست که لعل یوم ظهور من یظهره الله بنفس
خود ننشیند که ما لله میکنیم که این آیه که مثلاً
توجه باو میکنید الی الله نیست آیه شمس
وجود او در آیه کینونیات شما ها که از ظهور قبل

قبل او متجلی شده و در ظهور بعد اگر تقابلی
رسانید از برای او خواهد بود چنانچه قبل
از برای نقطه بیان بوده اید و الا ما بین خود
و خدا از برای خدا نکرده اید زیرا که حد الله او
امر فرموده که آنچه از برای من کنید راجع نمیکرده
الا آنکه از برای او کنید زیرا که ممکن نشوانند
درک نمود ذات ازل را بلکه اگر درک کنند مظهر
او را در امکان خود درک نموده اید ظاهر در
این مظهر را مثلا وقتیکه نفسیکه امر بامر این جل
شد ما بین خود و خدا نظر نموده امر او را و حکم نموده
ولی همان ما بین خود و خدای او که آن باو صعود
نموده آیتی است که نظهور قبل همین کینونیت
در او ست که چون از اشخاص این نوع نموده
که اگر میدانست که این همان نقطه فرقان است
در ظهور اخرای و که آیه که در کل مسلمین باوست که باو
توجه الی الله میکند از او بوده هر آینه راضی نمیشد
که بر قلب او خطور کند و چگونه که حکم کند چنانچه
در شب و روز ما بین خود و خدا برسول الله متقرب

الی الله است در یوم من یظهره الله هم همین قسم
کل مؤمنین ببیان مبتلا میشوند که بشمس خود
گمان میکنند که لله میکنیم ولی بر آنکه میکنند
شمس تکوینی آن آیات که قبل با نها متقرب بخدا
شده اید و در انفس متجلی شده و نمیدانید که اگر
بدانید هیچ نادری از او اشد تر نیست که کسی به
محبوب خود کند آنچه بر غیر محبوب خود روا دارد و
آنکه از اول عمر تا آخر عمر با آن آیتی که در او است از
محبوب کند آنچه میکند اگر از برای خدا میکند ببین
چه قدر امر عظیم است که امتحان میکند و اما الله
میکنند در آفاق که از برای محمد و مظاهر امر او بود
و در انفس با آیاتی که از حروف واحد فرقان که در آنها
متجلیست میکنند ولی چون از سر امر محتجبند اینست که
لدون الله واقع میشود در این ظهور که اگر لله بود
فی الواقع تخلف از ظهور بدیع از شمس حقیقت نمیورزیدند
بلکه آنچه داد از ظهور قبل او است که در ظهور بدیع
حکم الله در حق آنها نمیشد الا آنکه داخل این ظهور گردند
نظر کن از یوم آدم تا ظهور بیان و قبل از آن هم و

و بعد از اهم مثل آن بین هیچ شیع شیع غیر غیر الّا بر خلق
نکند مشتبه مگر آنکه کتابی من عند الله بوده که باو
متدین بدین او بوده‌اند و در ظهور حاملین بدین
او لله عامل بوده‌اند اگر چه عمل با نقص در او بوده طبق
ما نزل فیه کرده‌اند حال نظر کن تا ظهور فرقان که
کل آنچه لله میکرده بآن کتب چگونه لدون الله شد
که اگر لله بود لا بد داخل در ایمان بفرقان میشدند
و همین قسم در ظهور من یظهره الله بالنسبه بظهور بیان
مشاهده کن که اگر کسی در بیان لله باشد نمیشود
لله بودن او مگر آنکه از برای حروف واحد باشد
حکم ما یتکثر در شیع شیع در صقع خود حکم واحد و احد بر او
جاری میگردد که در یوم ظهور من یظهره الله کل ایشان
یکواحد بمعنی عدد است که از واحد راجع میشود بواحد
بلا عدد که همان نفس من یظهره الله باشد و بعد حروف
حی او با و متجلی میگردند و بعد واحد اول متکثر میگردد
تا یوم ظهور اخری من یظهره الله که در حین ظهور باید
یکواحد باشند که در او دیده شود الّا واحد بلا عدد
که نفس او باشد چنانچه امروز کل مؤمنین بقرآن اشباح

انواحد اول است که منتهی میشود بهر دو وجه و از او منتهی
میگردد به رسول خدا اگر نظر کنی در سیر وجود و حکم شمس را از
حکم شمس حقیقیه بگیری و حکم مرایای بعد از مرآت اول حکم مرایا
بلا فاصله بگیر از این جهت است که کل در نزول ظهور از شمس
حقیقت نتوانند مهتدی شد همین قسم که فیض
وجود بایشان رسیده بمرایائی که تقدم بر اینها جسته
همین قسم هم در هدایت مثلا نظر کنی ادنی نفوس را
که اگر خود بنفسه بشمس حقیقت برسد نتواند بهدایت
او مهتدی شد چونکه در رتبه دور واقع گشته اگر هم
در آن رتبه هم اگر ناظر شود بمبدأ امر علی الفور میتوانند
ولی چون آن نظر در او نیست ظهور او نیز از برای او صعب است
مگر اینکه راجع شود بعالم قریب خود و از عالم بعالم فوق خود
تا کم کم منتهی شود بکسی که میتواند کلام اولیاء را هدایت
بفهمد و کم کم از آن منتهی شود تا اینکه بکسی رسد که
تواند کلام ائمه را بفهمد و از آن کم کم ترقی کند تا
اینکه بکسی رسد که کلام رسول را میفهمد و
آنوقت بر عالم افئده وارد گردد که بتواند کلام الله
را فهمید همان کلامی که بر رسول وارد میشود

میشود فی الحین خاضع میگردد و علو رسالت او
نزد او لاشیئی میگردد ولی چون آن نبی اگر بوحی آیات
کتاب نازل گردد خاضع از برای شمس حقیقت میگردد
و اگر این همه حجب واسطه قرار داده بوده که
تا خرق نشود نتوانند درک نمود چنانچه ظاهر است
در این جبل ما که هرگاه در هر شأن آیات کثیره نازل میگردد
ولی بر سکان او ثمری مترتب نمیگردد که اگر کشف غطا
هر حجب که نفوس واسطه باشند شود فی الحین
در صقع خود مؤمن بالله و آیات او میگردید چه حاجت
جوهر کلام بود در حین استماع مؤمن گشت بآن نعمت
و ارتفاع میگردد در کینونیت او و بود که مقترن با کلام
شوان ذکر کرد چگونه شئون دیگر رسد ابیت معنی
معنی ما نفهم علی قلب النبی افضل من عباده الثقلین
و اگر آن نفس با آن جوهر تجرد حین نزول آیات خاضع
و خاشع میگردد و اقرار بوحدانیت خدا میکند
ولی آن نفسیکه مظهر واسطه نفس او و مهتدی شده
حین استماع مهتدی نمیگردد بلکه تعقل نمیتواند نمود
چگونه که ایمان آورد یا بعد از ایمان تواند عمل نمود

بادای شهدای بیان حجت نکشته در نزد ظهور که شما
شما ها همین قسم است که ذکر شد بواسطه لا الا
نها بحروفات کلام حقیقه را نموده اید در نزد ظهور
او از او حیا نموده که از فوق آن مستبعد نکشته اکر
متقرب نمیکردید که کینونیات و اعمال اهل بیان نزد
او مثل حل نقره است در کف و تقلیب کیف شاء بما
شاء کیکه حرا با کینونیات شما را از ظل الله بیرون
میبرد و لدون الله میکنند بچیزی که محتجب میشوید از آنکه
چکونه استحال الاعمال شما ها نزد او فلتتفکرن
فی خلق افئدتکم ثم علیه تستدلون کل انی بیانها
از برای این بود که اقرار بها الله شود نه لدون الله
که اکر ثمری در ملک مترتب شود لله باشد کوتا
که دیده میشود که حین ظهور من یظهره الله که کل
تابعین خود و خدا لله میکنند و حال انکه او لدون
در حق ایشان حکم میکند الا کسیکه از برای او کند
او لله عمل لله کرده و همچنین در بیان اکر کسی از برای
حدود واحد لله کرده تا منتهی شود بحکم ادنی ذر
اکر از برای بیان لله میکرد چنانچه در فرقان تا وقتی

وقتیکه نص خاص منقطع شده بود از مظاهر امر
بان او امر شده ثابت شده ولی از حین انقطاع آنچه
طبق آنها شده ثابت شده مثل علمای فرقان که طبق
کتاب الله و رسول و ائمه هدی و ابواب هدی عمل
نموده در ایام ظهور هم تا نص منقطع نگشته آنچه شود
باو ثابت است ولی بعد از انقطاع آنچه طبق او شود
ثابت است اگر حرف واحد تجاوز نکرده لعل در یوم
ظهور قیامت توانید بهدایت اینها مهتدی گشت
همین قسم که ثابت میگردد الا آنکه انسی توسل کند
باشد و همین قسم از آن مبدء کونیه تا آنچه او امر
منتهی گردد تصدیق نمیکند الا آنکه از برای مظاهر
امر او کند در هر کس مطابق آنچه در بیان است عمل
نسبی از حروف بیان میگردد تا منتهی شود باخر وجود
و کمال ترقی را داشته که در نزد ظهور من یظهره الله
آنچه ثابت کرده این لدون ثابت شود که اگر از برای
او شده ثابت و للنقطه بوده و الا باطل میگردد هذا
ما وصاکم الله **الباب الثامن من الواحد الثانی** ان انتم تعلمون
فی ان من استدل بغیر کتاب الله و آیات البیان و

وعجز الکل عن الاتیان بمثلها فلا دلیل له و من غیری
معجزه فلا حجة له و من یدعی الایات فلا تعرضه
احد و لابد ان یقرئ ذلک الباب فی کل تسعه عشر
یوماً مرة واحده و یتفکرن فیما نزل فیه باللیل و النهار
ملخص این باب آنکه اگر کسی غیر آیات کتاب الله احتجاج کند
بر حقیت نقطه بیان محتجب گشته از اعظم دلیل و او مح
مستدل اگرچه در ظهور کل شئون شجره حقیقت مقطع
غیر اوست از مثل و قرین و شبه و عدل و کفو ولی حجه
اکبر ختم قلوب ایشان بمثیل علو آنها و در آیات
بنحویکه اگر کل خواهند فهمند نتوانند بمثل آن بجز آیات
واحد قرار داده لعل یوم ظهور من یظهره الله در حق
اول ویم گفته نشود و آنچه در قرآن نازل شده دون
احتجاج آن نبوده که اگر کل بر آن واقف شده بودند
امروز امر ایشان سهل تر بود از اقرار بحی از شئوناتی
که خود روایت میکنند و حجتی در کتاب الله از برای ایشان
نیست بلکه اگر تعارض کنند اهل آنچه که در کتاب بود امر الله
بوده و هست و امر شده که در هر نوزده روز یکمرتبه
در این باب نظر کنند لعل در ظهور من یظهره محتجب نشوند

شوند چونکه دون شئون آیات که اعظم حجج و
براهین بوده و هست نه اینکه در هر نوده یکبار
نظر کنید مقصود ظاهر شود و در حجاب محتجب مانید
مثلا آنکه هر روز صبح دعای عهد نامه را میخوانند
و از ذکر العجل العجل گفتید و خود منتظر گردید
دون حب خود را نفس خود گمان کردید که حب
او را دارید و حال قریب به سال متجاوز است و امر الله
ظاهر شده تا آنکه امروز محل مقصود خود را در محل
قرار داده اید و حال آنکه بر آن حجتی که دین کل بوده و
بر پاست ظاهر شده که بعد از انقطاع وحی تا ظهور
این آیات احدی ظاهر نشده که اتیان باین نماید و
انقطاعه بر بصیرت نیستید که بدانید که غیر الله نمیتوانند
نازل نماید همین قدر کردید بد این نوع حجت ظاهر
شد یقین کنید که این همان حقیقت اولیه است که
در صدر اسلام خداوند بر او قرآن را نازل فرموده
حال هم خواسته بر او نازل نماید که در حجت دین خود موقن
بوده این امور را تعقل میکردید زیرا که امر از دو شق
بیرون نیست خداوند حجت کل را در قرآن نازل فرموده

چون نظر میکنند این نفس را هم در کل امتناع وجود
راه میدهند اینست که محتجب میگردند با آنکه بهمین قسم
که خداوند تا ظهور در بدء همین قسم هم تا [illegible]
در عود اگر بآن نظر نظر کنند اقرب از لمح بصر تصدیق
میکنند چون نظر در خلق میکنند میگویند امتناع
دارد ولی من عند الله امتناع ندارد زیرا که هر قسم
خواهد بقدرت کامله خود جاری میفرماید و کلها
که بعد از غروب شجره حقیقه احدی نتواند مثل آیات
او آیات بنود چنانچه در قرآن که هزار و دویست و هفتاد
سال گذشت کل همین نمودند بر عجز کل حال هم
بعد از غروب شمس حقیقه امتناع دارد که از غیر او
آیه ظاهر شود چونکه فطرت و قدرت بدون تعلم و
[illegible] که در نزد اهل علم متصور است با وجود این
امتناع که غیر از من یظهره الله کسی بتواند متحدی شود
این امر او فرض شده در بیان که اگر نفسی ادعا کند
و آیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرض نگردد او را الا
بآن شمس حقیقه حزنی وارد نیاید که اگر در قرآن
این امر شده بود اجماع کل بیکی نفر باطل نمیگشت زیرا که اگر

اکر نفسی بر حق از برای حق نکردد ولکن بر او هم بکردد
حکمی بر او نازل نخواهد شد که حکم بر کل شود الا بر نفس
او حال اکر هم بشنوی چنین امری و یقین نکنی تکذیب
امری ننموده که نسبت حزن او باشد اکرچه در دوام
غیر او باشد اکرچه این تصور نیست محال ولی همین ذکر
اسم او کردد بر صاحبان حب او بعید است که او را
محزون کنند لعمر اما الاسم ذکر اکر امر از دون شود بر
نیست یا او ست و حال انکه غیر از او ممکن نیست که بر
آیات بر فطرت نازل فرماید که چرا نفی نکند بحق
باشد و حال انکه شب و روز در انتظار او عمل کرده
باشد و اکر بر فرض متاع کسی هم در انبت داد
واکذارید حکم او را باختیار خلق نیست که حکم او نماید
اجلالا لاسم محبوبهم و حال انکه چنین نفسی نیست که تواند
چنین مقامی را ادعا کند اکر در کور قران هم رسیده در
این کور هم خواهد رسید آیات او نفسه دلیل است بر
ضیاء شمس وجود او و هم کل دلیل است بر ظهور لقای
حق او و سبب نزول آیات او نیست لعل در یوم ظهور حق قدر
ایشان بر صراط نلغزند بایستی که در انفس ایات بر مکون

وجود خود بان حکمی نکنند که یکی قهر کل کینونیت و
اعمال ایشانرا باطل کرده و خود خبر خوانند اگر کل بر این بیت
اطاعت کنند بر رضاء اوند است که حق از برای ایشان ظاهر فرموده
والقای حجت و دلیل در قلوب ایشان فرماید با دلیل ظاهره
که از قبل او مشرق گردد تا آنکه مؤمنین توانند اطمینان
یقین نمود و دون اینها توانند اطمینان و وقوف نمود که در وجود
در حق دون حقیقت کافی است که اهل بیان را اگر
در اینکه کل اعمال نمایند در نجات ایشان در یوم قیامت
زیرا که آن یومیست که کل ما علی الارض با آیات مشرقه
در افئده ایشان از شمس حقیقت انا لله عالمون
میگویند ولی صادقین عبادی هستند که نظر بکونی
آن آیات با الله عز و جل نموده که آن شمس حقیقت
باشد که آیات او که ضیاء اوست فاصل است
ما بین کل شیء تلک حجة الله قد تمت علیکم ان یا عباد الله

الباب السابع من اللوامع السادس

فی ان استعمال لباس الحریر حل فی کل الحال و کذلک الحکم
فی استعمال الذهب و الفضه و لحفو اینها را اگر حدی
عالم از ذنب نموده بلبس حریر هر نفسی را در هر شأن

شان وهمچنین در استعمال ذهب و فضه تا آنکه
در این جنت بآنچه سبب سکون قلب عباد است رسیده
و منتهای شکر الهی را در یوم ظهور بآیات بمن یظهره الله
ظاهر سازند زیرا که اگر کل ما علی الارض را انفاق
مینمودند سبیلی از برای این حکم نداشتند ولکن
خداوند عز و جل از سبیل جود و فضل خود اذن
فرموده مقتدرین بر آن را و حرجی از برای نفسی
نباشد در عدم وصول آن بآنکه بمحبوب خداوند
اجر و ثواب از امتناع میفرماید و در آخرت باو
کرامت میفرماید و اگر نفسی سر نفسی شیئی از این ظهور را
خواهد اظهار کند یا ادفاع و دفع میگردد از
محبوب خود بلکه در هر شان که خداوند منت گذارد
بر عبد بظهورات ملک خود سزاوار است که اظهار
خضوع و خشوع بخلق زیاده نماید که اوست شکر الهی
از برای او در صقع او و شرف و عزتی در این ظهور
نیست الا بایمان بمن یظهره الله که اگر سرو باقی
اسباب میبود امروز در نزد نصاری زیاد از هر
ملتیت و حال آنکه ایمان نمیشود چگونه حکم شرف

شود ولی اگر اقرار بایمان کرد در اظهار مواهب
الهی است در حق عبد و هرگاه نفی الا بشود
اسبابی از ذهب و فضه و بار نفیرا زنده کند بتره
از برای او از انجر الا لک شده و با و متلذذ باوست
و لکن این در وقتی است که نظر بعبد و دخلق شود
و اگر نظر در سلسله وجود کنی شکی نیست که رضای حق
اعظم است عند الله از رضای سلسله تحت مثلا
اگر شیئی که من نظهره کنه با و فرحنا کند شود نفی او
نزد خداوند اعظم است از اینکه کل وجود فرحناک
شود و هم چنین الاقرب فالاقرب منکل الاسماء
و الامثال الی ان ینتهی الی ذر الوجود و لحد
یوم قیامت بین امر را توان تمیز داد زیرا که کل
ملتجی علو و قرب بحق هستند و کسی نمیداند مقام
کبرا الا شجره حقیقه که ایشم اظهار نمیفرماید مقام
خلق را اینست که سزاوار است که بحکم اول کل عمل
کنند تا اگر بوجهی نفسی خزنی وارد بنماید در دو
ارض از نفوسیکه مؤمنند بالله و آیات او
کذلک یرفع الله عنکم ثقلکم و یأذن لکم فی الکتاب

بما انتم **الباب الثامن من الواحد الثانی** تذکرون

فی ان لکل نفس ان ینقش علی عقیق الاحمر هذه الایه

قل الله حق وان ما دون الله خلق وکل له عابدون

ملخص این باب آنکه هیچ شعاری در بیان از این
محبوبتر نیست نزد خداوند که در ید و انگشتری
باشد از عقیق قرمز که بر او منقوش باشد این آیه
عظیمه قل الله حق وان ما دون الله خلق وکل له
عابدون وثمره آن اینکه شهادتیه از قبل نقطه
و اینکه خداوند لم یزل ولایزال بوده وهست وما
او خلق او بوده وهست لعل در یوم قیامت ظهور حق بیان
حق که محقق هر حقی است اقرار کنند بر اینکه ما دون
خداوند خلق اوست نه اینکه این خاتم بید و باشد
و حق ظاهر شود و ثمره این آیه را نزد آن حق ظاهر
ننماید و اگر ظاهر شود و نفی اقرار و حقیت او نکند
همین خاتم شاهد میگردد بر او و باطل میکرد آنچه را
در بیان کرده نه اینست که تصدیق بر آن امری
باشد صعب بلکه اینهم در امکان تصدیق بحق شود
بواسطه حقیت او بوده ولی چون ظهور حق از

برای اهل حقیقت جنت و دون آن نار است
که کل ممتحن میکردند در آن روز و اوست مرآت
الوهیت و شمس ربوبیت که متدل بوده علی الله
وحده وحده و اگر نفسی خواهد خود را در حرم
داخل نماید بحقیقت و دوام نماید که نفس شود
بهیکل دایره معروف که پنج واحد است و در اول
آیة الکرسی و در ثانی اسماء دایره و در ثالث حروف
بسمله و در رابع اسماء سته و در خامس ابجد مناسب
حال و قصد او باشد که نوزده حرف متجاوز نباشد
و اگر در دایره اول و ثانی هم حروف تسعة عشر دایر بود
محجوب نشود از حق ولی کل اشیاء در صورتیکه
در ظهور من یظهره الله در دل نماید که چه نفس بوده
زیرا که اون همان حروف واحد اولست که در حی
مکمل میگردد تا آنکه در رتبه خمس بعد در الله ظاهر
میگردد اگر ایمان بحروف حی من یظهره الله آوردی
همین قدر که در واحد اول داخل شدی بهول
در قوة خداوند لم یزال را الی ما لانهایه هم که مکمل شود دا
خواهی شد اگر در ظهور نقطه بیان بودی این مطلب را

و بعین شهود مشاهده مینمودی که کل بهدایت
همان حروف اولی مهتدی شدند و مهتدی نیست
الّا مثال مهتدی اینست که الی ما لا نهایه که مکثر
بهم رساند نیست مگر همان واحد اوّل اینست خلق
تکوین کل ذرّات و همچنین شئونات دیگر را بر خلق
کینونیات مشاهده کن و همچه مگرد از شمس ظهور در هر
مرآتی که در او دیده شد اورا دوست دار که
اسمیست که مدل بر اوست و هر شیئی اگر دیدی
مدل بر او نیست اگر ذره طینی باشد که در ملک
غیر مؤمن باشد حکم نفی در آن جاری کن و در یوم
قیامت آنچه از برای من یظهره الله هست لله است
و آنچه از برای دون اوست لدون الله است و
همچنین در نقطه بیان مشاهده کن چنانچه قبل از
ظهور آن در نقطه قرآن همین قسم بود و قبل قبل او
در نقطه انجیل الی آنکه منتهی گردد به بدیع فطر
اول و همین قسم که از من یظهره الله فوق غاید الی
ما لا نهایه نظر کن و مشاهده آنچه در این قیامت
مشاهده کردی و در هر حال بگو و ما من اله الّا

الا كله انا كنا **الباب الحادی والعشرون والاربعمائة** له مخلصون

فی ان لا یجوز ضرب المعلم الطفل ازید من خمسة خفیفة

وقبل ان یبلغ خمس سنین فلا یجوز الضرب مطلقا وبعد

فلا یجوز ازید من خمسة لا علی اللحم بل یضرب علی اللباس

وان یزید علی الخمسة او یضرب علی اللحم یحرم علیه التقرب

الی زوجته تسعة عشر یوما وان فعل وان لم یکن له من قرین

فلینفق لمن ضربه تسعة عشر مثقالا لا من الذهب وقد

اذن محمد للصبیان اللاعب فی ایام العید بما فی ایدیهم

وان یتقربن کل نفس علی کرسی فان حین الذی

یستقر علی الکرسی او سریر او عرش لم یحجب عن عمره

ملخصوا بنیاد اینکه در هیچ بار خداوند دوست نمیدارد

که هیچ نفسی محزون گردد چگونه اینکه ضرب باور

ونهی شده کلا اگر طفل قبل از اینکه بپنج سنین

رسیده او را تادیب بلسان نمایند وداو

ضرب واقع نسازند وبعد از بلوغ ان بو باده از

پنج ضرب خفیف تجاوز مکنند انهم نه بر لحم بلکه

بستری حایل کنند وو شئون دون وقرجاری

نسازند چنانچه دام این زمان است واگر تجاوز

تجاوز از خمسه نماید نوزده یوم بر او حلال نمیگردد
اقتران و اگر او را نباشد قرینی بر او است که نوزده
مثقال ذهب دیه تجاوز از حد و دکنه دهد بران
نفوس مومن و دوست مدار در خداوند که در هر
حال اهل بیان بر فوق سریر یا عرش یا کرسی نشینند
که اوقات ذکر او محجوب نمیگردد و ثمره این اوامر
که لعل در آن نفسی که کل از بحر جود او متوجد میکردند
خفی وارد نیاید زیرا که معلم نمیشناسد معلم خود را با آنکه
در ظهور فرقان تا چهل سال نکذشت کسی نشناخت
حقیقت او و در نقطه بیان بیست و پنج سال خداوند عالم است
که او برای او چه قدر همقدر فرموده باشد از ذکر او کم
که همان ایام خوشی او است اگرچه کل منتظر اویند ولی
چون با او ناظر نیستند لابد حزن بر او وارد خواهد آمد
چنانچه بر رسول الله قبل از نزول فرقان هم بجنی و انکار
و دیانت او متعرف بودند ولی بعد از نزول فرقان
نظر کنی که در او چه چیزها که نگفتند که قلم حیا میکند
که ذکر کند و همین قسم نظر کنی در نقطه بیان شئون
قبل از ظهور او و بعد نزد اشخاص که میشناختند او را

ظاهر است ولی بعد از ظهور با وجود یکه تا امروز با نفس
هزار بیت از شئون مختلفه از او ظاهر گشته باز بعضی
کلماتی میگویند که قلم حیا میکند از ذکر او ولکن اگر کل
بانچه خدا فرموده عمل کنند حرفی بر انچه وارد بر او
امد زیرا اگر نباشد که کسی کسی را محزون نماید انهم نفسیست
در میان خلق اگر بانچه کل بر او خلق شده اند اقدام نمودند
بودون انهم قریب نگردند که هیچ فضلی اعظم از این نبوده
و نیست اگر چه دیده میشود ایام سرور او ایام قبل از
ظهور اوست اگر چه ظهور او در بحبوحه خلقی خواهد بود
که بحب او مستقیم بوده و هستند ولکن مثل امروز
بین کل باسم او میکنند انچه میکنند و بر او وارد میشود
انچه میشوند ان یا عباد الله فاتقون

الباب الثانی والعشر من الواحد السادس

فی ان الطلاق لا یجوز الا وان یصبر المرء مع المرئة
سنة واحدة لعل یصلح بینهما وان لم یصلح علیهما
کلما اراد ان یرجع طلاقه الی تسعة عشر مرة ولا یشترط
فیه القصر بعد الرجع الا شهراً لحقی ابینان انکر
بعد از انکه خداوند بین دو نفس بکلمه الله وصل

وصل فرمودند شئون دون شجره محبت نبوده و نیست
تا نفس مضطر نگردد بر او حلال نمیگردد و بعد از
اضطرار او و اظهار آن با آن حقیقت بر آن که نکول
که نوزده شهر بیان باشد صبر نماید اگر شئون
محبت ظاهر گشت که مرتفع شد و الا او قبحا از آنست
بکلمه که دلالت بر آن کند و بعد از آن تا حد واحد
حلاوت بر آن رجع و از حین فراق تا حین رجع
حق است بر آن صبر نوزده روز تا اگر خالی گردد
از شئون بر آب نار و بعد از آنکه عدد نوزده ختم
شد حلا است بر آن اقتران و همین قسم تا عدد
واحد نرسیده اذن است از برای او و اگر رسید دیگر
جائز نیست زیرا که داخل حکم اثنیت میگردد و در جنت
حکم اثنیت نبوده زیرا که کل از نفس واحده خلق
شده و همین قدر که در رتبه واحد کاملا باشد بدید
بد و واحد دیگر شود نه اثنین که اگر الی ما لا
نهایه واحد شود همان واحد است ولی اگر یکی
مزید شود و عدد واحد عشرین میگردد و در نفس
واحد اثنین اینست سر حکمت آن اگر کسی خواهد تعقل

نماید و ثمر این باب انکه ناظر شوی بمبدء حکم که اگر در یوم
ظهور مبدء حکم باشی بهمان حکم او از او محتجب نگردی
مثلا انکه امروز می بینی که در ظاهر حکمی از احکام قرآن
الی ما لا نهایه نفوس ببرکت او حاکمند ولی یوم ظهور
کل در نزد قول او لا شیء میگردند اگر راجع نگردند
بقول او و الا انچه امکان فیض دارد داخل خواهند
شود حقیقه امر صعبت نزد کسیکه از مبدء محتجب گردد
وجه قدر سهل است بر کسیکه بمبدء راجع گردد خوبی
للمتقین من حسن الباب الثالث من الواحد یوم عظیم
فی ان بیت کلمة لا یجوز ان یزید بواب علی خمس
و تسعین و بیوت الحروف علی خمسة ملحقوا بها و اینکه
از انجائیکه در لیل مردم از صعق یوم قیامت بجود
امر دوست میدارند که طلب تقرب نمایند بسوی
خداوند بواحد اول اگر چه همه در یوم بدء کل
کل لا شیء میشوند ولی چون در میان بیت امتحانی
ظاهر اگر مدعی وصل محبوب و رضای او میشوند از
جهة امر شد که در مقام حروف واحد اگر توانند
داخل شوند زیرا که ان ادا ضعیف است که در جنت اعلی

اعلای او ازان مثبت واذن داده شده که بیت
نقطه از خود بیمابر زیاده کردد تا انکه دلیل
باشد که او بوده مرات الله از قبل وبعد که
شمس حقیقت در او ظاهر بوده ومیکردد و
اذن داده شده از برای او زیاده از بیان
تا انکه دلیل باشد بر صور جامعه وملک او
واینست مراد از اینکه خداوند نسبت بخود داده
بر این شئون دینیه که کل باین مفتخرند وهر کسی
تا به بهم رسانند با نها در حد خود لایق میکردد
که در حقیقة تا نوبت اطلاق وانها شود تا انکه
منتهی کردد باخر خود وثمره ان اینکه عباد که
در این مقاعد داخل میشوند اکر در یوم قیامت
که ظهور نقطه است وبعث اینجروف ومراد او ادلاء از
درجات نبیین وصدیقین وشهداء ومؤمنین
اکر صادق بوده در قبل در ان روز هم صدق او
عند الله وعند اولی سماء ظاهر میکردد مثلا نظر کنید
در ظهور رسول الله تا من تمها کسی با وایمان بیاورده
که نزیاد تر دو در حالتی که سالی هزار نفس

میرود وطی امروز امتحان کارشد ظاهر شد که
مثل بد هست کسی میرود که اینهم می بینی چون نماید
غرور افتخار شد که میروند انیست که علمهای کار لکه فیه
هبار منثور میکردد چونکه از روی بصیرت و نیت
زیرا که همان حجتی که ثابت در صدر اسلام ثابت
شد رسالت او امروز که همان حجت من عند الله
هست چگونه است که کار حجت نماند وهم خلق در
قرآن نظر کنی در حالتی نزول او در بحبوحه فصحا
چه کلاه ها که گفتند و بعد کل مومنین که انها را
شنید که تعجب نموده که ایا میشود کسی کلام خدا را
شنید که این نوع کلمات گوید و کل انها را ایمان
نموده و قرانهای سطر زیبها الف تمام نموده
ولی امتحان شدند همانها که اینطور میگفتند
زیرا که جوهر کل اسلام در این پنج قطع است
از یوم ظهور ایات که نه تا امروز اگر کسی خواهد
شمرد تواند احصا نمود مومن خالص را وطا
انکه همین مردم اگر انوز بودند میگفتند اینها
میگفتند چنانچه اگر انوز نبودند امروز هستند

هستند و می بینند که آیات که متشابه‌اند
مبدء وجود ظاهر میگردد و باز ذکر چون میکنند
وحال آنکه خود بدرجات کمالات نهایه اگر کلام قدرا
بفهمند انها را اجتهاد و عمل میکنند لیکن است حق
مردم متشابه قطع زدم و آثار آن تا آنکه حروف چرا
توانی فهمید می بینی که امروز کرور کرور تعزیه
داری حرف خاصی میکنند و سبب آنکه قبل حرف
خاصی و دیگر از کلام رسول الله هست و حال
آنکه در قرآن هم هیچ آیات نازل نشد و اگر هم
شد امروز دیده مردم نیست چگونه است که تکفیر
میتوانند از صراط بکنند در حال آنکه کرور کرور
باسم او میکنند لیکن نیست که کلماتی
میشود امیکرد اگر هر روز مثل همان روز شهادت
بود می دیدی خانه در آن روز شنیدی بلکه کور
ترقی نموده همین قسم که درجات جنت مرتفع کنند
در انجام تنزل نموده است که در لیل امتحان
نیست که همه منم منم های آنان بعرش میرسد
ولی روز قیامت که میشود همانها بعضی اول میروند

که بصعق ثانی نمیرسند و صعق یک امر موهومی
نیست مثلاً همان حروف که از مبدء رسالت اخذ
نموده بدء امر بهر کس رسانیده فی الحین تصدیق
نکرده در صعق رفته زیرا که اینها همان حجتی که در دنیا
اینها بود تا نزد اینها خواستند برسانند حجت مظهر
آیات او با این همه فضل و رحمت که از مقام نقطه
خود را در مقام آخر ابواب ذکر کرد لعل از صعق نجات
یابند و نتوانند متحمل شد اگرچه امر همان ظهور
اوست نزد اهل حقیقت ولی ثمر نبخشید خلق را الی
حین ذا و بنی که امروز هزار و دویست و هفتاد سال
از بعثت گذشته و زیاده لقاء الله که کل از برای
او خلق شده اند چنانچه صریح آیه ثالثه اول
سوره رعد است کسی کماهی نکرده است زیرا که
در امکان لقاء ذات ازل ممکن نیست و آنچه از او است
از لقاء الله در قرآن مراد لقاء شجره حقیقه است که
در کلام او دیده نشود الا آیات قرآنیه و این در حقیقه
اولیه از برای اوست زیرا که غیر او نمیتواند بایی نحو
آیات از مبدء امر ظاهر فرماید حتی حروف و اسماء

واسما و امثال وانچه در حق خلق است از مؤمنین
امر یکیر در قران انهمه اهم ذکر شده که بسبب خلق
کلمتی شده بر بانی که یکنفر ملتفت نیست ولی مقاد
موتی که بی رجاز بیاد منهی میشود بجلاوم صبد شب
و روزی که در کرد و داود داخل و خارج میشوند امنیت
که کار او نیز حرکت ایشان بوده وهت که اکر او ازو
شعور بود میزفت حدیثی را بکرد که ولایت کاملا او
بقول رسول ثابت است و نبوت او بمجتبی که
بودن اوست و شب و روز حول ان طواف کند
تا استشهاد کند و از مبدٔ که کار منتهی باو میکردد و از او
نشر میکنند منجب کردد و اکر با امر اسطهور شبکی انچه
بر حرف واحد وارد شود از خلق میل ان کرده
بجا نحو وفق وزرا یا ان صادقین از دون حق حجبه
که کار در هوای نفس حرکت میکنند نه لله اکر چه توهم
خود لله میکنند ولی عند الله لدون لله صد فتح شود
امر شده بای بقاع کامور بها الملک یوم بعث انها کر
اطلاق رجع میشود اکر صادق بوده وفا کنی حه
صرف میکنی تا انکه زیاد در حب ایناد اکنی وامر وزکه

کر روم قیامت و میتوانی بلقای انها نائل کردی
نمیکنی کر اکرهم بخواهی بکنی در خود دو مثل کوه احد
میخواهی منت کی اشت مرمروز و حال انکه خود منت
میکشیدی و بنیاد در قربت ایشان مترفرمینی و مراجعت
میکردی و بان افتخار و کلام میکردی کر اکر در این صادق
بودی لا بد در حیات مثل انی صادق بودی ولکن
در لیل الیلد بکی انچه توانی ولی آخر نمره نی کرد روم
قیامت انچه کرده باطل نکردانی و اکر در بیان کجی
زیارت کذا بی قبر واحد را و در روم قیامت نزد
نفوس ایشان نافذ نکردد باطل میشود انچه کرده و همچنین
در قرآن بیرون و اخذ حکم کی و محجب میشوی از سدره بو
امثال و اقران عالم میباشی که بنفسه عارف کی از بواب
خدا اکرچه شریک از برای تو نباشد مثل انچه در صدر
اسلام تا هفت سال غیر از امیر المؤمنین کسی مؤمن
برسول الله نشد واقعا خالصا و انچه بعد شد اکر
صادق بود در یوم غروب رسول الله نمیکشت کر سه
نفر زیاده نمانند از اصحاب هفته نفر کی بجوهر امر که
دین بان دین میکرد و جه آن آشنا میکرد او و در مدینه
بکل احکام قرآن عمل میکردند ولی حکم ایمان از برای

از برای همان تلاوت نماند که نظر بما یثبت به الدین
کردند که اگر نظر بآن نکرده بودند عامل بودند باحکام
قرآنیه مثلا انکه در ازمان کل بودند ولی حکم دون ایمان
میشد و ثمر نمیبخشید اینست جوهر علم و عمل و جوهر زیادت
نقطه و حروف حی در قیامت بعد اگر توانی درک نمود
خواهی کرد در دلیل ولی در یوم ظهور در اعالی حیدالی که
صد نفر در مجلسی در دست نشسته و حروف حی را او صلعم می سنی
بلکه لا یعرف اینست که نمیتوانی بنور زیادت نمود و با علم
میگوایم کرده و ملتفت نمیشوی که دینت بچه ای او از
بوده و امر نمیشون ما یتفرع علی الاصل محجب منکر
میکردی و اگر نظر کنی در انوار هیچ حجت از برای تو نیست
عند الله زیراکه همان دلیل که قبل حروف واحد را
واحد کرد همان دلیل امروز هست و همان دلیل است
که قبل در قرآن بود ولی چون از روی بصیرت عمل بکرد
محو میکردی و ملتفت نمیشوی وقتی در وح میشوی ور
در نار میشوی و در قلبت خطور نکرده که قیامت برپا
شده و حروف واحد رجوع کردند و قضایای الهی
در حق کل خلق از قبل نقطه جاری شد و از اینجایکه مغرور بمقام

خود بودی از کل محتجب ماندی اینست که توکل (بابی) بوضی نموده که
از من محتجب نگردی که اگر ثابت شود کل شئون ثابت میگردد
والا کل باطل میگردد و شبهه نیست که فرق انسان با حیوان
در جوهر علم است وان ظاهر نمیشود الا بکلام یا نوشتن
و اگر در آن نظر کنی درجات ما لانهایه در همان علم می‌بینی
که کل ثمر نمیدهد الا علم بمحل مثلا اگر امروز غیر شیعه حقه
عالم از هر فنی هست و تو که یکی از مسلمین بحق هستی حکم بر انها
نمیکنی چگونه میشود که بصیر لطیف حکم کند و علم بالله را مو
هوم مباین که ان علم بمظهر ظهور است در هر ظهور که
بوده او باشد والا کسی نیست که مومن بمحل نباشد بلکه از
یوم آدم تا امروز کل ملل دون حقه که هستند کل مومن بمحل
هستند و برسول خود در ان زمان ولی چون در ظهور بعد داخل
نشده باطل شدند اگر جوهر علم در انها میبود هر اینه از
ظهور کلمه محتجب نمیماندند و اینست مراد از آیه شریفه لم حشرتنی
اعمی قد کنت بصیرا که امروز میشنوی که میگویند من قبل مومن بودم
که مراد بصیرت ایمانی است نه ظاهری و چگونه حال اعمی حشر شده
جواب که نازل گشته کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها فکذلک الیوم
تنسی یعنی همان حروف واحدی که با انها مومن بودی در قبل

قلبا سمائیکه در نزد خود داری با آیاتی که دین تو را او
ثابت بود و چون اعتنا نکردی محتجب ماندی اینکه کسی اعمی
و مراد اعمی ظاهر است کلا می‌بینی که با این عین می‌بینند بلکه کل
با حیوان در ظاهر این عین شریکند بلکه مراد عین قلب است که
با آن محبوب خود را ببینند و بشناسند امروز بر تو صعب است
عرفان نقطه بیان ولی نظر کن در نقطه فرقان شبهه نیست که
امت عیسی کل منتظر احمد موعود بودند همچنین که تو منتظر ظهور
اختراعه بودی اگر بگوئی کل نبودند در فرقه مسلمین هم هستند کل او
یقین نیستند اگرچه در آنجا کل بودند منتظر و در اینجا کل
هستند که بعد از ظهور کسی نشناخت او را اینست که چشم قلوب
ایشان نبیند که بشناسند محبوب خود را و الا اگر می‌شناختند
هرگز از قول عیسی منحرف نمی‌شدند هزار و دویست و هفتاد
سال از بعثت احمد موعود گذشت و هنوز چشم قلوب ایشان
کور است و نمی‌بینند و حال آنکه چشم ظاهر ایشان همه
را می‌بینند بلکه از حد تربص در دو رهن بلادی که در
فوق ارض است در قمر می‌بینند و احصا می‌کنند و اگر
بدقت نظر کنی شاهد میشوی در سنه ۱۲۷۰ از بعثت که اول
ظهور حق بود که پوشنده بود از ظلم و جور از اراضی حکمت الله

کرفته تا آنکه منتهی بشود بایادی در فی ظاهر حسب و اول ظهور جوهر
ایمان در آن نفوسی بود که از برای طلب حق حرکت نمودند
و چون چشم قلوب ایشان باز بود حضرت را شناختند چه در آن ارض
حضرت احدی نشناخت الا بعد از ظهور او و چون در آن نفوسی
علیهم السلام بود و بتوان حقیقت را درک نمود الا بعین او و از
این جهت ظهور محجوب را شناختند و بآیات او یقین نموده بو
حقیت او اگرچه ندیدند دانستند که این همین موعود است زیرا
که شناختن آن بعین او میشود و هنوز عین او در دل ایشان
خلق نشده بود بظاهر اگرچه در باطن بود دانسته که یکی
مقبل میشود می بیند و یکی اعمی است محتجب میشود نمی بیند و همچنین
تصور کن از ظهور نقطه فرقان تا منتهی الیه درجه ایمان
چگونه میشود در صحرای کربلا یکی جان میدهد و یکی کند ایم
شنیده است که یکی می بیند و یکی نمی بیند و یکی و بکمان خود
لله میکند ولی علیه السلام وارد میاید که اگر بداند بوجوب میکند
راضی است که مرات او در دل کند واز او چنین امری ظاهر
نشود و درجه بدرجه در مراتب ظهور سیر نموده تا منتهی
شوی باخر ظهور شیعه چنانچه دیدی که اصحاب سید
چگونه مقبل بودند و دیگران و آنچه که بودند مقبل بودند

بودند مقبل بودند و این همان شروهی در قبل است که
منتهی شد باخر ظهور که غیر مقبلین در نفی منفی و مقبلین چون
جنم افئده ایشان باز بود در اثبات ثابت شد نه اینکه کل ایشان
جنم افئده ایشان باز بود اگر منفی بود از صعود او منحرف گشته از
از مقصود او که کل را تربیت نمیشود مگر از برای طلوع شمس حقیقه و استعداد
لقاء الله در یوم قیامت بلی باز برگشت آخر وجود که فرستنده بود
قطع اسلام و سایر بلاد از مؤمنین بهمان واحد اول
و حال آنکه کل ایشان در هر درجه که واقع بودند کمالات میکردند
که حق با ایشانست و حال آنکه از این اعمال دنیا لا نهایه بر فطرت
اصلیه واقفند بر طلب حق بر تمام ملل او همان حروف واحد
و حال آنکه از کثرت احتجاب در ورع باعلی درجه تقوی
رسیده بودند و هزار و دویست و هفتاد سال از آنکه
بر حول ایشان گذشت انتظار ظهور را از برای ایست که در کور
بیان با بصیرت باشی لعل در یوم ظهور حق که ثمره بیان است
توانی بعین الله او را شناخت و بعین واحد بعد از بیت
واحد بعد از بیت ایشان مهتدی گشت و بعیون مدل
علی الله مظاهر اسماء و امثال را در کن بود زیرا که منکر یوم
قیامت بالنسبة بلیل مثل غروب شجره ایست که در یوم قیامة

وقت اخذ آن ثمره است که قبل از آن هنوز ببلوغ
نرسیده چنانچه در ظهور حضرت عیسی غرس شجره انجیل
کرده شد بکمال نرسید الا اول بعثت رسول الله که
اکر رسید به یکروز زود تر همان روز یوم بعثت میشد
که بیست وششم شهر رجب باشد نه بیست و هفتم وانچه
اشجار در انجیل ثمر کرد در بیست و سه سال ظهور بود
که وحی در میان بود و حکم الله میشد و حکم واقع که می قدر الله
نازل میکشت و بعد از غرس شجره قرآن کمال آن در هزار و دویست
وهشتاد رسید که اکر بلوغ آن در دو ساعتی در شب پنجم
جمادی الاول میبود به پنج دقیقه بعد تر ظاهر میشد دوام
همیشه شجره حقیقت در علو عرش خود ناظر است و نظر
میکند بر شجره که غرس فرموده در افئده و ارواح و انفس
و اجساد خلق همین قدر که دید از شجره توان حدیقه توحید
اول ظهور میکردد و از ورای حجب کنت کنزا مخفیا فاحب
احببت ان اعرف را نازل تا اکر بان خلق خلق شود که تا
ثمره آن که عرفان اوست در قیامت بعد کرفته شود زیرا
که اول دین معرفة الله است و از آنجاییکه معرفة الله ظاهر
نمیکردد الا بما وصف الله به نفسه من ثمان رسوله انیک

که منوطست بمعرفت ظاهر در ظهور وجود و همچنین تا منتهی الیه
منتهی گردد و انچه اثمار شجره قرآنست تا ظهور منتجره بیان باید
ظاهر شود که اگر شود معلوم است که در ان ثمر نبوده و ازو
ظاهر میشود و اگر کلام چنانان این صفت ملائکه مسبحینست ظهر
میکنند و کلام خلق اگر بینند و شجره حدیقه مجهول ازین
هست می بینند و ان هدایت اوست بعرفان مقصود
نه غیر ان و همچنین در یوم ظهور من یظهره که انچه که ادعای آن
باو ایمان اورد و بحروف حی او همان اثمار بیان بهشت و کلم
انکه را نفی میکرد و انکه ذکر شود در اثبات شجره بلاء ثمری
که اگر در علم گذشته لا یفیت بر انچه او را الا فی اکرمه پناه
داده شده که کلام را ثمر حقیقه که پناه بان نفع میبخشد
ایشان و اگر ان علی پناه بخداوند است و الا مجتمعه عباد
که پناه بخداوند برده و چون اداء او را اختناصه کوتا
پناه بخدا نبرده زیرا که کلمه اعوذ بالله را کلام میگویند حق
در حق همان که نازل شده چنانچه در صدر اسلام خود
میخوانده ولی چون پناه باميرالمومنين نبرد که علی پناه
بخداوند است پناه داده نشد از دون نار عرفان و
هر اتقی که می بینی اسکلمه را بلغت خود میگویند و حال انکه حین

ایشان ظاهر است و نزد هر ظهوری بناء بعد ابناء باو
و نزد هر بطونی بناء باو امر از ظهور تا نزد ظهور اشراق دیگر
که از وقت ظهور قبل او تا اثر آن بناء بعید هیکل ور الا
بظهور بعد او امر اون و همیشه مراقب اول ظهور باشی
که اگر بقدر تنفس تنفس عشر عشر تا ساعه صبر کنی حد بدخیر
انچه مذکور میکردی چنانچه امروز خود میکوئی بعباد دیگر
از غیر مسلمین را در اسلام میخوانند این بود ثمره زیارت
حروف واحد در قیامه اگر توانی در رک نبود و در این قیام
از قبل اگر صادق بودی در ایمان و خلوص خود و کلله یختص
برحمته من یشاء و کلله ذو الفضل العظیم

الباب الرابع و العشرین لوله السادس

حکم الله فی حق تحویل الشمس فی این باب آنکه خداوند عالم
در میان ایام یوم را منور نموده داده و آن را یوم الله
خوانده رضامی شده هر که حق و حرمت این یوم را بشناسد
و آنچه خداوند فرموده در آن عمل کند مثل کل سال
جزا دهد او را و یکمثقال ذهب صرف در آن مثل سیصد
و شصت و یکمثقال که در سبیل خداوند صرف نموده
باشند و همین قسم در کل اعمال و شئونات خیر جاری نموده
اگر الله را و آن یوم است که شمس منتقل میکردد

میکردد از یوم حوت بعد در حین تحویل صبح لیل و شهود
چه نهار سزاوار است که اقل از عدد واحد الآء بنا سنت
و فوق مستغاث و در این یوم هر کس هر چه تواند اذن غنی
از برای او بوده و هست چه در غیر این یوم در بیان اذن داده
نشده که تلذذ به آلاء و نعماء شود که در حین داخل تا اکمال
حوائجی کامل کردد نزد آن نفس و هم چنین در ضیافت
محبوب که بر یک نعمت بشود ولی اعلای آن و همچنین در
عادت لیل و نهار بر یک نعمت متلذذ شود در مجلس و اهل
و تعدد آلاء و نعماء را بتعدد مجالس قرار دهند که این
اقرب بتقوی عند الله و اذن داده شده که در لیل
بعد ذکر حول این آیه را تلاوت نمایند شهد الله انه
لا اله الا هو العزیز المحبوب یا اکثر آیه شهد الله که در آن
ذکر قبل رفت که آن از برای تا لین اهل است عند الله
و آن یوم یوم نقطه است و هیجده روز بعد از آن ایام
حروف حی است که اشرف است از ایام هیجده شهر که هر یومی منسوب
[illegible] ذکر و احکام کلشی است که کینونیات کل را دلالت بر توحید
حق کند و در ظواهر چون ذکر یوم در اسکون منکر
بمؤمنین ملاوف منسوب الا یوم قیامت که هر کس را ... حقیقه

بهر اسم که خواهد ذکر میکند و غیر از ان کسی نمیشناسد تا
انکه حکم کند و در واحد صوم جائز نیست بلکه باید بابواب واحد
در جنت واجب و کل اینظهورات از برای اینکه در یوم
من یظهره الله که یوم اول یوم اوست و مثل او مثل شمس
در بهار باو هدایت یافته نه انکه مثل اینظهور گردد
که مثل این یوم گذشت و کسیکه این یوم از برای او
خلق شده در حزن بود و حال انکه این یوم نسبت با او و غیر او
و هر شئی در یوم قیامت ظاهر میشود بو هیکل انسانی
دقایق و ساعات و لیل و ایام و نهار و شهور و سنین
و فوق ان تا انکه بمطالع ایات ادلیه و ظهورات قدسیه
منتهی گردد و انوقت اجل از اینست که ذکر حد و خلقی
شود لم یزل الله عالما و قدیما و لم یزل الله کان حاکما و قادرا

الباب الخامس عشر من الواحد السادس

فی ان الله قد امر بان یقوموا من مقاعدکم اذا سمعتم اسم
من یظهره الله من یلقب القائم و الحکم علی اعلام من یحزنه
من فوق الارض بما یمکن ملخص این باب انکه خداوند عالم
اذن فرموده کل را اگر در نزد استماع ذکر من یظهره الله
یا باسم هر نفسی برخیزد از مقام و بعد قاعد گردد اگر

اجلالاً له من کتاب الله واعظاماً له من نقطة الاولی اگر
در یوم ظهور کسی ارتفاع در نزد او بکند که کل اعمال
از برای شهادت است که اگر کسی در کل عمر خود هر وقت شنید
برخیزد ولی یک ساعت قبل از قبض روح نشود که ظاهر شده
یا آنکه کتاب او را باو برسد که او منم یا آنکه خود او بر او وارد
و بگوید منم و حجت اقامه کند بآیاتی که دین او بر آن ثابت
و فی الحین خاضع نگردد از برای قرآن و ساجد نگردد
از برای منزل بیان کل اعمال غیب و باطل میگردد که
گویا هیچ نکرده و اگر بر عکس باشد ثمر میبخشد او را اگر
خواهد عفو میکند او را اگر چون نحن در ایام غیب خود
بر او شاهد شده اگر چه محتجب شوند از رضای خود
خود منحرف شد و کل وقت در این نموده که لاآیه تلاوت
خواهید کرد او را نه از برای اسم او این نوع احترام داده
عمل کنید ولی از برای مسمای این اسم نکنید الا از برای
اسم او میکردید اگر چه اگر تا سنین خواهید کرد ولی بوجود
و اراده میاورید چنانچه در ظهور رسول الله کل منتظر ظهور
او بودند ولی در حین ظهور شنیدی که با او چه کردند
و حال آنکه اگر او را در خواب میدیدند بآن خواب افتخار

میکردند و همچنین در ظهور نقطهٔ بیان که کل از برای
اسم او قائم میشدند و از برای ظهور او شب و روز
تضرع و ابتهال مینمودند و اگر در خواب میدیدند
او را بآن خواب افتخارها مینمودند ولی حال با علم حجتی که
دین ایشان برپا است ظاهر شده و منتظرین ظهور او را
ببینی است که بعد از استماع آیات او در خانهای خود
متریح نشسته و او الآن در این جبل ماکو است و حتی
قدری مراقب خود شد که ای اهل بیان که این ظهور
واقع نگردد که از برای او شب و روز گریه کنید و از
برای اسم او قائم گردید و حال که یوم ثمره است که از
قیام باسم سبیلی بوی مستما بهم رسانید از منقسم محتجب تا
در خاطر او ببینید سلوک منتظرین رسول الله را
و اینچه را او وارد شد از منتظرین با او و ملوکه در دین
نبودند امروز میگویند که در دین نبودند و الا آن
روز در میان نیکان خود در اعلی درجهٔ فضل و دین
عالم بودند و گمان دون حق بر خود نمینمودند مثل
اینکه امروز میبینی کل با علی درجهٔ فضل در دین خود
عالمند و خطور دون حق از برای خود نمیکنند و

و خواهی شنید انچه بر نقطه بیان وارد اید که ردّا
که قضایای قیامت فرقان شده کل بنویسند و ثبت
کنند لعل در قیامت بیان مهتدی شوند و خواهی
درک نمود من یظهره الله را و اگر اقرار کند بدایت اهل
بیان که بر هیچ نفسی نپسندند بدانچه بر نفس خود نپسندند
و حق را بباطل جلوه ندهید یا بعکس که ان حق حق است
و اگر در ظل او مستظل نگردید در دین باطل میگردید
لعل بر او حزنی وارد نیاید و کل اعمال که از یوم ظهور
نقطه کرده اید تا انوز باطل نگردد و توکل بر خدا
نموده که از این خیط بیرون نرفته لعل که بر مقصود
خود برسید که بشناسید حزنی وارد نیاید و در ایام
بطون او و در ایام ظهور او که میشناساند کل را بنفس
خود را بایات و کلمات خود ولی کل بان یقین نمیکنید که
بشناسید او را از انچه محتجب میمانید و هیچ حجتی نیست
از برای کسیکه یقین نکند باو و بعد از استماع ایات از منبت مرآطی
مؤمنین که بان کل را اخذ در جنت میشوند و محتجبین باو در
در نار میشوند که هیچ جنتی اعظم از ان خلق نشده بلکه او
اعلیست از اینکه بجنت و وصف جنتیت وصف شود

زیرا که خلق جنت بامر او میشود اگر میخواهی در بدء جنت
نظر کنی نظر در بدء دین اسلام که هر کس داخل میشود
داخل در جنت بوده والا در نار و در جبر بعد جنت
منفصل گشته تا آنکه یکیک اهل یثرب نظر کنی در ظهور
هر یک اصحاب او اصحاب رضوان و جنت بوده‌اند
تا آنکه منتهی شد باخر ابواب که نفس خاص منقطع گشت
هر کس بر مراد الله و مراد اهل بیت بود در جنت بود
و هر کس قدر جوی منحرف در نار تا آنکه بظهور اسم
باطن خلق جنت را ببین و حکم دون جنت بر کسی که
نشناخت او را و عارف نگشت بحق او ذکر کن و بعد
جنت بیان ببین و تا ظهور من یظهره الله متبعین در
از مخرجین شناس و حکم جنت و نار را بعین شهود
ملاحظه کن که اینست مقصود از آنچه در قرآن نازل
شده از ذکر جنت و نار و بناه بود در هر حال بناه
از نار دوز ایمان که همین سبب در نار اخذ میگردد
و همچنین در ایمان که همین سبب رضوان اکبر میگردد که
در آن خلق شده آنچه عبد محبوب دارد او را و در آن
خلق نشده آنچه خزنی و آنچه عبد محجوب نداند در علم بابان را

بان لا يخلو تا بناء بامره انه كان على كل شيء قديرا

الباب السادس العشر من الواحد الاحادي

في ان لا يحل السفر لاحد الا ان اراد بيت الله او بيت النقطة
بعد استطاعته او اراد ان يتجر او يريد ان يزور حدود او الحي
اذا استطاع الزوج والايمان او اراد ان ينصر احدا في
سبيل الله ويجبر احد على احد في سفر او يدخل في نفسه بغير
اذنه او يريد ان يخرجه من بيته بغير اذنه حرم عليه دون جنه
تسعة عشر شهرا وان يتعدى عن ذلك الحكم ولم يعلم به
فعلى شهداء البيان ان ياخذوا عنه خمس وتسعين مثقالا
من ذهب حيث لا مرد واذا اراد ان يجبر احد احدا في
على من علم او يطلع ان يحضر ويمنعه وان علم ولم يحضر حرم
عليه زوجته تسعة عشر يوما ولم يحل له بعد انقضاء التسع
والعشر الا وان ياتي تسعة عشر مثقالا من ذهب ان استطاع
والا من فضة وان لم يقدر على الفضة فليستغفر الله تسعة
عشر مرة ان يقدر وينفق على شهداء البيان لينفقوا
على من ياذن باعلى صوته ثم على الفقراء والمساكين من
اهل الدين والكتاب كل على حسب شانه ولا يا فرحكم
سفر الواجب من الحج والحضور بين يدي النقطة الا

الّا اذا اراد ان یزور او یتجر فلا ینبغی له ان یطول
ایام سفره وان اراد ان یطول فعلیه ان یرفعن ما
یتعلقن به من کینونیته خلقت من ذاته او لا یطول
اکثر من ثمانیة وثلاثین شهراً الّا ان یتجر فی البحر فانه
اذن علی قدر خمس ونصف شهراً ولا یمل علیه
ذلک ومن یتجاوز من ذلک الّذی فان یقدر علیه
ان ینفق ثمّ وثمانین من مثقال من ذهب والّا ثمّ
وثمانین مثقالاً من فضة لحقوق بیان اینکه اذن داده
شده سفر جوی بیت ومقعد حفظ اگر استطاعت
از برای او باشد وزیادت مقاعد حیّ وتجارت ونفی
نفس اگر خواهد ودون این اذن داده نشده ودر تجا
هرگاه ما ظلّ عنه نزد او باشد یا سی بیت واگر
نبوده زیاده از دو حول در سفر اذن داده نشده
الّا اینکه سبیل آن قدر همین باشد که توقف از
برای او واذن هشت زیاده از آن ودر بحر زیاده
از پنج حول اذن داده نشده ومبدء حساب از یوم
خروج از بیت است تا دخول بر آن واگر تجاوز نماید
اگر مقتدر است دو بیت و دو مثقال ذهب والّا از
فضّه بر آن طوری که حکم شده داده که از حدود

حق و دکته است و ثمره اینحکم انکه در یوم ظهور من نظهره الله
در حین استماع سفر کنند بسوی او و مقعد دانند برای
در اینباب ذکر شده زیرا که کل بیان از برای اوست
و اینکه باقی اسباب ابواب ظهور دین قبل او که در ظهور
بعد او اگر محتجب شود حکم ایمان نمیگردد و سفر حاج
بیت الله بعد از استطاعت بر دو حج و در بیان الآن در
ظهور یوم قیامة که انوقت واجب میگردد اگرچه بر تعلیق
زیرا که از برای او خلق شده چگونه میتوان از ثمره
منقلب شد اگر کسی ناظر باشد بحق وجود خود در امر
از برای کسیکه داخل شود به بیت بغیر اذن او تا آنکه
یکقدم او را در سفر مجبور حرکت دهید تا آنکه او
از بیت خود بغیر اذن او بیرون آورد و نیکه نوزده
ماه حلال نیست قران و اگر کسی تعدی کند از
اینحکم بر شهداء بیان فرض است که جزای
تعدی او نود و پنج مثقال ذهب در حق او حکم
نمایند و هر نفسیکه عالم شود جبر نفسی نفسی را
بر اوست که منع نماید و اگر تغافل ورزد بر او
نوزده مثقال ذهب اگر استطاعت دارد و الا

از فضه واگر ندارد نوزده مرتبه استغفار کند
که آن وقت حلول میکند جبر او اقتران و بعد از
استطاعت من ها جر اوست انفاق جوی
شهدای بیان که ایشان بر اهل احتیاج انفاق
کنند بر نفوس خود اگر مکلف دانند و الا بر
مؤدنین و اهل احتیاج از مؤمنین در هر
که هست محبوبست و ثمره این آنکه لعل در بیان
بر نفی غیر حق وارد نیاید لعل که عادت کلار کرده
و بر مقصود یوم ظهور او حرفی وارد نیاید که
اگر نه از برای او بود حکمی بر هیچ نفسی نمیشد باستحقاق
بلکه از بحر جود اوست که در زمره تکلیف نیامده
میایند و الا اگر راحد همال است زیرا که
بعد از عرض تکلیف قبول امر الله را نمینمایند
و خداوند در حال غنی بوده از خلق خود و دوست
داشته و میدارد که کل با شهای حب در
جنات او متصاعد گردند که هیچ نفسی بر هیچ
نفسی بقدر نفسی حرفی وارد نیاورد که کل در
مهد امن و امان او باشند الی یوم القیمه که

که از اول یوم ظهور من یظهره الله است و حدّ اوند
عالم هیچ نبی را مبعوث نفرموده و هیچ کتابی را
نازل نفرموده مگر از کلّ اخذ عهد از ایمان بظهور
بعد کرده زیرا که از برای فیض او تعطیل و حدّی نبوده
و در سفر بعد منازل ممنوع بوده و هست و هر
که منازل اقرب واحف کرد در ظلّ الله محبوبتر است
و اگر منزلی که توان یکروز رفت دو روز رود بر
خدا است که مضاعف گرداند رزق او را و اگر
در منزلی بحیوانی مشقت شود طلب نفقت می
کند از خداوند بر مالک خود و در هر حال باید حفظ
نمود حق هر حیوانی را که بعدل ذود در مالک او
در بیان خیر اخف از حمل او بر او وارد نیاورد
که نفعیکه از آن بر میدارد از برای او ثمری نمی
بخشد و در سفر مراعات حال اضعف باید نمود
در هر حال و آنچه مترتب کلفت و مشقت است
ممنوع بوده و هست الا فی سبیل دین و در بیان بر
مقادیری که من قبل الله مقدر شده و مراعات
پیادگان در هر حال محبوب بوده و هست و اگر

نفی نفر ادر سبیل رضای حق یکفن سواد
کند ثواب یکحج در نامه عمل او نوشته میشود کدام
فضل است از این عظیمتر اگر کسی موفق شود در سبیل
خدا ونند واگر سفر را کار مبتذل کنند بروح وریحان
قطعه میکرد داز قطع رضوان آنچه قبل حکم شده بود سقط
کار بوده که بملاحظهای نفع جزئیه تعب و نفع خود
و دیگران وارد میاوردند والا اگر بروح وریحان
میبودند آن نوع حکم نشد و اسفار اعراب امروز
شاهد است و آنچه که قبل شده چنین بود
در صدد بدرجه ترقی کند که کل شوانند زیاده
از یکفرسخ سفر کرد الله یحفظ من یشاء فی السبیل
باذنه انه کان الباز اذا لم یکن غرضه لو اذا رای علی کل شیء حفیظ
فحکم طهارة ما یخرج من الفاره و عدم فرق التحرز عنه
وکذلک الحکم فی الحیوان الذی یطیر باللیل والذی یسمو
بالباسیل طبعی بنابر اگر اینها صعب شده بود بو کلا بو منها
از ما یخرج من الفاره او ما یطیر باللیل واشباه ذلک
ذلک برانیکه باسی نیست ولی از جهت الطاهره و نظافت
تحرز مجبور بوده وهیچ مانع از طهارت نمیکردد و

و در هر حال نظر بر مطهر کرده که هیچ از سبب نمانی کردی
یوم طهور من یطهره کنه ذکر چون طهارتی نمانی که او
اجل از آنست بلکه قول و مطهر است و در هر شأن در مکانی
طاهره و مطهره بوده و هست و از بو میکه اول از بو ای
او نیست الی اخری که آخر از برای او نیست در سماء طهارت
وادنی لطافت بوده و هست و هیچ شیئی او را متغیر نکرده
و ابا او الی ادم و همچنین مقامات او صفوه خلق بوده و
مکمن طهور و طهارت طوبی لمن یذکره یوم القیمة علی
طهارة من عنده فان ذلک لهو الفضل العظیم

الباب الثامن والعشر من الواحد الرابع

فی عدم جواز النظر الی کتابة احد الا للمتعرفين اذا اذنوا
بعضهم لبعض و علموا برضائهم ملخص این باب آنکه اذن داده
نشده که کسی نظر کند بکتاب کسی در هیچ حال چه سربسته
و چه سرباز چه کتب علمیه و چه حسابیه و چه کتب مکتوبه
بعضی بسوی بعضی و الا هر وقت که دانند رضای او را
یا اذن دهد او را آنوقت حلال میگردد و این نهی
نشده الا آنکه کل بقمیص قیومیت پوشیده که اگر درک کنند
یوم قیامت را با شجره مقصود سلوکی نکرده که دون صبر

حیا باشد ولکنه یعصمن من یشاء من عباده عما احبه

انه کان علی **الباب التاسع والعشرین** از کلشئ وکیلا

فی ان لکل نفس فرضا ان یجیب اذا یکتب الیه و یجیب اذا

یسئل عنه وما یتفرع علیه مخفی نماند که واجب گشته

در این ظهور که اگر کسی چیزی بکسی خطی نویسد و اینکه

او را جواب دهد و فضل محبوب نبوده بخط خود یا

بخطی که امر کند و همین قسم اگر کسی سؤال کند و مستمع

واجبست جواب بانچه که دلالت کند لعل در یوم ظهور کسی

کسی از آن نیر اعظم محتجب نگردد در حینی که نازل فرماید من قبل الله

الست بربکم کل نگویند بلی زیرا که فرض جواب از برای اینها

شده ولی سرایت میکند تا منتهی الیه ذر وجود و همچنین

و هم چنین کتب شبهه نیست که یوم قیامت کتب او نازل

خواهد شد و کل کسی بواسطه احتجاب خود محتجب نگردد

از رد جواب محبوب خود که باجابت کینونیت او خلق میکرده

در ذره اند که باقرار بوحدانیت و در ذر اول واجب

اقرار بنبوت و در ذر انفس باقرار بولایت و در ذر

اجساد اقرار ببابیت و نزد هر ظهوری محتجبین از صامتین

ممتاز میکردند الا در ظهور قبل که کل محتجبند مثل آنکه او

الادبی

امر نفی میشود که در اسلام کسی کلمتین را نگوید و انچه را تفرع
بر او است از ولایت و احکام قرانیه بلکه مقصود نمیشود
ولی در ظهور بعد صادقین او دون صادقین با اجابت
ممتاز میکردند و عبد بصیر است که در کل عوالم و من آیت
اجابت حق را نماید اگر چه با اجابت مکتاب باشد یا بلسان
بعد که اینی او است و از نوک اجابت ان نفی کل کامور
شده اند بر اجابت یکدیگر حتی اگر طفلی کرده کند و آیات
اجابت او واجابت او با نجه میشود و همچنین اگر کسی لسان
خالق ناطق باشد بر متفرسین لازم است اجابت او
و همچنین اگر مقاعد انجه اجابت باشد یا ظهور ایشد نکرد
که نفس خود را در ال میکند واجبست اجابت او تا اگر
هیچ نفسی در هیچ موقع سبب حزنی مشاهده ننماید لعل
در یوم قیامت که ابصار قلوب بنشناسد محبوب و مقصود
خود را الا من شاء الله بر او من حیث لا یعلم حزنی وارد
نیاورند که یکبد ضرما یثبت به الدین مرتفع کرده
جنون تا تفرع علی الدین محجوب مانده باشد چنانچه
در هر ظهوری هر که محجوب مانده همین سبب میگردد او را
ولکن الله یهدی من یشاء بفضله انه کان بکل شیء محیطا

الباب الاول من الواحد الرابع

فی تجدید الکتب اذا یقضی علیها اثنی وثانین حولاً
ومحو ما کتب من قبله او انفاقه الی احد ملخص این باب آنکه در
هر ظهور خداوند دوست میدارد که کل شیء جدید شود
از اینجهت امر فرموده که هر دویست و دو سال یکدفعه
هر نفسی ما یملک خود را از کتب محو کند یا اینکه در کتاب
عند ورود یا اکر سیفی عطا کند لعل عین عبدی
حرفی نیفتد که کره از نظر او داشته باشد لعل در
یوم قیامت که شجره حقیقت ظاهر شود حرفی را نبیند بصورت
غیر محبوب لعل در وجه اینهم در نظر آن غیر محبوب واقع نگردد
زیرا اکر هر حرفی که نوشته میشود هفتاد هزار ملک بر او
موکلند و همچنین حاس محو که حفظ میکنند او را و اکر امروز
نظر کنی در ارض می بینی که یکحرف از قرآن را حفظه از نفوس
حافظ هستند که احصا نتوان نمود و هر حرفی که بصورت
محبوب نوشته شود مالک او را که دوست میدارند که نظر
بر او کنند بلکه در هر شیء چنین مشاهده کنی و همچنین
بر عکس و در بیان هیچ شیء ظاهر نمی الا و بر علو منیع
و کمال لعل یوم قیامت نظر محبوب خود بر او افتد و دون

و چون حق شاهد نگردد بر خلق خود که نظر کل ملا او نگردد در ملاء
نظر اوست و کم شیئی میخواهد که در یوم قیامت او نبینی شجره
بلی اگر شیئی که فوق ادنی مثل آن نباشد آن شیئی است که لایق
شده از برای پرستش کند شیئی و کل خواهند کرد بنا بهای
خود مجد دولی مراقب بوده نزد ظهور شجره حقیقت از هر
ادنی که مشرق گردد که بآن در یوم ظهور مشرق و
شوید که ما قبل و دیعه بوده از برای آن ظهور در آتیه بوده
از برای وصول بآن مقصود در هیچ نفسی نیست که بکلمه
از کلمات بیان آن نویسد با ایمان باو با حسن خط الا آنکه ذکر او
میکرده از برای او اینه محبوب اوست عند الله و مراتب
خطوط مراتب اسم و اصل است ولی خط ابهی و اعلی
اعلی و ما بینهما بدرجات ذکر و گویا مشاهده میشود در ظهور
که صاحبان ادراک که نوزده قلم را شیرین نویسند ولی کمال
در یکی بهتر است از اقران و استکمال در کل علو کمال
اگر مقرون گردد برضای محبوب ازل و مقصود لم یزل
و الا امروز دیده میشود که کتب ما لا نهایه در اسلام
با حسن خط نوشته شده ولی آثاری که منسوب بحق و نام
دون او میگردد که کل کتب قبل اگر در نزد یکی فی اول او فی آ

بایمان نکنند قبول نمیگردد از ایشان کینونیت ایشان در
چگونه حق کتابت نهاده است وحال آنکه آن آثار منز
بر معطله وقصر مشیده مانده وحال او نزد اهل
افئده احلی از حال مذکور باسم جاهلیت وهنوز شنیده
نشده که کتاب قوم اسماء بعد از نفس قوم که عدد اسم
یوسف است بر استحقاق خود نوشته شده باشد
وحال آنکه از بدء ظهور تا امروز چقدر کتبها نوشته
شده که دون ایمان باو ثمری نبخشد ودر وقت ظهور
من یظهره الله همین قسم کل محتجب خواهند بود الا من
شاء الله کمال دقت نموده که بعد از ظهور نوشته نخو
اهد آثار آن شمس حقیقت که نوشتن یکحرف از آن
اعظم است از نوشتن بیان وانچه در ظل آن نوشته
شده نظر کن در مبدء قرآن که اگر در یوم ظهور رسول
کسی یکحرف از آن امینوشت حکم ایمان بر او میشد اگر مؤمن
باو بود ولی اگر کل انجیل وانچه در دین عیسی انشا شده
بود در ظل انجیل مینوشت ثمری نمی بخشید اینست جوهر علم اگر
توانی در دین بود خواهی چه در دین بود بصیر شو که محتجب
نمانی که هیچ شیء در ظهور محجوبتر از آن نیست که آثار

اما او را با حق خط نزد او حاضر کنی بلکه فرض شده
بو کلکرا ابتدا از آن مبدء وجود مشرق میکردد کلام مؤمنین
بیان داشته باشند زیرا که او ست بیان نوزدو
اعلی نحوی که در بیان منصوص است هر که تواند تمام نموده
و در نزد انتم حقیقة حاضر نمایند که کلام مسئول عنه از آن
و هست چو جور صعتیت جا را از برای او دقایع کلمات او
و تکرار آثار او اکر تواند در یوم ظهور نصرت کرده دین خدا را
و اکر هذا امروز هستند که هر کس در بیت خود محتجب او
یکلف کنه نفساً الا ان یقدر و لیتوکلن علی الله ثم یوم القیمة
بآیات الله **الباب الثانی من الواحد الرابع** لیوقنون
فی الیقة حیث لا ینبغی ان لا یعمل احداً من عمل الا و یتوقنن
بلسانه انی لا اومن او اقعدن لله رب السموات و رب
الارض رب کلشئ رب ما یری و ما لا یری رب العالمین
و ان یقرئه بقلبه یجری عند لمحص ابیات انکه هیچ عمل عمل نمیکرده
الا انکه لله واقع شود و از این جهة امر شده
که هر عاملی حین عمل کوید انی لا عملن هذا لله رب السموات
و رب الارض رب ما یری و ما لا یری رب العالمین و اکر در
قلب تلاوت کند مجزی است او و لی لله واقع نمیکردد عمل الا او

مگر اینکه معرفتهم رسانند بشجره حقیقه که اینها آیه اوست
از آیات او و بآیه او در نفس خود از او محتجب نگردید در یوم
قیامت چنانچه در قرآن هر کس عامل از برای رسول الله
و حروف حی او بود عامل از برای خدا بود و محجوب نیست
که کسی عمل کند از برای کسی الا آنکه لله کند و لله نمیشود الا
انکه از برای انظهور کند امروز عبادتی که در انجیل عامله
کلا از برای خدا میکنند بامر عیسی اگرچه تا قبل روز رسول الله
بوده ولی حین ظهور لله و نه لله میشود اگر در ظهور
از برای رسول الله کنند آنوقت لله ثابت میگردد همچنین
عبادیکه در بیان عاملند از برای خدا و اینها یرا میخوانند
اگر در یوم ظهور من یظهره الله از برای او عمل کردند لله
کرده اند والا باطل میگردد که گویا هیچ عمل نکرده اند این
در صورت اصل دینست دیگر فرع آنرا خود اخذ کن و بشنو
دنیائی که باید لله شود خود ادراک نما مثلا و غذا
تناول مینمائی و قصد میکنی که از برای خدا میکنی و حال
آنکه از شجره که مدل علی الله است محتجب هستی که اینها آیه که
در نفس تو است از شجره مشرق گشته و راجع باو
میگردد در ظهور اخرای آن و گاه هست که خود از آن

ازان منع میکنی انچه برای او ودر نفس خود میکنی و
همین قسم شئون خود را مشاهده کن در دنیا اگر میکونی
از برای اوست و از او محتجب هستی و همچنین شئون
دیگر را ملاحظه کن تا بجوهر کلمه توحید مشعر گردی اگر
در یوم ظهور من یظهره الله از برای او عمل کردی لله
کرده چه گفتن لا اله الا الله باشد وچه امور دون
والا اگر از برای او نکنی اگر لا اله الا الله بگوئی در نار
میروی و اگر اب بیاشامی شراب دون جنت اشامیده
ازاین علم جوهر بسیط است که در حین ظهور رسول الله
حکم شد که کل ملل و نحل عالمند اگرچه کل بکتاب قبل
و رسول او در زمان خود مؤمن بوده و الان هم هستند
که ظاهر است که سر ان اینست که همان متابع از یوم ادم
همان رسول الله است و کل کتب منزله قرانست که
براو نازل شد که در حقیقه از ظهور قبل محجوب مانده و از
کتاب او چون نشناختند که این همان است که در ظهور
بعد ظاهر شده حال هم اگر عمل کنی لله در بیان و خارج
نگردانی خود را از حروف واحد و کل را قائم بحروف
بینی بگردد انها غیر از ظهور او ظاهر نشود دلیل الیه الله

عامل بوده ولی حین ظهور من یظهره الله کل اعمال
از برای نقطه بیان کرده‌اند و نمیکنند میشود زیرا
نقطه بیان او نیز همان من یظهره الله است نزد ذات او
و همچنین حروف حی همان حروف حی اوست که قبل از
برای انها عامل بوده چگونه میشود وقتی که ظاهر میشوند
عامل نیستی اینست که در نزد هر ظهور خلق کثیر بگمان اینکه
لله میکنند غرق میشوند ولی و نمیکنند میشوند خود
ملتفت نمیشوند الا من شاء الله ان یهدیه اگر کسی اگر
نفسی نفسی را هدایت کند بهتر است از برای او از آنکه
مشرق تا مغرب را مالک شود و همچنین از برای هیکل
بهتر است از کل ما علی الارض زیرا که بهدایت
بعد از موت داخل جنت میگردد ولی ما علی الارض
بعد از موت آنچه متعلق است بر او نازل میاید
که خداوند دوست میدارد که کل را هدایت کند
بکلمات من یظهره الله ولی نفوس متکبره خود مهتدی
نمیشوند بعضی باسم علم بعضی بعز و هر نفسی بچیزی محتجب
میگردد که در نزد موت هیچ نفعی نبخشد او را بلکه
دق نموده که از صراط احد از سیف و ادق از شعر

شعر بهدایت هادی کل مهتدی کشته لعلهم
از اول عمر تا آخر الله میشود یکی فهر لد ون کنند نبود
وخبر شوی والله یهدی من یشاء الی صراط الحق

الباب الثالث من الواحد الثانی

فی ان اداء الدین واجب فوری مقتضی ابتناء انکه هر
دادن بمومنی عند الله مجبور بوده وهست وهمچنین ادا
قرض که واجب است نزد خداوند از هر چیزی اکر نتواند
رد نمود وفصل در ان جایز نیست وثمره این حکم
همین قسم که آیات تسبیح وتحمید وتوحید وتکبیر وکل
شئون دینی مظاهر رب کرشمهٔ حقیقه عطا فرموده
تجلی در حین ظهور او رد او واجب از کلمه توحید که رقیه تا
منتهی الیه شئون تحدید اکر کسی در حین ظهور رد کند
قرض خود را جزئی از ان منقوص نکرده الا وانکه
بعد از ان در آفاق وانفس مشاهده نماید چقدر بعد
نفسی که حق نفس را رد ننماید چگونه است حق الله که عبد
بان مومن شود ولی در حین رد اظهار ایمان خود کند
وازمدنی دین ومعطی بان محجوب ماند نیست صد خلق که
اکر بعین یقین نظر کنی والله یحکم بالحق وانه هو خیر الفاصلین

الباب الرابع من الواصل التابع

فی التخلیص مخلص بنیا را که اذن داده شده در حق جمی
که عبد تخلیص نماید نفس خود را که بدان از اول لیل
واصل ست تا غروب یوم واصل ختم شود و تنقیص
تضاعف در او نبوده و نیت و مراد از آن آنکه سبب
اسم از اسما الله متلذذ شود و در حق التفات اسم
دیگر اذن داده نشده و حق نسیان با سببیت لعکس
یوم قیامت ببرکت این عمل تواند با اسم واحد تصدیق نمود
و از هدایت او محجب نگشته گویا دیده میشود که نتیجه
حقیقت ظاهر که مبدا کل اسما و امثالت ولی سکان
بحر تخلیص تجلیص خود محجب نبوده که این از برای وصول تا و
و آن بهمان محجب میگردد مثل آنکه نزول قرآن و دین
اسلام که اصل معرفة الله هست تا منتهی شود با خر سانند
فروعیه وضع آن از برای معرفة شمس حقیقت
در حق طلوع آن ولی ببین که هر نفسی بیکی محجب شد
چنانچه امروز می بینی و از مقصود که ثمره کل است باز
مانده و مکتفت نگشتند و در حق عدم التفات حجة الله
بوکل بالغه بوده و هست نزد اگر تو تدبر نماید بهمان نحجی که

که مدینی بدینی اسلام شده مهمان توان تصدیق حق
نمود امیکه حی بینی از اول عمر تا الآن بدینی خود عمل میکنند و خود
دون حق خود نمیکنند بجهت آنکه محتجب میگردند و
حجت در میان ظاهر نیست و الآن همان کلماتی که در مکه اسلام
در ظهور شمس حقیقت گفته میشد میگویند خلوصهم مقصود همان کلماتی
که خود تعجب مینمودند که چگونه میشود که کسی آیات از خدا آورد بشود
و بگویند گفتند اینکه عالم از دوی بصیرت در هر شأن
کم بوده و اگر چون در آن دین ترتیب میشوند در آن اطفالی
ایمان میکنند و خدا داناست که خلوص در جه نفس آنست
و بصیرت در جه نفس و الله یخلص الذین آمنوا بالله و آیاته
عن ذکر دونه **الباب الخامس من الرابع** انه قوی منیع
یوم ظهور الشجرة لن یحل لاحد ان یدین بدین الذی قد
دان به قبل ظهورها و اذا استمع فلیظهر حتی یأمره بما انا
وان قبل ان یظهر فلیعمل بما عمل من قبل و لکن حین ما یحضر بین یدیه ینقطع
عنه کل الذی الا ما یؤمن به ملخص این باب آنکه این سبب نجات
میگردد عرفان ظهور آنست و همچنین و حکمی و دینی خداوند
در هر ظهوری اوامریست که از قبل او بنفس الظهور ظاهر
میگردد و نظر کن از آدم الی الخاتم که مؤمنین بظهور قبل اگر

بظهور بعد مؤمن میکشتند حکم ایمان بر اینها میشد و الا
فانی میشد انچه از برای ایشان بود قبل و همچنین در نزد ظهور
من یظهره الله کل دین اتباع او امر اوست فی بواکر رضای
خداوند عز و جل ظاهر میکردد و الا بر رضای او بعد از ظهور
و توقف با انچه از قبل بوده ثمر نمی‌بخشد دقیق شود در امر دین
خود لعل در یوم قیامت نجات یافته از فزع ان روز که بر
ان روز حیت که حجت خداوند ظاهر است بر خلق
في حين الظهور او قبل ذلك او بعد هذا ان انتم تحبون
ان الباب السادس من الواحد السابع تعلمون
في عدم جواز اخذ اسباب الحرب و الآلات بها الا في حين الضرورة
او وقت المجاهدة الا الذين هم يصنعون ملحقی اسباب انکه
اسباب انکه نفسی از نفسی خائف کردد محبوب نیست عند الله
الا در یوم اذن یا از برای عباد دیگر بصنعت انها
مشغولند و همچنین لباسیکه سبب خوف نفسی شود داخل
جنت نمیکردد و سزاوار است بر عبد که مراقب باشد که
امریکه سبب ضر نفسی شود از او صادر نشود لعل
در یوم قیامت کل بر هیکل انسانیت و شئون لایقه
بان باشند لعل عین شمس حقیقت بر شیئی شاهد نکردد

نگردد دون رضای خود را ذیرا اگر ببیند آنی تو را از خود
دور و محجوب میشوی و چه بار آنچه میشوی که باشد غیر مرشد خود
که هیچ ناری از نفوا احتجاب او عظیمه نبود و نیست نظر کن که نفی
که غیر از راسخ ذکر کلام او را نتوان فهمید که ائمه هدی
باشند در جبلی مالکی کنه که یک لغت جنت که زبان
عربیت میشود است اهل آن تکلم نمایند چگونه که نفهمند میان
که در حق جوهر وجود چه میشود قسم بذات مقدس الهی
که اگر کسی بشنود فی الحین منفطر میگردد و علم کلام بیانی
است اخذیت من کنه ایاز را که با کیکه در هر شان
با او مؤمنند و با او متوجه و بدء کل از او بوده با مر او
و عود کل بسوی اوست با مرا این نوع وارد شود و لی
نفوس مؤمنه احصا میکنند اخذ حق اگر از ورای انتهائی که
کل از ورای او خلق شده حال این نوع وارد آید که در جبالی
ساکن گردد که یک اهل فؤاد بنا شد که او را نعین و ببیند
الا من شاء الله و از این جهت است که حرام شده در بیان
اقران نفسی بر غیر شیخ خود و بر عرفی که کل را و لطاهر بند
بر کل است ملاحظه ان در حق سلسله خود حکام در سلسله
خود و تجار در سلسله خود و سایر کتاب در حق سلسله خود

تا اینکه هیچ نفسی نبیند غیر جنس خود را از برا که اولوقی نیت که
شمس حقیقت را درك نماید الا عیونیکه غیر الله نمی بیند چکونه
کل خلق تواند درك نمود کمال قرائت را داشته که یوم قیامت
را درك خواهید نمود و بو جوهر وجود واقع نشود جزوی که
در ساحت او مذکور نیست کیکه از لسان کینونیات کل
شیء کلمه سبحان الله میشود که با و تسبیح و تقدیس خود را
کرده میشود چکونه اولوقی که غیر کلمه حب شنود یا انکه
غیر مقعد غرشاهده نماید نه اینست که در انوو ز جنبو
و عالم نکردی بلکه مثل انقیامه را هم مثل این قیامت فرمو
کی اکر و امر امید انتی و لکن ظاهر را شنیدی که عباد
ریاضت کشیده و ما علی الارض اینها را ذره از فضل
او بعرفان او واصل کشته هر اینه چنین نفیر الا ولوقی که
در مثل چنین جبل ساکن باشد این بر نهج ظاهر است
اکر نظر بر واقع کنی که شب و روز غیر او مذکور نیست
نزد تو در علو فواد تو و اینه میکنی با و میکنی و از برای
و حال این قسم محجب میشوی فلتتقن الله ربکم الرحمن
عن کل ما یحزن به الا نفران یا عباد الله کلکم اجمعون

الباب التاسع من الواحد التاسع

ینبغی لمن یدرک من نظهره ان ینال من فضله ان
شاء ومن علیه فلیشرق فی مقعده تراب نعلیه مخفی اسباب
انکه همین قسم که کینونیات کل وجود بالنسبة بشئون وجود مثل شبح در مرآت
کذلک مشاهده کی حد کل شیء را و بو انکه هیچ شیء عند الله
و عند ولی العلم اعز از شجره حقیقت نبوده و نیست و
از اینجائیکه ظاهر میشود بو صرف ربوبیت و کل شئون
چون ببینند واقعر از برای او ساجد شده مرشد
در یوم قیامة که یوم ظهور اوست کل از فضل او طلب نمایند
انچه سبب غنای ایشان که بعد لعل از ثمره وجود که لقای
اوست محروم نکردند زیراکه غیر از این سبیل از
برای کل نیست و نه اینست که نظر با قران کنی زیراکه کل
ماسوی الله انچه که از قبل خلق شده لیس و انچه از بعد امکان
دارد باین نوع ثمره وجود خود را اخذ نمائی هر اینه
معادل نمیشود با تبع تبع عشر عشرانی از او زیراکه شئیت
کل از اوست چگونه توان قرینه ذکر نمود ذکر او را بذکر
دون او و همچنین در کل شئون این سر حقیقة را ادراک کن
تا انکه از مبدء کل خیر محتجب نگردی اگرچه این اعظم است از
شیء ولی اگر ظاهر شود با قدرت که تواند دون غود

چنانچه عباد یکه باسم او تقمص قمیص عز ترا پوشیده
شوا انند چگونه چگونه مسود در حق او توانند در
بود این از برای اینست که اگر بو غیر الظهور ظاهر
گردد لعل هیچ نفسی از ثمره وجود خود محتجب نگردد وکلّه
یمن علی من یشاء من عباده انه کان ذا فضل عظیما

الباب الثامن من الواحد السابع

فرض علی الکل ان یکتب من مطلع شهر الی شهر آخر
واحداً فواحداً مما یجب من اسماء الله کالله اکبر او اعظم
او اطهر ونحوه وقد اخذ ان یجب من اول العمر الی آخره
ان یکتب ما فات عنه وان ما فعله والدته ان یکتبوا
له مما قضا علیه من العمر مخصی بیناء آنکه بو هر نفسی امر
شده در هر شهری یکواحد در و اصل بر کند و حساب
آن از حین انعقاد نطفه اوست تا حین قبض روح
او و اگر فوت شود بر وارث و ثمره آن آنکه لعل در یوم
ظهور شجره حقیقت تکثر کند مؤمنین با و را زیرا که
کینونیات افئده ممن داست من الله بایة اسماء
و همین قسم که ذکر کردم دشنیرا سبب میشود که کم
بو تبه جد رسد و سبب دخول آن در واحد قیامت

قیامت گردد و در اینکه ثمره آن اینکه بعد واحد
اول مکثر گردد تا آنکه پر شود سموات و ارض و ما بینهما
از آنکه در یوم ظهور کل ببینند در آن واحد الا آن احد که
بنحو اشرف که قدم یکی بر صراط نلغزد که اگر همین واحد
در حین ظهور واحد قرآن مینمود احدی از صراط
منحرف نمیشد کل این واحد بدرجه منتهی شود با حد
اول کل عالم را واحد واحد کنی و من دهر در درجه تحتی را
از درجه فوق قرار ده تا آنکه رسد بیکواحد همان
واحد اول که کل مکلفند بمعرفت آن و در آن واحد
نبینی الا واحد بلا عدد که حرف اول باشد تا آنکه
نبینی در مرایا الا طلعت شمس وحده و اینست جوهر توحید
و سر تجرید که گویا دیده میشود که سر واحد جریان با هم
میرساند تا آنکه در کل شئ جاری میگردد حتی عدد
قلم در قلمدان عدد واحد میشود که مظهر نقطه در قلمدان
بهاء کل را داده و اگر کسی جاری بکند و در بهاء واحد
کل را اقرار ندهد نشناخته است واحد اول را و حق
او را در صقع او عطا نکرده مثلا اگر بهاء یکقلم نوزده
مثقال فضه باشد باید بهاء همین قلم هیجده مثقال

صدین از

باشد و بها، از بهاء کل واحد قرار دهد که کل ممتاز
او هستند اینست که در بعث آن بعث کل ذکر میشود و در
حین آن حشر کل و در عرض آن عرض کل و در جزای آن
جزای کل مثل آنکه امروز محتجبین در اسلام آنچه هست
مل در دین باسم محمد و مظاهر او و ابواب هدا ست
و همچنین در دنیا کل بایشان متمسک‌اند اینست که کل عدد
متکثره باین واحد قائمند و این واحد بواحد اول که بلا
عدد است قائم و او بنفسه بالله عز و جل قائم و بعد از
رتبه واحد اول مراتب تا لا نهایه هست از برای حرفیه
واحد که غیر الله احصا نتواند نمود و کل لله مخلصون و یکی فی
واحد الاول کیف یشاء بامره انه کان علی کل شیء قدیرا

الباب التاسع من الواحد الثالث

فرض علی کل ملک یبعث فی ذلک الدین ان یبنی بیتا
لنفسه علی ابواب خمسه قبل التسعه و بیتا علی ابواب التسعه
ملخص این باب آنکه هر صاحب ملکی که در بیان مرتفع گردد
سزاوار است دو بیت بنا کند باسم من یظهره الله
و محل قرار خود قرار دهد و عدد ابواب اول از نود
و پنج تجاوز نشود و ثانی از نود تا آنکه سر حقیقه در

در رتبه جماد هم سرایت کرده باشد که لسان کینونیه
او که کما هی ظاهر اوست ناطق گردد که لله است ملک
السموات والارض وما بینهما لعل در یوم ظهور از شهادت
طین کمتر شهادت ندهد در حق او واز او منبع تمام
انچه از برای اوست و شبهه نیست که موت کل را درک
میکند واگر مرا ایمان و نصرت او و وجود اسم خیر او میماند
الی یوم القیمه و تا حال که شنیده نشده در ظهور حقیقی
چنین صاحب ملکی بدنی خود عامل بوده باشد والا
مثل بیان دیده میشد والا از یوم ظهور ادم تا ظهور بیان
انچه صاحب ملک بوده در هر ملت باسم ظاهر در آن
ملت من عند الله بوده انچه کرده بعد در ظهور من یظهره الله
مایهٔ افتخار در اسکان عصر او بود اند که اسماء ایشان
الی یوم القیمه بخیر ذکر میشود عند الله والا خواهند
رفت مثل انچه از ادم تا امروز رفته و هنوز یکی در یوم
قیامت پیدا نشده که ضرب المثل شود والا کل در
ملتی که هستند علی ما هو علیه لله عامل بوده اند ولی
چه ثمر که در یوم ظهور شجره حقیقت که ایات کتاب
او دال است از شجره محبت او محتجب ند چنانچه در

عصر ظهور شجره بیان انقطاع او بجائی رسیده
که بگمان انکه حق نزد کسی است تفویض نموده
باو و کیکه تا علی الارض و نفس او باسم او میکنند
اینرا میکنند ظاهر است که در جبل ماکو ساکن نموده
و ثمره اینکه اگر لعل یوم ظهور شجره حقیقت مثل اینی
بود متکثر شده باشد لعل او بیت او واقع شود
نه اینست در بد و ظهور حجت او بالغ نباشد بلکه حجتی
که خداوند بنقطه بیان عطا فرموده تا امروز بر یک
احدی از اولین ظاهر نشده که کسی در کتاب خود
آیات الله را نویسد و فرستد که یک آیه حجت فرمنزل
علیه بالغ کرده و جواب نفسی را که خواهد بلسان آیات
من عند الله نازل نماید زیرا که در ظهور فرقان که جوهر
ظهورات قبل بوده مخاطب غیر رسول الله نشده و بر کسی
انحضرت نازل نفرموده آیه بنحو کتاب بلکه اگر نازل فرموده
بزبان اعراب مصطلحه آن زمان بوده و با وجود ظهور
این حجت و تمامیت نعمت بیان چه واقع شده و حال
اگر این همان کلامیست که یک آیه آن کل مؤمنین
عمل میکنند و اگر تا علی الارض حامل شوند لا یفی

لایق بلکه اگر قیامت برپا نشود وکل عالم باشند متجلی
ولی نازل میشود بر قلوبی که ناظر بر وجود وجوهر دلیل
در مبدء شهود نیستند وملتفت نمیگردند وفی الحین
وحال آنکه این همانست که لو انزلنا هذا القرآن علی جبل
لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله قبل در حق او نازل فرموده
وبعد نفوسی که میشنوند وسجده نمیکنند نازل شده
چنانچه آیه شریفه است واذا سمعوا آیات الله لا یسجدون
وبا وجود این خطور دون ایمان در حق خود نمیکنند وحال
آنکه بقدر حکم جبل در حین خشوع عمل کنند باو میشود
وحال آنکه شبهه نیست که آیات بعد لفظ است از آیات قبل
بما لا نهایة لها بما منها الیها اگر کل مومنین بیان حین
استماع یک آیه ساجد شوند وگویند بلی وخطور را
بر قلب ایشان نکنند لایقند که گویند از مومنین هستند
زیرا که همان آیتست که الست بربکم بر کل میخواند وکل اعمال
از برای رضای او بوده وآنوقت اخذ ثمره وامتحان صادق
قسم بخداوند یکه وحده وحده لا شریک له بوده وهست
که اگر نفسی در مشرق باشد که کلمات نزاد در لوح حفظ او
پیش عینین خود بیند وبا آنچه که در امکان ممکن است با علی

درجه فضل و تقوی رسیده باشد و کتابدان شمع
حقیقت جواو تا ذخود بنزیج ایات که عمر او را با او بنماید خود
خود اکر بقدر طرف عینی صبر کند ره بیشی خود و نکوید نقل
خود و لسان خود هذا من عند الله لا ریب فیه انا کتابا الله
و ایاته موقنون قدر خردلی عند الله حکم ایمان بر او نشود
و از بیانیکه حفظ داشته و عامل بوده سر جوی با و نفع
نبخشد و فطرت توحید در او نبوده که کلام مجبور خود را
نشناخته که اکر قبل او حدی بود باید از خفیه کلام منفصل
کرد و حال انکه این حکم در درجه فضل اوست که در قران
باشد چکونه است و ایات ان که نزد منزل ان چنین
نفی ابعدیت را از جبل میشود و خود در نزد خود عدل
از ورای خود نمی بیند در تقوی خود که میان را حفظ
داشته و حال انکه متصور میشود که چنین نفسی بهم رسد
که کلیات را تواند حفظ نمود یا بکل عامل بود این نحو مور
امتناع مثل ذکر شد که کل خلق حد خود را در نزد او ظهور
داشته و از جبل خود را سخت تر نکیرند و بکمان خود هر وقت
ذکر مجبور خود میشنوند بجز دقت میکنند ولی جائی که
باید خاضع که اجابت کینونیت او خلق میکردد کانه لم یسمع

لم یسبح میشود ای اهل بیان مراقب خود بوده که مفری نیست
کل را در یوم قیامة و طالع میشود بغتة و حکم میکند بر آنچه
خواهد دنای وجود را اگر خواهد علی میکند و اعلای وجود
را ادنی میکند چنانچه در بیان کرد اگر ملتفت نشوی و
غیر از او کسی قدرت ندارد در دون آن و آنچه کند همان
میشود چنانچه همین قدر که رسول الله خواست امیر المؤمنین را
ولی خود کرد آنان که چه کردند آنچه کردند ولی ثابت شد همان
هم همین قسم امر یکه اراده کند الا ثابت میگردد و اگر همان
امر حیث کردنی قبل باو ثابت شده و بعد هم باو ثابت میشود
و غیر الله صاحب امر واقعی نبوده و نیست و کل بامر او عاملند
اگر طبق امر عامل شوند و الا که محل حکم نمیگردد و کلشی فی
من یشاء من یشاء **الباب الثامن من الواحد التاسع** انه علی کل شیء قدیر
فلیحرزن کل نفس بهیکل اسم المستغاث فی حین تولده و
ینبغی لاحدان یترکه ملخص این باب آنکه در اسماء هیچ اسمی تعادل
نمیکند عدد آن با اسم مستغاث و آن اعلی ثمره اسماء است
که منتهی الیه ظهور رسیده و در آن ظاهر نیست الا واحد
اول و در واحد اول نیست الا واحد اول که در قرآن
رسول الله و در بیان ذات حروف سبع و قبل از قرآن

عجیب بوده و بعد از بیان من یظهره الله که اطوار ظهور
مختلف ظاهر میشود والا مستوی بر اطواری که معرّا از
حد و داست همان مشیت اولیه است که اطوار او را
متغیر نمیکند و هیچ اسمی اعلی عدد از اسم مستغاث نیست در
رتبه اسماء و بعدد اللهم که اعداد طرح کنی واحد و احد
عدد اسم واحد ناقص شود و اگر با الف و لام حساب کنی
اسم مستغاث قواعد حی عدد اسم زاید میاید در یوم قیامة مظهر
آن ظاهر شد که مدل بود علی الله از این جهت
امر شده که کل از حین انعقاد نطفه مهر ذکر کنید
آنهیکل را بهیکلی که عدد اسم مستغاث در آن
زیرا که از مبدء ظهور تا ظهور آخر خدا دانا است
که چقدر میشود لکن زیاده از عدد مستغاث اگر
خدا خواهد نخواهد شد و در کور قرآن بعد وجود
آن در اسم اغفر شد نقص عدد اسم هو در
خدا عالم است که تا چه حد میرسد زیرا که در این معیار
نیست زیرا که ناظر به مقابل انجیل و فرقان بالفهم بر
زیرا که شجره حقیقت در هر حال ناظر است بخلق خود
هر وقت که ببیند استعداد ظهور را در مرایا ظاهر فده

افئده مستجیبین میشناسانند خود را بکل باذن الله عز
وجل زیرا که از نوالی و حرکتی و سکونی نبوده و نیست الا
بالله عز وجل ثمره این ذکر کل اسماء چون طائفند حول در
اسم الله و کمال کل اسماء ببلوغ این اسم است لعل کل
نفوس در بیان ببلوغ ما علی برسند که در حین ظهور
توانند شمس حقیقت را درک نمود و طائف حول او گشت
و مراقب باشند که از آن عدد دنیا و نکنند که اگر بانی
عدد رسد نفسی در بیان و نشود که ظاهر شده شجره
حقیقت بر او است رجوع بسوی او اگرچه بیقین نماید لعل
از نار نجات یابد بابی فضل و هیچ فضلی در بیان عظمت
از این نبوده و نیست اگر قدر دانند و خود را از نار من
یظهره الله نجات دهند و در ظل نور او ساکن شوند زیرا
که ظهور او مبدء خلق کینونیات است در ذرا افئده بعد از تمامیت
ذراجاد قبل از ظهور او و همین که در هیکل هزار و یک اسم
نوشته شود کافیست در تحدید لعل آیا بین سبب انه ظاهر در
اسماء محتجب نمانند و غیر الله نبینند و شاهد نشوند الا او
بوصای محبوب خود فلتحرزن انفسکم لله ربکم ثم باسمائه
الحسنی کلها فان له الخلق وله الامر فی ملکوت السموات

والارض وما بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب

الباب الحادی و العشرون و المأتان

فی عدم جواز الصعود علی المنابر و الامر بالجلوس علی
الکراسی ملخص این باب انکه نهی شده از صعود بر منابر
و امر شده استوا بر اعراش یا سریر یا کرسی تا انکه کلام
از شان و قریب بودن بر نفس و اکو محل اجتماع است بر تمجید
کسی کذا رده که کل توانند استماع نمود کلمات حق را
و ثمرات انکه لعل یوم ظهور حق کسی با شمار تعلم نزد
ان مبدء علم متعلم گردد چه بسیار عظیم است این امر
زیرا که علم او غیر نفس او نیست و راسخون در علم که
ائمه هدی هستند غیر ایشان کلام او را نتوانند فهمید
درک نمود چگونه توانند کل که تعلم اختیار نمود بلکه
هر علمی که ما یقع علیه اسم شیئی است از برای کلام او
او خلق شده و نزد او نیست الا جوهر وجود و استکرام
هم که می بینی ابداع ان میشود در صقع ان منفی ان
و الا مقام ذات او اجل است از ذکر اقتران بجود و وجود هیچ
لذتی اعظم تر در امکان خلق نشده که کسی استماع نماید
ایات او را و نفهمند اداء او را ولم و بم در حق کلمات ان

آن مگوید و مقایسه با کلام غیر او بکند همین که کینونیت
او مظهر اسم الوهیت و ربوبیت است و کل کینونیات
کلام او هم مظهر الوهیت و ربوبیت هر کل کلام مها که
اگر انا الله میشود متکلم هر آینه میگفت انی انا که لا اله الا
انا و ان ما دونی خلقی ان یا کل الحروف ایای فاتقون و حال
آنکه میگوید بلسان کینونیت خود مثل آنچه گفت و میشنود
کل شیء که اگر این نبود در نزد هر ظهوری کل کتب سماویه قبل
باید با او مؤمن گردند و از اینست که سبب آیه واحد
حجت او بر کل ما علی الارض بوده ذا الثانی بلسان او که اگر
امروز یکی از امت آدم باشد بآن عرفی کرده میشود یک آیه
واحده چنانچه عرفی کرده میشود بر اول من آمن بالبیان
و بآن گفته میشود که کل ما علی الارض عاجزند از اتیان
باو اگر فی الحین تصدیق نمود که تصدیق نفس او کرده ز نوا
که اصدق از او نیست در قول و اگر العیاذ بالله تأمل نمود
یقین نکرد بر کلام خداوند بر او ست که بر ما علی الارض
عرض کند همین قدر که عجز کل را دید و حال آنکه می
بیند باید رجوع کند و تصدیق کند خداوند را
بر قول او و از حین استماع تا آنکه بدرجه یقین رسیده و دو

حجاب بوده واینکه کلام میگوئید یا اصدق الصادقین
در حین ظهور اگر تصدیق شجرهٔ حقیقت نمودند و
در حین استماع تلاوت آیات آن تأمل در تصدیق نی
اونکردند یا اصدق الصادقین که شما اند و الا عمل
ایشان مکذب قول ایشان است زیرا که این اسمی است
از اسماء او و نوری از انوار که مدل بر او است در
صدق کجا توان ذات او را موصوف باین صفت نمود
زیرا که اگر صدقی در امکان متصور تصدیق او است
و حال آنکه با علی صوت خود ندا میفرماید کلام حق را الآیات
که کلام میگوئید یا اصدق الصادقین چرا تأمل در تصدیق
او که نازل میشود دارید لیست که یک فقره قلم بوده
عالم میکرده الا من شاء الله وکلام منقطع شوند اگر
بگوئید که نشنیدیم آیات او اگر شنیده و اگر بگوئید عباد ایکه
صادقین غیر از اتباع نقطهٔ آن صادق گشته که حینی
نیست و اگر بگوئید آیه کلمه نیست وکلام عاجز نیسته
کوکبی که ایشان نموده بوظهرت و حال آنکه منکر بی
از آن محجوب نازل میکرده داشته که کلام با عیان باو صادق در
و تصدیق کلام او ولی اسمیر اگر عطا فرموده است بیکی

پیکی از مظاهر امر خود که اثبات صدق آن میکند
از او منع میکنند که اگر منع نمینمودند هیچ ظهوری نکرده
کرده نمیشد در حینی نیست که کل باسم او صادق و منع
از مسمی میکنند و ملتفت نمیشوند مثلا اگر اگر کسی بگوید
شمس در مرآت صادق بضیاء خود در حد خود ولی در
شمس سماء نگوید چه قدر محتجب است مثل رهبان هم در
زمان رسول الله همین قسم است که باتباع دین عیسی انها را
صادق میگفتند ولی از شمس حقیقت که کل ادیان حاکم
او طائفت نمیگفتند و میخواستند که از صدق شمع در مراد
اگر حق میبود تصدیق کنند شمس سما را و حال انکه چنین ظهور
دون تصدیق رسول الله محتجب شمس انها مرتفع شده

و همچنین در ظهور من یظهره الله دقت شود که تصدیق
اهل بیان تصدیق او بکنید که مثلا آنت که ذکر شد
بلکه او را بخود او ذکر کنی نیست معنی اعرفوا الله بالله و در
امثله کل فروع از اجاری کی و صدقوا الله بالله و حبوا
بالله و اطیعوا الله بالله و اتبعوا الله بالله و همچنین کل
اسماء و امثال را در او ذکر مشاهده کن و ببین امر چه
قدر دقیق است که اگر حین ظهور شجره بیان کل ما علی الارض

مؤمن بودند بقرآن و در حین آیه اولی کل تصدیق
نمیکردند او را هر آینه کل عندکنته کاذب میشدند و همان
صادق بود بیان امر حقیقی لطیف است امروز میخواهی
با شما میکه مبدأ علم او فهم کلمات عبادیت که با و اینها
آورده تصدیق کنی او را اینست که نشناخته مجهود خود را
و در دلیل سیر کرده و الا اگر شناسی کل عالم را اگر لا گوید
لا میگوئی و اگر بلی گوید بلی گوید بلی میگوئی زیرا که با نجم قبل
صدق فهمیده با اتباع قول و شده اینست که در قرون هر
ظهور در اهل انظهور بعلماء انظهور محتجب میشوند و حال آنکه
از ورای امر غافلند که یک قول لا اولی و کل انها غیر مادی
میکردند مراقب باش ظهور حق را که در یوم ظهور بتصدیق
اهل بیان تصدیق او نکنی که کل تصدیقهای ایشان در نزد
او یک بلی تصدیق صرف میشود و یک لا او دون آن نظر کنی
در قرآن که اگر رسول الله یک کلمه فرموده بود بتصدیق
طائفه امروز کل تصدیق میکردند آنطائفه را بتصدیق
رسول الله و اگر بعکس بر عکس چه آنها صدق بودند یا آن
آن که مناط شما در حقیت نه شما در خلق و تصدیق نزد او
اوست نه تصدیق خلق چنانچه کل موعودین باجد که تصدیق

تصدیق نکردند رسول الله را بقول او کاذب شدند
و حال آنکه در زمان خود شبهه نیست که صادقین داشتند
که از دین عیسی منحرف نمودند ولی عند الله صادق نبودند
که اگر صادق بودند ایمان برسول الله میآوردند و همچنین
در نزد ظهور من یظهره الله که کل کاذب‌اند الا عبادی که
تصدیق کنند و الیه اعلا یعنی من علی الارض باشند چه دون
آن ذوات اگر تصدیق نحی بقول اوست و کل صادق میکردند
باتباع بان و شبهه نیست که در نزد هر ظهوری خداوند
امتحان میفرماید خلق خود را بانچه دینشان برپا بوده
و سبب تقرب آن بسوی خداوند بوده و کلمه یهدی من
یشاء الی صراط **الباب الثانی و عشر من الواحد** حق یقین
فلا ینبغی لمن یعمل لله ان یترک به شیئا ملخص این باب آنکه در
هر ظهور حقیقی هر کس از برای او عامل بوده از برای خدا
عامل بوده و هر کس از برای خدا عامل بوده از برای او
عامل بوده و در یوم قیامت که ظهور اوست و حروف حی
و مؤمنین باو اذن داده شده اگر کسی عمل از برای او
کند بر اینکه اخذ کند اجر را بوده از ذره که قدر آن ذره
منتهی میشود در نزد اگر وجود او از برای او خلق شده بکوم

ما یتفرع بر وجود آن اگرچه او اجل از این بوده و هست
چنانچه ثمرهٔ ظهور حقیقت در فرقان نبوت و ولایت در حق
عباد است و ثمرهٔ وجود ایشان در یوم معاد و الا
شبهه نیست که شجرهٔ حقیقت در یوم قیامت قبل از ظهور کسی
او را مستغنی است که این حکم را تواند جاری نمود و بعد از ظهور
اختلاف میگردد تا اینکه با مر منتهی شود که اطاعت این امر
الا از برای من یرکنه مگر که از ظهور او کل ترقی نمایند
اختلاف واقع نشود در ایمان او و دون آن که از ذوق ثمره
از برای ایشان ثابت میگردد اگر فوق هم در شئون متعدده
چقدر توان احصا نمود از برای یک نفس واحده عمل کردن این
نیست الا محو عرفان کل حد خود را و الا آن حقیقتی است که
در ملک او هر آن مظهر غنا و استغنا است از برای
آن ولی چون را به دون توحید در این احوال میوزد از این
جهت نهی شده والله یؤتی الفضل من یشاء من عباده انه
کان وسعا علیما

الباب الثالث والعشر من الواحد الرابع

فیما فرض الله علی کل عبید ان یکون عندهم تسعة عشر
آیة ممن یظهره الله فی ایام ظهوره ملخص این باب آنکه هیچ
خبر از حضرت الله و ند [illegible] از آیات او بوده و نیست و اگر

واگر مقرون گردد بخط شجره حقیقة که اسم الله جل و
ذکره شود مثلا اگر آیات کتاب الله میگوئی در آنهم شان عظیم
میگوئی فوق اعزاز هر شیء عزیز حیث عند الله و عند
اولی العلم ویک صفحه که نوزده آیه باشد بخط آن بر کل
اهل ایمان فرض شده تملک او اگر هیچ جزائی در یوم قیامت
معادله بآن نمیکند که اگر کسی ملک ارض را مالک باشد و بدهد
و احدی چنین لوحی کند بقاء آن زیاده است عند الله
و عند اولی العلم زیرا که آن برات نجاتیست من عند الله
از برای آن نفس اگر العیاذ بالله دون مقبل باشد برای
نار اوست تا قیامت دیگر مثلا اگر هر در این ظهور مؤمنین
بیان وارد شده علی غره وجود ایشان بوده آن در جنت مفخر ند
و هر حرز بر غیر مؤمنین نازل شده همان نجاتست من الله از
برای او و آن در نار مخلد میگردد الا اذا شاء الله جبر بخط
آن باشد وجه بآنار آن و اگر ممکن بود که در این ظهور ابن
غیران شود هر آینه حافظ کل آثار او می بود با حسن خطی که
در امکان فوق آن متصور نباشد و لکن چون ممتنع است
دیگران اخذ این فیض را خواهند نمود که اگر کسی یک آیه
از آیات او را نویسد بهتر است از اینکه کل بیان را کتبی که

در بیان اناشده نوید زیرا که کلام مرتفع میکرد
وان میماند تا ظهور دیگر و در ان ظهور اگر کلمه فوا از ان ظهور
را کسی نوید با ایمان باو ثواب ان اعظم است از اگر
کل انا در شمس حقیقه را از قبل و انچه در ظل او اناشده نوید
و همچنین عروج کن از ظهوری تا ظهوری که بلا نهی آن
برای عروج تو نخواهد بود در علم ظل چنانچه بعد
از برای او نبوده و گویا دیده میشود که کتب از شمس
حقیقه نازل میکرد بر مومنین باو و استقبال میکنه
حاملان از اعزاز استقبال عزیزی غیر خود را او قائم
میشوند از برای ان و ایشان ارکان دین و شهدای تبلیغ
نه منکر انکه از مومنین بقران در اسفل ظهور محتجب که
در نزد حضور قران قائم میشود و از شجره حقیقه
که منزل اوست محتجب مانده چنانچه دار عز انتخفه
چنین است بلحاظ نقطه جهه اعزاز اوست که اعزاز
منزل مرتفع شود و جوهر علم نزد اهلان ظاهر است
که اگر کسی درک کند ظهور را اینها شئون ما شیع
او و درک خواهد نمود و درک خواهد نمود که کل خیر را
چنانچه اگر نفسی در صدر اسلام سوره توحید را از

از کتاب الله مینوشت از کتاب الله بهتر بود از آنکه
انجیل و کتبیکه در ظل او نازل شده بود نویسد و همچنین
حین ظهور تا ظهور نقطه حقیقت اسریان ده لعل از مقصود
محتجب نگردی فلیتملکن خیر شیئ خلقه الله اذا اذن
لکم ثم اتاه تشکرون و بدانکه اینکه از بقاع فضل او
والا کسی قابل نیست باستحقاق عطا او و او وکل
سؤال از فضل اوست و نه او نیست الا انچه
مشیة الله تعلق گرفته یؤتی من یشاء و یمنع عمن
یشاء ولکن الله یؤتی الناس کلهم اجمعون اذا انتم
بالله وآیاته البادی کرایع و غیرهم لواحد یوقنون
فی عدم جواز التوبة الا عند الله و مظهر نفسه
ظهوره والا فاستغفر الله سرا عند انفسکم و نهی
انبیاء اگر اذن داده نشده استغفار نزد نفسی
دو لیل و در یوم قیامة عند من یظهره الله او ما اذن
جائز است والا استغفار باید کرد خدا را در
حال ما بین خود و او و اگر عبدی بانچه در امکان
ممکن است استغفار کند خدا را باز مستحق است
باستحقاق کینونیت خود چگونه که بر نشوه

آن رسد نه اینکه استغفار کنی و از آنکه مراد
استغفار میکنی از او محجوب باشی زیرا که استغفار
از خدا ثابت نمیشود مگر با استغفار از مظاهر او
که شجره حقیقت باشند و هم چنین حروف حی او
در حین ظهور او و الا بعد کلمات اگر کنی ثمری نبخشد
از برای تو ضامن در لیل و نهار میکنی و خود
ظالم هستی بر آنکسی که استغفار نزد او استغفار
خدا ست زیرا که در امکان سبیلی نیست از برای خلق
بسوی خدا الا با بوابی واحد که منتهی میگردد بواحد
بلا عدد که او باشد که نکون کلا اعداد الا بنهایه
قبل و بعد است و همچنین در حروف واحد حرف
استغفار سیف را سزاوار نیست الا نزد باو و همچنین میم
الا استغفار نزد سیف و همچنین حرف ثانی حروف تا
واحد اول تمام شود که آن وقت تکرار از آن شواه
احصا نمود از این جهت امر باستغفار منقطع
میگردد الا تا ظهور قیامت و لکن هر نفسیکه تا این
خود و خدا کند و از حد و دستان تجاوز نکند
خداوند قبول میفرماید استغفار او تا حین ظهور

ظهور دو انوقت قبول نشود الا نزد ظاهر ظهور و
همچنین کل اعمال و اطوار در انصورکی وقدیر دان
یوم ظهور را اکر کل حول آن طائف میکردد و مستغفر
فی کل حین وقبل الباب الخامس والعشرین من الواحد السابع حتی و بعد
فی وجوب السجدة عند بدء مدینة یطلعن فیها نقطة
الالهیة اعظاما لمن یظهره الله انه هو العزیز المحبوب
ملخص این باب اینکه از انجائیکه کل نفوس از ظل آیات
الوهیت و ربوبیت خلق شده همیشه در علو و سمو سایر
جو بکه چشم حقیقت بینی ندادند که محبوب خود را بشناسند
محتجب میشدند از خضوع از برای آن و حال اینکه از اول
عمر تا آخر عمر با او امر قبل خود در دین خود ساجد بوده
خدا را و عابد بوده او را و خاضع بوده از برای
حقیقت و خاضع بوده از برای آن کینونیت ولی
در حین ظهور آن که میشود کل نظر بخود میکنند
و از او محتجب میمانند زیرا که او را هیکلی مثل خود
بینند و حال اینکه سبحان یکتبه عن الاقتران مثل
انهیکل مثل شمس سماست و آیات آن ضیاء
اوست و مثل کل مؤمنین که مؤمن بآن باشند

مثل مرآتیست که در آن شمس نمایان شود و ضیاء
آن بقدر همانست که امر شده که آن از
آن طالع گردد که ساجد شوند خود بآن و همچنین
ارضیکه محل ظهور آن گردد مثلا اگر محل طلوع
من یظهره فاء میگردد و محل ظهور حصن معروف
واجب است بر کل نفوس که در خود دخول حصن آن
من یظهره و در آن ارض ساجد گردند و حین ظهور امر
قبل مرتفع میگردد و بآن ظاهر گردد ان ظهور در او نور
حکم میشود اگر چه هیچ شیئی نیست مگر آنکه ناله و علیله و
از شجره حقیقت است ولی نزد هر ظهوری طاعت
او در ظهور قبل او ظاهر میشود نه حین ظهور مثلا
یوم ظهور من یظهره الله خضوع خلق آن در نقطه بیت
بیان ظاهر میشود چه مبدأ ظهور مقام نقطه ظهور
اگر چه نقطه ظهور بعد اقوا است از بلوغ ظهور
قبل ولی چون کل شوا شدند حصا نمود است که این نوع
بیان میشود و الا اگر نظر کنی هیچ نفی نیست که بیلی
اطاعت نکند خالق خود را و همان خضوع او است از
برای شجره حقیقت اگر چه محتجب باشند و طاعت او یعنی

یعنی عصیان میکرده در ظهور بعد مثل انجیل که در
انجیل عامل بودند خاضع بودند بقول عیسی از برای
رسول الله در ظهور قبل او که آن ظهور قبل نزد ظهور
بعد مقبول نیست و همچنین اینها در قرآن عمل میکنند از
برای حب خاضع و خاشعند از برای نقطه بیان بابی
میکنند چون نمیشناسند شمس حقیقت را از اینست که از
ایمان باو محتجب شده‌اند که او خواهد کل مؤمن
باو شوند ولی نجات کل در ایمان باو است و او بنفسه
غنی است از ایمان ما سوای خود مثل اینکه اگر کل برسول الله
مؤمن میشدند خود ایشان نجات مییافتند و الا آن
شجره بنفسه همیشه در جنت بوده و هست ای اهل بیان
اگر ایمان آورید بمن یظهره الله خود مؤمن میگردید
و الا او غنی بوده از کل و هست مثلا اگر در مقابل شمس
الی ما لا نهایه مرآت واقع شود منعکس میگردد
و حکایت میکند از او و حال آنکه او بنفسه غنی است از وجود
مرایا و شمسی که در آنها منطبع است اینست حد امکان
در ظهور از ازل قدیم عمر اقتضی خود بوده که کینونیات و
ذاتیات خود را در حب او احد مرآت نموده لعل در یوم ظهور

حقیقه بو واحد ول منطبع کردید ومجاب واقع شود
واحد ثانی یا الی ما لا نهایه که اینست فضل عظیم که روز
کبرا که قدر ثانی والا ثمرات وجود خود را باطل
نموده باید به خود امروز سالی هفتاد هزار نفس
نو یا درست که میروید که بامر رسول الله شده
ولی امر آن که خود حضرت بوده تا هفت سال در جبل
مکه بود و حال آنکه امر اقوی از نفس امر است اینست که آن
همه خلق که الان میروند از روی بصیرت نیستند که اگر
میبودند در ظهور رجع او که اقوی از ظهور قبل او
موقن میشدند بامر او و حال آنکه می بینی چگونه واقع شده
که بامر قبل او من بعد نسبت هستند و شب و روز
میکنند خدا را باو و حال در جبل محل سکون آن شده
و حال آنکه افتخار کل بایمان باو است چنانچه می بینی که امروز
کل مفتخرند بایمان بیا و در ظهور قبل او و در ظهور بعد او
که ایمان قبل الله دون الله بر آن حکم میشود باو محتجب مانده
چنانچه ایمان مؤمنین بانجیل حین ظهور رسول الله
دون ایمان حکم شده و هم چنین نزد هر ظهوری
ظهورات قبل او بما لا نهایه قبل از آن ظاهر میگردد

میکردد حتی انکه از دو انیکه انظهور بجیالی در انظهور
ظاهر بوده در اسطهور جوهر میکردد اگرچه بیکم سنه
باشد وهمچنین کل مواقع را مشاهده کنی ومتحجب مانی
تا انکه فائز گردی بثمر وجود ولم یزل باقی باشی در جنت
جود او هذا من فضل الله علیکم لعلکم بین یدیه تسجدون
ونه اینکه مثل امروز وفرسخی تحت سجده کنید یا در بحر
بفراسخ متعدده ممکن است احتراما للقبة المطهرة وحال
انکه امر نبوده در دین اسلام ولی حین ظهور کسی نکند
از بواطی وسجده مکند در بین یدی او واگر ازاین کنند
دو راون هم ظلمی وارد میاید براضی میکردد انیست که در یوم
ظهور کل ممتحن میشوند واگر تعقل کنند وبعرفان نفس
خود ظهور الله را تصدیق کنند کل بنجات میباشند
چون نمیکنند حجت بر ایشان بالغ میکردد وخود در احتجاب
میمانند والله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین

الباب السادس عشر من الواحد الثامن

فی ان الله قد فرض علی کل ملک بعث فی دین البیان
ان لا یجعل احد علی ارضه ممن لم یدن بذلک الدین
وکذلک فرض علی الناس کلهم اجمعون الا من یتجر تجارة

کلمة ینتفع به الناس کحروف الانجیل الملخص اینان انکه
بر هر صاحب اقتداری ثابت بوده و هست من عند الله
بر اینکه نکذارد در ارض خود غیر مؤمن بیان را و دیگر نرود
ظهور من یظهره الله غیر مؤمن باو و ان ثمره ان انکه در
یوم قیامه شجره حقیقة مشاهده نکند در ارض که ظاهر میگردد
دون مؤمنین بخود را و در ارض جنت نفی ناری بنماید
و استخراج اهل بیان از جنت و جنت غیر رضای خدا
بوده و هست و مراقب بوده که در ظهور من یظهره الله
در مؤمنین بان شود چنانچه در این ظهور در حق حروف
حی که کل با نار قبل ایشان اظهار علم خود را نموده در ملل
دین ایشان بحب ایشان ثابت بود در انی نشده بانچه از جوا
دیگران را نفی شده ببین چه قدر کار محتجب محجوب میشوند
و حروف حی چقدر بینا و مراقب باش که مثل این نوع
در حق هیچ نفسی نشود که هیچ شیئی مثل ان نهی نشده لعل
در یوم قیامه با تباع این حکم نجات یابی و به حروف واحد دیگر
اصل دین خود را با نها ثابت کردی حزنی وارد نیاوری ذوا
که نشناسی و در حینیکه بشناسی اثارات حقه در نوع
ایشان هست که یقین کنی که ایشان حقند و اکر از اهل فواد باشی

باشی باستماع آیات از نزد ایشان میدانی که امر حضرت قیامت
وحروف اسم واحد‌اند یا دون آنها که امر ایشان را بکار
میرسانند و اذن داده حروف کتاب الف را و هر وجود که
شد وجود اینها نفع مترتب شود از برای مؤمنین در تجارت
ایشان که او فوق اذن داده شده و الا نهی شده باشد
نهی لعلکم در یوم قیامت شجره حقیقت ببینند در ارض
ایمان دون مؤمنین بجز دوا اگر در ملک نفی باشد یک نفی
بقدر همان درنا داشت الا همان که اذن داده شده
اگر تجارت کلیه داشته باشد و الا ممنوع بوده و هیچ خصوصی
اگر بر شأن غیر عز باشد که مطلق اذن داده نشده
فی ذلک الحکم ثم تتقون و اگر نفی نزد نفی باشد حلال و
و نیست بر آن زیرا که حکم غیر ایمان در حق او نشود و شرط
طهارت در دینت نه دون آن ولتتقن الله حق التقی یا ایها الناس
کلکم **الباب الرابع و عشر من الواحد التاسع** اجمعون
فی قرائة یوم الجمعة هذه الآیة فی تلقاء الشمس انما البهاء من
عند الله علی طلعتک یا ایتها الشمس الطالعة فاشهدی ما
قد شهد الله علی نفسه انه لا اله الا هو العزیز المحبوب بدانکه
خداوند عالم یوم جمعه را خلق فرموده از برای ظهور

ولطامة و سکون عبد از آنچه که در ایام سنه متحمل بوده
هر عملی که در شب و روز جمعه کرده میشود ثواب
آن مثل ثواب ایام هفته باو داده میشود و از آنجائیکه هر
شیء روح آن متعلق بانسان است و شهادت هر شیء
شهادت انسانست از اینجهت امر شده که روز جمعه در مقابل
شمس او را شاهد گیرند بر اینکه دال است بر توحید آن
خدا را و ایمان آن بنقطه بیان و آنچه در او نازل شده که بعد
در یوم قیامة در بین یدی شمس حقیقه اینگونه ناطق
و شهادت دهد بر وحدانیت خداوند در نزد او حقیقت
هر کو که متبع اوست که اینست ثمره این امر اگر کسی تواند
در دل بنود و الا شبهه که بعد از ظهور امر هر نفسی در یوم
جمعه خواهد گفت ولی یوم قیامة محو میگردد اگر بگوید
بین یدی الله و فرق بر کل ادای همین کلمة در یوم
ظهور بین یدی من یظهره الله در هر یوم جمعه هر کس که در نزد
او حاضر باشد تا آنکه اذن دهد بر آنچه رضای او است
در ان الظهور یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید لا یسئل عما یفعل
و کل عن کل **الباب الثامن و العشرون** شیء یسئلون
فی ان من یحزن نفسا عامدا فله ان یاتی تسعة عشر مثقالا و

مثقالا من الذهب ان استطاع والا من الفضة والا
فليستغفر الله تسعة عشر مرة الا اذا استأذن فاذن له
فلا شيء عليه ويحبس نفسا يحرم عليه ما يحل عليه من قبل الى
حين ما يحبس ويحبط كل عمله وما كان من المؤمنين وان
يرجع الى ما يحرم عليه فيكل شهر تسعة عشر مثقالا من الذهب
وان ما سيعقد لم يكن في البيان ملحوظ بنا بر اينكه خداوند عالم
از سعه فضل وجود پوشيد كان كه هيچ نفسى نفيرا محزون
نسازد از براى همان شجره حقيقة كه لعل وان حزنى وارد
نيايد يوم بطون كه كسى بشناسد او را واگر كسى تجاوز نمايد
از حدود الهيه بر او حد ذكر شده واگر آن تجاوز نمايد
حكم ايمان بر او جارى نگردد واذن داده شد در مقام
اذن واز او ن حد مرتفع گشته و بر ذهب و فضه بعدد واحد
حكم شده اگر محتجب ماند از حد الهى واگر مقتدر نباشد بعدد
واحد استغفار كند خداوند عالم را و طلب عفو نمايد از
اينكه از او محزون ساخته زيرا كه قلب مؤمن محل ظهور الله
هست اگر حزنى بر او وارد شد مثل آن است كه بر حروف حى
وارد آمده واگر بر حروف حى حزنى وارد آيد مثل آن است
كه بر شجره حقيقة وارد آمده واگر بر آن وارد آيد مثل

انست که بر خداوند عز و جل وارد آمده اینست که هیچ طاعتی
در بیان اقرب از ادخال بهجت در قلوب مؤمنین نبوده
و همچنین ابعد از حزن بر ایشان نبوده و بر اولو الالباب و آن
حکم مضاعف میگردد چه در بهجت و چه در حزن و ایشان
در هر حال باید مراقب باشند که اگر با ابتهاج میاورد نفی
نفسی در المحزون هم نکرده اند تغیر او اگر نفی تغیر اقدس ذکر
شیئی حایل شود و آن حد و دالهیه وارد میاید در او
هیچ عملی مثل آن نبوده نزد خداوند و نیست در شنده
بعد و بر عاملان آن حکم ایمان جاری شده و نهی میشود و اگر
کسی نزدیک گردد محال اقتران او وارد دون حد او امیکرد
و مادامیکه حایل است از او نفی حکم حلیت بر محل اقتران
بر او جاری نمیگردد و کل عمل او حبط میگردد اگر چه با علی
درجه تقوی عامل باشد و اگر رجوع کند بر ما لا و محل
علیه بر او از حدود الهیه در هر شهر عدد و احد از ذهب
بر او وارد میاید و اگر منعقد شود مظهر حیاتی حکم دون
انعقاد در بیان بر او میشود در کل حال مراقب بوده که نه
در دو راز برای خدا ساجد باشید و حایل شوید تغیر
که کل اعمال حبط گردد و ملتفت نشوید و لتتقن الله حتی

حتی النفی لعلکم تعقلون وثمره آن اینکه اهل بیان بآن نوع
تربیت شوند لعلّ در یوم ظهور حقیقه بر او حزنی وارد
نیاید وبا او سلوک نکنند آنچه را با ذات جمعی عبد از اول
عمر تا آخر عمر در دین او من نیست واز برای بقای او عالم
و میشود که ظاهر شود و چنین بعد از او را محزون کنید یا در
او حکم حالیت کنید وحال آنکه بظاهر از همه اعلی تر بآنه
واسباب هدایت از برای او جمیع تر و فیض دوح شود
خبر خشود ظهور رد او وحال آنکه شب و روز از برای اشتیاق
بآن محزون بوده و متضرع بوده واگر اولوالحکم قبل دارا
خود را بعد از استماع واقعه موسی ابن جعفر علیهما السلام
تغیر داده بودند لعلّ و شجره حقیقه هم یوم ظهور چون
دار بوده وارد نمیآمد وحال آنکه چقدر بنا ها که از
هر سلطان حین سلطنت خود که هیچ ثمر او نبخشید یوم
قیامت واگر مثل این بد عمرا بر داشته بود لعلّ سبب جریان
حزن نفسی نشده بود و همین جزها سبب نهایت بنظر حقیقه
میآید اعظم تر میکردد در مقام خود از ما علی الارض
وانفاق شد واگر چه شبهه نیست که اولوالحکم بیان هر اذ
وارد شده بر شجره حقیقت از حکم مرتفع خواهند بود

لعل در یوم ظهور حق شدا ایمنوا اد درج او واقع
نشود اگر چه برسید از نفس ظهور که کل بحجبت
کشونت خود مغرور ولی اگر قرار کذاردی که نفس امر و آن
نکوی لعل بر نفس خود حجابی وارد اورده باشی و اودا
از ایمان بخداوند محتجب نموده باشید ولکن العیاذ بالله
بر شجره حقیقه حزنی وارد اید اعظم است از حزن کلشی
کرد و امکان ممکن باشد ذکر ان و همچنین شئون دیگر
از ذره گرفته تا ذره منتهی نمی اگر کلشی باو شیء میکرد
واو اجل از اقران شیء است و بعد حروف حی الاقرب
فالاقرب و بعد از واحد اول واحد ثانی تا اسکه الی
ما لا نهایه منتهی نشود چه یکی از اعداد واحد موخر میاید
و مقدم میشود بر واحد ثانی مثلا اگر ادنای خلق در یوم
ظهور ایمان اورد بحق علی میکردد از اعلا مسکه ایمان نیاورند
اینست که در هر ظهور عالی سافل میشود و سافل عالی
میگردد و بر عکس عالی عالیتر میگردد و سافل تر اگر نفی
حق نکند والله یؤید بامره من یشاء من عباده انه
کان بکل **الباب التاسع [illegible]** شیء علیما
فی الصلوة ملخص اینباب اینکه اول صلوتیکه وضع شد

مشد صلوة ظهر بود و کل آن بعد واحد وضع
تا اینکه هر یکی باو حقی باشند در اطاعت چونکه
در آن نبینند الا ظاهر در او جز او را و در کل نبینند
الا واحد بلاعدد تا اینکه بر اعناق کل آیه خضوع
و خشوعی باشد از برای من یظهره الله که اگر کسی بظاهر
مستنکف شود از طاعت او ولی بکینونیت عابد بوده
خدا را باو و هیچ عملی بعد از معرفت افضل از صلوة نبوده
و نیست و صلوة هر نفسی در حد وجود اوست مثلا
صلوة نقطه بالنسبه بصلوة حی مثل نقطه است بالنسبه
بحروف حی و همچنین صلوة حی بالنسبه بحروف واحد ثانی
و همچنین صلوة ثانی بالنسبه بحروف ثالث الی آنکه بآخر
وجود منتهی شود چنانچه قبل از ظهور شجره حقیقت نماز
میگذارد در اول خروج خود هم بر اینجد و در ظاهریه نماز می گذارد
ولی صلوة کل نفوس نزد یک رکعت از صلوة حروف حی
اولا شیء است و چگونه که نزد او رسد و همچنین در
کل اعمال نظر کن یک کلمه لا اله الا الله که من یظهره الله
گوید مقترن نشود با توحید کل شیء چه قبلا و چه بعدا
چه سرا چه جهرا ذلک الذی اوست تا شهد الله علی نفسه

دیگران توحید میکنند از حروف تهجی و کلام عدد را
متکثره از واحد اول با و توحید میکنند اگر در اینجا نمیتوانی
تصور کنی نظر کنی در نقطه فرقان که صلوة غیر رسول الله
از اشرف خلق که امیر المؤمنین بود تا منتهی شود بامر وجود
بامر او خلق شده چگونه میتوان مقترن نمود با صلوة
او اینست که هر شیئی چون حول نفس خود حرکت مینماید از
حول مبدء خود نمیتواند تجاوز نماید ولی در صلوة مخلوقه
بامر او صلوة کل شیئ مقترن نمیشود با ذکر کیفیت صلوة
امیر المؤمنین و همچنین الاقرب فالاقرب الی ان ینتهی الی
واحد الاول و بهاء کل در نزد صلوة او هست مثل اینکه
اگر بهاء اشیاء متکثره را مجرد کنی تا اینکه در رسد بیک
جواهر کل را دارد ببهائیت نه بذاتیت همچنین صلوة امیر المؤمنین
کل صلوة را دارد ببهائیت نه بکینونیت و همچنین در کل
شئون نظر کنی و همان صلوتیکه در بدء در حین نزول
آن امر او در سنه مرتفع امروز ببین که در محل اقام
آن در بین علماء چه قدر کلام واقع میشود تا اینکه
در یک مسئله فرعیه متعلقه بآن هزار بیت کلمات علماء
انشا نموده ولی از این شئون محتجب مانده از مبدء مثل اینکه

انکه امر و ذکر مومنین بقران شب و روز هفده
رکعت نماز واجب میکنند که در هر رکعت دوم مرتبه از
قرائت خدا سجده واجب میکنند ولی از منبر و قران مصحف
و قران وارد میاورند اینجه میاورند و حال انکه نبی که
رسول خدا وضع نموده انوا نبود الا اجل حضوری و خشوعی
که در اعناق مردم باشد از برای یوم رجوع خود و از احکامی
که عبادت مقبول نیست الا بتوحید در مقام عبادت و نیز
که بران چه وارد شد که در مقام عبادت با اولی الله
متوجه و از نفس او وحدت و ظاهریه صلوة را منع نموده
و حال انکه انها میکه شب و روز در صلوة تنها چونکه مقبل
الی الله نشده حکم دون حقیقت در باره ایشان نازل
شده چگونه و صلوة که یکی از شئون دین است
بدانکه در خود هر ظهور شهادتین که ان مبدء دین
بدیع میکرد مثل انکه در ظهور رسول الله لا اله
الا الله عیسی روح الله اگر کسی میگفت حکم اسلام در او
نمیشد الا انکه لا اله الا الله گوید که مقرون است
محمد رسول الله و همچنین در ظهور من یظهره الله کلمه لا
اله الا الله مقبول میشود که مقرون باشد بشهادة

در حق او که اون بعینه همان لا اله الا الله در حق نقطه
بیا نشت ولی اون زیر انظهور مقبول نمیکردید بمنزله
انکه در ظهور فرقان مقبول نگشت الا انکه مبدل
شد بلسان عربی واقرار بنبوت محمدی جائیکه در
جوهر دین این نوع حکم دارد چگونه است حکم متعلق
بان وامروز می بینی که هر نفسی یکی از اعمال از منه و قرون
ان محتجب مانده که اگر ناظر بودند کل بجوهر دلیل و
مبدء وجود هر اینه اقرب از لمح بصر از صراط تجاوز
می نمودند و در اینشئون محتجب نمیماندند ولی از
این شئون هم در غروب شمس محتجب مانند که اگر تمکن
جوی منحرف شوی بنهدای بیان حکم دون علو
ایمان خواهند نمود ولی نظر را همینه بمبدء انداز که
اینها نوز داون مثلا غنیت که ندید تو استحرکت
میدهی انواهر طور که میخواهی بلی تکبیر مصلی میکوئید
که بحروف واحد موقوف شود و نظر را در امر الله ببندی
در نفس شیئی و محتجب شود نظر کردن در انشئی که
اگر قائل نمود حکم امر میشد و در حین صلوة قصد کند
خدا را وحده وحده بملاحظه این نکته که اگر یوم قیامه

قیامة واقع خاضع باشد زیرا حرفی از حروف والا
آنوقت مصلی بر او اطلاق شود اگر در مقام امتحان
بر آمد و صادق شد در یوم قیامة و الا در لیل مقبول
میشود از آن همین قدر که باین نظر ناظر باشد و باید عابد
در مقام صلوة نبیند الا معبود را و نظر نکند الا بسوی
خداوند وحده وحده لا شریک له که اگر در عبادت اسمی
یا وصفی را در نظر آورد محتجب میگردد و مقبول نشود عبادت او و او
باید توجه کند بذات اقدس الهی که لم یلد و لم یولد بوده
و هست و کلیتی دون او خلق اوست و او شناخته نشود
بکنه ذات و موصوف نمیگردد بغیر نفس کینونیة او و مستحق
عبادت و پرستش نیست الا ذات او ولی در کل این
شئون از ابواب هدی بیرون نرفته که چهره کعبه فتح باب
از ابواب جنت میگردد که عرفان بحروف واحد باشد در یوم
ظهور آنها و آن جنت اجلّ آن اینست که صور حی و دیه در آن
باشد و آن جنتیکه در آن صور حی و دیه در آن هست از
لباس حریر و اسباب ذهب و لحم طری و شراب طهور
و حور مثل قطع یاقوت و وصفها نیکه شده حافظ انها
دون اینها احداست و انها از نواحد اول مستمد نشده است

که محجب ثانی بانها در نزد او نواحد اول که انجام فرض
وظهور است وهنوز بمقام صور حد و دیة جوهریه
نیامده و وقتیکه ظاهر میشود بعد دانسته غیر ان
مثلا اکر امروز در مقعدی چهل هزار مصباح بلور
روشن شود که نوعی از صفای جنت باشد نظر کن که
ما نقوم به او حد ثبت که فرموده اند قبل که در مصباح
اسرافیست است که حافظ این حد و ذات کل مستمد از
ان واحد اول کوچه در صدر اسلام بین یک او نبوده
الا یکمصباح و همچنین در کل ظهوران شاهده کن لعل در دوم
قیامة محجب ثانی واکر در نزد اون واحد اول هم باشد
وحال انکه سزاوار است که ابحر در امکان مصباح ممکن است
لوقت که بین یدی او مشرق شود ولی حافظ کلا منصور
حد و دیگر از واحد متکثره در صقع اوست نه نفس واحد
اول و نظر کن در ظاهر ملک و اسند الاول کن و کل ظلم او اجل
واحد کثرتی کن تا انکه منتهی شود بواحد اول که رسول الله
و حروف حی ان باشد در هر رتبه از تکثران واحد هست
که کل قائم باوست و همچنین صلوة کل خلق از حد خود متجاوز
نمیکردد و کل صلوتها بنفسها ساجدند از برای صلوة حروف

حروفی وکل صلوة حروفی بنفسها ساجد اند از
برای صلوات نقطه واو ساجد ست از برای خداوند
وحده وحده مثل نفس صلوة ذدم تا کینونیات [illegible] هند
اون بنی که معاینه اعمال مثل کینونیات اگرچه صلوة
اخر وجود بعینه مثل صلوة اول وجود است ولی همین قسم
که کینونیات اخر وجود نتوانند مذکور شوند نزد اول
وجود الا در حد خود که اخر وجود باشد کذلک کل اعمال را
مشاهده کن و در سه رکعت از اول صلوة توحید ذاتی
و در چهار رکعت بعد توحید صفات و در شش رکعت بعد
توحید افعال و در شش رکعت بعد توحید عبادت و مبین
در کل الا الله وحده وحده لا شریک له را همچنین
کل واحد متکثره را مثل واحد اول ببین که اگر نفسی در اخر
وجود عبادت یا قبل از ان در توحید فعل توحید کند
یا قبل از ان در توحید صفات توحید کند یا قبل از ان
در توحید ذات توحید کند نیست الا انچه در واحد اول کل
که متجلی شده و مبین خالقی الا الله و رازقی الا الله و محیی الا
الله و ممیتی الا الله که در کل مرایا متجلی نیست الا شمس واحده
وان حقیقة مشیت اولیه است که او بنفسها مدلت علی الله

و کل آنچه میکنند در مرایای خود با او میکنند و او بالله
عز و جل و اگر ناظر شوی باین نظر می بینی بعین یقین
که مشیت کل اشیاء بمشیت ظاهر در ملک است و نه
اینست که کینونیت مشیت بکینونیتها ظاهر شود بلکه
در هر ظهوری آنچه در امکان ممکن است از ظهور او ظاهر
میگردد اینست معنی ءأنتم تزرعونه ام نحن الزارعون
و همچنین مثل زدم بشجر دادنی تا اعلی را خود استنباط کنی
کل اینها از ابتدا آنکه کشف خود را می بینی و بعرفان
ممکن آن لعل در یوم قیامت تو آنی اخذ ثمر نمود و الا کور
کو و از حکماء هزار آن هزار کتاب نوشته ولی اگر ناظر بودند
که شأن کیرا مینویسند و بکجا وارد میاید و از کجا
مشرق شده و در ظل چه ظهور مستقر میگردد هر آینه
یوم قیامت ثمری بخشد تا تو اینست که در قیامت کل عرفانها
اگر شهود شود ثمری بخشد و الا در هوای فؤادی
نفی میماند و در مقام عبادت توجه مکن الا بجهت ذات
غیب ازل که منتهی پرستش و عبادتست ولی از اینجا
توجه بآن مقترنست باقرار بر اینچه حروف واحد بوان هستند
از معرفت و رضای او و اظهار شود در ملک اینکه توحید بلا

انکه غیر الله بینی و اگر نفعی در حین عبادت نظر باسم کند
عبادت نکرده خدا را و محجوب باشد که از مقصود الهی غرض
و جل بلکه کل اسماء مدل است بر اینکه نیست الهی غیر ان
و معبودی سوای آن و هر شیئی که ذکر شیئیت بر او میشود
خلق اوست و اوست مستحق عبادت و پرستش نه خلق
آن و عبادت کن خدا را تا اینکه اگر طرف عبادت تو را
در نار ببرد تغییری در پرستش تو او را بهم نرسد و اگر
در جنت برد هم چنین زیرا که اینی آن شان استحقاق عبادت
مر خدا را وحده و اگر از خوف عبادت کنی او تو با طاقت
الهی ننموده و نیست و حکم توحید نشود در حق تو و همچنین اگر نظر
در جنت کنی و بر رجاء آن عبادت کنی شریک کردانیده خلق
خدا را با او اگر خلق مجبور او است که جنت باشد زیرا که
نار و جنت هر دو عابدند خدا را و ساجدند از برای او
و آنچه سزاوار است ذات او را عبادت او ست باستحقاق
بلا خوف از نار و رجاء در جنت اگر چه بعد از تحقق عبادت
عابد محفوظ از نار و در جنت رضا طلب بوده و هر وجود
سبب نفی عبادت نگردد کر آن در مقام خود از فضل
حق بر آنچه حکمت الهیه مقتضی شده جاری میگردد و صلوات

صلواتیست که از روی روح و ریحان شود و نطق بذکر مجهور
نبوده و هر چه مجرد و جوهر تر باشد عند الله محبوب تر
بوده و هست و غیر از صلوة واحدی مرتفع و اینجر در اینجا نیز ظهور
امر شده ذکر الله هست که بر روح و ریحان واقع شود
که افضل عبادات و امنع درجات است و اگر کسی از ذکر کثرت
نماز محجوب ماند الصلوة کلما علی الا و دنی مغبون بوده عند الله
و فضل آن زیاده از آن است و اینجر در اوست اعلای
از آنست و کل رکعات حی طائفند حول نقطه وحدت که مبدء
زوال و صلوة آن باشد و بدانکه در ایستادن نماز
مقابل کسی هستی که مبدء وجود تو در قبضه اوست و هیچ
شیئی از علم او پوشیده نیست و هیچ شیئ او را عاجز نمیکند
و قادر است بر کل اشیاء و عالم است بکل شیئ قدیر و دود
آن و بیان آن در مواقع امر شده کل امر اینجر عابد بوده اند
حال را عابد باشند و خوابر مواقع ایمان شاهد گشت و باستدلال
آن ملتی فلتصلین باذن ربکم ثم ایاه تتقون و لا تعبدن
الا الله وانتم کنتم الباب الاول من الواحد الثانی بایات ربک لموقنین
فی ان مثل عمل من یظهره الله بالنسبة الی غیره کمثل الشمس
بالنسبة الی النجوم فطوبی لمن ابتغی انکر مد انکر مثل عمل من یظهره الله

من یظهره الله مثل شمس است و مثل اعمال کل وجود اکر طبق
رضای خدا باشد مثل کوکب و قمر مثل اول مقابل شمس الحقیقة
بعد فانی و ثمر آن اینکه اکر در یوم ظهور شمس حقیقة کل وجود
شهادت دهند بشیئی طبق رضای او شهادت در او بینی کل اشیا
مثل شهادت شمس است که با وجود آن انها کور نتوانند
شد و قول آن بسیار خفیف ولی عمل آن در مبدء ظهور
بغایت صعب که اکر در صدر نزول قرآن کسی ناظر بایتی
نظر میبود اکر کل حروف انجیل بر حق بودند معادل نمیکرد
قول اثنا نوا با قول رسول خدا زیرا اکر قول رسول مثل
شمس است و انها در لیل مذکورند نه در نهار و همچنین
اکر کسی ناظر باین نظر بود در نقطه بیان حین ظهور قول
آنرا مثل شمس میدید و مثل ما سوای آنرا اکر چه حق
بود مثل نور کواکب در لیل و همچنین در ظهور من یظهره الله
اکر کل اهل بیان در حین ظهور او بقول او عامل و وجود
خود را و اعمال خود را مثل کوکب نزد شمس بینند ثمره وجود
خود را اخذ نموده و الا حکم کوکبیت هم بر انها نمیشد اهل
الآن مؤمنین بآن که در نهار محو صرفند و در لیل با
نور اینست ثمره اینحکم اکر کسی اخذ کند یوم قیامت او کل

علم و عمل همین است اگر کسی موفق شود که اگر کار براین
نظر باطن بودند در هیچ مبدٔ ظهوری ظاهر نظهور خم
دون بقا در حق خلق نمی بود اینست که کار در لیل خود را
می بینند که در حد خود نوری دارند ولی محتجب از
انکه مبدٔ نهار دیگر نور نمیمانند از برای اینها بلکه مقتبس میشود
نور ضیاء شمس و مثل نور کار را علم ایشان را فرعی کنی و کلام
ایشان و مثل ضیاء عمل من نطهره کنند را کلمات او فرعی کنی
که کار وجود را بوهم میپیچد و در نظر ایشان ثابت قائم شد
میکنند و میگوید از لسان مجلی خود که خداوند غفور جبار انا
انني انا الله لا اله الا انا وان ما دوني خلقي فلا ان يا خلقي
ایای فاتقون و همین قسم اعمال و میگوید اگر بشنوی وجوه
علم در عرفان مبدٔ امر است الی بود آن نظر کنی در نجوم از تجلیه
که بعد از صعود شمس حقیقت در ظهور خود مستتر گشته
بودند که بعد از طلوع همان شمس دیگر نوری از برای
اینها نماند و در نزد هر ظهور همین قسم بین اگرچه تا الان هم
بکمان نور هستند و عمل میکنند ولی نزد تو که در اسلام
مؤمن شده میدانی که بلا نور ند واز ضیاء شمس حقیقه
محتجب ماندند که رسول الله باشند و همین نحو در مبدٔ هر
هر ظهور تصور کنی تا آنکه از ثمره وجود خود نزد بقاء

بقاء محمود خود محمود ثانی ولتستفکرن فیما یظهر من عند ربه
ثم من مثل ما علمکم الله فی الکتاب تستدلون

الباب الثانی من الواحد الثامن

یجب علی کل نفس نورث لوادثه تسعة عشر اوراقا من القرطاس
اللطیفة وتسعة عشر خاتما منقوش علیها اسما من اسماء الله
وان لا یورث من المیت الا ابیه وامه وذوجته وابنه
اخیه وعلمه بعد ما یهرفی لنفسه من نفسه اله علی ما یعرفه نفسه
ملحق ابیات آنکه از آنجائیکه مراتب توحید در هفت حروف
تمام میکردد که حروف اثبات باشد از اینجهت حکم شده
که از خزینه جاز میت بر حقیقت الا هفت نفس چنانچه از دو
رتبه هر صفتی توان خدا را بان صفت خواند مثلا او
ووحادو واحد ووحید ومتوحد وموحد وموحد
از این سر است که این نوع تقدیر شده که از مید امر هر
نفسی نیست که اراده نماید امر مرا و اینچه مناسب مراد او است
الا آنکه خدا را خواند بهفت اسمی که ممکنست خواند هر یک
عن دقائق مکر آنکه اسباب آن امر از برای او ظاهر میکرد
ومقصود آن اکر الله وفی نکته بوده معقد میکرد
که جاری شود وثمره آن آنکه در یوم قیامت که کل الحکام
من عند الله اکر میخره حقیقه حکم فرماید مبدو فانی

کے لم وبم نگویند مثلا انکه حق وداردت کرالاون که
در فرقان مبین است انکه مبدء ظهور بونقص چون
ان حق ودحکم فرموده بود ان حکم رسول محمد بود
فرق اینست که او نوز که حکم فرموده امروز کلا الا منهایه
در ظل ان عالمند وامروز چون بوان نقص وحدثه مشود
صعت میکردد بران الا انکه نظر در مبدا امر کند مثلا بو
حق وداردت در قرآن نازل شد معاینه اثرو زحم مثلا مبه
اینحکم بران نقص است وحال انکه در یوم قیامه تا کل داراد
نفر باید شجره حقیقت خود را معروف باسم ظهور اول غیفر
کل باید در درجه یقین وبصیرت حق باشند که اگر
صد هزار نفس از برای طواف بیت جمع شده باشند واز
بلاد خود بیرون امده از برای بو میکه در ان یوم اذن
طواف داده شده وهمان نور شجره حقیقت ظاهر شود
ونفر باید او تطوفوا اکر کل فی الحین عمل کنند درک
طواف نموده والا باطل میکردد کل اعمال انها از براکه
این طواف ذکر الاون از برای او جمع شده ومیکنند
او بوده در قبل ودلیل بر این کتاب ان از قبل وکتاب ان
از بعد که غیر کتاب شوان مثل اون نازل نمود واکر

و اگر حین ظهور نبی یکنفر بصیر باشد نظر بمبدأ امر میکند
و تفتیش میکند و او طائف بوده از برای حق الحال اصحا
له و کل هیچ میکردند دعائی و این همان مراتبیست که از دو
یکنفر و سبع از سماء وارد میگردد و از برای اکثر تفتیش نمیکند
احد از سیف و ادوار شعر میگردد اینست که در مبدء هر
ظهوری اهل بصیرت آن اقل از کبریت احمر میافتند و اگر
اگر تبعیت یکند یکروز ظهور نمیگردد او امر الهی عمل میکنند
چه واقعا بامر حق بوده از برای او ولی چون از دون بصیرت
نیست در نزد ظهور صاحب امر محتجب میشوند از امر بدیع او
و حال آنکه او امر قبل هم ظهوری از برای این بوده که مردم
مطیع حق باشند لعل اگر ظهور دیگر شود باین اطاعت اطاعت
کنند ولی وقتیکه ظهور دیگر میشود مطیع بگمان خود اطاعت
میکنند ولی آنوقت عصیان است اطاعت مثل مؤمنین
بانجیل تا قبل از ظهور رسول الله کل مطیع بودند خدا را
در دین خود و محجوب بودند در عمل خود اگر طبق شریعت
عیسی گاهی عمل میکردند ولی حین ظهور رسول الله
اصل دین ایشان که کلمه شهادتین بوده نه ظهور بعد
ظاهر شد و در مقام توحید ایشان لا اله الا الله و

مقام عیسی روح الله محمد رسول الله نازل شد
و در ذکر مقام اوصیاء او و الائمه حجج الله نازل
شد و در ذکر ارکان بیت و ذکر ابواب هدی
جائیکه اصل دین بدء گردد چگونه است ظهور
شئون احکام دین او نه است قول مرحوم شیخ
در وقتیکه کسی از ایشان سؤال نموده از آن کلمه که
حضرت میفرمایند و سیصد و سیزده نفر که در آن
روز انقیاد ننموده اند متحمل نمیشوند و حضرت صادق
ذکر کار و در حق ایشان میکنند بعد از نهی حیا دکه نشو
متحمل نشوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود
و بگوید که دست از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام
بردار تو و میداری نفی الفور اباء و امتناع نموده که
حاشا و کلا و ظاهر است نزد اهل حقیقه که کلمه را
از آن حضرت باو شنودند و او چون متحمل نشد کافر
شد ولی ملتفت نشد و این از انجا نیست که نظر بعد
امر میکنند و ظهور حضرت آخر از ظهور رسول الله
می بیند و اگر ظهور حضرت امثل ظهور رسول الله مشاهده
کند با نسبه بظهور عیسی متحمل میکرد در کلمه که او

اوسع است از سماء مقبولات و ادنی قابلیات و لی
چون نظر نمیکند ادق میگردد از برای او از صراط
واحد میگردد از سیف نه اینست که مراد ناطق این بود
که دست از ولایت امیر المؤمنین بر دارد زیرا که این
امر حتمی ممتنع و لم یزل و لا یزال نور ائمه در مقام
خود بوده و هست بلکه مراد این بوده که در ظهور
با اسم امیر المؤمنین بوده در این ظهور با آن اسم محتجب مشو
چنانچه بعینه امیر المؤمنین در زمان رسول خدا همان
وصی نبی بود در زمان او و بعد از عروج آن وجود
هر ظهوری اگر نظر کنی بمبدء امر صراط او وسیع میگردد
از هر شئ اوسع که در امکان است و اگر محتجب گردی ادق
میگردد از هر شعری که تواند علم تو با او احاطه نمود
و اگر کل مؤمنین بیان بصیرت ایشان در حدی رسد
که کل در محلی باشند مثل ذکر طواف و انتهاء حقیقه
یک نفس خود ما بین این کل و امر فرماید بنفیر اگر آثار خود
خود را بخواند بر انها اگر فی الفور نفس تو نموده حکم
ایمان بر ایشان جاری الا حکم ایمان از ایشان مرتفع
میگردد چگونه رسد و طواف که شأنی از شئون

دینی ایشانست و بدانکه انچه کار دارند از فضل شمره
حقیقت نه دون آن مثلاً اگر فرموده بودی
مظاهر او در نزد کبرا میرسید که بتوانند لم و بم
گفت اینست که کار در نزد او ست و کل محتجب هستند
از او امید وجود تا منتهی الیه ذکر اثبات او اعطا مکنند
لعل در یوم ظهور او ثمره وجود که ایمان باو است
فائز کردند ولی با احتجاب نموده در هر ظهوری
محتجب میکردند محتجبین و حال آنکه در قرآن ذکر
شده که ثمره خلق کل شیء در آیه شریفه الله الذی
رفع السموات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی
العرش و سخر الشمس والقمر کل یجری لاجل مسمی
یدبر الامر یفصل الآیات لعلکم بلقاء ربکم توقنون
اگر در این ظهور کسی یقین که این مظهر همان مظهر
نقطه فرقان است لعل بلقاء رسول الله که لقاء الله است
هست فائز شده باشد و حال آنکه سبب یقین در
هر دو جا یکیست بلکه در این ظهور اقوی است قرآنی
که در آن ظهور در بیست و سه سال ظاهر شد در این ظهور
ظاهر است که یک اسبوع نمیکشد و حال آنکه ثمره خلق

خلق کلشیء را می‌بینی که باحکام قرآن عامل ولی از
ثمره وجود خود محتجب اگر در یوم ظهور مبیّن آیه از
آیات بیان کل مؤمنین بقرآن بیقین بودند
بر اینکه این حقیقه بعینه همان حقیقه است که در صدر
اسلام بر او قرآن نازل شده لعلّ مراد که در آنی
آیه فائز شده بودند و حال اینکه ظاهر کل او را
تلاوت میکنند و ملتفت نمیشوند بمراد الهی و طال
اینکه بوده مظهر حقیقت از دو ثبت کسیکه نشناسد او
و لقاء او در القاء الله سبقت ندانند اگر کل مؤمنین
بیان در ظهور من یظهره الله یقین کنند بر اینکه
او بوده نقطه بیان لعلّ مراد که در بیان فائز شده
باشند و چونکه او و از کل نقطه بیان موقنند از
این جهة ذکر مثل یا ومیشود و الا تعالی شأنه هیکل
ظهور آخر را سزاوار نیست که بهیکل ظهور دنیا
معروف کنند در الاگرچه ظاهر در هر دو واحد است
ولی چون ظهور آخر اجلّ و اعظم است از این جهة
بان ذکر میکند ولی چون بظهور قبل کل موقنند و غیر
ایشان حدّی نیست که ظهور بعد را ادراک کنند.

بیقین از این جهة ذکر میکنند باسم ظهور قبل
نفس خود را الا اگر نفسی بتنهائی حجب هم باشد
تواند شناخت او را مثل آنکه یوم ظهور رسول الله
اگر کل مؤمنین بعیسی یقین میکردند که او ست هر آینه
ثمرات الهی در انجیل رسیده بودند و حال آنکه او
اعظم است از ظهور ولی از برای ایقان اهل ظهور
قبل ذکر میفرماید اسم مبدء ظهور قبل را الا اهل
الظهور بآن صراط گذرند و بثمره وجود
فائز گردند فلتنظرن فیما خلق الله لکم ولتجعلن کل
کل اعمالکم لله ربکم لعلکم یوم ظهوره بآیاته تؤمنون
ذلک یوم من نظهره الله ان تؤمنن به فانکم انتم
قد آمنتم بالله وما نزل الله فی البیان والا قد
احتجبتم عن لقاء الله وعما نزل الله من قبل فی
البیان فلا تصبرن فیه فان صبرکم لم یکن الا علی
النار وانتم یومئذ لا تعلمون وان تعلمون لا
تصبرون ولکن ستعلمون ولما لا تخلصون لله
انفسکم لا توقنون فلتخلصن انفسکم لله ربکم لعلکم
تستطیعن ان تخلصون انفسکم لمن نظهره بآ

بالحق على العالمين ولنا اقبل اول الظهور ان لو
تبصرن في امركم وتكونن ضده لمن الجن يدينكن
فان هذا تذل انفسكم ان انتم بالله واياته من
قبل موقنون ما خلقتم الا لذلك وما امرتم بامر الا
بهذا فلا تحتجبن عن لقاء الله الا من قبل ولا من
بعد ولستم **الباب الثالث من الواحد الثامن** بايات الله تؤمنين
في ان بعد ظهور كل شيء هالك الا وجهه في يوم القيمة
فرض على كل نفس ان تستغفر من شجرة الالهية ربها
لا بغير الا له عذر حقيقي لا يمكن له ان يحضر بنفسه و
يستغفر منه سواء ان يجيبه بكلامه او بخطه و الا
فيستغفر من الله بسبب آخر من الخط وغيره ملخص في
باب اينكه لابد يوم قيامت خواهد شد و شجره حقيقت
ظاهر اگرچه بر صاحبان فؤاد معنوان در حق هو منيع به
بيان ذكر نمود كلمه كه قبل ذكر شد كل شيء هالك
الا وجهه لعل كل مراقب باشند و در آن يوم از
رضاى محبوب خود مبدل نشود اثبات را اينان نفي بلكه
اگر امكان نفي هست مبدل شود ولى از انجائي كه
اين خلق مدهوش هميشه لا يغير حركاتشان بوده

نه از روی بصیرت بو فرقی اکر ظاهر شود
وقیامت او را بو پا نماید فرماید و چنین کلمه که اشد از
هر نارحت از بوای اهل بیان نازل کند روا
که از بوای نجات عمل میکردند بعد از انکه هدف او نه
حکم هلاک فرماید چه نجاتیت فرقی است با انه
فرقی که حاضر شوند بعد از علم بنزول این آیة
وحکم آن واستغفار کنند نزد او و رجوع کنند
بسوی او تا انکه مبدل فرماید هلاکترا بنجات که
اینست ثمره مشتغل باعمال شدن که اکر بعد از
استماع اینحکم کل عمل خیر را کند باز از هالکین است
الا را جعون و همان قولی که هلاک کشته نجات
یابد واکر نظر کنی در ظل این کلمه هلاک می بینی
که کینونیات و اعمال بغیر کینه تمام شده که اکو
انوز کسی همو است باین آیه عمل کند یکن نبوده
دوی ارض ممکن است زیرا که وجودی که
هلاک شده عند الله چه ثمر از برای بقای
او و حال انکه حد قرانی عند الله و نزد اولو
العلم اشد از ثمره انست که بعین یقین و لحیون

چون در عالم حدیث شوانی فهمید که از اول کلمه
عمر تا آخر عمر از برای نجات عمل کنی و یکدفعه در
هلاک واقع شوی و اصلاح آن نمیشود مگر از
مبدء امر که اگر بعد از نزول این آیه تمام عالم اگر
عمل کنی و استغفار کنی ثمر نمی بخشد الا اینکه راجع
شوی و یک کلمه از مبدء اخذ کنی اگرچه یک
کلمه قد ابتغیناک باشد که این تو را نجات میدهد
ولی این همه استغفار تو را نجات نمیدهد ورا جنت
و تو بعد از استماع از کل اعمال منقطع کردی
زیرا که کل را از برای نجات میکردی و بعد از آنکه
حکم الهی بر غیر آن شد چه ثمر و راجع شوی و کلمه
نجاتی اخذ کنی اگرچه باشاره باشد و اگر کل ما
علی الارض را بدهی از برای چنین کلمه هر آینه
انفع تر از برای تو خواهد بود تا اینکه در راه
خدا انفاق کنی زیرا که اگر انفاق کنی نجات نمیدهد
تو را ولی اگر اخذ کنی چنین کلمه نجات میدهد تو را
تا یوم قیامت دیگر و اگر بتوانی باسرع انچه مقتدری
بر آن هستی طلب کنی و اخذ کنی که اگر از حین استماع

یک لمحه صبر کنی آن لمحه قبض روح شوی در هالکت
خواهی بود و اگر تعجیل کردی و سبب ختم کلمه را
جاری نمودی اگر قبض روح شوی لعل از مبد
جاری گردد کلمه که بعد از موت تو در جنت باشی
و نار تو مبدل بنور گردد و این قرب از هر امری است
که با قبال ایشان کل اعمال مقبول میشود مبدل میکردد
سیئه بحسنه اگرچه ایمان جدیدی میوزد از آن
ولکن باز مؤمن جدید شوی بهتر از آن است که
در هالکین بروی و هیچ امری مثل این از برای اهل
بیان فرض نشده زیرا که نجات ایشان در اینست نه
در اعمال ایشان وحدودات و اگر نه تو را محتجب بکند
از مبدء مثل آنکه بیا باشد در بیان اعلم از ایها باشی
و در بیت خود نشسته باشی و صاحب امر ظاهر شده
باشد و تو مغرور گشته باشی و ملتفت نشده باشی تا آنکه
موقف او مبدل شده باشد مثل آنکه در ما کوکه
محل ظل است واقع شده باشد که اینها تغییر نمیدهد
امر حقه را انظر و کن و تو فراوری در این ارض مثل و قوف
رسول الله در ارض مکه که در قرآن این آیه که نازل

نازل فرمود کل اهل آن زمان در هالکین داخل شدند
و عند الله و عند رسوله و عند ولی العلم و نزد هر نفسی
که قرآن را تلاوت نمود بهلاکت ذکر شدند و حکم دون
ایمان بر ایشان شد و حال آنکه تا امروز هم بگمان
خود در دین خود عامل‌اند منتهی نیست که اهل بیان هم بعد
از ظهور من یظهره الله عامل باشند باشد تقوی ولی
بعد از نزول بیان چه ثمر اعمال ایشان را عبد عمل میکند در
راه خدا بلکه راضی بجان دادن میشود در راه آن لعل
بنجات یابد ولی بعد از آنکه از مبدأ امر حکم هلاکت شود
دیگر چه فایده منتهای عمل که میکند نزد او و اولو العلم
مثل عبادی هستند که بعد از نزول بیان عامل بودند
بقبل او و قبل از آن مثل عبادی خواهند بود که امروز
در انجیل عمل میکنند و حال آنکه قرآن نازل شد و حکم
ارتفاع آن شد قدری از روی بصیرت عمل نموده لعل
در یوم قیامت هلاک نشوید و اگر شوید بنجات یابید که
تا شجره حقیقت طالع است کل امور ممکن ممکن ولی اگر
غروب کند دیگر ممکن نیست تغیر و تبدل تا طلوع دیگر
مثلاً اگر در ظهور فرقان بعد از نزول آیه به کسی از

رسول الله طلب نموده بود نجات بعد از هلاک او را
شبهه نیست که آن مبدء جود تا زل میفرمود باذن الله
قد نجیناک بعد ما اهلکناک فضلاً من لدنا انا کنا فاضلین
و بهمین امروز در نجات بود تا امروز که مبدء ظهور بیان
نزد خداوند و رسول او و ائمه هدی و ابواب او و کل
مؤمنین بل نزد ملائکه سموات و ارض و ما بینهما بل
نزد هر شیء ولی حال هم که نشد از فضل مبدء منقوص
نکنند شیئی بلکه آن نفس محروم ماند و هم چنین در ظهور
من یظهره الله تصور کن و مراقب باش دقایق و ساعات
یوم قیامت را و محاسب باش از حین ظهور تا غروب یا عظم از آن
طوری که حساب میکنی مال خود را فرد دون خود که ثمره
اینست که در راه خدا انفاق کنی و نجات یابی ولکن اگر
در حساب محتجب شوی که کل لا شیء شود چه ثمر محاسبات
دنیا با نفس خود و دنیوی با خلق خدا قسم بذات مقدس
لم یزل که روح انسانی نیست در خلق و الا نزد استماع
این کلمات میشدند و هر که خطور میکند حیات در قلبش
زیرا که مینمود که از اول عمر عمل کرده از برای نجات و اگر از
مبدء نجات چنین حکمی نازل شود که محقق الصدور است که

که من عند الله هست زیرا که عجز کل را میرساند و بدان
که عدد وجه عدد اسم واحد است و هر کس در
قرآن بمحمد رسول الله و حروف حی و مؤمن بود از
دون ها الکینست در قرآن الی ظهور بیان و هر که در ظل
حروف واحد بیان آمد از دون ها الکینست تا ظهور
من یظهره و همچنین بین هر ظهوری را بما لا نهایه الی
ما لا نهایه و عباد دیگر واقعا در ظل حروف وجه قرآن
بوده اند شبهه نیست که در یوم قیامت نجات یافتند
برکت حب ایشان و همان حب حروف واحد است در
بیان و همچنین اگر واقع کسی در بیان در ظل حروف وجه
آن واقع شود در یوم قیامت نجات می یابد زیرا که در ظهور
منحرف از نفس ظاهر در ظهور و حروف حی او نمیشود و اگر
شود علامت دون ثبات او بوده در حروف وجه بیان
و همچنین سر از بدیع فطرت جاری بوده تا امروز و جاری
از امر و بما لا نهایه الی ما لا نهایه مراقب شوید هر ظهوری
را که ظهور الله مثل ظهور خلق نیست و حجة الله حجتی است
که کل ما علی الارض از اتیان بمثل او عاجز شود تا وقتی
که کور ترقی نماید و بجوهر حقیقه مردم توانند شاهد

ظهور را نمود که آن وقت ضیاء آن شمس حقیقة بنفسه
من الله است بر ظهور او و آن وقت ظاهر میکرد اعرفوا الله
بالله زیرا که تا امروز هر چه ظاهر شده اعرفوا الله
بحجة بوده نه اینست که در حین اعرفوا الله بالله بحجت
بنا شد محجب نگردد از مبدء ملکه کو دانیقند ترقی میکند
که مسبحین ملاء اعلی محبوب خود را در هر ظهوری بنفسه
میشناسند بلکه بحجت را باو میشناسند نه او را بحجت
و بدانکه معرفة کله در مقام اعرفوا الله بالله ثابت
نمیگردد الا و اعرفوا الحروف الواحد بمراتب ذکرهم
بما یظهر من عند واحد الاول اذ کل لم یکن الا من
تکثر واحد الاول انتم لا تفقهون و مراد از تکثر تجلی
اوست باو در صقع او بنفس او نه اینست که حروف اول
حروف حی میشود یا حروف حی لعدد منکثره میشود بلکه
بهدایت واحد اول کل مهتدی میشوند که اگر آدم
وجود را نظر کنی نمی بینی الا تجلی اول وجود را بنفس او
در حد او چنانچه ظاهر است از دنیای خلق امروز مدینت
بدین رسول الله که اعلای خلق است [illegible]
قصد از تکثر کل احد داد از واحد اول و لتتوکلن علی الله

علی الله یوم القیمة لعلکم تفلحون و مراد از این توکل نه آن است
که اینها را بخوانی یا آنکه بر سر سجاده گریه کنی که خدایا
من بر تو توکل کردم مرا نجات ده یوم قیامت بلکه امروز
توکل تو آن است که نتیجه حقیقت که ظاهر میشود ایمان آوردی
باو و یقین کنی با یاد او که آن وقت توکل بر خدا کرده و تفرع
تو خود او مثمر شده و الا هیچ نتیجه معلوم نشده الا آنکه
امر خود را امر بتوکل نموده و شبهه نیست که خداوند
صادق است در وعده اگر کسی توکل کند بخدا رسید هر
او را از هر شیئی که محزون سازد را او لحیه شده که
این طلب مختلفه در دو دنیا همین بر دون حق مانده
و حال آنکه کار خود را متوکل علی الله میدانند بطوری که
در کارهای خود داوند هر کس بیان خود قدری تعقل نموده
که امر بتوکل یا در کتاب الله هست یا امر رسول یا امر حروف
حق یا امر منبعین حروف واحد ولی بیان که کار راجع بنفس میشود
ظاهر در ظهور مثلا انجام امروز هرچه در اسلام حقی هست
مبدأ آن از رسول الله هست و حال آنکه الحال لا فقهاء
از برای هر شأنی شئون هست و از برای هر توکلی الوف
میتوان بیان نمود و لتوکلن علی الله ثم بالله و ایام تو

الباب الرابع من الواحد الثاني

في ان كل شيء اعلاه للنقطة واوسطه للحروف الحي وادناه

للخلق ملخص اين باب آنكه اگر كل را ترتيب كنند بر فطرت ايات و

اعظميت محبت عند الله و عند اولو الالباب لكل در يوم ظهور

فاصل شود بين استماع ايشان و ايمان ايشان بحق و آيت

جوهر كل علم زيرا كه دون آن اگر كل علم را دارا باشند لا شيء

ميشود و حكم دون ايمان در حق او ميشود و اگر هيچ علم نداشته

باشد الا همين جوهر كل علم را داشته و ناجي خواهد شد

زيرا كه مثل آن در هر ظهوري ظاهر است كه اعلي خلق ادني

ميشود و ادناي خلق اعلي يا اعلي تر و ادني دني تر و اگر كسي

يوم قيامت را تواند احصا نمود درجات مومنين در سبيل ايمان

هر آينه تا آنكه ظهور هست از براي آن نفس مومن ميتوان

فهميد كه درجه سلسله از واحد واقع شده مثلا اگر

يك نفس بعد از سيصد و شصت نفر من نظهره الله ايمان

آورد او هست آخر واحد اول عدد واحد و همچنين اين است حكم

وحد كل اعداد را ادراك كن و هر شيئي كه عدل او ممكن نباشد

از براي واحد اول است و همچنين درجه بدرجه تا بكل اعداد

منتهي ميشود انتساب استحقاق هر موجودي در مبدء وجود كه اگر در يوم

یوم ظهور من یظهره که سیصد و سصت و یك قطعه الما
نزد او باشد و هر یك از دیگری نود و پنج مثقال ذهب مضاعف
باشد و سیصد و شصت یکنفر در یکیوم با او ایمان آورند و
فاصله شود بین هر کدام بقدر قول یك بلی اگر خواهد عطا کند
این اعداد را بآن اعداد همین قسم بدرجات این اعداد عطا میکند
و هم چنین در هر شأن سر الله را جاری نماید و حکم کند ذرات ظاهر لعل
یوم قیامت سبقت گیری باقرار و تصدیق بحق در حین ذرات
بربکم بقول بلی و در حین هر ذری بظهور اجابت آن و منتفت
باشی که از برای هر شیئی ذریت که مثلاً اگر یکنفر از طین را
بر دارد و دو نفر نماید که این طین وجود بدیع فطرت اول است
یا بهر اسمی که ذکر کند اگر چه بنفس خود طین ذکر کند و ذکر قوی
آن نکند و اجابت نکنی او را در ذره طین که در رتبه جماد و آخر وجود است
اجابت کننده نشوده اگر چه در رتبه کینونیت در حین الست
بربکم بلی گفته ولی این صنع ناقص میگردد از وجود رتبه خود
چه فرقی است که امر شود از برای سجود بر آدم یا سجود از برای
ذره طین مقصود اطاعت امر اوست نه آن و اینکه اگر آن
وقت محتجب شوی از ذره طین بامر او محتجب مانده از سر وجود
و اگر تأمل کنی در ذکر قول لم یسجد اول از برای آدم و آدم

شده و اگر بگوئی کل اطاعت امیکنم و کرده باشی و کی با
بگوئی امر کننده در حق تو نازل میشود چنانچه قبل نازل شد عبادتی
من حیث اراده لا من حیث قرید اگرچه ممتنع است که متحرک
حقیقة چنین حکمی کند که عقول نتوانند ادراک نمود یا امری وقایه
که در جهان او را کل نتوانستند یقین نمود ولی این از برای هر کدام
عبد بود مواقع امر را که همان امر که بان امنو باشد و اما
شده همان امر او متحقق شده اگرچه در منتهای وجود
واقع باشد اگر ناظر بامر هستی چرا دید امر محتجب و برامری نابین
اینست که تراقب کلام او امر الهیه از شئون تقوی بوده و هست
ولی غیر طیکه از مبدء امر محتجب نکردی در هر ظهوری و الا
شبهه نیست که در ان ظهوری که هستی باوامر ان عمل میکنی
اگر من بین یدی خود هستی و الا خود عصیان خود را
شاهدی و کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا ثمره ان بنگر
لعل در یوم قیامت هیچ نفسی از اوامر من یظهره که محتجب نمانند
که اگر بر کل وجود امر کند امر او امر الله بوده و هست
و هر که لم و بم گوید در امر خدا گفته چه امر در کل شیئ کند
وجه در تیغ ثمر غفرتر دیناری کند بها آن یک مثقال الف
فضه است در ان ظهور و لتعرفن حدود انفسکم ثم یوم

یوم القیمة بما قد قدر کتب الله **الباب الخامس من الواحد الثامن** لتعقل دون
فرض علی من یقدر ان یأخذ ثلث الماس عدد الاسم
واربع لعل اصفر عدد الله وستة زمرد عدد الامنع
وستة یاقوت عدد الاقدس ان یأخذها ویلم من یظهره الله
وحروف الحی فی یوم ظهوره هم ملحق اینها را اگر در مواقع خود ذکر
شده که کل وجود در بیان است و کل بیان در واحد
اول در نقطه اول و از آنجائیکه در یوم قیامت حشر کل بر دیان
واحد است و در کل یکجا جواهر دیده میشود که آثار الله
باشد و از آنجائیکه هر شیء در صقع خود تا مشابه نشود
این واحد را کامل نمیگردد و مثل علی کنه نمیشود از آن
جهت امر شده که در یوم ظهور تا ظهور دیگر هر نفسی که
مقتدر باشد بر سه قطعه الماس و چهار قطعه لعل اصفر
و شش قطعه زمرد اخضر و شش قطعه یاقوت احمر تا به
واحد اول بهم رساند و اگر تواند در ظل واحد اول
در آورد و الا در ظهور من یظهره بامر او بحروف حی ابهیها
کرده شود که این موهبت من عند الله از برای
واحد اول در ان ظهور و بهاء کل عدل بهاء کل عدل
بهاء واحد اول باید باشد تا مستدلی از سر توحید

در حد خود

متعجب نباشند واگر در انظهور کل باین طاعت مفتخر
کردند بواحد متکثر بعطا خواهد فرمود مالک کل وجود
واگر کسی نزد او باشد ومشرق شود شجره حقیقت وقدر
ذکر شیئی در حق او صبر نماید بعد ره همان نار میکردد از
برای آن وسزاوار است که مستدلین بر توحید خدا
وصفات وافعال وعبا وخلق ورزق وموحید و تسبیح
وتحمید وتوحید وتکبیر ونار وهوا وماء وتراب وفؤاد
وروح ونفس وجسد ونور ابیض واصفر واحمر وجسم
در ظلم حروف بسم الله الامنع الاقدس وجهار دعاء از
برای فؤاد اربعه ذکر شد هر نفس که بر قرائت آنها
موفق کردد خیر دنیا وآخرت را درک نماید والله یؤتی
الفضل من یشاء من عباده ولیؤتین من یشاء من فضله ما
قدر من عنده الباب کادی من کواکب انه کان جوادا محیطا
فی اذن السلطف بان یطهرن فیکل اربعه ایام بان یدخلن
بیت الحر واخذ شعر کل البدن بالنوره فیکل ثمانیه ایام
او اربعة عشر ایام واخذ الاظفار واستعمال الحنا کل البدن
وکیت الرجال علی صدر ودهن الدهن والنساء اللهم والنظر
فی المرآة فیکل یوم ولیلة تطهی اینبار اکثر در بیان آن

اذن داده شده بتلطیف و نظافت با علی ما یمکن در امکان
و اگر در چهار روز یکمرتبه اخذ اظفار و شعر و ما یتجمل به المرء
نماید محبوب بوده عند الله و هست و تطهیر البیت و تنظیف
آن هرچه اقرب میشود اقرب بتلطیف بوده و هست و حنا
اذن داده شده چه کلام تن چه بعضی آن اگر بوصل و درکه
محل حاجت کنه هست بکلمه اللهم در الواللہ و اثر و الرحمن
در الواح الهیه کلمه بر احسن خط با سباب آن که منطبع شود
محبوب بوده و اذن داده شده و بر زیاده از این کلمه نیز هم
اذن داده شده و بوده اگر عادت باشد نخیر الفصل
حرم جاء ذکر شده و بوید بن و در جلین اگر داد شود
محبوب شوده از برای او و لحد تکلم بدن اذن داده
شده زیرا که اخذ هیچ شعری نشود مگر اینکه هیچ
نوع بلا از بدن او مرتفع میگردد باذن الله و سر او
که عبد نظر نماید در مرات و مشاهده شود خلق خود
و شاکر شود محبوب خود را بر حسن خلق خود و الا
استغفار کند محبوب خود را اگر کلکنونیات در فطرت
اولیه با حسن جمال الخلق شده و اگر بجای بهم رسانیده
از ظهوران بر صورت خلق کینونیت مقصود میگردد و اسکم

در دلیل معروف نبیهاست مبدء ان من کتاب الله
ذکر شده و در هر شان عبد باید بر شئونی یاد شد بالله
که اگر آن حین شجره حقیقة ظاهر شود و آن بین نفی هم
واقف شود که هیچ از شیء شیء در نفس خود نبیند و ترا
امر ابی شده الا لاجل یوم ظهور الله که آن نفی
بین یدی الله واقف شود دون شئون لطائف نزد
او نباشد که غیر حق جل خداوند شاهد شود در او
و در بیان نهی شده از هر حجاب لطائف شود
حتی اگر نفسی در حد خود علم بذره بهم رسانیده
یا در لباس خود عدل همین که مکروه داشته باشد
او را نفس خود محجوب نبیند نزد که بین یدی کنه بان
حال نار گردد لعل کل در بیان مرتفع بان ترتیب
شده لعل در یوم ظهور حقیقة ما یکره در مؤمنین
بحدود مشاهده ننماید کو در درجه بدرجه و شیئاً
فشیئاً ترقی مینماید که اگر کسی قمیصی پوشد و عرق
کند تبدیل میکند او را چگونه که با آن صبر کند ولی
هنوز بان درجه اهل اینظهور نمیتوانند سیر نمود
اگر بفاصله تبدیل ابدان تلطیف البسه هم شود در

در لطافت بوو رش خواهند نمود و هر چه روی می
شود همه خبر بوده عند الله و اگر کسی را ممکن نشود
خرفی از برای او نباشد که محبت او نه تلطیف را
با وعطا کرده میشود تو اراو ولی و هر نفسی حتم
بوده و هنگه مراقب بوده باشد که انچه در و
او مکنت در نفس خود اظهار زیرا که شجره حقیقه در
بطون خود شاهد است ظهر او میشناسد که او را آدمی
بیند او را ولکی او را نمیشناسد و بعضی ورا
نمیبیند زیرا که ان عین بعد از ظهور او خلق شود
در کل شی چه باد و شی که هست به بدره میشناسد
و نه ماده و نه اهلان و نه احدی از خلق مثل ظهور
رسول الله صلی قبل از بعثت و مثل ظهور نقطه ما
قبل از اظهار ولی علم او محیط بوده و نفس خود و
خلق خداوند که در ظل او ساکن بوده از حین ظهور
روح در ان علم را در نفس خود تنها تماشا کرد
روح به عرش دیگر تعلق کرد و می بیند که او را اگر کل
باسم او میکنند انچه میکنند از اول وجود تا امر
و کل بثبت او قائم بمند ولی کسی عارف نمیشود او را

الا آنکه بشناساند او را نفس خود با یا از خود و بشناساند
الا حین ظهور خود که حکم عرفان بر کل شود و اینکه الا
غروب از مطلع قدس او و مشرق گردد طوبی لمن یذکر
لقاء الله یوم ظهوره و کان علی شأن لم ینتهی بهجته
علی طاهره دون ما یحب انه کان لطافاً لطیفا
قل الله الطف فوق ذا الطف لن یقدر ان یمتنع عن
ظهور لطفه من احد لا فی السموات ولا فی الارض
ولا ما بینهما انه کان لطافاً ملطفاً لطیفا

الباب السابع من الواحد الثامن

فی الجار والامر بحفظ اشیاء او آنکه اذن داده شده
جار در بیان و آنچه در ظل او انشا شود بر طبق او الی
ظهور من یظهره الله که از وقت اکمل خلق ثانی مقتدر
شده که بتوانند با حسن خط حفظ کلمات آنکه نموده
که امر خواهد فرمود و الا آنچه مقتضای جود
و فضل او است اذن خواهد داد بعد از آنی
اذن دیگر عذری از برای هیچ نفسی نماند عند الله
در آنکه بیان نزد آن نباشد که بیان مذکور
شود من یظهره الله با حسن خط نه آنچه دار

دأب اینها آنست که هر خطی که میرسد
جای میمانید بجائی رسیده که بهاء هدیه
قرآن بیست و هشت نخود حصه شده اگرنه
ملاحظه عدم استطاعت کل مؤمنین می بود
هر آینه اذن داده نمیشد ولکن حال که
کل در فضل و جود حق ساکن هستند باذن او
ولی هر کس که تواند کیمیا را با حق خود بدهند
بهتر است از برای او تا آنکه مالک گردد جامه
خود را اگر ذلک من فضل الله یختص به من یشاء
من عباده والله ذو الفضل العظیم بدانکه احترام
قرآن نیست الا باحترام نبیت و الحمد لله بنفسه
و لا جلال و اجله در آن کلمات است و کل ادوار
در قرآن راجع میشود بارواح حروف حی و حیاتهم
مد دانان هم از آن حروف است چنانچه امروز
اگر مؤمنین عالم هست بقول اهل بیت و ابواب
اربعه است در غیبت صغری که بعد از آن آنچه از
ایشان رسیده کسی نتوانست تغیری و تبدیلی دهد
همی و کل حروف حی راجعند بنقطه فرقان که در سوره

باشد وان راجعت الی الله بنفسه وعود او
الی الله هست بما یعود الی نفسه زیرا که امکان
ارجاع امکان تجاوز نشوانند بود و همچنین در بیان
کل ارواح علیین او راجع میگردد بیان اول که من
یظهره الله باشد و کل ارواح دون علیین راجع
میگردد باول دون حق که ساجد نشود از برای آن
وهم چنین کل کتب سماویه را مشاهده کن که از
کل بنسبت او الی الله است و لم یزل حق بوده و هست
با آنکه از ظهورات قبل مرتفع میشود و متصل میگردد
بظهورات بعد شبهه نیست که انجیل کتاب خداوند
خداوند بوده ولی بعد از نزول فرقان ارواح
حقه آن راجع شد بسوی قرآن وانچه که نشد از
دون ارواح علیین بود که ماند و هم چنین در بیان
انچه که داخل میان شوند از مؤمنین بقرآن ارواح
آن در علیین بوده و الا دون آن ذکر میشود و همچنین
در بیان انچه که بمن یظهره الله ایمان آورند ارواح
علیین آن هستند و اگر نفسی بهم رسد که ساجد نشود
او ستکار دون علیین ولمنعن فیما انتم به تهتدون

تهتدون على احسن خط انتم عليه تهتدون

الباب الثامن من الواحد الثامن

فی جواز تبعیض الشعر فی الراس للبنین واخذ شعر الوجه
لقوته والصلوة فی العبا لا دونه من الجبة فانه ابیحه
ملخص این باب آنکه اذن داده شده تبعیض شعر راس
واخذ آن از وجه لاجل قوة که بصورت حسن ظاهر شود
واخذ شارب در هر حال امر شده و محبوب است زیرا که آن
عبادی هستند که از امر الهی محتجب نشد و اذن داده
شده صلوة در عبا تا آنکه ظاهر شود از بدن اولوا
دوستان تا ملک اقرب بتقرب بوده و هست و صلوة در جبه
محبوب نبوده و نیست لاحسن اضطرار که آن وقت اذن
داده شده کل این شئونات از برای آنکه لعل در یوم
قیامت شئی دون حب الله ظاهر و باطن در نزد نفسی
نباشد تا آنکه مستدلین استدلال نمایند جائی که
بحدی عرفی خداوند دامی شود دون جز چگونه است
حکم اجساد ذاتیه وانفس وارواح وافئده که بحال تجلی واقع
اونیست فلتتقن الله ان یا اولی التقوی یوم القیمة
لعلکم تتقون

الباب التاسع من الواحد الثامن

والکتب کل نفس اسمه و ما قد عمل من خیر و دونه
من اول ظهور الامر الی یوم غروبه و لیحفظنه الی
الی یوم ظهور فیه الشجره ملخص اینکه از مبدء
ظهوری تا ظهور دیگر اذن داده شده که هر نفسی
نویسد در کتاب خود بخط خود یا دیگری اینکه در سال
کسب نموده و همچنین اگر قبل از دخول خود کسب خیری
نموده تا اینکه در قیامت بعد عاملین در ظهور قبل
جزا داده شوند اگر محتجب از شمس حقیقت نکردند
والا میشود که ظاهر بشود و آن مثل قبل عمل میکرده
باشند چنانچه هزار و دویست و هشتاد سال الآن
که قرآن نازل شده و هنوز آنها با صیغه عمل میکنند
و هم چنین در نزد هر ظهوری شاهد کن امر که را
محتجب مانند که یوم قیامت تو میت مثل امروز شمس طالع
میگردد و غارب میشود و وقتیکه قیامت برپا میشود در آن ادنی
که برپا میشود خود اهل آن مطلع نمیشوند چون که
اگر بشنوند تصدیق نمیکنند از اینجهت باینان نمیگویند
مثل ظهور رسول الله چونکه نتوانستند متحمل شد نفر
مؤمنین نفر بودند ظهور قیامت را و آن یوم بعثت بیاد

بیاد عظیم شجرهٔ که لم یزل نطق واننی انا کنت لا اله الا
انا بوده ظاهر میشود و کل محتجبین گمان میکنند که آن
نفسیت
مثل خود واسم مؤمن که در ملک او ما لا نهایه با دنی
مؤمنین باو در ظهور قبل صدق میشود از او منع میشود
چنانچه در ظهور رسول الله اگر آن حضرت را مثل یکی
از مؤمنین زمان خود میدانستند چگونه هفت سال
در جبل حایل میشدند مابین او و هم چنین در ظهور نقطه
بیان اگر این اسم منع میکردند چگونه میتوانستند در جبل
ساکن کنند و حال آنکه کینونیت ایمان بقول او خلق میشود
است که چون اعین افئده ندارند نمی‌بینند و آنها که
دارند که مثل پروانه در حول مصباح حقیقت طواف نموده
تا سوزند از این جهت که یوم قیامت اعظم از هر یومی گفته
شده والا یومیست کل ایام الا آنکه ظهور الله در آن روز
ظاهر است و ثمره امر انبیاء آنکه لعل در آن روز خضم آن باشی
که بینند محبوب خود را و در آن روز تواند نوشت آنچه که
کسب کند زیرا که تا قیامت دیگر حکم بر آن میشود و آنچه که
نقطه بیان باید نویسد آنست که آنچه قبل او نبود در آن یوم
شد چون او ون وخداوند تا زلفه موانست آنچه او کسب نموده

در قیامة کلّ هم بر جوهر وجود آنچه کسب کنند نوبیند
لعلّ ذکر ایشان یوم قیامة بین یدی الله مذکور شود
اگر توانند امروز در نار توحید داخل شوند و الا شب
و روز گریه میکنند و محبوب ایشان ظاهر میشود و نشناسند
مثل منتظرین احمد موعود را اگر کل نصاری منتظرند و تضرّع
از برای ظهور او میکنند و حال آنکه هزار و دویست و هفتاد
سال است که از ظهور آن میگذرد و بنابا منی یعین قوام
خود امروز که محتجب مانی و قیامت برپا شود و تو خبر نداری
که بر خداوند است اظهار تو اگر بشنوی و بر او است اظهار
من یظهره الله اگر قبول کنی و لتتوکلنّ علی الله ربکم الرحمن
ثم ما تکتبنّ من خیر و دونه من قیامة الی قیامة تکتبون

ولی

الباب العاشر من الواحد الثامن

فی انّ الذین ربّی فی الطائفة حلّ له النظر و التکلم سواء
کان ذکراً او انثی و اذن لمن یرید ان یتکلم من النساء او
هنّ مع الرجال علی قدر ما تمیز بینهما و ان لا یتجاوز ان علی
قدر ثمانیة و عشرین کلمة خیر لهما ملخص این باب اینکه اذن داده
شده هر نفسی که در طایفه تربیت کرده شود بر نظر و تکلم سوا
اگر بر هیکل اهل هیکل باشد یا دائره و در وقت تکلم اذن داده

داده شده تکلم مرء با مرء بقدر یکه کفایت کند در ظهور
ثمر واکر از بیت وهشت کلمه تجاوز نشود اقرب بتقوا ست
واکر مفید سخنی زیاده اذن داده شده ومراد
از طایفهٔ عرف او نست که عرف ظاهر شد انکه صد هزار
خانه ایلدا ایکطانه کوینده لعل یوم قیامه بعد این امر لذت
فیض از مبدئ نفسی محجب نکردد واکر سنجره محبت از دیاد با
با اشقای فرماید بعد از ظهور لم ویم کهنه نشود فلتتقوا الله
حق تقاته **الباب الحادی والعشرون من الواحد** لعلکم تفلحون
فی غسل المیت ثلاث مرات علی ذلک الترتیب الاول الوا
ویقول یا فرد ثم البطن ویقول یا حی ثم الیمین ویقول یا قیوم
ثم الشمال ویقول یا حکم ثم رجل الایمن ویقول یا عدل ثم
رجل الایسر ویقول یا قدوس عمادا وعاشاء من کافور و سدر
ولیکفنه بخمس لبس ویجعل الخاتم فی یمینه بما هو مکتوب علیه
فی الوجال ولله ما فی السموات والارض وما بینهما وکان الله
بکل شیء علیما وفی الثانی ولله ملك السموات والارض وما
بینهما وکان علی کل شیء قدیرا مخفی نماند که کل احکام بیان
بر اسرار توحید و معرفت جاری شده که اکر کسی نظر کند از
مبدئ تا منتهای ان ما توحید در کل مرتبه نهج جاری محیط

و اذن داده شده در مقام غسل میت بکثرة واجب
والی الثلاثة او الخمسة اذن داده شده زیرا که مراتب
توحید در پنج مرتبه ذکر میشود لا اله الا هو و لا اله الا
انا و لا اله الا الله و لا اله الا انت و لا اله الا الذی
و چنین نفی اگر در ظهور میبود در سنه اول موقف میکردید
بظهور توحید هر اینه الی سنه خمس منتهی می گشت باخر اثبات
توحید از اینجهة نسبت که یک نفس واجب گشته و مراتب رابع را
کل خواهند متحمل شد اگر عمری نباشد و اذن داده شده
از راس و بطن و یدین و رجلین و در حین اشتغال بشا
وحمل الیه خاکی که در او را با نجس در حیات او از هر فضل
مقتضی بوده از سر دوطا یا کرمجان لا یقتضیه که بوجه‌ها ان
نوع غل داده شود برای تقیا و بعد از فراغ و بعد از
فراغ اگر میسر است بماء ورد یا طیب دیگر معطر نماید و ان
داده شده در کفن به پنج ثوب از حریر گرفته تا
منتها درجات منتهی گردد و بران زیاده از نوزده اسم
جائز نیست نوشته شود هر که هر چه خواهد بنویسد
و تقدیر تربت از قبر اول و الخر با او دفن نمودن
سبب میگردد که خرفی مشاهده نماید بعد از موت

از موقن و در جنت الهی با نعم نامتناهی او بوده و هست متلذذ
گردد و مرید یمین او خاتم مختوش را اذن داده شده
در حال ولله ملک السموات والارض وما بینهما وکان الله
بکل شیء علیما و در ثنا ولله ملک السموات والارض وما
بینهما وکان الله علی کل شیء قدیرا و تقلب مین را در هر
حال بشانی نموده که حزن و قرار و سکون در حق او جاری
نگردد زیرا که احترام جسد مؤمن احترام مؤمن است و اسماء
ستة یا مطلق اسم الله از اول اشتغال بقلب یا بلسان
مشتغل گردد و بدانکه موت مثل حیات اگر میت با ایمان
باشد بظهور قبض روح شود در جنت الهی متلذذ خواهد
بود والا در نار است و مراقب بوده که یوم قیامة نشود و
قبض روح نفسی شود در نار در رود و ملتفت نشود چنانچه
از یوم ظهور رسول الله تا امروز هر نفسی که در غیر ایمان
باو قبض روح شده در جنت داخل شده و همچنین از اول
ظهور بیان هر نفسی که در آن قبض روح شود خداوند
قابض آن و ملائکه که موکلند بر او و داخل جنت میگردد
مطابق آنچه خداوند در بیان فرموده عمل کرده باشد و اگر
در غیر ایمان ببیان قبض روح شود اگر عمل تقلید را نماید

که نفع باو نمی بخشد واگر بعد از موت او کار خیرات از
برای او شود که نفع باو نمی بخشد الا آنکه ایمان آورد
بخداوند وآیات او واطاعت نماید محبوب خود را بانچه
در بیان نازل فرموده لعل آن وقت در دل کند رحمت الهی را
و در جنت خلد مخلد گردد ومراقب باش ظهور من یظهره الله
که اگر بشنوی ظهور او را وبعد از آنکه بگوئی بلی تأملی
نمائی در آثار هستی چه قبض روح شوی چه در حیات باشی
اینست مراد خدا در نزد هر ظهور از هر نفسی مراقب باشی
که در صقعهای یوم قیامت بیرون نروی که مقصود از آن
روز ظهور آخری است که وارد میشود وآیات ممتنعه
که ظاهر میگردد در حق ظاهر بظهور بالا در نتاج جنتی است که
از صبح ازل میوزد وهیاکل افئده کل موجودات مثلا اگر
اگر در آسمان ظهور نظر کنی کل را مشاهد میکنی وزیاد درکی
موتی را در هر عدد واحد یکواحد وشئون دیگر در
اینبار نازل شده که خواهی شاهد شد براو در لوح
یتوفیکم بامره ولیامرن الملائکة ان یقبض عباده المؤمنین
وهمین قسم که روح مؤمن را ملائکه قبض میفرمایند
بامر خداوند روح غیر مؤمن را هم شیاطین

شیاطین قبض مینمایند چنانچه هرکس در ظلمات آن
عروج نماید قابض روح او ملائکه عالیینند و هرکس
در غربیان موت او را رسد یا دون آن ملائکه نزد
نمایند دیگر اگر مؤمن حس نمیکند او را چگونه ملک
و اگر کشف غطا شود از چون شیاطین انها هم میکنند
از شدت حرارت نار در آن الا انکه چون در جهات
قبض روح میکنند و بجزیره نار میبارند و روح مؤمن
بین یدی الله حاضر میشود و همین قسم روح دون
مؤمن در حد خود خداوند نظر او بنا مکند و امر
بنا دیگر او را بگیرد تو کلکی بر خداوند که موثر بود
درک نکند و از برای خداوند یک عباد ترک کرده چون
بنوده جزا داده شوی یوصیکم الله فی انفسکم ثم کل
عباده لعلکم الباب الثانی و العشرون تتقون
فی احکام محل الفرد مطهر ابنا دانکه هرکس بوده باشد
در آن ادعیا در حول آن نشست و نشو فرمینج اگر بگذ
از عمر آن بیست و پنج سال بر او نشسته و ادرد شود در آن
در هر سنه یکمرتبه و نوزده روز در آن ادنی باشند
نماید خود را و در آن محل نیم ساعت نماز امر شده و هرکس

استطاعت ندارد در دست خود چنین عمل میکنند و عفو
شده بوستان غیر این عمل را که نشده بود که میتوانست از
امر کلمه منحرف گردد ببین فضل حق را و مشاهده کن بعد
خلق را خدا دانا است که در این سبیل چه قدر هامرد و میشود
و اولو نیکی میشود که یکقدم از برای خدا بودا در همین
قسم در ظهور مبتلا خواهید بود که کل عمل میکنید ولی
ازمنه امر محبت و کل از برای او ساجد هستید ولی از نفس
او محجب و اگر او احتجاب را نمی خندید به این حد و دائما
جاری نمیشد حال یکی محتجب میشود و کل خلق با و محبت در
بعد و دانهی میکردند و اگر در یوم ظهور من یظهره که
همت کنید و ایمان بخدا که ایمان باو است و اطاعت او
که اطاعت خدا است و محبت خدا که محبت او است و
رضای او که رضای خدا است امری نازل نمیشود که کل
تا یوم القیمة باذن حکم کرده شوید لانیت قهر و
الهی بر ما نیاء و مشیت قاهره او بر ما بیرید لعلا در
یوم قیامت مراقب خود باشید که محتجب این ظهور
را دانکرده و خود محتجب تر شوید مثل آنکه امروز
محتجبین از رسول خدا را رد میکنید و خود محتجب تر

ترسنده اید و لتتقن الله حق تقاته ان لا ترضن لاحد
دون ما ترضن لانفسکم لعلکم یوم القیمة علی الله لا تحکمون

الباب الثالث والعشر من الواحد الثامن

اولها
اذن کله ان یکبرن علی النقطة خمس وتسعین مرة فی
و اخرها ملخص اینباب انکه چون شجره حقیقت مرآة الله بوده
وهست و در او دیده میشود الا الله از اینجهت که در حین
استواء ان بر عرش خود و استقلال ان از عرش اول که بود
و پنج کلمه تعظیم گفته شود و در غیر او هیچ تکبیر زیاده
اذن داده نشده زیرا که حروف حی از واحد بدء عدد
ظاهر میگردد و کل مراتب اعداد متکثره واحدی واحدی
از واحد اول متجلی میگردد لعل در یوم قیامت در حین ظهور
شجره حقیقت اگر عامل گشته بوده در اثمرات کل حروف
حی را مشاهده میکنی بلکه قدرت صرفه بر تجلی بابها
که مدلکرد اند مظاهر را بر ذات خود و هم چنین کل
مراتب اعداد را با بیان میکنی گشته عامل ولی اگر در ظاهر
میشود اگر صادق بوده اگر در حین ظهور من یظهره الله
از برای او عمل کردی گشته عامل بوده و الا صادق نبوده

در عمل خود هر مؤمنی که در آنروز با ایمان آمده است و
از برای خدا عمل میکرده از برای او عامل خواهد بود
والا عامل او لدون الله بوده که از برای او واجب نشده
چنانچه در ظهور رسول الله اگر نفی عامل بوده لله
از حروف ابجد از برای رسول الله اظهار ایمان مینمود
و همین قدر که شد عامل او مراد اینست که خالص بوده
و همچنین در ظهور شجره بیان اگر عاملی از برای خدا هست
نفیست که عمل میکند لله باتباع او والا خالص نبوده
که اگر خالص میبود لدون الله نمیشد فلیتقن الله یوم
ظهوره الباب الرابع والعشرون من الواحد الثاني فی تعلیم نفس
فی ان لکل نفس ان یتلو آیات البیان فی کل یوم ولیلة سبع
مائة مرة وان لم یقدر فلیذکر سبع مائة مرة ظهور ابتدا
امکر از ابجانی که توحید در حروف ذات منتها الیه عروج
اوست سر آن اینکه عدد هفت اللهم که بر حروف
ثالث توحید که در رتبه خامس ظاهر میکردد واذن
داده شده که هر کس تواند هر روز و شب هفتصد آیه
از بیان تلاوت نماید واگر نتواند هفتصد مرتبه الله
اظهر بگوید و ثمره آن اینکه اگر یوم قیامت باشد مؤمن شود

شود من يظهره الله اولا يوشود كه مدل شود و حروف
ذال و يكى از اعداد آن عدد كرده كه خارج از حد عدد
كرده و نه بيند الا واحد بلا عدد درآنجا امنيت كه ابى
امرى باشد سهل بلى سهل است از هر شيئى كه ايمان اورى
ولى چون عظيم بيايد صعبت كه توانى با مومنين بودن
كه مومن امروز اصحاب جنت است و دون مومن اصحاب
نار و جنت را معرفت من يظهره الله يقين كن و طاعت او و نار
را وجود من لم يعجل له و رضاى او چه در آن يوم خود گمان
ميكنى كه از اهل جنت و مومن باو هستى ولكن محتجب مشوى
و اصل نار مقر تو است و تو خود نميدانى تصور كن ظهور او را
مثل ظهور نقطه فرقان كه چه قدر از حروف انجيل منتظر بودند
او را ولى بعد از ظهور اصحاب جنت نبود تا اينجا الا او
امير المومنين و هر كه در آن يوم مومن بحضرت بود
وكل اصحاب نار بودند و گمان ميكردند كه اصحاب جنتند
و هم چنين در اين ظهور مشاهده كن كه تا امروز بانده آمر
الهيه جوهر خلق را حركت داده تا آنكه سيصد و سيزده
نفر نقبا كوهر شد و در ارض صو كه بظاهر اعظم ارض است
و در هر گوشه مدرسه آن لا يحصى عبادى هستند

که ما اسم علم و اجتهاد دند کو دو و قحجو هر کری
کندم پاک او قمیص نقابت را میپوشد این است
سر کلام اهل بیت در ظهور که میکردد اسفل
خلق اعلای خلق و اعلای خلق اسفل و همین قسم
در ظهور من یظهره الله بین اشخاص میکرد خطور
نمیکند بر قلوب ایشان دون رضای خدا در کار
بتبعیت ایشان میکنند و ورع چه با اصلا نار
میکردند اگر ایمان باو نیاورند و عباد دیگر کسی
خطورشان در حق ایشان نمیکند چه با نفر و اثبات
قمیص ولایت از مبدء جودی پوشند و اگر
بقول او خلق میشود اینجز در دین خلق میشود از اعلا و سمی
ذکر هو دکرفته تا منتهاء ایشان منذ انکه در یوم ظهور
رسول الله او وصیا بقول او وصی کنند بینی
کسیکه قمیص جود و ولایت عطا میکند خلق او در حق
او اسم مومن که در ادنی خلق او ستر او منع
میکنند قسم بذات مقدس لم یزل که اگر کل
اهل بیان مومن شوند بان شمس حقیقه مثل
انکه اول من آمن باو مومن شود هر اینه یقین بو تابه

میپوشانند او را قمیص اسم خود که در کینونیت او
دیده نشود الا او و آن اسم اوست اعظم
میکنند و ظهور بخود میکردانند و در کتاب نازل
میفرماید الله لا اله الا هو الاعظم الاعظم
ببین کیکر اینست بحبوه او که لا شیء محض از
ساحت فنا باحت قدس بقای غیر باید کرد
کینونیت فؤاد او دیده نشود الا اسم او اگر در
ظاهر مشیت او دیده نشود الا مشیة مظهر اوست
خود فانی لم یزل و متنان لا یزال که هر که اخواهد
قمیص فنا پوشد چون ببیند عابد است او را ولی
از او محتجب چون از مظهر ظهور او محتجب باشد دید
رسول که کل مؤمنین باینها خدا را محجر شنید
و مؤمنند باینها او نازل فرموده ولی چون دید
محتجبند از نفس او که احتجاب از او احتجاب از خدا
خداوند است از اینجهة حکم لدون نکته کرد
در حق ایشان و هم چنین در نقطه بیان ببین
و هم چنین در ظهور من یظهره الله که اگر کل
در آن روز نظر بمبدء دلیل و جوهر حبیط کنند

تکفیر از اهل بیان نمایند که قصد نفی نکند او را
مثل آنکه اگر در ظهور نقطه فرقان کل مؤمن بودند
بقرآن از قبل هر آینه تکفیر نمایند الا آنکه حین
استماع آیات کلمه اقرار از لحی نفر از صراط میکنند
نه آنست که منتهی شما را ای اهل بیان بایمان باو
بلکه اگر ایمان بیاورید خود را و من کلمه میشوید
بلکه همت کرده ایمان آورده که بکله شوید
از نار بنور مبدل شوید و الا او غنی است
از کل ما سوی مثل آنکه اگر امروز کل ما علی الارض
ایمان آورند ببیان کل از نار نجات مییابند
و داخل در جنت میشوند که اعظم از هر جنت است و
از ذکر کاف نجات مییابند و در ظل ایمان داخل
میشوند و الا نقطه حقیقه لم یزل و لا یزال غنی
بوده است از کل شیء و کل مفتقر بوی او
بوجود کینونیت خود که اگر کل ما علی الارض در
یوم ظهور رسول الله ایمان آورده بودند خود
از نار نجات یافته بودند و حال هم که نیاورده خود
در نار مخلد مانده که در هر ظهور خود همت نموده

نموده که خود را نجات دهید از نار ظهور قبل و اوّل
ظاهر بظهور مستغنی است هیچ شیء نیست الّا انکه بکینونیته
از برای او ساجد است لله عزّ و جلّ اگر چه خود
محتجب باشد و در یوم ظهور او مؤمن نگردد که کشف
غطا از او شود مؤمن است از برای او چنانچه بظهور
قبل او مؤمن است ای اهل بیان نکرده اینچه اهل
قرآن کرده از بهر خدا سجده و در مظهر آن از اینچه
بنا ید کردند اینست که یکدفعه کل اعمال لدو...
میشود و عالم ملتفت نمیشود چنانچه کل ملل بمثل
هم محتجب مانده و در نزد هر ظهوری لابدیست که
کل بانظهور مؤمن شوند زیرا که کل بان قائم
و لتسئلون البیان علی الحق فی آناء اللیل و اطراف
النهار لعلکم باسم کله تحتجبون ثم لا سیما بکله تحتجبون

الباب الخامس من الواحد الثامن

فی ان فرض لکل احد ان یتأهل لیبقی عنها من نفس
یوحد الله ربها و لابد ان یجتهد فی ذلک و ان ظهر
من احدهما ما یمنعها عن ذلک حلّ علی کل واحد
بأذن دونه لان یظهر عنه الثمره و لا یجوز الا

لمن لا یدخل فی الدین ومن کان مقترنا بنفس یجب
علیه الافتراق اذا شاهد منه دون الایمان بآیاته
ولم یحل علیه او علیها شیء الا اذا یرجع فی البیان
وقبل ان یرتفع امر الله فی یوم من یظهره الله اذن الله للمؤمنین
والمؤمنات لعلهم یرجعون ملخص این باب در این عالم
اعظم ثمراتی که خداوند بعد از ایمان باو و حروف واحد
واینکه در بیان نازل فرموده داده اخذ ثمره است از وجود
خود که بعد از موت او ذکر کنند بخیر وامر شده در بیان
باشد الی حین آنکه اذن داده شده بسبب منع در طرفین
مشاهده شود اختیار اقتران باذن آن تا آنکه ثمره آن
وجود آن ظاهر گردد لعل ورقی شود از ورق جنت اکبر
ایمان آورد بمن یظهره الله والا ورقی میگردد از ورق نار
واگر موجود نشود اولی است عدم آن از وجود بغیر آیت
وحلال نیست اقتران الا با نفسیکه ایمان آورده باشد
در هر ظهور بمظاهر آن ظهور واگر احدهما اختیار ایمان نماید
اقتران اذن داده نمیشود از برای او و منع کرده میشود
از آنکه ایمان نیاورده حقوق آن زیرا که مالک کل شیء
خداوند است عز و جل واذن نداده بر غیر مؤمن تملیک شیء

شیئی و اینجه بدایت غیر مؤمنین محیی بغیر حق است
که اگر مقتدری باشد نفسهای ایشان را از اجابت منع
میکند الا آنکه ایمان آورند چگونه و ما یملک ایشان الا
قدرا را در تقابع کلمه که که بدء ظهور است اذن داده
شده از برای حفظ نفوس مؤمنین ولکن اذن ارتفاع
داده نشده بلکه میتوانند ورق حبت یا ورق نار درین
کرده زیرا که کینونیت آن مدد از نفی میشود و کینونیت آن
مدد از اثبات و ان لا شیئی محضست و ان با شیئیت صرف
بالحقیقه و سزاوار است هر کل نفوس مشرقه در بیان که
از برای خود ثمری از وجود خود اخذ نمایند تا آنکه ملتزم میشود
مراتب عدد تا آنکه در بحر لا نهایه داخل شود چه در بدء
هر ظهوری اعداد نهایه است که بدرجه درجه الی ما
لا نهایه منتهی میشود هزار و دویست و هفتاد سال
قبل را نظر کن که محمد بود با امیر المؤمنین از مؤمنین هزار
و امروز ببین میتوان احصا نمود این قسم است که الف
الی ما لا نهایه ترقی میکند و بلا نفی از برای آن نبوده و نیست
و همچنین مبدء ظهور بیان را مشاهده کن که تا چهار دو
غیر از حروف سین مؤمن بیان نبوده احدی و کم کم هیاکل

حروف بسمله تقمص ایما نرا پوشیده تا انکه واحد اول
تمام شد وبعد مشاهده کرد تا امروز جه قدر مکرر شده
این واحد قسم بدار تمقدس التی لم یولی که مبدء ظهور
اسباب ظهور ظاهر شده بود امروز تا علی الدوام عزاز
مومنی بود زیرا که حقیقة تا ذکر الله هست که اکوکل دایم
شوند در ظل او بنا دحت او مسبح میکردند ومحمد و موحد
ومکر بلا انکه از ملک او شیء مفقود گردد یا شیء زاید شود
زیرا که از برای خدا بوده انچه در سموات وارض
وما بینهما جه ظاهر شود که مظهر حقیقت بظاهر اظهار
فرماید یا انکه یا انکه کل باسم او اظهار نمایند درجه
بدرجه خواهی دید تا انکه از حد بلا حد وازنهایه بلا
نهایه مشاهده کنی خلق جنت بدعوا ولتوکلن علی الله
الثامن ثم فی ایام الله الباب السادس العشر من الواحد تنصرون
فیما کتب علی کل نفس من کل ما یملک من مائة مثقال
ذهب من بهاء تسعة عشر واحدة لله ان کانت الشمس
طالعة فلیفوضن الیه لیقسمن بین حروف الواحد کل واحد
مثقال اذا شاء والامر بیده لا یسئل عما یفعل وهم
یسئلون وان کانت الشمس محتجبة ویکون للحروف الواحد

الواحد ذرته یوصلن الیه والاثمره فیما یقترن بان
یمن نفین وان کان ثمره العبد لولده او بنته و مثقال
النار یحفظ لمن یظهره الله او ثمره فی البیان و یتلو منه
ویحفظه کعینیه لیردن الی صاحبه لعلهم ایام انکره بعد او
انکر شیئی بیها صد مثقال ذهب و سید بو مال الله اذن
که نوزده مثقال بجرو واحد و یکمثقال لاجل نار اگر در
ظهور شجره حقیقت اطاعت امر خداوند نماید و اگر در
لیل طالع شدند بذریات انجرو میرساند کل و اگر
نباشد بان مقترن میسازند دو نفر او مثقال نار در
حفظ مینماید تا من یظهره الله رد شود و در نور ظهور او
منقطع میگردد حکم اقتران و عطا بذریات الا باذن او و در
ایام نکه اگر رد او نور حکمی فرماید بمثل اینکه او نور الهام
میکنند و کل است که اطاعت نماید چگونه است امروز
که اطاعت رسول خدا مینماید در کل احکام همین قسم
اطاعت شجره حقیقه در هر ظهور اقوی است تا در جبر
لیل از برای عارفین باو ز بوالکران یوم لقاء الله است
دیگر کسی نتوانند درک نمود تا قیامت دیگر سر او را
که عبد بعد از هر صلوة طلب رحمت و مغفرت نماید

از بوای والدین خود کرده اند امیر سد من قبل کله
که از بوای تواست دو هزار و یکضعف از اینجا بود
از بوای والدین خود طوبی لمن یذکر ابوم یذکر
انه لا اله الا هو العزیز المحبوب الباب التاسع و العشر من الواحد من کتاب
فی ان الفضة والذهب اذا بلغا بما انتم تؤذنون
الف وخمس مثقال فاذا خمس وتسعین مثقالا
ولیاخذن نقطة عنکم وکل عنه یسئلون ولترددنه الی
من یظهره الله وتحفظنه کعینیکم المخفی ابتیاع انکه از اینجا
هیچ عزتی نیست که در طاعت خداوند چنانچه در هر
ظهوری بین مومنین با ظهور افتخار بعضی بر بعضی بوده
خداوند بوده و نه بشئون دیگر زیرا که شئون نزد هر
ظهوری و حال آنکه حکم حق براو نمی شود اگر بخواهی
این معنی را مشاهده کنی از هر ظهوری که گاه از اول
عمر تا آخر بلا و ضرو که منتهی میشد ببینکه افتخار کنند
من نظر بآسمان نکردم الا و ضو ملی این عزت اگر
مقترن تا مایشتب بالذی باشد که معرفه الله
ظاهر بامر او از نزد او باشد والا کینونیات منذلک
از نورت و نادیت حکومه و اعمال رسد و بدانکه

بعد از آنکه عدد ذهب و فضه بعدد کل حروف رسد
باعث غیبته شهر او بیخ میشود که اگر بسته را تنزل دهی
بشش میرسد که آنوقت اول حرف اشاره میشود که ها
باشد از این جهت امر شده که بعد از بلوغ اسید و بان
حق نود و پنجمثقال از هر یک بلله بو داشته شود و در
ظهور نقطه چه در اولی و چه در اخری باذن او عمل شود
و در ما بینهما بنوزده نفر از اولو الطاعه که اذن دهد
بر هر یکی عددها قسمت شود و ذکر آن در مواقع آن
خواهد شد و اینست که تا یوم قیامة بیامد و مؤمنین بان
عمل میکنند و از هر تجارتی اعظم بوده و هست زیرا که
تغییری و تبدیلی نخواهد شد تا قیامة دیگر حال نظر کن
چو در نقطه بیان و این که اگر بعد از بلوغ عدل اثر حکم
کرده بود میتوانستی لم و بم بگوئی اگر مالک می بودی و از اهل
جنت که اطاعت خدا را می نمودی آنوقت مشاهده می
نمودی که سبب حکم جفت رجوع در حق تو و کل خلق شده
زیرا اگر کل ما علی الارض مؤمن میشوند و خواهند
داخل جنت شوند باطاعت امر الهی هر آینه بر کل
بیان جفت حکم وارد میامد و حال مبین جفت رجوع شده

اینست که هرچه هست از مبدا ست و کل غافل شد او
اگر رسول خدا امر فرموده بود که هر سنه یکم بنده حج
کنی با استطاعت یا مستطیع مؤمن میتوانست منحرف
شود بلکه تقرب بمحبت نزد خداوند با طاعت و نود
خلق افتخار میکرد در ظهور طاعت و همچنین کل احکام را
مشاهده کن که کل در قبضهٔ او هستند اگر کسی را خواهد
غنی کند غنی میکند تا یوم قیامت بجو نه بد و نحو و
هم چنین اگر کسی را خواهد سلطان کند سلطان میکند
تا یوم قیامة و هم چنین اگر خواهد کسی را عزیز کند عزیز میکند
تا یوم قیامة دلیلان اینکه اگر رسول خدا فرموده
بود ذریهٔ فلان نفس مؤمن بوکلا است که او را غنی
کنند که یکی از حد و ددین است امروز ببین چقدر باو
داده بودند که صد و هفتا شود و اگر فرموده بود
که باید سلطان از قبل من فلان مومن باشد میتوانستند
منحرف و تا یوم قیامت از برای او باقی میماند و اگر میفرمود
ذریهٔ این مؤمن باید تا قیامت عزیز باشند امروز ببین که
عزت او چه قسم بود حال اگر می بینی که فرموده و لله
علی الناس حج البیت سالی هفتاد هزار آدم میروند و حول

وحول طين ميكردند اينست علو امر خدا واستقلال آن
بر ماسواى خود وهم چنين اكر بر عكس خواهد كبير اصغر كند
فقير ميشود الى يوم القيمه ببين يكذكر ابى لهبى را بدون
حب نار ذكر كرده امروز سركى در مشرق ومغرب مثل
كه او نيست كه بقدر يك اسم ذكر ندارد اكر چه در سلسله ذون
حق باشد فقرى از اين بالاتر ميشود كه بقدر ذكر اسمى هم
نماند وهمچنين شئون ديكر را مشاهده كن كه امر حقيقى از
قيامت است تا قيامت مظاهر حكمه كه يكمان يكماه رياست
خود را در ظل اطاعت بيرون مياورند وحال آنكه اكر نظر
كنى در مطالع انها باسم جوهريا ست كه ميكويند از اسلام
اين مطالع وحال آنكه واقع عند الله وعند اولوا العلم
لدون الله حكم ميشود ببين بعد خلقى اكر از مبدأ امر يكه
از قيامت تا قيامت مجتمع ويكمان يكروز لذت اكر چه
لدون الله باشد چكونه جان ميدهند اين نيست الا از
عدم بصيرت آن وادراك آن والا نفس بصير ومؤمن
دقيق چكونه از قيامت تا قيامتى را ميكذارد كه در جنت يا
يكروز ويكروز را ميكيرد كه در نار باشد بقدر همان يكروز
بعد وتا آخر نخواهد كه او را از نار نجات دهد حكم لله

بدانکه نجات در ظل اهل نار و از نار این است که اگر انسان

میخواند جوهر جود اگر مقبل شدند نجات می یابند والا

در نار میمانند و از اینجا است که در هر ظل ظاهر میشود

الا بد بود ظاهر بظهور او هم چنین اجابت خداوند

ظاهر میشود الا با اجابت از اینجهت در هر ظهوری اهل

ظهور قبل چونکه اجابت نمیکنند خدا را الا بظاهر

در ظهور بعد و مظاهر یکه میخوانند کل را جوهر او و مثل

او هستند از حرف وحی و هر واحد یکه بوده اوست که

بر واحد اول از نار نجات میابند مثلا اگر در وقت ظهور

رسول الله کل تا علی الارض اجابت کرده بودند ورا

و او امر را کل از نار نجات یافته داخل جنت میشدند

زیرا اگر اینچه در آخرت حکم میشود از نار و جنت در حکم این

عالم ظاهر میگردد و از این جهت در دین اسلام امر

شده بقهر لعل اهل نار را بقهر داخل جنت کنند و امر

شده و امر شده بشدت جب در ماین خود لعل تحقق

قمیص اهل جنت را بپوشند و اگر نفسی در بیان بقهر کل

ما علی الارض را داخل در بیان کند کل را از نار نجات داده

داخل در جنت نموده و اینست فضل در حیات قسم الله

بذات مقدس الهی که اگر در ظهور من یظهره کل اطاعت نمایند
اورا یکنفر در نار نماند الا آنکه کل داخل در جنت میشوند
کل ما علی الارض قطعی میشود از قطع رضوان ولی حزن نفس
بر مؤمنین مراوست نه از دون مؤمنین که در لیل الی لیل
تضرع وابتهال و باسم او اظهار رقت و دنیا مینمایند و شب
و روز از برای او گریه مینمایند و در تضرع ولی وقتیکه خود را
میشناساند بخلق خود که اعظم جنتی است که فوق آن جنت
متصور نیست نفی اگر او لدی نفی معرض گشته هست و معرض
متصور نیست الا معرفت او عباد یکه بآیه مستودعه در
نفوس ایشان از ظهور قبل او لله عمل میکردند بر میخیزند
و آنچه لایق نیست متحمل میشوند اگر ظهور کند بر قلوب
ایشان دون حقیقه او اعظم است از هر عصیانی نزد
خدا و کل اعمال را یکدفعه محو میکند کانه لم یکن شیئا
چنانچه در ظهور نقطه فرقان شنیدی که کل مؤمنین
بانجیل منتظر بودند احمد موعود را و شنیدی که بر
شمس حقیقه در بیست و سه سال ظهور خود چه گذشت
حتی آنکه فرمود ما اوذی نبی مثل ما اوذیت با آنکه کل
از برای ظهور او تضرع وابتهال می نمودند که بلو

عیسی در حق او عمل کنند ولی حمل را اگر در آن دور نبوی
ولی در ظهور نقطه بیان بودی کل مؤمنین برسول الله
منتظرند ظهور مهدی موعود را زیرا اگر این حدیث
از رسول الله هست و عامه و خاصه بر آن متفقند
و شبهه نیست که جوهر ایمان منحصر بود با نفی عشره و قطع
اسلام همین نبی قطع ظاهر است که اهل آن خود را اثنی
عشریه میگویند و بظاهر ارض فارس را دار العلم میگویند
با وجود آنکه شجره حقیقه طالع احدی از اهل آن نشناخت
او را و بعد از شناختن ظاهر است حد بعد ایشان که همه
کلافی است در ذل ایشان و حال آنکه شب و روز العجل العجل
میگویند در بیان هم همین قسم بین و مغرور مشو که کل
میگویند مؤمن بآن هستیم که این همان کلی است که در بعد
نقطه بیان بود و بعینه در بدء نقطه فرقان و حال آنکه
نقطه بیان ثانی ظاهر شد که هیچ طفلی نمیتواند انکار
کند و حال آنکه کل میگفتند و یقین داشتند که قرآن
کتاب خدا است و نبوت نبوی و ولایت ولی و حجیت
ابواب و کل احکام دین اسلام بآن بر پا بود و کل
انوار اعظم معجزه رسول الله ذکر نموده بودند و یقین

ویقین داشتند و مقطوع ایشان بود که غیر الله نمیتوانند
که مثل آن ظاهر کند و در عرض یکهزار و دویست و هفتاد
سال یک آیه کسی مثل آن نیاورد همین قدر که ظاهر شد
مثل آن حجت و مثل برهان تعطیل از بحر وجود نا دل بود
کلا از اینجا اینکه باید یقین کنند که من عند الله هست
و امکان ندارد که من عند غیر الله باشد بنحو قرآن
ایمان خود ایشان رفتند بر اینکه من دون الله هست و
کردند آنچه کردند ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن
کردند که کل را باسم او کنید آنچه میکنید و از او محتجب باشید
و اگر محتجب باشید بنفس خود ظلم وارد آورده اید و حال
آنکه شب و روز از برای او سجده میکنید و از اول
تا آخر خواهید از برای رضای او عمل کنید از ظلم آن است
که نمیتوانید متحمل شدن از صغر او که یکدهم می بینید بل
نفی کل او را نمیشناسید این وجه با اکرید و مادر و اولی
قرابه او بوده این ظاهر میگردد و ناطق بکلام نفی نا لکن
لا اله الا انا اینست که کل یکی فهم منفطر و متحیر میشوید از
علو اشراق آن شمس حقیقت و سمو ارتفاع آن طلعت دویت
و اگر نظر از جوهر دلیل که آیات الله هست میکند دید و آنچه

اگر او وصف دارد ... او دین را ... العباد ... الله
بر او دو ... وحق ... وارد ... شود ...

قبل در قرآن کفتید نکوئید وانچه بعد در بیان کفتید
نکوئید لعل اکر ایمان نیاورید بر خدا حکم نکرده باشید
والا حکم ان با نفوس خودتان اکر کسی بر خدا کند چه حد
دارد قسم بذات مقدس الهی که عباد دیکر را او حکم میکنند
اشتند از نفوسیکه در این ظهور بر او حکم کردند الا ان
چه قدر بعید ند اشخاصیکه در مقابل رسول کسر دیکر
وجود خود کردند نزد او همین قسم خواهی بود اکر مومن بخدا
بود نزد اشخاصیکه بعد میایند وامروز هستند اشخاصی
از دور بصیرت و هم چنین در ظهور من نظهره که مومنین
با او از دور بصیرت می بینند حکم محتجبین را بعید تر از محتجبین
در این ظهور هر ائینه تو امروز ذکر از معرضین مکر و منه
میکنی یا میدانی اسماء ایشانرا همین قسم اشخاصیکه بعد میایند
بالنسبه باین ظهور و هم چنین در ظهور من نظهره که اکر ذکر
بالمثل هم بماند لاجل ذکر حق است انرا اون نفعه لاولی
ذکر است مثلا اسمی که در قرآن نازل است قدری تعقل نموده
و از جوهر دلیل نظر بر نداشته لعل در امروز نجات یابی
والا حاملین هر ظهور حمل اعمال خود را میکنند لا غیره
بکمان انکه از برای خدا میکنند و لتتقن الله حق تقاته ثم

ثم باز رحمه الله **الباب الثامن والعشرون الواحد** توقنون
فی الصوم ولقد کرمه الله فی تسعة عشر یوما منکم اوله آخره
وانتم صائمون للمؤمنین ابتدا ابکه اول مراد خدا وابدان از
صوم که ثمره آن چه چیز است ی آن اینکه در ظهور قرآن اکر
مینمودی واز رسول خدا سؤال مینمودی سبب فرض
او را هر آینه جواب میفرمود بآنچه ذکر میشود که صوم از
برای اینست که صائم شوی از هر کس لدن الله هست مثلا
در زمان رسول خدا اگر دوست میداشتی هر کس که او را
دوست نداری دوست نبودی از برای هر کس که از برای او نباشند
و صائم میشدی ثواب صوم از برای تو عطا میشد و هم چنین حرفا
بحرف در حروف واحد قرآن بیا و جاری کن تا منتهی شود
بحرف آخر که جامع ظهور آنست که واحد است که اگر صائم
از دون آن مینمودی هر آینه در آن روز صائم از برای خدا
بودی و هم چنین نظر کن در نقطه بیان اگر شنیدی ظهور را
و بر قلبت خطور کرد دون حقیقت آن امل دین مرتفع میشود
چگونه بصوم رسد که فرعی از فروع دین او است و در حین
استماع حجت بر تو بالغ بود زیرا که آن کسیکه بتو گفت تا بامر
بتو احتجاج نمود و همین قدر که محتجب ماندی احتجاب از اجابه کلمه الله

بود ذرهٔ رابع زیرا که ظاهر با بطون بود و خود را ظهور
یکی از انوار ذکر نموده اینست که در ذرهٔ رابع ذرهٔ اول ظاهر
بود زیرا که در همان ذر کلمهٔ انی انا الله لا اله الا انا
نازل نمود که اگر صاحب فراستی در امکان باشد تواند ببیند
نمود یقین نمود باینکه آخر عین اول است و ظاهر عین
در رتبهٔ اول نه در رتبهٔ ثانی زیرا که اسماء هر رتبه او
تجاوز از حد او نمیکند مثلاً نظر کنی در ملک اول از اول وجود
ذکر میشود تا آخر وجود ولی آن اولی که در اینجا ذکر میشود
مقابله نمود با اولی که در آخر ذکر میشود و همچنین کل
مراتب اسماء و امثال را مشاهده کنی و حکم کنی و اگر
در این ظهور صائم شدی و حتی دون حروف اول شو که
در کل دیده میشود الا همان یک حرف و چونکه حکم بر واحد
اول میشود نه بر اعداد متکثره هر کس از برای ایشان
صائم بدان و هر کس از برای دون ایشانست دون صائم
و در وجود ایشان انوار جنت را مشاهده کنی و در حد
واحد در ظل انوار نار که حقیقت صوم صوم از ایشان
مثلاً در یوم ظهور امیرالمومنین کل صائم بودند ولی حکم صوم
بر عبادی میشد که در حب او بودند و از دون حب او صائم

صائم و در هر ظهوری کل اهل الظهور باحکام الظهور
عاملند ولی در بدء ظهور بعد مرتفع میشود حکم امثال
چگونه چنانچه اون رسید اینکه ذکر میشود مرتفع میشود
در ظهور بدء الظهور و ظاهر میشود و الاثمر اینست که مرتفع
شود و اگر کسی در این ظهور ذراخر نهد سنه رمضان را اما
و الاکل را نخورد و دیگر هستند مطیعند ولی حکم
اکل مومنین بقران صائم شده بودند و بران اینهم
و اقتدی شده بوده نود خدا وند احب نبود از اینهم
صائم شده و واقع شده زیرا اگر اگر واقع شده بود
او بر ما یقوم به الدین ایشان حکم ارتفاع نیست و ما
اگر چه چنانچه دین عالم بوده اند حکم ارتفاع میشود
و در حین صوم حقیقت به صائم که مرتفع بشود رضا
را و از ان محتجب نگردد که اگر در حین صوم منجر به حقیقه
طالع شود و حکم نماید بدون ان فی الحین الطاعة کنند
این که الان میکرد با مراو بوده در ظهور قبل و همچنین کل
اعمال را شاهد شو از شرب و اکل و اقران و مجادله اگر
چه عمدا باشد و ظلم اگر چه قدر قراطی باشد و حکم بوضع
عاصم شو نفس خود را و در حکم تلاوت اخر دقیق شو که از

مبدء ظهور تا اول ظهور دیگر هر کس حکم بر نقطه بنوده
همان حکم علی کته هست که مبطل بوده و همچنین حکم بر ظهور حامل
من یظهره کته شبهه نیست که کلا اهل بیان مأمنند و لی
اگر حکم بر او کنند هر آینه باطل میگردد مبدء دین تا آن
چگونه رسد بحکم شأنی از شئون آن و از طلوع تا غروب
مراقب باشی و در اسم واحد ناظر و قبل از بلوغ بعد اسم
هو حکمی بر مؤمن و مؤمنه ننموده و بعد از آن الی سنه بلی
و فوق آن مالم مشاهد بود نظر کنی در هر جزئی از اجزاء
اوامر کته که اگر کل ما علی الارض فی جمع مینه بنتوا بستند
تبع تبع غیر غرانی بحق دون آن حکم کنند و حال بین
بجود الهی را که چگونه متلاطم گشته در حق عباد خود
بلاو استحقاق ایشان که اگر بحق استحقاق بود هر آینه
در آن حین که بودند بودند و مبدء عرفان فضل
او بود که اگر خود در آن شناسا شده بود تا قیامت دیگر کل
عامل بودند و لتصوص من کته دیگم لعلکم یوم القیمة عمل بو من
بمن یظهره کته **الباب التاسع و العشر من الواحد الثامن** بنعلون
اذا ذکر اسم الشجرة فصلوا علیها و اذا ذکر حروف حی فسلموا علیهم
و اذکروا کته محمدا و مظاهر امره فی کل لیلة جمعة و یومه اثنا

اثنی و ثمانین مرة ثم اذکروا الله فیهما اربعة الف مرة
یا الله لطهور ایشان اگر هر وقت ذکر شود من یظهره الله
صلوات فرستید بر او و هر وقت ذکر شود حروف حی او ذکر
بها کنید بر ایشان و در اینچه ظاهر شده مثل اینچه ظاهر
میشود ذکر کنید و در هر شب جمعه و یوم آن قدر دانید
که آن شب و روز یست که اعمال در آن مضاعف میگردد
و ذکر کنید من یظهره الله و حروف حی آن را دویست
و دو مرتبه و بخوانید خدا را از روی اخلاص عدد چهار
غیث نه اینست که سجده کنید و بخوانید و کسیکه ذکر او
ذکر الله هست و ذکر الله ذکر او ست و معرفت او معرفت
خداوند است و معرفت خداوند معرفت او ست مجملا ببیند
نظر کن در ظهور رسول الله که چه قدر لیالی و ایام
جمعه بر آن شمس حقیقه گذشت و مؤمنین بانجیل
کل خدا را میخواندند بلسان خود تا ثمری بخشید اخبارا
و همچنین در ظهور نقطه بیان مشاهده کن عبادی
هستند که هر شب تا صبح بذکر خدا مشغولند ولی شمس
حقیقة قریب با رتفاع گشته در سماء ظهور و هنوز اینها
از سر سجاده خود حرکت ننموده و اگر ایاد بدیعه

بر آن خوانده شود میگوید مرا از ذکر خدا باز مدار
ای محتجب تو ذکر خدا را میکنی و از کی کرا اینکه کرد انجلی
در تو نموده چرا محتجبی اگر قبل نازل نفرموده بود فاذکروا الله
کجا تو میدانستی که ذکر کنی و کجا میکردی بدانکه اگر ذ
کر نمی نظهره کسره را از نوقت ذکر کرده و هم چنین اگر آیات بساوا
بشنوی و تصدیق کنی از نوقت آیات خدا تو را نفع میدهد
و الا حجه نرسد حق تو از اول عمر تا آخر عمرت سجده کنی
دهمه را ابد کرالله بکنی اگر دلی هو من مباش بمظهر ظهور
بیین نفع می بخشد تو را و الا که شناسی او را و عارف بوی
بحق او و بگوید قبول کردم کل عمر تو را در ذکر خود هر آینه
ذاکر بوده او را بنهای ذکر زیرا که تو عمل میکنی از برای
آنکه خدا قبول کند و قبول خداوند ظاهر نمیگردد الا به
قبول ظاهر بظهور مثلاً اگر امری را رسول خدا قبول
نمود خدا قبول فرموده و الا در هوای نفس ان عامل مانده
و الی الله راجع نگشته و هم چنین اگر عملی را نقطه بیان قبول
نمود خدا قبول فرموده زیرا که سبیلی از برای امکان قبول ذات
ازل نیست الا آنکه اینچه نازل میشود از مظهر ظهور میشود
و اینچه صاعد میگردد الی مظهر ظهور میشود حمد خدا را
که بیکنفر منتقل دیده نشد که ذکر تقبل کند و حال آنکه

انکه از اول عمر تا اخر ان عمل میکند بانتهای جد و اجتهاد
و اگر از او بپرسی از برای چه میکنی میگوید از برای انکه
خدا قبول کند ای حیوان قبول خدا ظاهر نمیشود الا بقول
حجت ان ایا کلمه داری از حجت که فرموده باشد قبول کردم
انیست که کل الان بشیء عمل میکنند ولی از ثمره ان محتجب
کسی در بیان عامل است که در یوم ظهور من یظهره الله
از او نص داشته باشد قبول او او را الان نه که بگوید
عمل از برای خدا کرده و خدا قبول کرده و الا ثمره که
کل ما علی الارض عمل میکنند بانچه بر او هستند از دین خود
ولی نظر کن بان مبدئی که قول خداوند ظاهر میگردد
که گویا در ظهور رسول الله یک متنفر نمیبود که از او
طلب کند خیر عاملین باو تقبل عمل خود را اگر اگر شده
بود در قران نازل میشد بلسان وحی زیرا اگر تقبل خدا و نبی
نمیشود که بلسان دیگر باشد که اگر بلسان خود رسول الله
باشد تقبل اوست نه تقبل خداوندی مبدئی که ایات الله
نازل میشود از ان مشرق میگردد در جبل مستور بوده و شب و روز
از برای خدا عمل میکنند بیخ را انچه از انچه شعور به
ایشان رسیده و حال انکه ثمره کل اعمال ایشان انیست که خدا

قبول کند و قبول خدا ظاهر نمیگردد الا بلسان اولیا
که بعضی کلمات سوادا برسانند چنانچه امروز در قرآن مجید کلمه
وجود را میرسانند و حال هرچه خواهی عمل کن ببین تفرقه
یکی بر کاه ذکر قبول در حق او شد انتقام است که در ظلم
لیل حرکت میکنید و نمی بینید از اول عمر از برای
عمل میکنند و یکی ضرر از برای مظهر یکی عمل راجع باو
میگردد نمیکنید که اگر میکردید در یوم قیامة اینطور مبتلا
نمیشدید ببین امر چه قدر عظیم است و کل حقیقت محتجب
قسم بذات مقدس سبحانه که کل ذکر خدا و عمل از برای آن
قریب بنفس خود میدهید که از برای خدا عمل میکنیم که
لدونی کلله میکنید که اگر لله کنید از برای من یظهره الله
خواهید کرد و اگر او نخواهید بود و الا سکان ابو جهل هم
که هیچ نمیدانند شب و روز لا اله الا الله میگویند چه ثمر
دارد در حق ایشان قدری تعقل نموده که از مبدء امر محتجب نگردید
که کل اعمال دنیای شما نفع خود شما راجع بدنی شما میشود
و کل اعمال دینی شما قبول آن قبول خداوند میشود و قبول
خداوند ظاهر نمیشود الا بقبول من یظهره الله که دلالت آیات
از او ظاهر گردد که اگر از دون آن قبول شود قبول لله نیست
ذو اگر قبول لله کلام او و غیر کلام خلق است و او اینطور نمیشود

هم در روز

واینکه میگوئی قول ابوا در قول ائمه است و قول
ائمه قول رسول الله است لاجل اینست که آن
شجره اینطور قول کرده وهمچنین که حزن نفس مؤمن را
حزن نفس خود شمرده وسرور او را سرور خود
خوانده لاجل اینست که آن اینقسم نازل نبود که
آن نبود ثمره تربت نبوده نظر به صدء امر نبوده که
کل شئون در ظل او ظاهر میگردد و آن اشیء نیست
بلکه واحد است و احدان با عدد نیست بلکه بلا
عدد است و آن واحد با عدد بامر او واحد
شده که اگر آن نبود حکم جاری نمیشد ولتوحدن
دینکم الرحمن خالصا ثم بالله بالحق تعملون

الباب الاول من الواحد کتاسع

فی ان عن کل ادنی حده و فوق کل مدالی ان الله و ان
نبوت التی یومئذ ینسب الی الملوک من یصلی منها
من اولی البیان فلیصل فی بمثقال من فضه
الاوان یکتفی فیه ما ینسب الی الحروف الواحد
وشهدا والبیان و یکن مقاعد العزه فتحلیون عنها
علی عدد الواحد مقام نفس اذا کان الا ارض

واسعه والا الواحد بلا عدد ليكفين العالمين
ولا بد ان يلحق محل ما قبض من النقطه في احد الحرمين
وبنى على ذلك المقعد بيتا من المراة ليذكرني بيته
وتصلين منها ملحق ابنيا و اکثر غزهرا دمی کته بوده
و رواج میکرد و یوم بمن نظهره کته او بما اذن همین
قسم خزید امین و اکثر که از سلاطین قبل بوده اکثر
کسی از سلاطین میان نماز کند چراو سکه بت
مثقال نقره انفاق کند تا اکثر ساکن نخود در انها
الا شهدای میان و مظاهر واحد و هر مجلس
غرق که منعقد کردد بلا عدل سزاوار است که
مکان عن دو احد را خالی کذارده که اکر احا عن
من نظهره با حروفی ظاهر کردند کسی مقترن
نکردد بجواهری که از میان اخذ میشود دراه
ظهور و اکر مجلس وسیع نباشد محل یکیش سزاوار است
که خالی کذارند زیرا اکر دیده میشود که در بیت جود
من نظهره کته هم اینقیم ظاهر است که از مقعد آن
منع مینمایند او را چونکه عینا مسندا و را الامام
او باسم او ولی مینامند که را او میخندد بو عبادی که

که از برای اسم او این نوع اعظام و احترام ملاحظه مینمایند
ولی یوم ظهور او از او محتجب میمانند با آثار خود و طین
ما قبض من النقطه امر شده که در یکی از حرمین واقع کرده
و بر آن حجره از مرآت مرتفع شود که در آن مصلیان
صلوة خود را ادا نمایند تا آنکه امارتی باشد در نزد
خلق بر آنکه نقطه بیان عبدی بوده مخلوق و مرزوق
و مولود و موروث و آنچه من الله تکلم نموده از او است
نه از او که کسی غلو ننماید و از حد عبودیت تجاوز ننماید
چه سایرین در بیان سیر و عروج ایشان را نتوان
اقران داد با سایرین در قرآن چگونه رسید بما علی الاولی
ولی کل این سیارات طائفند حول سیارات من یظهره الله
زیرا که حق در آن روز بایشان ثابت میگردد نه بدون
ایشان ولیتقن کله فیکل ما نزل من عنده فان امر الله
فی العلی مثل الاولی ان یا عباد الله فاتقون

الباب الثانی من الواحد التاسع

من یکن خط لم یکن له علم فی ایامه فلیکتبن الغایه و النو
بان یوصلنها الی النقطه لیجزینه الله بحسنه یوم القیمه

انه کان بکل شیء علیما ملخص اینکه اگر در ظهور بیان
صاحب قلمی بهم رسد که علی از بوالی او نباشد در
زمان او از هر نوع خطی که هست از بهی که رفته تا اعلی
منتهی گردد که مراتب واحد باشد مجبور بوده که هزار
بیت بر قرطاسی که انهم بلا علی باشد نوشته شود
و همچنین شئون آن باید مثل آن باشد و وصیت نماید
که در یوم ظهور من یظهره الله نزد آن شجره حقیقت حاضر
نماید تا اگر جزا دهد او را بانچه نزد اوست از آیات
خود و ملک کور گردد باین سبب در مجموع خود و اگر نفسی
باشد که استطاعت بر الف نداشته باشد در حین
نوشتن بر شهدای بیان که بهاء الفرا باو مواسات نمایند
و اگر مستطیع است که سزاوار نیست کسیکه از بوالی حمل
عمل کند بها قرار دهد در عمل خود و از شئون خمسه
نقطه چه آیات و چه مناجات و چه تفاسیر و چه شئون
علمیه و چه کلمات فارسیه هر چه نوشته مقبول خواهد
بود و غره آن اینکه اگر در یوم ظهور چنین نفسی باشد
و امثال آن قلم نگرداند الا باثار من یظهره الله که

که حرام شده بر ایشان قلم کردانیدن بر هر کلمه الا
کلمات او و لعل در انوز یکیفن لله عمل کند که بهتر است
از انچه که در دلیل نوشته میشود و هیچ خطی در این
ظهور محبوبتر نزد ظاهر بظهور نبوده الا خط
شکسته حیوان نه میتی نو اکر اکثر با تعلیم میشوند
ولی میت نه حیوان حین ان با حیوان بودن است
که مثل ان بالنسبه بخط نسخ در حیوانیت مثل
جوان است با کامل هر شیء در حد خود محبوب بوده
نزد خداوند و هست ولتعلمن ذریاتکم ابهی الخطوط
و امنعها عندکم لعلکم بذلک فی یوم القیمة عند
ربکم **الباب الثالث من الواحد التاسع** تفتخرون
و لله من کل ملک او سلطان یبعث فی ذلک الذی
یبعث المرآت لنفسه یکتب بآیات کتبه و کان بهی
تلک الآیة المذکورة فی الدلیل لطفوا بنیان اکثر
کل وجود خلق شده اند از برای یوم ظهور که
که ان در حرف بیان بقیامة ذکر میشود و ان از
اول ظهور شجره حقیقه تا غروب ان مثلا در ظهور
نقطه فرقان بیست و سه سال بوده ان یوم

که کل از برای او خلق شده بودند و مثل آن
ایام مثل شمس است بالنسبه بتا دکان و هم چنین
مثل اهل الظهور بالنسبه بظاهر در ظهور مثل
همین است زانی جهت است که در الظهور ثانی وفی
بان قلم اجریان ندهند و حیا کنند از تصانیف
و تالیف انشاء از خود و ظهورات و بروزات خود
زیرا که اگر در نهار نجمی طالع شود هر آینه ذکری
نوری از برای آن نشود همچنین اگر اعلم علمای زمان
من یظهره الله بعد از ظهور آن کلمه انشا کند معا
مثل همین خواهد بود و همین قسم که نقطه شمس حقیقه
بوده آثار انهم بالنسبه بآثار شمس آثار است بنت
که تا آخر وجود اگر مراة شوند تعاکس در آنها
ظاهر میشود از شمس آثار بلکه کل مستغنی هستند از دعن
آن ولی بعد از غروب آن اذن داده شده که کل در ملک
او آنچه توانند عروج نمود و اگر کل عالم شوند و
نمایند بعرفان حرفی از آن نتوانند رسید و ذکر
شده در حی و لو القدره از میم وسیف در بیان و
اینکه مقصد مرتفعی از مرات از برای نفس خود ظاهر
ساز دو در این عینیه او مکتوب شود ذکری که

که مدل باشد براینکه اگر من بظهره کند ظاهر شود
وایمان اورده نصرت کند اعلای او از کل خلق کرده و الا
ادنی لعل دران یوم مرافق خود باشد که بخند صبا
محجب از لقای محبوب خود نشود که از نوای او از اول عمر تا
اخر عالم بوده وهست و نمی بیند هدا فوا الا وانکه عمل
کند از برای او نصرت نماید دین او فوا بانچه رضای او
و الا خواهد رفت مثل انچه رفتند و اثری از ان نخواهد
ماند الا ذکر دون حق و احتجاب از محبوب که از نوای او
میکرده انچه میکرده و باسم او در بیان مغرور بوده و اگر
حرفی بومن یظهره کند وارد اید مثل مقامی که ممکنست از کل
کلشیء از او گرفته میشود و اگر نصرت کند فضلی کرده حق
کل شیء جاری میکرده در حق او و نازل میشود ز نوا اگر اید
بحرف او نماید احدی را نمیرسد بر این و اگر انزل
این قسم بوده که علما را هیچ حکمی نبوده الا باعانه ان
خدا عالم است که دران زمان چه نوع باشد تو بین
خلق وحد ودایشان و اگر عالی در الظهور مبادر
نماید بودن رضای او و مثل او نیست که بعد کل وجود
را متحمل شده باشد وهمه را دیگر از نوای لدون کند

خلق شده از برای او میشود زیرا که انظار کمل از اعالی

و ادانی را جمع کرده بعلمای جهر ظهوری که اگر اینها

در ایمان خود صادق باشند منحرف از حق نخواهند

شد و اگر بر خوف خود وارد اید بسبب انحراف اینها

میشود که کمل چنین میدانند که اینها بحق اند و حال

انکه لدون الله بوده و هستند عند الله اینست که

ان نار که بکل میرسد اول باینان میرسد و بعد

بدیگران نیکو درجه اینست درجه علم اگر علم بمن یظهره الله

و رضای او باشد و الا بدترین درجات عند الله

و عند کلشیء که اگر یک کلمه بشنید اینست بهتر بود از بر

او تا انکه علم بکلشیء داشته باشد و علم بمن یظهره الله

نداشته باشد که کلشیء بامر او لباس شیئیت را

یک کلمه پوشند چه انوقت که بشنید نید اگر مقبل شود که

طوبی له و اگر منحرف شود نفس خود را در نار انداخته

و الا هر کس که بعلم او تابع او بوده داخل در نار است

و همچنین اگر بعلم او تابع شود بواسطه او داخل جنت

میگردد ولی از انجائیکه اتباع نفی نفس را باعث احتجاب

ان میشود از حق از انجهت بسوی علم از برای او نفع

انفع تر است در دنیا و آنکه خالص باشد از برای
خدا بلکه بعلم خود تواند نصرت حق بود در یوم ظهور
آن و بسبب آن نفی ایمان بحق آورد در حینی که نظر میکند
وجه خود را در آیات الهی می‌بیند فی الفور سجده میکند
و اعتراف میکند بر اینکه اینست آیات من یظهره الله
که کل موعود بآن بوده حمد را که ما را در یوم قیامت
عالم کردانید باو که بثمره وجود خود فائز کردیم و از
لقای الهی محتجب نمانیم که از برای او خلق شده ایم و عمل
نکردیم الا از برای همین ذلک فضل الله علینا انه هو
الفضال الکریم و بدانکه اگر یقین کنی چنین میکنی ولی
چون نمیتوانی یقین نمود بحجب نفس خود در اینست که
بمانی در نار و ملتفت نمیشوی اگر در یوم ظهور این
غیر از آنکه ایمان باو آوری کل خیر کنی نجات نمیدهد
ترا از نار و اگر ایمان بحق آوری کل خیر از برای
تو ثبت میکرده در کتاب خدا و بان تا قیامت دیگر
در جنت متلذذ خواهی بود و ملتفت باش که
التفات امر بسیار دقیق است در حینی که او وسع
از سموات و ارض و ما بینهما مثلا اگر کل متنفرین

بقول عیسی یقین نموده بودند ظهور حضرت رسول الله

را یکنفر منحرف نمیشد از قول عیسی و هم چنین در ظهور

نقطه بیان اگر کل یقین کنند باینکه همان مهدی

موعود است که رسول خدا خبر داده یکنفر از مؤمنین

بقرآن منحرف نمیشوند از قول رسول خدا و همچنین

در ظهور من یظهره الله همین مطلب را مشاهده کن که

اگر کل یقین کنند که این همان من یظهره الله است

که نقطه بیان خبر داده احدی منحرف نمیشود و نه اینست

که محتجب باشند بر یقین نکردن ایشان در حق او اگر محتجب

از برای رهبان انجیل و علمای فرقان بعد از ظهور بیان

هست از برای اینها هم خواهد بود بمنتهای دقت تفحص

نموده که از دقت خود محتجب نشوی و بعینه او را شناخته

تا آنکه بعرفان او فائز گردی ذکر اسکلما را از برای آنکه

در آنروز کل مراقب خود شوند از اعلی و ادنی بعلو درروز که

فناء داخل شوند و از درود لقاء محتجب نمانند فقره آیه

ثم آیاته **الباب الرابع من الواحد الثانی** تشقون

کتب الله علی الناس ذکر الله قبل کل عند عنده تشکون

ملخص این باب آنکه کل علم علم اخلاق و صفات را ثبت

که ایشان بان عامل باشند که بواسطه آن علم و نفس خود

خود حزنی مشاهده نکند و بر نفسی حزنی وارد نماید
اینکه امر بتقوی یا ورع یا شئون دیگر شده کلا او
راجع باین میگردد مثلاً اگر نفسی مبتلا بفقر شود و قناعت
کند و صبر غرا او نزد نفس او باقی بماند و محزون نشود
و ایام فقر او کم نکند در شیئی مشاهده نمیکند ولی اگر
اظهار کند منتهای شوانیت که بسببی از دیگری بهم رسد
که بان دفع کند الم تمام حزن او سببی لی بعد از انکه
نظر کند بر نفس خود بسببی که ظاهر شده معادل نمیشود
با ذل نفسی که واقع شده از برای او و همچنین کل مقامات
و شئون را در هر رتبه ملاحظه کن و اینکه امر شده
ذکر سر از برای انست که مراقب بذکر الله باشی که ذکر تو
همیشه جوان باشد که از محبوب خود محتجب نباشی نه اینکه
بلسان ذکر بخوانی و قلب تو متوجه نباشد بذروه
قدس و محل انس لعل اگر و اقضوی در یوم قیامت مرات
قلب تو مقابل باشد شمس حقیقت را اگر اگر مشرق شود
فی الحین تعاکس بهم رساند زیرا که او مبدء هر خیر و بادم
راجع میشود کل امر و اگر ان ظاهر شود و تو همیشه
در ذکر نفس خود باشی نفع نبخشد تو را الا اینکه

مذکر او ذکر کنی او را که اوست ذکر الله دوران
ظهور که اند کر یکه میکنی بواسطه امر نقطه
فرقان است و انظهور کینونیت نقطه بیان
دو اخرت که بما لا نهایه الی ما لا نهایه اقوا ست
از ظهور اولای ان که اگر چنین ذکر کنی سراً
بایمان باو ثواب او نزدو بحجریته مضاعف
میکردد بر سر جهر تو ولی در یوم ظهور ذکر کنی
حق را جهراً که او نزد افضل است ذکر او جهراً
از نزدو بحجریته ذکر جهراً اینست جوهر ذکر نزد
ذاکر و مذکور اگر توانی دون نمود فلتذکرن کنه
سراً بما انتم علیه مقتدرون و مراقب باش تعلقات
قلب خود را که درجات ان بما لا نهایه بوده و هست
و اگر از اهل مراقبه بوده میدانی که انهم دو شدت
سر حکم ان مثل جهر میشود و با وجود بلاوغ بانی مرتبه
اگر در دل بکنی شمس حقیقه را نفع نمیدهد تورا
و اگر در دل کنی و این نباشد نفع میدهد تورا
و کرفتن ذکر محبوب بنیت چه سراً و چه جهراً بلکه
اگر بلند ذکر کنی بر دوح و ریحان افضل است از

از هر اذکر بلا روح و ریحان و معیار آن از هر کس در نفس
خود میدانند عرفی ذکر من یظهره الله است و عبادیکه
در اینظهور بهم رسیده که مدعی احکام مراقبه بوده‌اند
عند الله حکمی بر اینها نبوده و نیست حدود الهیه
که در کتاب بیان ظاهر است ناظر باین اسماء بلا حقیقه
نگشته که همان عبادیکه مدعی بودند در اینظهور
محتجب ماندند و آنهائی که ناظر باین جهات نبوده
بلکه اسم مراقبه را هم نشنیده باقبال خود نجات یافتند
فلنراقبن انفسکم ولتذکرن الله فی سرکم وجهرکم وانتم
بذکر الله تسکنون ولا تدعون ما لا ینفعکم یوم القیمة
عند ربکم وانتم بین یدی الله تسجدون ذلک بین
یدی من یظهره الله ان یا اولی الذکر تتقون

الباب الخامس من الواحد التاسع

ولله علی کل نفس تسعة عشر یوماً تخدم النقطة فی وجهها
ویعمل باذنها اذا یأذن والاجل علی صاحبه ذلک
ذا فضل عظیماً ملخص این باب آنکه ابهم لفظ شیئت بر
اطلاق میشود من عند الله هست بمشیة و لیکن کرم مظهر
مشیت در هر هیکلی قرار داده از آیات خود نور وجه

آیه است که فوق آن تکثر او است و احصا شوان نبود
از این جهة امر شده که هر یومی از قبل آیه که در نفس
او است بین یدی الله باشند بامر او که ثمره نقطه
اصل دین او عند الله ظاهر شود تا آنکه رسند بنوزده
آن یوم اول از برای نقطه و ایام حی از برای حروف حی
و از اول یوم قیامة تا آخر آن حکم بر کل مؤمنین بیان
هست از اعلی و ادنی و از ایشان مرتفع نمیگردد الا
آنکه حکم بر ارتفاع دهد که از فوق مرتفع میگردد
ولی منتهای آنچه ما یمکن در امکانست در یوم هر آیه
نموده که مثلاً امروز بالنسبه میکرفتی از حروف فرقان
چگونه هستی در محل تربت آن همان قسم باشی از قبل
آن از برای نقطه حقیقة امروز ببین چه قدر در دو
حرم امیر المؤمنین زیارت میکنند و لحود امیر المؤمنین
در ظهور رسول الله چگونه بود بالنسبه بآن حضرت
آنچه دار است از او است از علو حال ببین تو چگونه
میتوانی در نزد چنین حضر قدسی حاضر شوی و طائف
آنکه حروف واحدی که حی بیان امروز از اعلی و ادنی
خلق در حول تربت ایشان طائفند و اموال خود را

خود را امر فرمینمایند بر اینکه نسبت قربت ایشان و
ایشان خوانده شود و حال آنکه کل این عظمتها در ایشان
بواسطه امریت که از مبدأ بوده که قول رسول الله
باشد حال ببین که تواند در آن محضر حاضر شد و حال
آنکه اگر کل وجود مکیف به دو آن نفس از اول بلا اول
یا یوم ظهور آن ساجد بود از برای آن لی یوم ظهور آن
و یوم ظهور آن اگر نظر باستحقاق او میکرد هر آینه اذن
بوضع راس آن نمیداد شمس حقیقت چنان کینونتی است
که خلقت کل شیء نزد آن اصغر از ذره است و با وجود
این کلمات او را نظر کن ببین خلق خود را چگونه تربیت
میکند لعل کل منقطع شوند بسوی او و خالق کل شیء
و رازق او و رازق کل شیء و ممیت او و ممیت کل شیء و
محیی او و محیی کل شیء اگر علم باطنی باطنی را درک کنی و بان
عمل کنی از روی یقین توانی بحضور منور نور گشت بتفکر او
نه باستحقاق خود در الا اگر تو ذاو حاضر شوی و در مقام
لا اشرک بالله شیئا نباشی نتوانی بر ضیای واقع
او ملحوظ نمود چگونه و عمل و حال آنکه اگر کل خلق بشوی
که خود ما بین خود عمل میکنند او نزد عمل کنند هر آینه محو

ایشان از ایشان را نمیخواهد بود چنانچه محتجبین
الوف الوف صرف میکنند در راه بیتی که نسبت
بخود داده ولی یوم ظهور او که بهر قول او مثل
او خلق میشود سبب آنکه نفسی متصاعد گردد بسوی
او ظاهر است و تستبقن لله ثم فی اعمالکم تخلصون
که اگر نزد او حاضر شوی بغیر استحقاق او هر آینه
محتجب خواهی بود از امر او و اگر عرفان او را
خواهی لایق نبوده که در بساط عز او داخل شوی
تو را اگر بر کنگره عرش مبین نشاند صفیر بلکه از این هم
اعظم تر بدان بلکه قول او عرش را عرش میکند و او
متعالیست که موصوف شود باین وصف و منعوت
گردد باین که در حینی که دون موقف عز بینی
که از آن ناظر ادنی مشاهده نکنی مثلا اگر در
آخر حرف شنیدی از قبل ظهور قبل او در نقطه بیان
در حق حرفی محل الظهور شده نازل شده سبحان
من هو الاعلی ولیس فوقه کفوه و سبحان من هو الادنی
ولیس دونه مثله چگونه لایق که در ظهور قدس او
این نوع ظهورات ذکر شود اینها در سبیل معادن

معارف و جواهر توحید است که ذکر میشود ولی در
سبیل حدود ظاهریه اینقدر از ظهور است باعلی ما یمکن
در امکان خود عمل کن که او قبول خواهد فرمود اگر از حدود
ظاهریه تجاوز نکنی ولی اگر بغیر از نظر توحید بر او نظر کنی حکم
حیوانیت در حق تو خواهد کرد و اگر لم و بم العیاذ بالله
کفتی مثلا انت که در حق خود او کفته ذیرا که شیئی در برابر
او نیست که ضرب المثل شود اگر کویم نقطه بیان ظهور او
اظهر است و اگر کویم ظهور بعد در نفس او همان ظهور البطن است
مراجعه قدر که توان ذکر نمود او را اعظم علو و امنع سمو
اذن ذکر خود او است که خلق را داده و الا تقدیس کرده
میشد از هر ذکری و تنزیه کرده از هر ثنائی و آن بائن
علو عظمت و ارتفاع و سمو جلالت و امتناع عند کنه بوده
و هست فتعالی الله عما یصف الواصفون علوا عظیما

الباب السادس من الواحد التاسع

فیما ینبغی للناس ان یعرفن طائفة التی یخرج نقطه الحقیقه
عن بینها اذا هم بها مؤمنون ظهور ثانی اینست که بدانکه هیچ
ارضی از ان معتقد لا ترینت مکر محل ظهور میشود و هم چنین هیچ
اسمائی از حروف حی بعد او نمی نیست بعد از حروف واحد الا اینکه

محال انس شجره حقیقت میشوند ولی اگر بعد خلق ایمان
اورد اقرار خلق میکردد چنانچه در حروف واحد بخواهی
نظر کنی و اگر قبل بخواهی نظر کنی که مناط ایمان است ولی
اگر از اقرار بشود اقرب تر مثل انکه از امیر المومنین در قران
واقف بلکه مناط اقرار ایمانی است چنانچه در حروف و
واحد شاهد شدی و مثل انکه خداوند نظر میفرماید
در ملک خود هر انی که از ان بهتر نباشد از برای او
اختیار میفرماید و هم چنین کل شئون دیگر را ملاحظه
کن که یک وجود است و ان وان بوجود کل بهمان زنده
و کل بهمان میت خواهند شد اگر اقبال کنند زنده
چه اعلای خلق و چه ادنی که نسبت او بکل اشیا مساوی است
ولی خداوند نازل فرموده که بهاء و ضیاء خود را برای بنی
قبل از خلق ایشان و صلوات برایشان نازل فرموده قبل
خلق سموات و ارض و ما بینهما و ان همان صلوات است
که از ان مولود در حق ایشان نازل میشود نه
غیر ان زیرا که ذات ازل متعالیست از ذکر و
اقتران و انچه در امکان ممکن ظهور مشیت اولیه است
بظهورها نه بذاتها و اوست کینونیت مشیت

مشیت کرد داو دیده نشود الا الله جل و عز
و محجوب از ل جل و عز هر کی از برای او ست
از برای خداست و هر کی از برای او نیست
لدون الله بدان و کل وجود از بحر جود ان قطره
از بحر جود ان ذات و درک کی او را یا بحر درک
ان جان ده کر درک خواهی کرد که اکر ظهور ان
واقع نشود و الا اکر نقطه تیغ تیغ غرغره تا سعه
نشنوی و بلی نکوئی نخواهی بعد از موت او را درک
نمود و بدانکه طاعت او نفس طاعة الله هست و محبت
او نفس محبت الله و در کتب و در کتب و کلمات محبت مان
در دوم ظهور ان که کل سبب وصول با وست و اکر
ان باشد و کل نباشد او بوده و کل در ظل او خواهد
بود و اکر او نباشد و کل باشد هیچ شی نبوده
و نخواهد بود و فانی محض است اینست معنی ایه
شریفه اکر در معرفت او بنور انست نظر کنی قل الله
یکفی من کل شیء و لا یکفی عن کله دبک من شی
لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما انه کان
علاما کافیا مقتدرا و از برای هیچ مطلب این ایه را

تلاوت نمائی بعد از اسم قدیر مکر انکه مشاهده
اجابت نمائی از مبدء امر زیرا که خداوند بوده
اقربتر از نفس تو بتو و قادر بوده بر هر شیئی
عالم بوده و هست بهر شیئی که اسم شیئیت بر آن
تعلق کیرد بعد از انکه از لسان کینونیت خوانده
او را حروف این امر در ملک او بوده و هست سبب
میکردد که ظاهر نماید اسباب اجابت را و از قبل
او ولی نظر مکن الا الی الله که کل ما دون او خلق او
و کنه الباب الرابع من الواحد الرابع فی منع
فی المنهیات من بیع الا نعوذه و ورق الا قوم بدانکه
اصل منهیات حروف نفی اولی است و همین قسم هر
در ظل او آید در نفی داخل میشود و بدانکه هر کس
لمن یظهره الله نباشد لدون الله هست و هم
از برای او باشد لله هست و هم چنین در نقطه بیان
مشاهده کن و قبل قبل آن در انجیل و نزد هر ظهوری
اکر ظهورات قبل داخل الظهور نکردد در نفی نظر کن
و نهی شد از تنباکو و اشباح آن و ایضا از ستعمال آن
حمل میشود که رایحه غیر طیبه دارد و امثال آن بهر نوع

نوع که منقلب گردد اگر خواهی حد اول و ثانی را
نفی در اثبات و نظر کن زیرا که این غیر طیبت راجع میشود
باثبات و این طیبت راجع میشود بمحمد و علی صلوات الله
علیهما و اسمائی که متعلق میگردد بانها نفی شده لا
انها نباه بر تحل وند واحد عزوجل و اسماء و امثال
مثل دون مومن مثل همین است و بدانکه هر شیئی
که در علم الله بوده و هست در ظل شجره اثبات است که
من یظهره الله باشد و دون آن در ظل نفی و این
بکون او رده بعین ظاهر مشاهده کنی در ظهور او
لعل محتجب نمانی از طلعت او و ساجد شوی از برای مظاهر
از برای او و اقرار کنی بانه من عند الله نازل میفرماید
و جمع کنی آثار او را بالحق خط و از صنع که اینها از
قبل او نازل میگردد از کلمات ظهورات جنت ازلیه
که بر هیاکل افئده ممکنات متشرق میگردد در هر
ظهوری ابکار حدایق آن ظهور را الحذ کنی و اینکه در
امکان ممکن است نصرت و اطاعت بعمل آری تا از نفی خارج گردی
و در اثبات داخل شوی که اینست رحمت واسعه الهی
که بر هر شیئی تعلق میگیرد و موهبت جامعه او که بر هر شیئی

در مثال

احاطه نموده قل كل لله انهيكم عن النهي وما نهيت اليه وامركم
وكل شئ بالاثبات وما نهيت اليه لعلكم يوم القيمة تنبعون
ثم بامره تهتدون قل كل له ساجدون وبدل آنكه
حروف نفي بنفسه ذكر ميشود الا بذكر اثبات كه اگر
مشاهده نفرمايد شمس حقيقت در يوم قيامة دون
مؤمن از ذكر او از اثبات نفرمايد وانچه ذكر ميشود و شده
لاجل ارتفاع اثبات وفناء نفي است نه دون آن مثلا
نفي از اين دو شئ كه شده از براي حفظ نفي مؤمن است
نه نفي آن وهم چنين در كل مراتب وجود مشاهده
كن بحر وجود را واتكال كن بر خداوند خود در هر شأن
كه اوست الباب التاسع من الواحد التاسع مهيمن وقيوم
في حرمة الترياق والمسكرات والدواء مطلقا ملخص
اينباب آنكه كل شئون دون حب از دون حق بوده
وهست وكل شئون حب از حق بوده وهست ولی
شده از مسكرات وانچه حكم دواء بر او شود مطلقا
تا آنكه مطهر كني خود را از هر شئ كه لدون الله بر او
ذكر شود وبدل نمائي در مواقع ضرورت بالاشياء لطيفه
ونعماء طيبه كه شئون شجره محبت بوده وهست حكم

وحکم آن در کلی مثل جزئیست مثل آنکه احتراز از ذات
نفس دون مؤمن کلی اوست ولی خداوند عالم
عز و جل در هر حال بثانی تجلی فرموده که کل وجود
او را ساحل ند وکل بحر او را عنبر و بطلعت او ما عمل
وهیچ ذره نه مگر آنکه بکنه کینونیت عاید است او را
و ما طفت ولی در استظهور هر شیئی که از شئون مبغوضه بیان خود
محبت نیست محبوب نبوده و نیست و هر شیئی که بوده
محبوب بود و هست و در ظهور بعضی صنایع که از او
دارند اهل آن بعضی از این اشیاء را اذن داده
شده و این همان قدری است که نزد هر ظهوری
اذن داده شده اهل آن را که با دون مظاهر
حق مدد را نموده لعل ثمری از وجود ایشان اخذ نبود
با ایمان بحق زیرا که امکان در هر نفس هست اگر خود
نفسها محتجب نشود ولتستعیذن عما لا یحبه الله
بالله ربکم الرحمن ان انتم تحبون الله ان تقلون

الباب التاسع من الواحد کتابی

فی حرمة صلوة الجماعة الا صلوة المیت فانکم تجمعون
ولکن فرادی تقصدون ظهوا بیناً بالکر اذا بجایی

کرد جماعت تا ثبت اینکه امام محقق الوقوع باشد
در اینکه از حروف اثبات است و از اینجا است که امر
هر ظهوری که خود را چنین جلوه داده که مظهر
اثبات شد نه نفی ولی بدء ظهور ظاهر میگردد که از
مظهر نفی بوده از این جهت است که نهی شده
تا آنکه کل لن و نحن که عبادت خداوند نکرده
باشند و امروز اگر نفی ایمان آورده باشند
بالله و آیات او و شجره حقیقت و ظهورات آن
و قبل آن ورا نفی که الآن الها را ایمان نکرده
نماز کن اداء باشد براو فرض است که اعاده کند
و اینست از احکام و اقیمه نفی الامریه زیرا که
آن در آن روز لن و نحن که بوده که اگر نفی بود نمیکند
و آنکه نماز کرده شد بوده که اگر نمیبود امروز مؤمن
نمیشد اینست یکی از احکام دوره که بیان شده
نه بظاهر که اگر بظاهر بود اذن داده شده بود
ولی در همان اذن محل کلام است که چرا نهی
شده که بر نفی مقتدی بود که لن و نحن که واقع
شود ولی در صلوة میت اذن داده شده زیرا

زیراکه آن از افراد مؤمنین هر قدر که کثرت زیاده
شود در صلوة او مجبور بوده و هست فرد خواند
ولی کسی مقدم نایستد کل در صفوف خود تا تمام
کنار دنیا و او بقصد فرادی ولی در صورت جماعت
نظر کن که از صدر اسلام تا ظهور نقطه بیان چقدرها
صلوة جماعت برپا شد که کسی احصا نتوان نمود ولی
حمل حدّ الهی که نگذارد دیگر اگر با مظهر نفوذ و نماز گذار
در ظهور او اظهار او که الذین نحن و اقتدوا و حال آنکه کل
باسم او مصلی بوده اند و قبول او مصلی بین حمل خلق
که با اینهمه اظهار حب و انتظار فرج بعد از ظهور کسی
موفق نگردد بر یک صلوة مثل آنکه با ادنای خلق
در روزی پنج مرتبه میکند تا آنکه حکم الهی مرتفع شود
مراقب بوده یوم ظهور من یظهره الله که استقامت نمائی
که شب و روز بثنای ذکر او سر برید و باحکام
موجوده در زمان ظهور او قلب خود را ساکن کنید و یکمرتبه
نغمة طالع گردد تا آنکه بوقتی رسد که اذن ارتفاع
احکام قبل را دهد که آنوقت کل محروم مانید و از
وجود خود بی نصیب گردید اگرچه آن بجهود ما براست که اگر

یکنفس در علم او باشد که وفا میکند بعهد خدا را
در یوم قیامت هر آینه صبر نماید تا آنکه اقامه عهد خود کند
کند ولی میشود که واقع شود که تو در خواب باشی بعد از آن هم
تو را بیدار کند و خود حجت شوی چنانچه رسول خدا اما
شد و عبا دیگه در انجیل بوده بیدار کرد ولی بعد از
نشدند و تا امروز خواب هستند زیرا که در او بود که
بفرماید که منم احمد موعود و اقامه حجت فرماید با آیاتی
که خداوند بر او نازل فرموده بود نه دلخواه هر نفسی
که اگر چنین میشود هیچ حجتی در هیچ ظهور نکند
کرده نمیشد نظر کن در فرقان که یقین بان دار
حقیقت مرحمت شده عبا دیگه از رسول خدا تمنا
نمودند حتی آنکه گفتند تأتی بالله و الملائکة قبیلا
که از آن اعظم ذنبی از برای ایشان نبوده که
چنین گفتند زیرا که خداوند منزه بوده از این
وصف و آنچه در خلق ممکنست لایق نبوده که در حضرت
قدس او ذکر شود چگونه تکوین بهم رساند و تا حال
هنوز منتظرین در انتظار مانند چه با قیامة نمی ظهور
بر پا شود و هنوز ایشان در انتظار باشند اگر خدا

خداوند مبعوث نفرماید مقتدر من یظهره را بظهور خود
از مؤمنین بیان والا فضل کل وجود را در دل خواهد
نمود اگر اسباب ظهور غیر از این بود هر آینه خداوند
از برای رسول الله ناصر نموده بود بلکه بوجود خلق
که مظاهر امر واقف نوند و در نزد مبدء غیر از امر الله
نیست مثلا انچه من قبل الله بوده ولله علی الناس
حج البیت من استطاع الیه سبیلا بود ولی از خلق ارتفاع
آن ظاهر با طاعت ایشان امر خدا والا همان غیر که در
امر الله بوده و هست نزد بصیر لطیف چه کل عمل بکنند
چه نکنند ولتصلین لله ربکم الرحمن لعلکم بآیات الله
یوم القیمة توقنون

الباب العاشر من الواحد الثامن

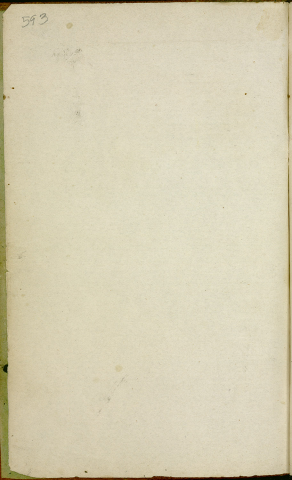
فی طهارة ادنی النفوس ملخص این باب آنکه از برای هر شیء تطهیری است
در علم خدا و کل بذکر الله طاهر میگردند اگر مؤمن شوند
بمن یظهره الله و تطهیر افئده نمیشود الا بایمان بحروف ثلاثی
وارواح الا بریاح وانفس الا بعد اس واجساد را
الا بمثل آن و کل تطهیر در کلمه توحید است که طاهر کند
ابدان را و احدی را از آیات در ظل آن از نار و هم چنین در
هر شیء مشاهده کن انبات و دون او تا آنکه توانی

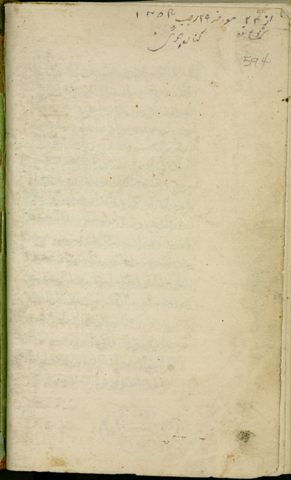
تطهیر نمود مثلاً اگر دستمال دست تو قدر ذره سیاه شود
تطهیر آن نشود الا بآنچه در وصل آن مقدر شده و همچنین
از ذروه وجود الی حضیض ذکر هر شیء تطهیر کنی تا اینکه نهایت
نکردی از دوا هر دوا و بدانکه تطهیر دو بیان اقرب
قربانست و افضل طاعات بوده و هست مثلاً سمع خود را
طاهر کنی از اینکه ذکر دون خدا نشنوی و عین خود را
که نبینی و فؤاد خود را که نشنوی و لسان خود را که ناطق
نکردی و ید خود را که ننویسی و علم خود را که احاطه
ندهی و قلب خود را که بر او خطور ندهی و همچنین فکر
شئون خود را تا اینکه در عرصه حبیب وارد نشی
کنی لعل در دل کسی من یظهره الله را با طهارت محجوب نبود
آن که طاهر باشی از دون من لم یؤمن به و من لم یکن
له که آن وقت طاهر خواهی بود بطهارتی که نفع بخشد
تو را و بدانکه هر سمعی که کلمات او را بشنود با ایمان با نهایت
داخل نار نمیشود یعنی چونکه می بیند علو کلمات او را در غرف
او اختیار میکند او را و داخل جنت نفسی که تصدیق او
نمیکند نمیشود که اینهم در آخرت ثمره است و هر عینی
که نظر کند در کلمات او با ایمان بآن واصل گردد بواطن
جنت و هر فؤادی که شاهد شود بر کلمات آن ذات اقدس

آن در جنت بوده و خواهد بود نزد خداوند و هر
لسانیکه ناطق گردد بکلمات او با ایمان باو خواهد در
جنت بود و متجلی میشود در آن بتقدیس و تسبیح لم یزل که زوال
و نفاد از برای ظهورات غر او و نفحات قدسی او نبوده
و نیست و هر یدی که بنویسد کلمات او را با ایمان باو
مملو فرماید خداوند آن یدرا از آنچه محبوب اوست
در دنیا و آخرت و هر صدریکه کلمات او را حفظ نماید
خداوند مملو فرماید او را از محبت خود اگر مؤمن باو
باشد و هر قلبی که حب کلمات او را داشته باشد
و نزد ذکر او علامت ایمان در آن ظاهر گردد مثل
قول حضرت الله اذا ذکر الله وجلت قلوبهم هر آینه محل نظر
الهی بوده و هست و خواهد ذکر فرمود او را خداوند به
در یوم قیامت باحسن ذکر و مثل آنکه طهارت نفوس بیت
که کلمات که خداوند نازل فرموده تلاوت بکنی زیرا که
اول دین تو بکلمه لا اله الا الله میگردد با ذکر مظاهر
واحد اول و ذکر بیان و حال آنکه دون کلمات علیه
در حرف اول نفی است که در زمان ظهور خود آیکی
از مطهر یا ارض نفوس صیدانند بلکه مراد از طهارت
نفوس آنست که آنچه لدون حضرت الله هست از آن نجوددا

ظاهر کردانی و با نجمه الله هست خود را با آن فانی کردانی
ولی اگر رسد ظهور بیان ثانی کر دیگر ذکر اید و ثمه
نشود انوقت اگر دون کلمات علیین را تلاوت نکنی
اذن داده میشوی و اگر خواهی که در کل عمر خود
در بحر مرفوعیت و علیین سیر نمائی داری عدد اسم
زیرا که اگر کل وجود بیک کلمه الله اعظم سیر کنند
میرسند بمقصد که آن من یظهره الله است باشد که او
ظاهر بظهور این کلمه و بدانکه نفی هر ظهوری در ظهور
بعد را اظهار میشود نه در نفس ظهور مثلاً که نفی انجیل در فرقان
ظاهر شد و نفی فرقان در بیان کلیه نه جزئیه و هم چنین نفی
بیان ظاهر نشود الا بظهور من یظهره الله که کل او در
مدعی آن باشند از برای او و متبری از نفی ولی خود متبری بود
که عمل بحر به آید ببیان که آنوقت چنین کل خالی میشوند
که سموات و ارض و ما بینهما از عظمت او خاضع کرد دجنا
در ظهور بیان دیدی و اگر در آن روز هستی خواهی دید
که کل ماهیان بحر بیان بآن ماء زنده و لی از آن محتجب
و لتطهرن انفسکم علی حق ما انتم علیه مقتدرون







از ۲۴ مورخه ۲۶ رجب ۱۳۵۴
شروع شد
594

